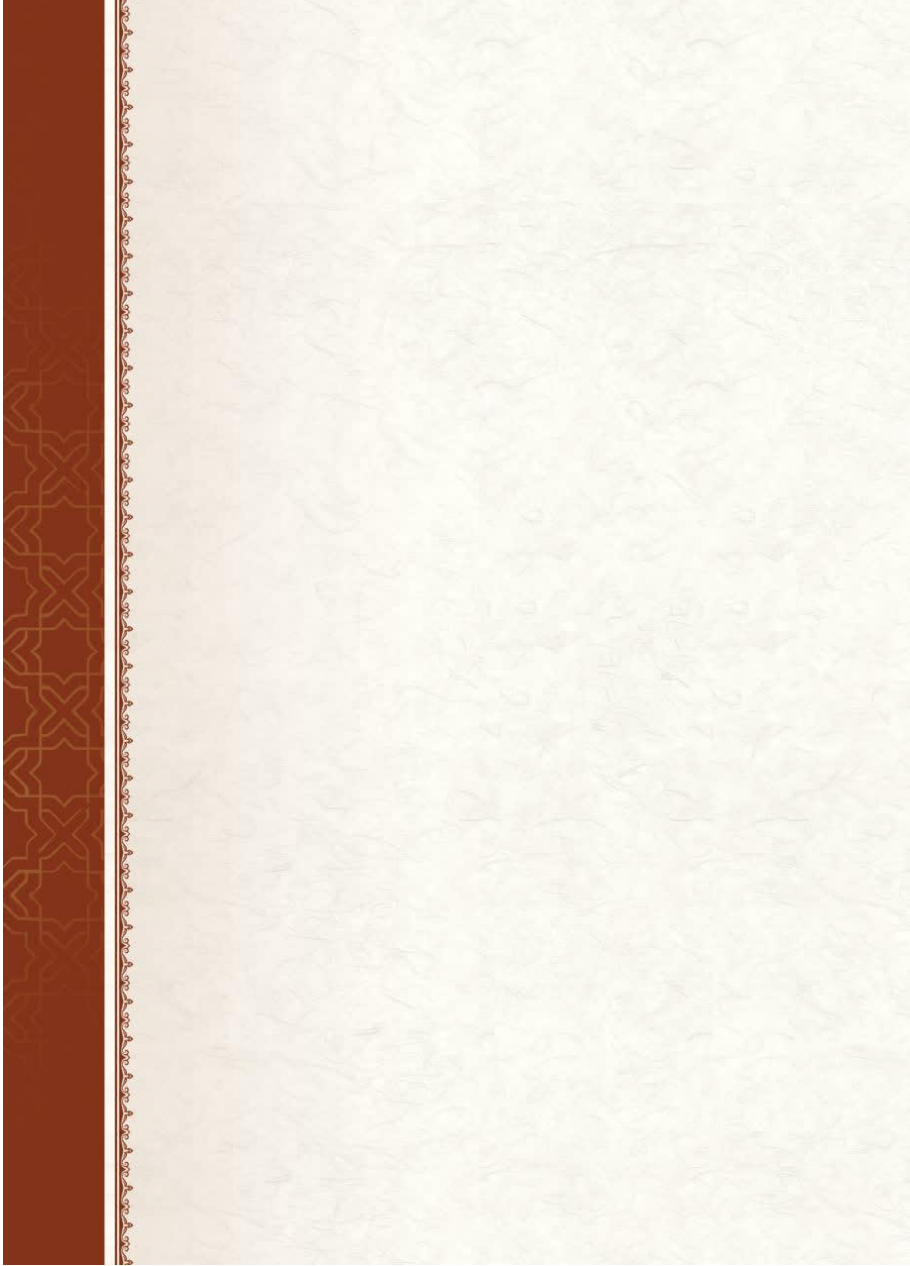


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ہوا عیسم

نور ملکوت حج

جلد اول

مقدمات و مبانی

در آثار و بیانات

حضرت علامہ ایضاً اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی رحمۃ اللہ علیہ

حضرت ایضاً اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طہرانی رحمۃ اللہ علیہ

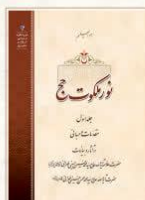
سرشناسه : حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۳۵-۱۴۱۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور: نور ملکوت حج / در آثار و بیانات سید محمدحسین
حسینی طهرانی، سید محمدحسین حسینی طهرانی.
مشخصات نشر: طهران: مکتب وحی، ۱۴۳۷ق=۱۴۰۵ش.
فروست: دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع؛ ۴.
شایک : دوره: ۴-۸۵۰۳-۶۲۲-۹۷۸، ج: ۱، ۱-۸۵۰۳-۶۲۲-۹۷۸.
وضعیت فهرست نویسی: فیا.
یادداشت: کتابنامه.
مدرجات: ج. ۱- مقدمات و مبانی.
موضوع: حج.
Hajj*
زیارت و زائران -- آداب و رسوم
Pilgrims and pilgrimages -- Manners and customs
شناسه افزوده: حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ۱۳۳۴-۱۴۴۰ ق.
رده بندی کنگره: BP ۱۸۸۸۸
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۷
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۰۵۲۰۶

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

نور ملکوت حج

جلد اول

علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی



ناشر: مکتب وحی / طهران
نوبت چاپ: اول/ ۱۴۳۷ ه. ق. ۱۴۰۵ ش.

شماره تماس: ۰۲۱-۹۸۶۱۵۲۰۷

www.maktabevahy.org

فروشگاه اینترنتی: www.sarajavid.com

@maktabevahyorg

حقی چاپ محفوظ است



قال اميرالمؤمنين عليه السلام:

الله الله في بيت ربكم، لا تخلوه ما بقيتم، فإنه إن ترك لم تناظروا.

«خدا را، خدا را در نظر بیاورید درباره خانه پروردگارتان، مبادا هیچ‌گاه آن را خالی و خلوت بگذارید؛
به درستی که اگر چنین شود بیم آن می‌رود که هیچ‌گاه مورد عنایت و توجه قرار نگیرید.»

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۲۱



تصویری قدیمی از مسجد الحرام و باب بنی شیبه

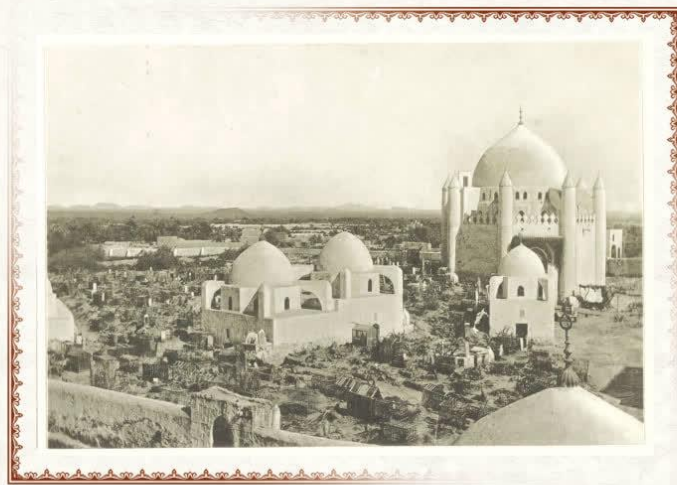
۱. مقام حضرت ابراهیم علیه السلام
۲. باب بنی شیبه
۳. چاه زمزم

* باب بنی شیبه *

■ در فتح مکه، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بت هبل را شکسته و در درگاه باب بنی شیبه دفن کردند. لذا ورود به مسجد الحرام از باب بنی شیبه مستحب است. امروزه باب بنی شیبه، درون مسجد الحرام و تقریباً مجاذی باب السلام واقع است.



تصویری قدیمی از مسجد النبی و قبۃ الخضر



تصویری قدیمی از قبرستان بقیع
و مقبره ائمه بقیع علیهم السلام قبل از تخریب

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

نور ملکوت حج (۱)

صفحه	عنوان
۲۵ - ۳۰	مقدمه ناشر
	فصل اول:
	اهمیت فریضة حج در اسلام
۳۱ - ۸۵	
۳۳	بخش اول: جایگاه اساسی حج در شریعت اسلام
۳۴	توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام از فریضة حج
۳۵	ندای ملکوتی حضرت ابراهیم و حقیقت اجابت در فریضة حج
۳۵	توضیحی درباره کوه ابوقییس (ت)
۳۶	نظر علامه طباطبائی درباره قلمرو تشریح حج در زمان حضرت ابراهیم (ت)
۳۷	تبیین حکم تارک حج با استناد به حدیث نبوی
۳۸	حکایاتی در باب اهمیت فریضة حج و عواقب سوء ترک آن
۳۸	حکایت اول: تاجر همدانی و بازگشت از مرگ برای انجام حج
۴۰	حکایت دوم: وضعیت تارک حج هنگام وفات
۴۰	حکایت سوم: بازاری طهرانی و عمر دوباره برای انجام حج
۴۱	حکایت چهارم و پنجم: وضعیت تارک حج هنگام احتضار
۴۲	اهمیت تداوم و استمرار حج

- ۴۳ استحباب مؤکد حج برای افراد متمکن در هر سال
- ۴۴ وظیفه حاکم مسلمین در اقامه فریضه حج
- ۴۵ وجوب فوریت در ادای حج مستطیع (ت)
- ۴۶ تشریح فرائض براساس توان ضعیف‌ترین افراد
- ۴۸ اهتمام خاص انبیا و ائمه علیهم‌السلام نسبت به فریضه حج
- ۴۸ سیره رسول خدا در حج و مبارزه با مظاهر شرک (ت)
- ۴۹ سفر امام مجتبی به حج با پای پیاده
- ۵۰ نقد برخی علما برای اهمال در ادای فریضه حج
- ۵۰ وجوب قبول بذل مال و راحله برای سفر حج (ت)
- ۵۲ آثار تربیتی تکالیف الهی و نقش آنها در کمال وجودی انسان
- ۵۳ نقد استفاده از حیل شرعی برای اسقاط استطاعت
- ۵۵ کم‌رنگ شدن اهمیت عبادات به واسطه روی گردانی از مکتب اهل بیت
- ۵۸ تبیین دو دیدگاه ظاهری و باطنی در فلسفه تشریح احکام
- ۵۸ عبادت، نیاز حیاتی روح نه صرفاً یک تکلیف
- ۵۹ تبیین جایگاه حج در دعای ابوحمزه ثمالی
- ۶۰ خاطره‌ای در باب آثار تحول‌آفرین حج
- ۶۱ تبیین جایگاه حج در دعای شب قدر
- ۶۲ مقایسه نگرش معصومین علیهم‌السلام و برخی علما به فریضه حج
- ۶۳ رد شبهه عدم تشریف امام عسکری علیه‌السلام به حج
- ۶۳ دلیل اول: وجود روایت از امام عسکری در مکه
- ۶۴ دلیل دوم: محدود نبودن تصرفات ائمه به تزییقات ظاهری
- ۶۵ حکایت خلق ابدان جابر بن یزید جعفی
- ۶۶ تبیین امکان تعلق روح به ابدان متعدد
- ۶۶ نگرش خاص ائمه و اولیای الهی نسبت به حج
- ۶۶ دیدگاه خاص علامه طهرانی در باب تخلیه‌السرب
- ۶۷ سیره مؤکد علامه طهرانی بر ذکر عنوان «حاج» در تعاملات فردی و اجتماعی
- ۶۸ سرانحصاری فریضه حج و لزوم اتیان آن
- ۶۸ فلسفه تشریح حج و ارتباط آن با سرنوشت ابدی انسان
- ۶۹ حضور سالانه امام زمان علیه‌السلام در مناسک حج و فلسفه آن

۷۰	رابطه مقام امامت و ادراک عمیق اسرار باطنی حج
۷۱	وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام در باب ضرورت استمرار حج
۷۱	فلسفه تأکید بر عدم ترک حج حتی در دوران تسلط طواغیت و ائمه کفر
۷۲	تبیین مفهوم «حرم امن» و خطرات تبدیل آن به کانون فتنه و آشوب
۷۵		بخش دوم: اهمیت حج و تأثیر آن بر کودکان
۷۵	استحباب شرعی حج و عمره برای اطفال
۷۵	تعریف حَجَّةُ الْإِسْلَام (ت)
۷۶	ضرورت اهتمام به حج در اوان بلوغ و سن تکلیف
۷۷	اهمیت سفر حج در سنین پایین و تأثیرات ماندگار آن
۷۷	مکاشفه‌ای در باب تفاوت ظرفیت زائران در دریافت‌های معنوی حج
۷۸	برتری ادراکات باطنی جوانان در بهره‌مندی از انوار حج
۷۸	اعتبار «حَجَّةُ الْإِسْلَام» برای طفل پیش از سن تکلیف و معنای آن
۷۹	نقد دیدگاه تمرینی بودن عبادات اطفال
۸۰	نقش آسیب روحی و تعلق عاطفی طفل در سقوط و جوب حج مادر
۸۱	حق رضاع و نقش آن در استطاعت حج مادر
۸۱	اولویت حق حضانت و سلامت روانی طفل بر وجوب حج و صوم (ت)
۸۲	خصوصیات روحی کودک، ملاک در جواز یا حرمت حج مادر
۸۴	نظر علامه طهرانی در باب اهمیت حق حضانت و سرپرستی طفل

فصل دوم:

استطاعت

۸۷ - ۱۱۹

۸۹	نقد تعریف رایج استطاعت
۹۰	بررسی ارکان تحقق استطاعت: زاد، راحله، صحت و امنیت
۹۰	تبیین شرط «تخلیه السَّرب» و فلسفه کم بودن روایات ناظر بر آن (ت)
۹۱	تفسیر آیه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾
۹۱	استطاعت، امری عرفی نه مخترع شرعی
۹۳	مفهوم‌شناسی لغوی و قرآنی استطاعت
۹۳	پاسخ به شبهه «اغناء از ذکر استطاعت عرفی»

- ۹۵ استطاعت یعنی قدرت بر وصول
- ۹۵ تفسیر آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّلْ رَبَّالْأَعْلَىٰ وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾
- ۹۶ ابتعاد از روح قرآن سبب فهم نادرست از آیات
- ۹۷ تبیین وجوب مطلق حج در روایت امام صادق علیه السلام (ت)
- ۹۹ سیره تاریخی مسلمانان در اتیان فریضه حج (ت)
- ۱۰۰ وجوب مؤکد حج در قیاس با سایر فرائض
- ۱۰۰ نکته بلاغی و فقهی عبارت ﴿النَّاسُ﴾ در آیه حج (ت)
- ۱۰۳ بررسی تطبیقی فهم قرآنی و روایی از استطاعت
- ۱۰۳ تبیین استطاعت حج واجب با استناد به روایات حج مستحب (ت)
- ۱۰۴ لزوم تحصیل استطاعت از هنگام بلوغ
- ۱۰۵ حج، واجب مطلق نه مشروط
- ۱۰۵ تعریفی بدیع از واجب مطلق و مشروط (ت)
- ۱۰۶ لزوم برنامه‌ریزی و پس‌انداز برای تحصیل استطاعت
- ۱۰۶ وجوب حج در فرض امکان امرار معاش در مسیر (ت)
- ۱۰۹ لزوم اخذ قرض برای حج در صورت سهولت بازپرداخت
- ۱۰۹ نقد نظریه «واجب مشروط بودن حج» با استناد به روایات استقراض (ت)
- ۱۱۲ مراد از استطاعت بدنی در حج
- ۱۱۴ تحلیل استطاعت بدنی در فرض امکان استعانت و نیابت
- ۱۱۵ خلاصه بحث استطاعت
- ۱۱۶ اهمیت حج و حسرت بر عدم تکرار آن در آخرت
- ۱۱۷ خسران ناشی از نگرش بسیط به حقایق باطنی احکام
- ۱۱۷ نقد رویکرد رفاه‌طلبی در حج با استناد به سیره معصومین علیهم السلام
- ۱۱۸ اهمیت نظر به حج به‌عنوان ادای دین

فصل سوم:

ملکوت و باطن اعمال حج

۱۸۳ - ۱۲۱

- ۱۲۳ بخش اول: وجهه ظاهر و باطن اعمال و سرّ قبولی آنها
- ۱۲۳ حیثیت مادی و صوری تکالیف
- ۱۲۵ حضور قلب، جان‌عبادت و شرط قبولی آن

۱۲۵	تبيين دو دیدگاه ظاهری و باطنی نسبت به اعمال عبادی
۱۲۵	دیدگاه ظاهری: اکتفا به صحت عمل برای برائت ذمه
۱۲۶	دیدگاه باطنی: لزوم خلوص برای قبولی عمل
۱۲۷	اهتمام فقه ظاهری به صورت عمل و غفلت از باطن عبادت
۱۲۸	توجه قلبی، معیار صحت در شریعت واقعی و عرفان
۱۲۸	انصراف از حقیقت توحید با وسواس در مخارج حروف
۱۲۸	وظیفه سالک در انتخاب مرجع تقلید (ت)
۱۲۹	ملکوت عمل معیار پذیرش یا رد عبادت
۱۳۰	حج ظاهری، انجام تکلیف بدون ادراک فلسفه آن
۱۳۱	حج حقیقی، اتجاه قلبی و یادآوری مقام ذلت و بندگی
۱۳۱	انقلاب حال حضرت سجاد علیه السلام هنگام تلبیه
۱۳۲	نقش فقیه در چشاندن لذت عبودیت به افراد
۱۳۲	استحاله جمع میان تمرکز تام بر معنا و دقت مفرد در تلفظ
۱۳۴	ایجاد اضطراب در حجاج توسط متصدیان و نقد آن
۱۳۴	تکلیف به نماز طواف براساس قدرت فعلی مکلف
۱۳۴	یکسان بودن نماز طواف با سایر نمازهای یومیه (ت)
۱۳۴	بنای شارع بر تسهیل و رخصت در مناسک حج (ت)
۱۳۶	حکایت سفر حج مؤلف و پاسخ به شبهات حجاج
۱۳۹	نقد احتیاط افراطی در قرائت نماز طواف
۱۳۹	ماهیت حضور قلب در نماز و عدم تفاوت آن در فرائض و نوافل
۱۳۹	تحریف حقیقت حج و تبدیل آن به عبادتی نفرت‌انگیز!
۱۴۰	حکایت بیزاری یکی از اطبا از سفر حج به سبب رفتار روحانی کاروان
۱۴۱	حج مطلوب ائمه؛ ضیافت عشق، نه منشأ بیزاری
۱۴۲	حکایت انس علامه طهرانی با دیوان حافظ در سفر حج
۱۴۳	حکایت انس آیه الله طهرانی با گلشن راز شبستری در سفر حج
۱۴۳	حکایت وفات جوانی در عرفات هنگام خواندن شعر حافظ
۱۴۴	نمونه‌هایی از احتیاط‌های افراطی در ادای مناسک حج
۱۴۷	بخش دوم: نقد دیدگاه اهل ظاهر نسبت به تکالیف الهی
۱۴۷	معنای صحیح محاذات شانه چپ با کعبه هنگام طواف
۱۴۷	دعای امام رضا علیه السلام در طواف

- ۱۴۸ دعای مأثور بین رکن یمانی و حجرالأسود
- ۱۴۹ تعارض دقت در توجه به سمت کعبه با حضور قلب در طواف
- ۱۴۹ عواقب مصیبت بار عدم فهم صحیح مبلغین از مبانی شرع
- ۱۵۰ بررسی مسئله محاذات شانه چپ با بیت‌الله در طواف و نقد اعمال ظاهرگرایان
- ۱۵۱ اهمیت حضور قلب در حج و تقابل آن با اضطراب و تشویش
- ۱۵۱ اشتغال به ظواهر به جای ادراک فلسفه حج
- ۱۵۲ توصیه یکی از معروفین به دقت در ظواهر اعمال و نقد آن
- ۱۵۳ لزوم ادراک حقیقت باطنی مناسک حج و بیان نمونه‌هایی از آن
- ۱۵۳ نقد تقلیل حج به اسقاط تکلیف ظاهری
- ۱۵۴ تبیین شمه‌ای از اسرار باطنی و عرفانی مناسک حج
- ۱۵۵ حکایت مواجهه مرحوم حداد با یکی از علما در مسجدالخیف
- ۱۵۶ پرداختن به طهارت ظاهری و غفلت از توجه تام به خدا
- ۱۵۷ مبعوث شدن رسول خدا بر شریعت سمحه سهله
- ۱۵۷ لزوم توجه به خدا در حج، نه صحت و بطلان عمل
- ۱۵۷ اشعار آبدار شیخ بهایی در باب توحید و حقیقت حج (ت)
- ۱۵۹ نقد احتیاط‌های مستلزم غفلت از خدا
- ۱۵۹ ادله عدم جواز احتیاط در عبادات (ت)
- ۱۶۰ نقد عبادت مبتنی بر احتیاط و منافات آن با جزم (ت)
- ۱۶۱ تبیین معنای احتیاط در حدیث عنوان بصری
- ۱۶۲ نقش احتیاط‌های افراطی در ایجاد وسواس در حجاج
- ۱۶۳ خاطره‌ای از اولین سفر حج علامه طهرانی و نکات تربیتی آن
- ۱۶۴ توضیحاتی درباره باب بنی شیبیه (ت)
- ۱۶۶ غفلت از باطن با اهتمام افراطی به ظواهر
- ۱۶۶ نقش ولی خدا در عبور دادن سالک از عقبه‌ها
- ۱۶۷ حکایت اضطراب و نگرانی یکی از علما هنگام احرام بستن
- ۱۶۸ لزوم تبّئ الی الله در برابر التزام به طاعات
- ۱۶۹ دعوت ائمه به مقام عبودیت
- ۱۶۹ عبودیت یعنی عمل برای «او» نه برای وصول و نتیجه

۱۷۰	مراتب عبودیت؛ از نگاه به افعال تا سلب کامل آن از نفس
۱۷۳	بخش سوم: عبادت مَرَضی حق
۱۷۳	اثر فعلی و آنی عبادات در نفس
۱۷۴	نقد نگاه معامله‌گرانه به پاداش و نتیجه عمل
۱۷۴	اصالت «حال» در برابر امید به پاداش آینده
۱۷۵	تبیین عبادت احرار در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
۱۷۶	حریت یعنی رهایی از بندگی وعده‌های آینده
۱۷۷	نقد انگیزه‌های رایج افراد از سفر حج
۱۷۷	حج، ادراک توحید است نه ذخیره آخرت
۱۷۹	عدم تنزل اولیای الهی از مقام ذات در گفتار و رفتار
۱۷۹	تبیین اقسام سه‌گانه عبادت و روایاتی در این باب
۱۸۰	روایت امام صادق از عبادت بردگان، اجیران و آزادگان
۱۸۰	روایت امام صادق از عبادت حریصان، بردگان، کریمان
۱۸۱	چگونگی تبدیل عبادت به معرفت حضوری حق
۱۸۲	کیفیت عبادت عارفان و مقربان الهی

فصل چهارم:

انقطاع از ماسوی الله

۲۲۷ - ۱۸۵

۱۸۷	بخش اول: لزوم قطع تعلق از ماسوی الله در زیارت بیت الله
۱۸۷	تبطل، شرط رسیدن به منزل مقصود
۱۸۷	انقطاع کامل، شرط تحقق اتصال در حج
۱۸۸	پاسخ علامه طهرانی به سؤال حجاج درباره چگونگی استفاده از حج
۱۸۸	نقش ولی الهی در ارتقا و رشد افراد
۱۸۹	حکم فقهی تکرار عمره در یک ماه (ت)
۱۸۹	بیان علامه طهرانی قدس سره در نقد دیدگاه مادی و حسابگرانه سفر حج
۱۹۱	ابراز فقر و احتیاج بنده در برابر توفیق الهی
۱۹۱	حج، دعوتی برای خروج از تعلقات روزمره
۱۹۲	تفاوت حال انسان در مواقف حج با اماکن دیگر

- ۱۹۲ فقر محض بنده و غنای مطلق پروردگار
- ۱۹۳ تضاد دو دیدگاه توحیدی و مادی نسبت به حقیقت عبودیت
- ۱۹۴ مقایسه دو دیدگاه در باب «حداکثر استفاده» از حج
- ۱۹۴ پاسخ مؤلف به سؤال احساس اهمال و کوتاهی در حج
- ۱۹۵ لزوم گذر از فکر قبولی عمل و واگذاری امر به خدای متعال
- ۱۹۵ ضرورت انتساب عمل خالص و نیت پاک به پروردگار
- ۱۹۶ حکایت فرودگاه شام و پاسخ به پرسشی در قبولی زیارت
- ۱۹۷ مقایسه آسایش حج امروزه با مشقت‌های حج در گذشته
- ۱۹۷ لزوم توجه دائمی به قصور نفس و هیچ دانستن خود
- ۱۹۸ سیره عملی سالکین در سفر زیارتی
- ۱۹۸ لزوم تواضع واقعی و اثر آن در شئون نفس
- ۱۹۹ نقد عرضه کردن عمل به درگاه الهی و حکایتی در این باب
- ۲۰۰ لزوم دست کشیدن از توقعات نفسانی در حج
- ۲۰۱ **بخش دوم: تجلی توحید و غیرت الهی در حج**
- ۲۰۱ حج، مقام کبریائیت الهی و عدم پذیرش غیر
- ۲۰۱ حکایت سفر حج مؤلف و ابتلائات توحیدی آن
- ۲۰۳ ضرورت احتیاط در نقد و پرهیز از شماتت افراد
- ۲۰۴ تأثیر آنی خطورات ذهنی بر گشایش و انسداد امور
- ۲۰۴ خسران غفلت از حقایق و اسرار باطنی حج
- ۲۰۵ حاکمیت وحدت و توحید و نفی هرگونه تعین در مکه
- ۲۰۵ حکایت دکتر نصر از انقلاب حال شدید محمدرضا پهلوی در کعبه
- ۲۰۷ تجلی مقام عزت و اضمحلال تعینات اعتباری در مقام توحید
- ۲۰۷ حکایت مشکلات سفر یکی از حجاج پس از اظهار خودبینی
- ۲۰۹ نقد اتکا به اسباب در مسیر توحید
- ۲۰۹ حکایت ابراهیم ادهم و پرهیز از انس با فرزند در طواف (ت)
- ۲۱۰ تبیین معنای ظاهری و باطنی ﴿بَلَدًا ءَامِنًا﴾ در آیه شریفه
- ۲۱۱ تفسیر ﴿بَلَدًا ءَامِنًا﴾ به ولایت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۱۳ لزوم اخلاص نیت در حج و نفی ملاحظه غیر

- ۲۱۳ جمع میان حال معنوی و وظایف اجتماعی در حج (ت)
- ۲۱۴ حکایت نیامدن مرحوم حداد به سفر حج و نکات تربیتی آن
- ۲۱۴ ادب نعمت: شکر، نه به رخ کشیدن آن
- ۲۱۵ مرحوم حداد: پس کی به سوی خدا می‌روی؟
- ۲۱۵ نقد مرحوم حداد بر سفرهای زیارتی تهی از مقصد توحید
- ۲۱۶ سخاوت بی دریغ مرحوم حداد در اعطای معارف توحیدی
- ۲۱۶ اهمیت جستجوی خدا در ضمیر خویش (ت)
- ۲۱۷ پرهیز از اشتغال ذهنی به دنیا و تماس‌های مکرر در حج
- ۲۱۸ سیره عملی علامه طهرانی در سفر حج
- ۲۱۹ آسیب‌های وسایل ارتباط جمعی در سفر روحانی حج
- ۲۲۰ توصیه به مراقبت در فکر، کلام و معاشرت در حج
- ۲۲۰ پرداختن به خود، سیره علامه طباطبائی در نجف
- ۲۲۱ حکایت حج شیخ محمد بهاری در گمنامی و خدمت به زوار
- ۲۲۳ بخش سوم: غنیمت شمردن توفیق حج بیت‌الله الحرام
- ۲۲۳ حج، موهبت الهی برای خروج از توهمات اعتباری
- ۲۲۳ جدایی ظاهری از محیط، مقدمه تغییر و تحولات
- ۲۲۴ اهتمام بلیغ معصومین علیهم السلام به سفر حج
- ۲۲۵ دل‌بستگی عجیب رسول خدا به کعبه
- ۲۲۶ لزوم انقطاع فکر از وطن در سفر حج
- ۲۲۷ سفر حج، فرصت دریافت جذبات و انوار الهی

فصل پنجم:

عبودیت و تسلیم

۲۷۶ - ۲۲۹

- ۲۳۱ تأملی در دعای پانزدهم صحیفه سجادیه
- ۲۳۲ تبیین فلسفه شکر در بیماری و سلامتی
- ۲۳۳ طهارت نفس و جلای قلب؛ نعمتی مختص ایام شدت و بیماری
- ۲۳۳ سر‌ابتلائات و امتحانات انبیا و اولیا
- ۲۳۴ رابطه مقامات عرفانی و ازدیاد بلایا و شدائد

- ۲۳۵ اشعار ابن‌فارض دربارهٔ فنای در معشوق
- ۲۳۵ ابتلا، تحفه‌ای الهی برای بندگان خاص
- ۲۳۶ یکسان بودن مشیت الهی در صحت و ابتلا
- ۲۳۶ حکایت جابر بن عبدالله در بستر بیماری و عیادت امام باقر از او
- ۲۳۷ نقد توسلات منافی با مقام رضا و تسلیم
- ۲۳۸ احوالات مرحوم آیه‌الله سلطان‌آبادی و حکایت تفسیر قرآن ایشان
- ۲۳۹ دعای مرحوم سلطان‌آبادی برای شفا در آستانهٔ حج و استجاب آن
- ۲۳۹ تفاوت حج متوقع بنده و حج مرضی ارادهٔ الهی
- ۲۴۰ تشریح یکسان حج و نفی ترجیح حالت صحت
- ۲۴۰ آیا عبودیت، مشروط به سلامتی و صحت است؟
- ۲۴۱ تبیین حکمت بیماری در کلام امام سجاد علیه‌السلام
- ۲۴۲ نقش بیماری در توجه به ضعف و رفع انانیت
- ۲۴۲ پذیرش عبودیت در حال صحت و مرض
- ۲۴۳ بطلان عبادت ضرری و دخالت در امر مولا
- ۲۴۳ حکایت کشتن یک بیمار به واسطه غسل دادن
- ۲۴۴ حج مطلوب، به تشخیص بنده است یا ارادهٔ الهی؟
- ۲۴۴ نقدی بر دعای مرحوم سلطان‌آبادی برای شفا در آستانهٔ حج
- ۲۴۵ عبودیت یعنی تسلیم تقدیر شدن نه درخواست برای تغییر
- ۲۴۶ نقد عمل برخی از بانوان برای انجام مناسک و زیارات
- ۲۴۶ پیامدهای جسمی و روانی قرص‌های جلوگیری از بارداری (ت)
- ۲۴۷ ادراک روحانیت حج با تسلیم و اطاعت و عمل به تکلیف
- ۲۴۸ پذیرش تقدیر الهی به جای تغییر تکلیف
- ۲۴۸ احکام بانوان دارای عذر در عمره و حج تمتع (ت)
- ۲۵۰ بروز حادثه برای حاج آقا معین شیرازی و برکاتش در حج
- ۲۵۱ اصالت ارتباط معنوی در برابر تکرار صوری مناسک
- ۲۵۱ ثواب آرزومندان غیر مستطیع حج
- ۲۵۱ ثبت اعمال در قیامت براساس صدق نیت
- ۲۵۲ اثبات صدق نیت شرط اساسی قبولی عمل

۲۵۳ حکایت تمثّل ملک به صورت علامه طهرانی در حج
۲۵۴ ثواب حج مقبوله برای مشتاقان فاقد تمکن مالی
۲۵۵ حکایت انفاق پول حج به نیازمند و پاداش آن
۲۵۶ تأثیر خاص هر عمل در نفس انسان
۲۵۸ اشتیاق بی نظیر علامه طهرانی به فریضه حج
۲۵۸ انصراف علامه طهرانی از سفر حج برای مراقبت از همسر
۲۵۹ حج آلوده به معصیت و توجیّهات نفسانی
۲۶۱ حکایت بازگشت علامه طهرانی از عتبات به امر استاد
۲۶۲ تذکر مرحوم حداد به شخص زائر عتبات به خاطر رهاکردن عیال
۲۶۳ حکایت مکاشفه حاج آقا معین در حج و تمثیل ملک و شیطان (ت)
۲۶۶ ثواب تربیت فرزند معادل ثواب حج همسر
۲۶۷ حکایت حج زنی که منجر به سقط فرزند او شد
۲۶۸ حکایت مخالفت علامه طهرانی با حج یک روحانی کاروان
۲۷۰ توجیه تراشی نفس برای نیل به آرزوها و خواسته‌ها
۲۷۰ سفر به حج و بی‌توجهی به احتیاج شدید همسر
۲۷۰ برتری عمل به تکلیف بر حضور ظاهری در مشاهد مشرفه
۲۷۱ حکایت انصراف سیدی از حج پس از ملاقات با یکی از بزرگان
۲۷۲ حدیث نبوی درباره انگیزه‌های حج در آخرالزمان
۲۷۲ غلبه فکر تجارت بر معنویت در سفر حج
۲۷۳ مقایسه دو حکایت متضاد از حال معنوی افراد درون کعبه
۲۷۴ پیامدهای فراموشی رحمت خدا و تداوم معصیت
۲۷۵ حکایت ابوبصیر و واقعیت باطنی حجاج

فصل ششم:

رابطه حج با ولایت

۲۷۷ - ۳۴۰

۲۷۹ شرح آیه: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ...﴾
۲۸۰ سرّ دعوت مردم به سوی حضرت ابراهیم در آیه حج
۲۸۰ ندای ملکوتی حضرت ابراهیم و دعوت به ولایت

- ۲۸۱ ندای ملکوتی حضرت ابراهیم به سرّ و ضمیر تمام نسل‌ها و نفوس
- ۲۸۱ ﴿يَا تُوكُ﴾ در آیه شریفه، دعوت به جایگاه حضرت ابراهیم نه شخص او
- ۲۸۲ روایت امام باقر در لزوم عرضه ولایت به اهل بیت پس از حج
- ۲۸۲ مراتب سه‌گانه تسلیم در برابر امام
- ۲۸۲ ولایت، برترین رکن اسلام و روح اعمال
- ۲۸۳ سرگردانی و تحیر، ثمره دینداری بدون ولایت (ت)
- ۲۸۴ دو حدیث نبوی در بی‌ثمر بودن عبادت بدون ولایت
- ۲۸۵ حج متصل به ولایت، مایه حیات و قطع علائق
- ۲۸۵ روایت نبوی در ثواب زیارت امام رضا علیه السلام
- ۲۸۶ تفاوت مراتب ثواب زیارت براساس درجات معرفت
- ۲۸۷ ثواب عجیب زیارت امام رضا علیه السلام در روایت بزندیقی
- ۲۸۷ سرّ استحباب زیارت امام رضا علیه السلام در ماه رجب و پیوند آن با حج
- ۲۸۷ سه روایت در فضیلت عمره رجبیه (ت)
- ۲۸۹ حکایتی از اتحاد زیارت امام رضا علیه السلام با حج بیت‌الله الحرام در یک رؤیای صادقه
- ۲۹۰ توضیحی درباره مدینه بعد و مدینه قبل و اولویت مدینه بعد
- ۲۹۱ حقیقت طواف و اعمال در تسلیم شدن مقابل امام حیّ
- ۲۹۲ عرضه ولایت به امام، غایت نهایی مناسک حج
- ۲۹۲ تغییر بنیادین عبادات با پذیرش ولایت
- ۲۹۳ اشعار ناب ابن‌رزّیک در حقیقت و جایگاه ولایت
- ۲۹۴ سرّ رعایت ادب ائمه نسبت به کعبه با وجود اشرفیت مقام ایشان
- ۲۹۶ فلسفه طواف مزار اولیا
- ۲۹۷ ظهور التزام باطنی به ولایت در افعال ظاهری
- ۲۹۸ ماجرای مکاشفه‌ای در حج و طواف با امام زمان علیه السلام
- ۲۹۹ اهمیت انقطاع إلى الله
- ۳۰۰ ماجرای سفر غیرعادی سیدی از کربلا به مکه
- ۳۰۲ حکایت برخورد قاطع مرحوم مغنیه با جسارت مأمور سعودی
- ۳۰۳ ماجرای تشنگی شدید در مسیر غار ثور و سقایت جوان ناشناس
- ۳۰۵ ولایت، روح و اساس دین (ت)

۳۰۶	نقد و بررسی عقائد وهابیت
۳۰۶	اتکای حقیقت اسلام به ولایت
۳۰۶	ریشه انحرافات وهابیت و پاسخ به آنها
۳۰۸	نقد دیدگاه وهابیت در نفی تأثیرگذاری موجودات علوی
۳۰۹	نقد ادعای وهابیت مبنی بر «شُرک واسطه قرار دادن اهل بیت»
۳۱۲	نقد ادعای وهابیت مبنی بر «بطلان استمداد از ارواح پیامبران و امامان»
۳۱۳	مباحثه علامه طهرانی با علمای اهل تسنن در مسجدالحرام در باب حج و زیارت پیامبر
۳۱۸	مباحثه علامه طهرانی با یکی از اهل تسنن در باب صحابه و ولایت امیرالمؤمنین
۳۲۳	مباحثه یکی از علمای شیعه با عالم وهابی در کتابخانه مدینه
۳۲۷	مباحثه آیه‌الله طهرانی با تعدادی از اهل تسنن در باب تحریف قرآن و ولایت امیرالمؤمنین
۳۳۱	مباحثه آیه‌الله طهرانی با تعدادی از اهل تسنن در باب تفریق صلوات و تفاوت قرآن
۳۳۳	تخریب تمام آثار دینی در مکه و مدینه توسط وهابیت
۳۳۶	اشعار سید بحرالعلوم در افضلیت مشاهد مشرفه
۳۴۱ - ۳۸۸	فهارس عامه



برای دریافت
جزوه همراه هیچ
اسکن کنید

مقدمه ناشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس اختصاص به ذات حیّ و دود دارد که غایت تکوین آدمی را کمال معرفت ذات خویش مقرر کرد و تشریح مبانی و احکام را براساس تکوّن این مقصد قرار داد؛ و درود لایزال بر محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین باد که لواداران و راهبران این مکتب به سوی وادی مقدّس تجرّد و طور سینای معرفت‌اند؛ و بر اولیاء و خواصّ درگاه خویش که پیوسته چراغ معرفت حق و عرفان الهی را با ادامه و ابراز آموزه‌های وحیانی، روشن و پایدار می‌دارند و دستگیری و ارشاد عبادالله را در عرصه‌های جهل و ظلمت به جان می‌خرند.

در میان اعمال و مناسک دین مبین اسلام، حج بیت‌الله‌الحرام از چنان جایگاه رفیع و بنیادینی برخوردار است که در لسان روایات و سیره اولیای الهی، میزان و معیاری برای سنجش ایمان و عبودیت قرار گرفته است؛ تاجایی که ترک آن برای فرد مستطیع، خروج از جرگه مسلمانانی تلقی شده است.^۱

از سویی دیگر، اشتیاق اولیای دین و تأکیدات مکرر بر لزوم زیارت متوالی و ادراک هر ساله این فیض عظاما، نمایانگر آن است که این سفر معنوی فراتر از یک سلسله اعمال ظاهری، دریایی از اسرار و معارف الهی و تجلّی‌گاه عمیق‌ترین مفاهیم

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸.

توحیدی است. حج جایی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام - حتی با پای پیاده - بارها به آن مشرف شده و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هر ساله مشرف می شوند؛^۱ چراکه معصوم علیه السلام می فهمد اینجا چه خبر است و می بیند که قضیه چیست؛ و از دریچه نفس مطهر آن ذوات مقدسه، از این سفره گسترده انوار و انعام الهی به هر کس بر طبق مقدار سعه و معرفتی که دارد، مائده می رسد. بر این اساس، از این سنت شریف می توان به اهمیت حج پی برد و به آثار وضعی و ملکوتی آن بر روح انسان و سرنوشت او آگاه شد.

در دیدگاه اهل معرفت حج با انقطاع از ماسوی الله و تبطل به سوی او شروع شده و در تمام اطوار و حرکات جز ذکر حق و یاد حبیب نباید چیز دیگری بر ضمیر و ذهن حاجی خطور نماید و تمام توجه و حواس او باید به سمت عوالم ربوبی و ملکوت این اعمال و افعال متمرکز گردد.

در این راستا با وجود نگارش آثار متعدد پیرامون ابعاد تاریخی، اجتماعی و فقهی حج، خلأ مجموعه ای جامع و مبسوط همواره احساس می شد که بتواند جان تشنه زائر بیت الله را سیراب نماید، و با بیان شمه ای از اسرار و معارف باطنی حج او را به مقام اطمینان و معرفت رهنمون سازد.

کتاب حاضر که برگرفته از آثار و بیانات گران سنگ عارف کامل، مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله تعالی علیه - و فرزند بزرگوار ایشان، آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - می باشد، تلاشی است برای گشودن دریچه ای به سوی این معارف عمیق و تبیین ابعاد باطنی و ملکوتی حج و زیارت رسول خدا و اهل بیت طاهرینش علیهم صلوات الله اجمعین؛ چراکه بیان این مسایل حیاتی برای عموم افراد همواره مورد اهتمام و توجه بزرگان اهل معرفت بوده است.

۱. رجوع شود به الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

حضرت آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس سره - در این باب می‌فرماید:

اولیای خدا آمدند حقیقت حج را به ما شناسانده و صفا و نورانیت آن را در جان ما نشانند؛ لذا ما باید مبانی این اولیای الهی را - تا آنجایی که به دست ما رسیده و در حیطة فهم ماست - برای افراد مطرح کنیم و آن حلاوت عبادت را به آنان بنمایانیم و بگوییم: مردم! به کجا دارید می‌روید؟ چرا وحشت می‌کنید و چرا می‌گویید خدا دیگر ما را موفق به حج نکند؟ چرا می‌گویید: خدایا! بس است دیگر، همین یک دفعه کافی است؟

نه، اشتباه می‌روید! راه را اشتباه رفته‌اید و به شما اشتباه نشان داده‌اند.

بر همین اساس، خواننده محترم در این مجموعه با دیدگاهی عمیق و متفاوت مواجه خواهد شد که حج را نه فقط به عنوان إسقاط یک تکلیف ظاهری، بلکه تحولی اساسی در نفس و روح، و سلوکی عملی به سوی پروردگار متعال می‌داند.

و اما، از جمله مباحث محوری این کتاب - که این اثر شریف را از سایر کتب مدوته متمایز ساخته است - می‌توان به موضوعات زیر اشاره کرد:

اهمیت فریضة حج در آیات و روایات و سیره بزرگان و اولیای الهی؛ تأکید بر انقطاع از غیر خدا؛ اهمیت حضور قلب و تسلیم در برابر رضای الهی؛ آداب و اسرار اعمال، موافق و اماکن مکه مکرمه و مدینه منوره؛ ضرورت حفظ حالات و آثار نورانی حج پس از بازگشت؛ پیوند حج با ولایت و ...

به عنوان نمونه، یکی از فصول کلیدی و متمایز کتاب، مسئله «استطاعت» است که در آن با نقد تعاریف رایج - که گاه دستاویزی برای فرار از تکلیف می‌شود - حج «واجب مطلق» دانسته شده است؛ بدین معنا که فرد باید از ابتدای بلوغ برای تحصیل مقدمات آن برنامه‌ریزی و پس‌انداز کند، نه اینکه منتظر بماند تا ثروتی بادآورده نصیبش شود.

مجموعه‌ای که پیش رو است، در جلد اول به «مقدمات و مبانی حج» و در جلد

دوم به «اسرار و آداب» اختصاص دارد. امید است که این اثر، چراغ راه سالکان کوی دوست و مشتاقان زیارت بیت‌الله‌الحرام قرار گیرد و آنان را در ادراک حقیقت نورانی حج و وصول به مراتب قرب الهی یاری رساند.^۱

و ما تَوْفِيقُنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ نُنِيبُ

۱. حضرت آیه‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس‌الله‌سره - در بیانی وعده فرموده بودند: «إن شاء الله اگر خداوند بخواهد، برنامه‌ای دارم که مسائل حج را - به شکل نسبتاً وسیع - توضیح بدهم.» (شرح دعای ابو حمزه، ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس ۱۱)

اما مع الأسف الشدید و التحسّر العمیق، اُمینیه و آرزوی تشنگان وادی معرفت و حقیقت، به واسطه کثرت مشاغل علمی و سپس ارتحال آن بزرگ‌مرد عظیم‌النظیر - أفاض الله علينا من بركات تربته - متحقق نگردید؛ اما به حکم «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید» و با استمداد و استفاده از نفحات رحمانیه و استعانت از فیوضات باطنیه ذوات مقدسه اولیای الهی، توفیق شد تا آثار و بیانات بجا مانده از حضرت‌تشان و علامه آیه‌الله والد معظمشان - رضوان الله تعالی علیهما - توسط لجنه تحقیق مکتب وحی جمع‌آوری، تنظیم و تبویب شده و به صورت منقح و ویراسته، به زیور طبع آراسته گردد.

فصل اول

اهمیت فریضه حج و اسلام

بخش اول: جایگاه اساسی حج در شریعت اسلام

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على محمد وآله الطاهرين
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين
ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَةٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ الْغَيْرَ * ثُمَّ لِيَقْضُوا نَفْسَهُمْ وَلِيُوَفُّوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۱

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج؛ تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری درآمده است) از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را مشاهده کنند و بیابند و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بهیمه الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند و از آنها به مردم فقیر و گرسنه

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷ - ۲۹.

طعام دهند * و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگی‌ها و چرک‌ها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بسترند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانه قدیمی (بیت‌الله‌الحرام) طواف کنند.^۱

«امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه درباره فریضه حج و علت و فلسفه

شرعی و فقهی آن، چنین می‌فرماید:

فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنْبِيَاءِ، يَرِدُونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ، وَ يَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وَ لَوْهَ الْحِمَامِ. جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عِلْمَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَ إِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ. وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ، يُحِرُّونَ الْأَرْيَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ، وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَعْفِرَتِهِ. جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا، وَ الْعَائِدِينَ^۲ حَرَمًا. فَرَضَ حَجَّهُ وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ، وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ؛ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۳.

”خدای متعال حج بیت خود را بر شما واجب فرمود؛ خانه‌ای که او را قبله خلایق قرار داد تا همانند دستجات و توده‌های متراکم احشام به سمت او روی آورند و همانند کبوتران که به سوی لانه‌های خود روی می‌آورند این مکان را محل عبادت و پرستش خود قرار دهند. خدای متعال این خانه را نشانه تواضع بندگانش در قبال مقام عظمت و کبریائیتش و اقرار به عزت و وحدانیت در وجود و آثار وجود و جلوات وجود قرار داده است.

از میان مردم شنوندگانی را برگزید که دعوت او را لیبیک گفته اجابت نمایند، و گفتار او را راست پنداشته تصدیق بنمایند، و در جایگاه انبیا و پیامبران او مسکن گزینند و خود را به مثال و شمایل ملائکه‌ای که گرداگرد عرش

۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹. (علامه طهرانی)

۲. خ. ل: لِلْعَائِدِينَ.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۴. نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۲۷.

پروردگار در گردش و طواف‌اند در آورند، تا در سرای تجارت و بازار معاملات به رستگاری ابدی و انتفاع از برکات و آثار عبودیت نائل آیند و به میعاد غفران و بخشش الهی از یکدیگر سبقت بجویند.

خدای سبحان خانه خود را پرچم برافراشته و سرفراز اسلام قرار داد و برای روی آورندگان و مُلتَجِّئین به آن مکان، حرم امن خود مقرر فرمود. پس حج را واجب نموده و حق او را الزام فرمود، پس بر شما حتم نمود که بار خود را در آنجا فرود آورید و آن مکان را محل ورود و نزول خود قرار دهید؛ چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿خدای متعال حج خانه خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند، و کسانی که از این حکم محتوم الهی تمرّد ورزند و کفران حقوق الهی را بنمایند، پس خداوند به تحقیق از مردم بی‌نیاز خواهد بود.﴾^۱

«در روایت است که چون [حضرت] ابراهیم کعبه را بنا کرد، بر فراز کوه أبوقییس^۲ آمد و مردم را به حج خواند، هر کس صدای او را شنید - گرچه در اصلاّب

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵. (آیه‌الله طهرانی)

۲. أبوقییس: کوهی در مکه مکرمه واقع در جانب شرقی مسجدالحرام و روبه‌روی رکن حجرالأسود است که خورشید از فراز آن بر مسجدالحرام می‌تابد. این کوه دارای ویژگی‌های خاصی است:

- نخستین کوهی است که خداوند آفریده است.^۱
- نزدیک‌ترین کوه به کعبه است.^۲
- محل فرود آمدن حضرت آدم و حوا سلام‌الله‌علیهما از بهشت و (بنا بر نقلی) مدفن حضرت آدم علیه‌السلام است.^۳
- در طوفان نوح حجرالأسود را در خود به امانت گرفت و حضرت ابراهیم علیه‌السلام هنگام تجدید بنای کعبه، آن را از این کوه برگرفت و در جایگاه خود قرار داد.^۴
- در هنگام شق‌القمر، نیمی از ماه بر فراز این کوه و نیمی بر بالای کوه قعیقان دیده شد.^۵
- کوه صفا در دامنه این کوه واقع شده است.^۶
- مسجد زادگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (که قبلاً محل خانه حضرت عبدالله بن عبدالمطلب بوده است) در شرق کعبه و متصل به دامنه کوه أبوقییس می‌باشد.^۷ البته در سال‌های اخیر، این مکان

پدران بود - و ندای او را لبیک گفت، به حج مشرف می شود. افرادی که یک بار لبیک گفتند یک بار و افرادی که دو بار لبیک گفتند دو بار و هم چنین برود بالا به تعداد لبیک های گفته شده، موفق به حج و زیارت بیت الله الحرام خواهند شد.^۱

معلوم است که این ندای ابراهیم نیز ملکوتی است نه ملکی، و الا در اصلاّب پدران شنیده نمی شد! و لبیک ها نیز ملکوتی است؛ و بنابراین هر کس اجابت کند، موفق به حج می گردد و الا لبیک های ظاهری ملازمه ای با تشرّف ندارد.^۲

«مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می فرمودند:

تمام افرادی که از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام (و حتی قبل از آن؛ چون مسئله، مسئله قبل و بعد نیست) تا روز قیامت به مکه می روند، به خاطر همان یک نفس حضرت ابراهیم علیه السلام در آن موقعی است که می خواست به فلسطین برگردد و آن دعاها را کرد.^۳

↳ مقدس (زادگاه پیامبر اکرم) به کتابخانه تبدیل شده است. (محقق)

(۱) اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۳۲. (۲) الجامع اللطیف، ص ۲۹۸. (۳) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵ و ۶؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۶۱. (۴) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۷. (۵) دلائل النبوة، ابونعیم، ج ۱، ص ۲۸۰. (۶) معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۱. (۷) رحلة ابن جبیر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶. ۱. مأخوذ از: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۴؛ الجعفریات، ص ۶۳.

۲. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۷. (علامه طهرانی)

• مهر تابان، ص ۳۸۵:

«[علامه طباطبائی رحمه الله علیه:] و اما آئین حج گرچه از سنت های حضرت ابراهیم علیه السلام است، ولی حضرت ابراهیم آن را فقط برای خصوص اعراب تشریح فرمود؛ نه برای همه اقطار و قلمرو نبوت خود. و برای ساکنین فلسطین تشریح نفرمود، و گرنه این سنت الهیه را قطعاً حضرت اسحاق و یعقوب و پیامبران دیگر از بنی اسرائیل انجام می دادند. اما در بین حضرت اسماعیل و اولادش این سنت باقی ماند که در ناحیه عرب زمین، سکنی داشتند؛ و ما نه ثبوتاً و نه اثباتاً دلیلی برای لزوم تشریح عمومیت حج در زمان حضرت ابراهیم نداریم.»

۳. رجوع شود به سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۳۵ - ۴۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

و هر کس به مکه مشرف شود، معلوم است که به اجابت رفته است. این اجابت است که الان شما را می‌برد و اگر ندای حضرت ابراهیم علیه السلام نبود، شما خودتان را هم می‌کشید، نمی‌رفتید! بلکه آن ندا باعث شد که نفوس و قلوب را حرکت بدهد و همه را به آنجا بکشاند.

همچنین ایشان می‌فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السلام یک دم درویشی به همه خلایق زد و نفسِ درویش حق است.

اینکه می‌گویند نفس درویش حق است، راجع به همین است. حضرت ابراهیم آمد و این حرکت را به وجود آورد و باید همه به دنبال او بروند.^۱

اهمیت فریضه حج به حدی است که طبق روایات متعدده، خداوند تارک حج را در صورت استطاعت و تمکن از حج، از شریعت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم خارج نموده، یا بر دین یهودیت و یا نصرانیت مبعوث خواهد نمود.

شیخ صدوق - رحمه الله علیه - در کتاب الفقیه با اسناد خود از امام صادق علیه السلام از اجدادشان روایت می‌کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن وصیتی به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

يَا عَلِيُّ! كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ: ... وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَهَاتَ و لَمْ يَحُجَّ...؛ يَا عَلِيُّ! تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ، كَافِرٌ؛ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. يَا عَلِيُّ! مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۵۶ و ۳۶۸.

”یا علی! ده گروه از این امت به خدای عزّ و جلّ کافر شدند، (آنگاه یک‌یک آنها را برمی‌شمرند تا می‌رسند به تارک حج): و از جمله آنان کسی است که خداوند به او مُکنت و قدرت بر ادای حج را اعطاء نموده ولی از انجام آن سر باز زده و از دنیا رفته است...؛ ای علی! کسی که حج را ترک کند درحالی که استطاعت بر ایتیان آن داشته باشد، او کافر است. خدای متعال می‌فرماید: ﴿از جانب خداوند برعهده افراد مستطیع فرض و واجب است که حج خانه او را بجای آورند و کسی که کفران نموده سر باز زند، پس به درستی که خداوند از چنین افرادی بی‌نیاز خواهد بود.﴾ یا علی! کسی که حج را به تأخیر اندازد تا اینکه مرگ او را فرا گیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی مبعوث خواهد نمود.“^۱

«مرحوم آیه‌الحقّ و الیقین، فقیه معظّم و یکی از اساتید حقیر (علامه طهرانی) در اخلاق و عرفان، آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی، داستان عجیب و شگفت‌انگیزی درباره عدم اسلام مُسوّفین^۲ حج بیان کردند که برای حفظ و ضبط آن در اینجا ثبت می‌کنم، باآنکه از زمان نقل آن برای حقیر متجاوز از سی سال می‌گذرد. فرمودند:

یکی از تجّار معروف و مشهور همدان که به صلاح و تقوا مشهور و معروف بود، به واسطه عارضه مرض سکتة قلبی فوت کرد و فوت نابهنگام او اثر شدیدی در ارحام و بازماندگان و دوستان او گذاشت. شبانه جنازه او را به قبرستان آوردند تا فردا مراسم تغسیل و تکفین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن جنازه در وقت شب به قبرستان در صورتی که میت در شب فوت کرده باشد امر رایجی است و چه بسا در همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می‌کنند. چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورین سؤال برای بازپرسی آمدند و گفتند: می‌خواهی از دین نصاری باشی و یا از یهود؟ تو از دین اسلام نیستی و بر این معیار از تو پرسش نخواهد شد.

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷. (آیه‌الله طهرانی)

۲. مُسوّف: کسی که پیوسته کاری را به تأخیر می‌اندازد. (محقق)

او فریاد برآورد: من مسلمانم، من اسلام دارم، من یهودی و نصرانی نیستم! گفتند: چون تو مرد متمکنی بودی و استطاعت از حج را داشته‌ای و حج بجای نیاورده مُرده‌ای، بر دین اسلام نمرده‌ای؛ **إِنْ شِئْتَ يَهُودِيًّا وَّ إِنْ شِئْتَ نَصْرَانِيًّا**^۱.

او گفت: سوگند به خدا من مسلمانم و اعمالم چنین و چنان بوده است، نماز می خوانده‌ام، وجوهاتِ اموال خود را می داده‌ام، به فقرا و مستمندان مساعدت می کرده‌ام و دربارهٔ خلق خدا ترحم می نموده‌ام.

گفتند: اینها به جای خود؛ ولی چون حج بجا نیاورده‌ای، خداوند متعال تو را از زمرهٔ مسلمین به حساب نمی آورد؛ و هر کس مستطیع باشد و حج نکند، عاقبتِ امر او همین طور خواهد بود.

آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره فریاد کشید: ای امام حسین! آخر این همه من مجالس روضه‌خوانی تشکیل می دادم و این همه در عزای شما شرکت می کردم، آیا سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب بگذارید؟! در این حال فوراً حضرت سیدالشهدا علیه السلام حاضر شدند و گفتند: درست است آنچه می گویی؛ ولی چون عمداً حج واجب را به تأخیر انداخته‌ای تا مرگ گریبان‌ت را گرفته است، فلذا در حکم خدا و سنت الهیه چنین جاری شده است که بر آیین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار می توانم بکنم و آن این است که شفاعت در نزد خدا کنم تا به تو عمر دهد و حج خودت را انجام دهی، آن وقت به دین اسلام خواهی مُرد. حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم و خداوند سی سال به تو عمر داد؛ حَجَّتْ را بجای بیاور.

آن مرد می گوید: من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستان تاریک تنها هستم و فقط یک قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می کند؛ او همین که خواست وحشت کند گفتم: مترس، من زنده هستم! اقوام و ارحام و فرزندان آمدند، و حیات ما برای آنها آن قدر لذت بخش بود که قابل توصیف نیست. من آمادهٔ تهیهٔ مقدمات حج بیت‌الله الحرام شدم، هنوز سر سال نرسیده بود که

۱. ترجمه: «اگر بخواهی یهودی و اگر بخواهی نصرانی!» (محقق)

موسم حج شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازه شهر که بسیاری به بدرقه ما آمده بودند و ارحام و فرزندان من گریه می کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهده حج برآیم و از دنیا بروم، (چون مسافرت به حج در آن سنوات و اوقاتی که با شتر می رفتند بسیار مشکل بود و چه بسیار از حاجیان در راه می مردند.) من که تا آن زمان قضیه شفاعت حضرت امام حسین علیه السلام و داستان تعذیب نکیرین و عدم اسلام مسوف حج را برای کسی بازگو نکرده بودم و پیوسته مترصد بوم تا ببینم چه می شود، آیا من موفق به حج می شوم یا نه؟ در آن وقت فرزندان را به دور خود جمع کردم و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که: مطمئن باشید من به سلامت برمی گردم و بیست و نه سال دیگر هم عمر می کنم.

و همین طور هم شد؛ او به سلامت برگشت و پس از سی سال از مرگ اول رحلت کرد. و چون مُرد او را در خواب دیدند با لباس حاجیان و عمامه و کلاه خاصی که حاجیان به سر داشتند؛ (چون در آن زمان، تجار و سایر اصنافی که به حج می رفتند، پس از حج تا آخر عمر همان کلاه و دستار را بر سر می گذاشتند.) او در خواب گفت: لله الحمد من را به آیین اسلام بازپرسی و سؤال کردند و اینک هیچ گونه ناراحتی ندارم و در کمال خوشی و آسایش به سر می برم؛ من از برکت امام حسین علیه السلام عمرم طولانی شد و حجّم قبول شد و ثواب سی سال طاعت و بندگی حضرت حق جلّ و علا بر اعمالم افزوده شد.»^۱

«خود بنده (آیه الله طهرانی) پیرمردی را دیدم که هنگام وفات می گفت: "نصرانیا، نصرانیا!" و همین را می گفت تا اینکه مُرد. گفتند این شخص - که فامیل ما هم بود - حج انجام نداده بوده است.

یکی دیگر از دوستان نقل می کرد:

خود من یکی از افرادی را که آن موقع در بازار طهران کار می کرد، دیدم که هر سال حج انجام می دهد. گفتم: چرا این قدر حج انجام می دهی؟!

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۲. (علامه طهرانی)

او گفت: قضیه من این است که حج بر من واجب شده بود اما نرفتم و مبتلا به سکنه شدم. موقع مردن، دیدم زن و بچه‌هایم دارند بر سرشان می‌زنند؛ ملائکه آمدند و به من گفتند: "چون حج انجام نداده‌ای، جانت را بر نحلّه اسلام نمی‌گیریم؛ یا یهودیت را انتخاب کن یا نصرانیت را!" من هم گفتم: "هیچ کدام را انتخاب نمی‌کنم!" و هرچه گفتند، باز هم گفتم که انتخاب نمی‌کنم. تا اینکه به واسطه شفاعت حضرت زهرا سلام الله علیها به من مهلت دادند؛ چون در منزل در ایام فاطمیه روزه می‌گرفتم. و حضرت فرمودند: "به او چند سال مهلت بدهید تا برود." لذا من دوباره برگشتم و حالا هر سال می‌روم؛ یعنی نه تنها آن سال به هر جان‌کدنی بود رفتم و حج را انجام دادم، بلکه هر سال می‌روم.

وضعیت این شخص، باز مقداری بهتر از شخص قبلی بوده است.

هم‌چنین، یکی از بستگان ما مورد دیگری را نقل می‌کرد و می‌گفت:

خود من بالای سر جنازه‌ای بودم که هنگام وفات و احتضار، مدام تکرار می‌کرد: "یهودیاً، نصرانیاً؛ یهودی، نصرانی!" و اصلاً به وضع خودش شاعر نبود؛ مدام این دو جمله را می‌گفت و بعد هم فوت کرد. این شخص هم حج انجام نداده بود.

خود شخص ناقل که معمم و سنّش حدود هفتاد سال و از معاریف - یعنی از افراد معروف و مشهور - است، این جریان را برای بنده نقل کرد و الآن هم در قید حیات است. خیلی از این موارد وجود دارد و اتفاقاً قضیه‌ای است که شهادتِ شهود بر آن دلالت دارد.»^۱

«مسئله حج، مسئله خیلی مهمی است و خلاصه، سرّی در آن نهفته است که اگر شخصی بتواند برود ولی نرود، کأنّ مسلمان از دنیا نرفته است. مسئله این قدر مهم است. یک مورد در فامیل دور ما اتفاق افتاده بود که هنگام فوت یک نفر، خود افرادی که دوروبر او بودند، دیدند که آن شخص رو به آنها کرد و گفت:

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۳. (آیه الله طهرانی)

الآن ملائکه به من می گویند: "یهودی بمیر یا نصرانی بمیر!" من کدام را انتخاب کنم؟!۱

آن فرد هم، حج نرفته بود! این مطالبی که ائمه برای ما بیان کرده اند، شوخی نیست؛ اینها واقعیت است و خواسته اند ما را در دو جنبه تکوین و تشریح وارد کنند و نگذارند عمرمان را به تباهی و خسران بگذرانیم.

شخصی که متمتع است، باید حج را انجام بدهد و برود.^۱ حتی در بعضی از فتاوا ذکر شده است که افراد مستطیع نباید به آن یک حج اکتفا کنند.^۲ و همیشه باید حرم الهی را پُر از حاجی نگه داشت و هیچ کس نمی تواند و حق ندارد حتی برای یک لحظه مسیر حج را ببندد و در آن را مسدود کند! حج باید همیشه برای مسلمین باز و مفتوح باشد؛ و حتی حاکم اسلامی وظیفه دارد که اگر افراد به حج نمی روند، پول بدهد و آنها را به حج بفرستد تا حرم الهی همیشه دارای زائر و افرادی باشد که از مکان های بعیده به آنجا می آیند.^۳ قضیه، خیلی قضیه مهمی است.^۴

«حتی ما نسبت به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم این روایت را داریم و در ذیل همان روایتی که مربوط به حج است، روایتی مربوط به زیارت پیغمبر هم هست.^۵ و این، مسئله را برای یک فقیه خیلی روشن می کند که حج بدون

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۷-۱۵.

۲. علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۵؛ مستمسک العروة الوثقی، حکیم، ج ۱۰، ص ۵.

۳. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۰-۲۴.

۴. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

۵. الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَعَلَى الْمُقَامِ عِنْدَهُ، وَلَوْ تَرَكَوا زِيَارَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَعَلَى الْمُقَامِ عِنْدَهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُمْ أَمْوَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مردم حج را ترک کنند، بر حاکم اسلامی است که آنان را

زیارت پیغمبر معنا ندارد، بلکه باید با این زیارت توأم شود.

امام علیه السلام برای زیارت، حکم وجوب می‌کند، در حالی که ما در قرآن نداریم: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ زِيَارَةُ النَّبِيِّ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا!» این مسئله نشان‌دهنده این است که همان ملاکی که در مورد حج، نسبت به خود فرد و مسائل اجتماعی وجود دارد، همان ملاک در زیارة قبر النَّبِيِّ هم وجود دارد، در زیارة الحسین هم وجود دارد، در زیارة الرضا و همین‌طور در زیارت سایر ائمه علیهم السلام نیز وجود دارد. اینجاست که فقیه نسبت به کیفیت لحاظ مسائل در ارتباط با این موضوعات، یک فهم سببی پیدا می‌کند.^۱ «[چنانچه بیان شد] در بعضی از روایات وارد است که حج برای افراد متمکن در هر سال استحباب مؤکد دارد؛^۲ و گرچه وجوب آن برای همه افراد فقط یک بار در طول عمر است،^۳ ولی آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۴ را شامل تمام افراد متمکن از حج در هر سال دانسته‌اند.^۵ مرحوم کلینی در کتاب کافی از ابی جریر قمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

الحجُّ فَرَضٌ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ؛^۶ «حج واجب است بر افراد متمکن در هر سال.»

↳ به انجام حج و اقامت در آنجا وادار سازد. و اگر زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را نیز ترک کنند، باز بر حاکم است که آنان را به این کار و اقامت در آنجا مجبور کند. پس اگر مردم برای این سفرها تمکن مالی نداشتند، حاکم باید هزینه آنان را از بیت‌المال مسلمین بپردازد. (محقق)

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۰. (آیه الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۲۳ - ۱۳۵.

۳. رجوع شود به همان، ص ۱۹ و ۲۰.

۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۵. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۶ - ۱۸.

۶. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶.

و در روایت دیگر از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛ قَالَ: قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحْجَّ مِنَّا فَقَدْ كَفَرَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ مَنْ قَالَ: لَيْسَ هَذَا هَكَذَا، فَقَدْ كَفَرَ.^۱

”خداوند حج را بر افراد مستطیع و متمکن در هر سال واجب نمود به دلیل گفتارش در قرآن کریم: ﴿بر افراد متمکن از جانب خداوند تکلیف است که به حج بروند؛ و کسی که کفر بورزد، به درستی که خداوند بی نیاز از او و امثال او خواهد بود.﴾

راوی می‌گوید: عرض کردم: پس کسی که از ما به حج نرود کافر است؟ حضرت فرمودند: نه، بلکه مقصود کسانی هستند که کلام خدا را انکار می‌کنند و می‌گویند این طور نیست.“

البته باید توجه کرد که مقصود از فرض و وجوب در این روایات برای افرادی که یک بار به حج توفیق یافتند، الزام موبق و واجبی که بر ترکش عقاب مترتب است نیست، بلکه شدت اهتمام و نهایت استحباب است که می‌توان گفت: نزدیک به لزوم و وجوب می‌رسد، نه اینکه تحقیقاً همان وجوب در قبال استحباب و حرمت باشد. جالب توجه و دقت اینکه: به جهت نهایت اهتمام شارع مقدس به اقامه فریضه حج و شدت عنایت ویژه او به این تکلیف الهی و مآدبه روحانی، بر حاکم مسلمین و ولی امور واجب است که نهایت اهتمام را به اقامه این مشعر الهی مبذول دارد و نگذارد که خانه خدا از ورود وفود حجّاج و زائران خالی و بی رونق بماند، و تمام سعی و تلاش خود را بر احیا و شکوه این فریضه ویژه الهی به کار بندد و جلوی موانع حرکت زائران الهی را به حریم امن و بیت‌الله الحرام بگیرد و موانع طریق را از سر راه

بردارد، و هر کسی را که به استطاعت و تمکّن از ایتیان این تکلیف عظیم الهی می‌رسد برای رسیدن به مقصود و مطلوب و تسهیل امور یاری رساند.

و اگر افرادی تمکّن از انجام مناسک را جدای از طریق و مسیر متعارف دارند تشویق نماید و صرفاً به ارسال عده معدود از طریق متعارف و رسمی بسنده نکند و اگر بعضی برای جهتی از جهات در مسیر حرکت آنان سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی می‌کنند، ممانعت کند و راه وفود به حرم الهی را بر روی آنها نبندد و اختیار بذل مال و انتخاب طریق را برعهده خود افراد قرار دهد.^۱

چه‌اینکه استطاعت حد و مرز ندارد و اگر شخصی بتواند برای ادای حج واجب حتی میلیون‌ها صرف کند، حرام است که حتی یک سال حج خود را به تأخیر اندازد و باید لَدَى الاستِطَاعَةِ وَ التَّمَكُّنِ، فی الفور^۲ به این فریضه عظمای الهی اقدام نماید^۳ و صرفاً به ثبت‌نام و مَشی در طریق متعارف رسمی اکتفا نکند، که در صورت

۱. رجوع شود به همان، ص ۲۷۲. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۵۶:

«از جمله وظایف ولی فقیه، ایجاد وزارت حج است؛ چون حج یکی از ارکان اسلام می‌باشد. و این مطلب بدیهی است که نمی‌شود مردم یک مملکتی مسلمان باشند و وزارت حج نداشته باشند. وزارت حج باید مستقل باشد، نه در تحت وزارت کشور و یا وزارت اوقاف.» (علامه طهرانی)

۲. ترجمه: «هنگام داشتن استطاعت و توانایی، فوراً و بدون درنگ.» (محقق)

۳. مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۳۱، تعلیقه:

«مرحوم آقای بیات [از شاگردان مرحوم انصاری همدانی رضوان الله علیه] به حقیر فرمودند:

من مستطیع و واجب الحج شده بودم ولی به واسطه عارضه کسالت مرحوم انصاری از اقدام به تهیه مقدمات تعلل می‌ورزیدم، تا اینکه روزی این مطلب را با والد شما آقای حاج سید محمدحسین طهرانی در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «چون واجب الحج و مستطیع شده‌ای نمی‌توانی مسامحه کنی و یا منصرف شوی.»

عرض کردم: اصلاً پایم یارای حرکت به صوب عراق و حجاز را ندارد. فرمودند: «هیچ راهی برای درنگ و انصراف وجود ندارد، إن شاء الله خداوند کمک می‌نماید.»

من طبق دستور والد شما عمل نمودم و به سمت کرمانشاه حرکت کردم، و هنگامی که به گردنه اسدآباد رسیدیم دیدم روح مرحوم انصاری به صورت کبوتری از شهر همدان ⇐

تأخیر و مسامحه مشمول روایات سابق الذکر خواهد شد.^۱
 و حاکم اسلام نیز باید نهایت کوشش خود را جهت ارسال این گونه افراد مبذول
 دارد تا مبادا خدای ناکرده این فریضه مهم از مستطیعین و متمکنین به حج فوت گردد،
 که چه بسا با تحقق فوت غیر متوقع، حسرت انجام این فریضه برای آنها باقی بماند.
 مرحوم کلینی با سند خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت
 می کند که حضرت فرمودند:

لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجَبَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى الْحَجِّ إِنْ شَاءُوا وَإِنْ
 أَبَوْا؛ فَإِنَّ هَذَا الْبَيْتَ إِنَّمَا وُضِعَ لِلْحَجِّ.^۲

”اگر مردم حج را کنار بگذارند و اهتمام شایسته به انجام آن نشان ندهند، بر
 حاکم اسلامی واجب است افرادی را الزام کند و به حج بفرستد، چه اینکه با
 رضا و رغبت توأم نباشد؛ به درستی که این خانه براساس مناسک حج بنا نهاده
 شده است.“

و همین طور برای افراد مستطیع که قدرت بر ایتیان به حج را در سال های پس از
 حج واجب دارند، باید راه و مسیر حرکت به مکه دائماً باز باشد و هیچ گونه ضیق و
 محدودیتی و انحصاری به هیچ وجه من الوجوه برای انجام این تکلیف وجود نداشته باشد.
 احمد بن محمد برقی در کتاب شریف محاسن از هشام بن سالم از امام صادق
 علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمودند:

مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ؛ إِنَّمَا كَلَّفَهُمْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ...

↪ حرکت کرد و به سمت من آمد، و هنگامی که به من رسید با لبخند به من فرمود:
 ”حداحافظ، ما رفتیم!“

ایشان فرمودند:

فقط خدا می داند که در این سفر چه بر من گذشت! «(آیه الله طهرانی)

۱. رجوع شود به ص ۳۷.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲.

و كَلَّفَهُمْ حَاجَةً وَاحِدَةً وَ هُمْ يُطِيقُونَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ...^۱

”خدای متعال تکلیف الزامی و وجوبی را براساس قدرت و استطاعت و طاقت افراد تشریح می‌کند؛ چه‌اینکه جهت ادای نماز، پنج نوبت را واجب فرمود... و همین‌طور یک بار انجام فریضه حج را واجب کرد درحالی‌که آنها استطاعت و طاقت بیش از این را دارند.“

همین‌طور در وسائل الشیعه از شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع و هم‌چنین عیون أخبار الرضا از امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

إِنَّمَا أُمِرُوا بِحَاجَةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقُوَّةِ؛ كَمَا قَالَ: ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾؛^۲ يَعْنِي شَاةً، لِيَسَعَ الْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ. وَكَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ إِنَّمَا وَضِعَتْ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً؛ فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحُجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدًا، ثُمَّ رَغَبَ بَعْدُ أَهْلَ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَائِفِهِمْ؛^۳

”علت وجوب فریضه حج، یک بار نه بیشتر این است که: خداوند همیشه فرائض و واجبات خود را براساس توان و طاقت کمترین افراد از مکلفین قرار داده است؛ هم‌چنان‌که در قرآن می‌فرماید: ﴿أَنْ قَرَّبَانِي﴾ را که میسر و هموار است جهت ذبح در مینا انتخاب کنید ﴿﴾ که مقصود گوسفند است، تا قوی و ثروتمند و ضعیف و فقیر هر دو بتوانند آن را تحصیل نمایند. و همین‌طور است سایر احکام که براساس توان و طاقت ضعیف‌ترین از مکلفین بنا نهاده شده است؛ و از این جمله، حج یک بار در همه عمر واجب است. آنگاه خدای متعال ترغیب فرمود آن کسانی را که استطاعت و تمکن انجام بیش از یک بار را دارند به مقدار طاقت و تمکنشان.“

از این روایت شریفه استفاده می‌شود: افرادی که می‌توانند با بذل مال و تمکن

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۹، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۲۰ و علل الشرائع،

ج ۱، ص ۲۷۳.

مالی و صحت بدنی و رفع موانع طریق به حج‌های متعدد در سال‌های متعدد موفق شوند، نباید خود را از این نعمت عظمای الهی محروم نمایند و صرفاً به انجام آن مناسک به یک بار اکتفا کنند؛ بلکه باید بدانند هرچه بیشتر به این سفر الهی و روحانی بپردازند، از آثار اعمال و بواطن افعال آن نصیب بیشتری می‌یابند و از فیوضات مترشحه از مقام ولایت کبری که در این مراسم بر زائرین بیت‌الله‌الحرام ساری و جاری می‌گردد بیشتر منتعم و بهره‌مند خواهند شد و از آبشخوار عنایات لایتناهای الهی که خاص طائفین و عاکفین در حرم شریف و خانه قدسی خود قرار داده است بیشتر مستفیض خواهند گشت.

جایی که پیامبران عظام الهی^۱ و زعمای دین حنیف، ائمه معصومین علیهم‌السلام

۱. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۶:

«در کافی با سند خود از حضرت صادق علیه‌السلام آورده است که: "رسول خدا بیست حج بجای آورده‌اند."*

و در علل الشرائع با سند خود از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که چون سلیمان بن مهران خدمت آن حضرت عرض کرد: چند حج رسول خدا بجای آورده‌اند؟ حضرت در پاسخ گفتند:

"بیست حج در پنهانی و مخفیانه، و چون در هر نوبت از حج، از مأزمین** عبور می‌کرد پیاده می‌شد و بول می‌کرد."

سلیمان می‌گوید: گفتم به چه علت در مأزمین پیاده می‌شد و بول می‌کرد؟! حضرت گفتند:

به جهت آنکه آنجا اولین مکانی بود که بت پرستی رواج یافت، و از سنگ کوه آنجا قطعه‌ای را برداشته و بت هبل را تراشیده بودند، همان بتی که علی بن ابی طالب آن را از بام کعبه به زیر انداخت در وقت ظهور اسلام و علو قدرت رسول الله: و پیغمبر خدا امر کردند که آن را در زیر در ورودی باب بنی شیبه دفن کردند، تا چون مردم داخل می‌شوند، آن را در زیر قدم خود بگیرند؛ و از این رو است که دخول از باب بنی شیبه مستحب شده است.***» (علامه طهرانی)

⇐

*الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵.

کراراً و مراراً بدین جایگاه قدم گذارده و با رنج بسیار و تعب شدید، خود را مهیای ضیافت این بزم الهی می نمودند^۱ - تا جایی که طبق بعضی از اخبار امام مجتبی علیه السلام بیست و پنج بار به این سفر الهی مشرف شدند که اکثر آنها را با پای پیاده از مدینه تا مکه مبادرت می نمود،^۲ و سایر ائمه علیهم السلام همچون حضرت سجاد زین العابدین^۳ و موسی بن جعفر علیهم السلام با پای پیاده در بین مکه و مدینه مشاهده شده بودند^۴ - دیگر ما را چه سزد که نسبت به ارج و ارزش این جایگاه رفیع المنزله و مواقف شریفه گفتگو و تردید بنماییم، و صرفاً به عنوان یک تکلیف ظاهری و حکم نه چندان پرمحتوای شرعی به آن بنگریم و به انتظار آن بنشینیم که مال بادآورده ای از راه برسد و پس از قضای جمیع حوائج زندگی از منزل و مغازه و ماشین و اسباب و ادوات و رفع تمام مایحتاج و غیر مایحتاج، آنگاه اگر حالی و مجالی بود و راه هم هموار و سایر موانع عادی مرتفع، اقدام به انجام آن با هزار اشکال و گله و شکایت بنماییم.^۵

«از علی بن ابراهیم از پدرش روایت است که:

علی بن الحسین علیه السلام پیاده حج می کرد و مسافت فی مابین مدینه و مکه را در بیست روز و شب می پیمود.^۶»

«از ابی اسامه عن ابی عبدالله علیه السلام روایت است که:

← *** «مأزم» راه باریک و تنگ بین دو کوه را گویند، و از همین جهت موضعی را که بین عرفات و مشعر است و راه باریک می شود مأزمین گویند.

*** *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۴۵۰.

۱. رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۱۱، ص ۱۲۳ - ۱۳۲.

۲. *مناقب آل ابی طالب علیهم السلام*، ج ۴، ص ۱۴.

۳. *الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴. *قرب الإسناد*، ص ۲۹۹.

۵. *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۴۷ - ۱۵۳. (آیه الله طهرانی)

۶. *امام شناسی*، ج ۱۵، ص ۳۶، تعلیقه، به نقل از *ریاض السالکین*، ج ۱، ص ۲۱۱. * (علامه طهرانی)

* البته در *الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۴۴ که منبع اولی این روایت می باشد، «ابراهیم بن علی» ضبط شده است. (محقق)

حضرت امام حسن علیه السلام در سالی پیاده به مکه حرکت کردند؛ پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از بندگان آن حضرت گفتند: اگر سوار شوی این ورم ساکن می‌گردد. حضرت فرمود: «ابداً! ولیکن در این منزل که می‌رسیم مرد سیاهی به تو رو می‌آورد و با او روغنی است؛ آن روغن را بخر و هرچه خواهد بده و در معامله مُمَاکسه^۱ منما.»

بنده آن حضرت عرض کرد: مادر و پدرم فدای تو! ما تا به حال در این راه به منزلی وارد نشده‌ایم که کسی دوا داشته باشد. حضرت فرمود: «بلی، الآن در جلوی تو، از یک منزل هم کمتر، آن سیاه را ملاقات خواهی نمود.» پس یک میل دیگر حرکت کردند، ناگهان مرد سیاه پدیدار شد. حضرت به غلام فرمود: «نزد این مرد برو، روغن بگیر و پولش را بده.» مرد سیاه گفت: ای غلام! این روغن را برای که می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی. گفت: مرا با خود به سوی او ببر.

(إلی أن قال:) مرد سیاه به حضرت عرض کرد: من غلام شما هستم، پول نمی‌خواهم، ولیکن دعا کن در حق من که خدا فرزند پسری سالم به من عنایت کند که دوست‌دار شما اهل بیت باشد؛ من الآن که آمدم عیالم درد زاییدنش گرفته بود.

حضرت فرمود: «الآن برو به سوی منزلت، خداوند به تو یک پسر عنایت کرده است صحیح و سالم و او از شیعیان ما خواهد بود.»^۲

«و از اینجا معلوم می‌شود: اینکه از بعضی علما نقل شده که موفق به تشریف بیت‌الله نشده‌اند و به بهانه عدم استطاعت، خود را از این نعمت عظمای الهی محروم کرده‌اند تا اینکه از دنیا رفته‌اند،^۳ چقدر موجب تعجب و استبعاد است! آیا اینان با وجود

۱. لغت‌نامه دهخدا: «مُمَاکسه: با کسی به چیزی بخیلی کردن؛ چک و چانه زدن.»

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹. (علامه طهرانی)

۴. جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

این همه از آشنایان و ارادتمندان و افرادی که قطعاً می توانستند و راغب به بذل مال و تحصیل مقدمات سفر حج برای آنها بودند، چطور به خود اجازه دادند که خود را از انجام این فریضه فوق العاده مهم و حیاتی در تربیت و تعالی نفس و استفاده از برکات و انوار نفوس قدسی اولیای الهی و دعوت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام محروم نمایند؟!^۱ اینان که برای سفر به کشورهای خارج و صرف مبالغ هنگفت جهت مداوای امراض عادی جسمانی هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی دهند، چطور با این مسئله حیاتی به این سهولت و بی اهمیتی برخورد نمودند؟ و چه بسا این عمل را به حساب زهد بسیار و گریز از توجه به دنیا و قطع علائق آن به حساب آورده و می آورند؟!^۲

«اگر مجتهدی در احساس وحدت تکلیف، به نقطه شهود و درک رسیده باشد، پیش از آنکه حکم به وجوب حج در صورت استطاعت بدهد، خود به این فریضه عظمای شریعت عمل می نماید و به فیض سعادت تحقق حقایق نورانی حج در نفس خویش نائل می گردد، نه اینکه در اواخر عمر با افتخار و مباهات به افراد بگوید: "من در تمام مدت عمر به مرحله استطاعت نرسیدم و لذا توفیق انجام حج را پیدا نمودم!!" تصور این گونه افراد از فریضه حج، جز انجام یک تکلیف عادی ربات گونه و وظیفه سازمانی و اداری نمی باشد که می توان با بهانه و حیل مختلفه از انجام آن سر باز زد. این افراد اگر ذره ای از رمز و راز این تکلیف و آثار عجیب آن بر نفس اطلاع داشتند و می دانستند که به چه لحاظ و منظوری در احادیث وارد شده است که به فرد

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰ ه. ق، مجلس ۱۲:

«یکی از موارد استطاعت حج، بذل مال و راحله است؛* یعنی اینکه مرکب و مؤونه سفر توسط شخصی به انسان بذل شود. بذل مال و راحله موجب استطاعت حج است و بر کسی که به او مال و راحله بذل شده، شرعاً حرام است که آن را مُسترد و رفض کرده و قبول نکند؛ این کار شرعاً حرام است و اگر حج انجام ندهد، تارک حج محسوب می شود.» (آیه الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹-۴۳.

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۳. (آیه الله طهرانی)

تارک حج هنگام موت گفته می‌شود: «یا بر دین یهود بمیرد یا بر دین مسیحیت!»^۱ دیگر این‌گونه تسامح و تساهل در ابلاغ و القاء آن بر مردم روا نمی‌داشتند.^۲

«مجتهد باید به این نکته برسد - و الاً مجتهد نخواهد بود! - که: هر کدام از احکام و تکالیف که از ناحیهٔ پروردگار توسط رسول اکرم برای افراد جعل و وضع شده است، دارای خصوصیت و ویژگی و اثری است که در راستای کمال و جودی و تربیت نفس و فعلیت استعداد نهفتهٔ بشری به‌کار می‌رود؛ و إهمال در تشخیص و یا خدای نکرده ابلاغ آن، موجب از دست رفتن آن اثر و بالتّیجه عدم وصول به فعلیت و ناپخته و خام بودن انسان هنگام خروج از این دنیا و حرکت به سوی عالم آخرت خواهد بود. و باید در موقف حساب و بازخواست، نسبت به إهمال در این مسئله پاسخ‌گو باشد، تا چه رسد به تبعاتی که برای مقلدین او پیش خواهد آمد.

آن فردی که تصور می‌کند قدرت استنباط در او محقق شده و فتوا به سقوط استطاعت حج قبل از حلول ماه شوال به واسطهٔ برخی از حیل و بذل و بخشش‌های صوری و ظاهری برای خروج اموال از تملک فرد مستطیع می‌دهد، هیچ بویی از استنباط و اجتهاد نبرده که هیچ، اصلاً قدرت فهم و تشخیص حکمت و فلسفهٔ تشریح این فریضهٔ خطیرهٔ الهی را نخواهد داشت!

و چه اختلاف و تفاوت فاحشی است بین او و بین مجتهدی که می‌گوید:
اگر انسان بتواند با پای پیاده و خوردن غذایی که نیرو و توان انجام مناسک

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸:

«عَنْ ذَرِيحِ الْمُحَارِبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَجِّحْ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ، لَمْ يَمْنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةٌ تُجْحِفُ بِهِ أَوْ مَرَضٌ لَا يُطِيقُ فِيهِ الْحَجَّ أَوْ سُلْطَانٌ يَمْنَعُهُ، فَلَيَمُتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.» ترجمه:
«امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هر کس از دنیا برود و حج واجب خود را بجا نیاورده باشد، درحالی که نه نیازی کمرشکن، نه بیماری‌ای ناتوان‌کننده و نه حاکمی ستمگر مانع او بوده باشد، پس چنین کسی به دین یهود یا مسیحیت از دنیا خواهد رفت.» (محقق)

۲. فقهات در تشیع، ص ۱۰۵. (آیه الله طهرانی)

را تأمین کند - هر چند نان و زیتون باشد - واجب است به حج برود و این فریضه را از دست ندهد!»^۱ و^۲

«شهر حج، شوال، ذی‌العقده و ذی‌الحجه است. ^۳ من شنیده‌ام که بعضی‌ها پول برای حج پیدا می‌کنند و یک روز قبل از شوال، آن را به پسرشان می‌بخشند تا بگویند: "ما برای حج مستطیع نیستیم!"

اینکه می‌گویید مستطیع نیستید یعنی چه؟! خدا پدرتان را درمی‌آورد! "شهر حج" به معنای شرط و جوب نیست، بلکه به معنای شرط واجب است؛ یعنی در این

۱. همان، ص ۳۱ و ۳۲. (آیه‌الله طهرانی)

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾. قَالَ: "يَخْرُجُ يَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْءٌ!" قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ. قَالَ: "يَمْشِي وَيَرْكَبُ!" قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. قَالَ: "يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَيَخْرُجُ مَعَهُمْ!" ترجمه:

«ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام راجع به آیه شریفه: ﴿از جانب خداوند برعهده افراد مستطیع، فرض و واجب است که حج خانه او را بجای آورند.﴾ پرسیدم، فرمودند: "اگر مرکبی ندارد، از منزل خارج شده و پیاده برود!" عرض کردم: قدرت پیاده رفتن را ندارد. فرمودند: "مقداری پیاده و مقداری سواره برود!" عرض کردم: توان آن را نیز ندارد. فرمودند: "خدمت کاروان را کند و با آنان به حج برود!"» (محقق)

• الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶:

«عَنْ عِذَافِرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟" قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الْعِيَالُ! قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟! أَطْعِمُ عِيَالَكَ الْحَلَّ وَالزَّيْتِ، وَحُجَّ بِهِنَّ كُلَّ سَنَةٍ!" ترجمه:

«عذافر می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: "چه چیزی مانع تو می‌شود از اینکه هر سال حج بجای بیاوری؟" عرض کردم: فدایت شوم، مخارج خانواده! فرمودند: "وقتی از دنیا بروی چه کسی متکفل امور خانواده‌ات می‌شود؟! غذای خانواده‌ات را [غذای ساده، مانند] سرکه و زیتون قرار بده و هر سال با آنان به حج برو!"» (محقق)

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۷۱ - ۲۷۴.

ماه‌ها، شما دیگر نمی‌توانید این پول را در موارد مفید دیگر صرف کنید. تعلق استطاعت، شرط وجوب به‌نحو اطلاق است.^۱

«أشهر حج ربطی به استطاعت ندارد؛ أشهر حج، زمان تعلق تکلیف به خروج برای حج است، نه زمان اصل تحقق موضوع برای وجوب حج.»^۲

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»، یعنی هر کس مستطیع شد، باید به حج برود. اگر شما ده ماه قبل از حج هم مستطیع شدید، نمی‌توانید این مال را خرج کنید؛ باید آن را نگه دارید و با آن به حج بروید. منتها شارع به شما فرجه می‌دهد که اگر یک مورد ضروری پیش آمد، آن پول را خرج کنید؛ نه‌اینکه آن را بردارید و با پولتان یک ماشین برای زید، یک موتور برای عمرو و چیز دیگری هم برای خالد بخرید و...! نه‌خیر؛ استطاعت به‌نحو اطلاق، خودش مُنَجِّز برای حج است. لذا در أشهر حج، اگر برای انسان موارد مفیدی از مخارج عادی به‌وجود بیاید، دیگر نباید به آن پول دست بزند؛ اما شارع اجازه داده است که تا قبل از آن ماه‌ها، این مخارج [ضروری] را انجام بدهد.

سابقاً بسیاری از افراد بودند که حرکتشان به‌سوی مکه چهار، پنج یا شش ماه طول می‌کشید. خانه همه که در مدینه نبود؛ یک نفر آن طرف دنیا بود، یک نفر این طرف دنیا. با هواپیما و موشک که نمی‌آمدند! از رجب یا شعبان، پیاده یا با الاغ و کجاوه راه می‌افتادند تا موقع حج برسد. چنین شخصی که نمی‌تواند بگوید: من فقط در أشهر حج نمی‌توانم خرج کنم!^۳

«و لذا می‌بینیم این أشهر حجی که در روایات آمده، ناظر به همین مکان‌های نزدیک است، اما شخصی که در بلاد دور است و سفر از آنجا مستلزم هفت یا هشت ماه راه رفتن است، اگر در اول آن هفت ماه تفریط کند، حج بر ذمه‌اش قرار می‌گیرد؛

۱. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۴۲. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۵. (آیه‌الله طهرانی)

۳. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۴۲. (آیه‌الله طهرانی)

گرچه هنوز أشهر حج نرسیده باشد.^۱

«الآن اشتباهی که فقها در اینجا مرتکب شده‌اند، این است که أشهر حج را شرط وجوب می‌دانند؛^۲ در حالی که شرط واجب است. یعنی وقتی ماه حج حلول کرد، دیگر آن استطاعت مُنَجَّز می‌شود. نه اینکه استطاعتی نبوده است؛ بلکه استطاعت بوده، ولی شارع به انسان اجازه می‌داده که آن پول را در موارد ضروری خرج کند. اما در موقع حج، دیگر باید این مال را فقط به حج اختصاص بدهد.

تازه این، عنوان مُشیر است، نه عنوان استقلال؛ و مربوط به افرادی است که می‌خواهند در ماه شوال و ذی‌القعدة حرکت کنند، نه افرادی که باید از مدت‌ها قبل، برای حرکت و تهیه زاد و راحله و امثال آن آماده می‌شدند.^۳»

«یادم است یک بنده‌خدایی از دوستان مرحوم والد - رضوان الله علیه - که البته از رفقا نبود، یک سال مستطیع شده بود و به ایشان می‌گفت: «آقا، من دیدم اگر ماه شوال برسد، مستطیع می‌شوم و باید به مکه بروم؛ لذا در ماه رمضان یک افطاری دادیم و از استطاعت خارج شدیم!»

آقا فرمودند: «نه آقا! شما اشتباه کردید و نمی‌بایست این پول را می‌دادید.» چون مسئله استطاعت این نیست که مختص ماه شوال باشد، بلکه در شوال، مُنَجَّز می‌شود. کسی که می‌داند تا زمان حج برایش استطاعت پیدا می‌شود و بعداً هم نمی‌تواند این استطاعت را دوباره تحصیل کند، باید همین مالی را که الآن به دست آورده است، برای مکه‌اش نگه دارد و آن را خرج نکند.^۴»

«در زیارت ائمه بقیع علیهم السلام می‌خوانیم:

وَ قَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَ

۱. سایت مکتب وحی، دروس، حج. (آیه‌الله طهرانی)

۲. المعتمد فی شرح المناسک، آیه‌الله خوبی، ج ۳، ص ۶۵، به نقل از محقق نائینی.

۳. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۴۳. (آیه‌الله طهرانی)

۴. سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۲۱۰. (آیه‌الله طهرانی)

استکبروا عنها.^۱

معنای ”رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا“ همین است دیگر! روی گردانی از اهل بیت، انسان را به جایی می‌رساند که وقتی برای حج به او بذل مال می‌کنند، می‌گوید: ”بروید ادله و روایات را نگاه کنید و ببینید آیا مفری هست که ما نرویم؟!“ و بعد هم تا آخر عمر نمی‌رود! یا اینکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَأْكُلَ الْحُبْزَ وَالْمِلْحَ وَتُحَجَّ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَأَفْعَلْ؛^۲

نه یک دفعه، بلکه هر سال بلند شو برو! بنابراین، جناب آقای فلان و فلان و افرادی از این قبیل، گیرم که به واسطه آن استطاعت کذایی، حَجَّةَ الْإِسْلَامِ بر شما واجب نبود؛ آیا به عنوان استحباب هم نمی‌توانستید بروید؟! ناتوان بودید؟! گیرم که به اندازه یک میلیون، ده میلیون و یک میلیارد دلار پول ایاب و ذهاب - آن هم حداقل برای ده پانزده نفر - بذل نکردند تا آن استطاعت حاصل شود؛ خیلی خب! اما با همین بذل عادی که کردند تا شما بروید هم استطاعت حاصل می‌شود! آیا با وجود این همه روایات، رفتن به حج مستحب این قدر ارزش نداشت؟! بعد هم هر وقت مستطیع شدید، حَجَّةَ الْإِسْلَامِ را انجام بدهید! چرا تا آخر عمر مکه نرفتید؟! چرا؟! چرا خودتان را از این نعمت و فیض عظمی محروم کردید و به دیگران هم این چنین یاد می‌دهید و آنها را هم محروم می‌کنید؟! ”ضَلُّوا وَأَضَلُّوا“^۳ هر دو؛ هم گمراه شدید و هم گمراه کردید!

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۵۹، با قدری اختلاف. ترجمه:

«و اینک به نزد شما آمده‌ام و به شما پناه آورده‌ام، در زمانی که اهل دنیا از شما روی گردانده‌اند و آیات خدا را به استهزا گرفته و در برابر آن تکبر ورزیده‌اند.» (محقق)

۲. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۲. ترجمه:

«اگر می‌توانی [به ساده‌ترین شکل زندگی کنی و] نان و نمک بخوری و در مقابل، هر سال به حج بروی، پس این کار را بکن.» (محقق)

۳. مسند أبی یعلی، ج ۱۰، ص ۲۴۰:

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: تَعْمَلُ هَذِهِ»

خب، بلند می‌شدید به عنوان استحباب به مکه می‌رفتید؛ چه اشکالی داشت؟ مگر شما نماز مستحب و نافله نمی‌خوانید؟ مگر شما انفاقات مستحب نمی‌کنید؟ این همه مستحبات داریم! گرچه مستطیع نیستید، ولی به عنوان استحباب بلند می‌شوید می‌روید. شما این روایات را ندیدید؟ بلکه دیدید! اما چرا عمل نکردید؟

مسئله این است: «إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا» وقتی کسی از مکتب اهل بیت دور شد، خدا او را به خودش واگذار می‌کند و دیگر آن حکم و آن اصالت و واقعیت برایش جلوه ندارد؛ کم‌رنگ می‌شود و دیگر اهمیت عبادت برای او تجلی نمی‌کند. مثل نان و دوغ خوردن و پنیر را با گردو خوردن می‌ماند؛ در همین حد! می‌گوید: «بله، مستحب است!» همان‌طور که پنیر را با گردو می‌خورید^۱ یا مثلاً مستحب است انسان وقتی وارد بیت‌الخلا می‌شود پای چپ را بگذارد و وقت خروج، پای راست را بیرون بگذارد،^۲ استحباب حج هم برای او در همین حد است!

ولی آن کسی که دلش باز و روشن است، می‌داند که چه سرّی در این مسئله نهفته است و چه اکسیری در اینجا هست که امام صادق علیه‌السلام این‌طور توصیه و تحریک می‌کنند. حضرت می‌فرماید: «اگر شده به زن و بچه‌ات خلّ و زیت بده و آنها را به مکه ببر!»^۳ حضرت دیگر چطور و به چه زبانی بگوید؟!^۴

﴿الْأُمَّةُ بُرْهَةٌ بِكِتَابِ اللَّهِ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ، فَإِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فَقَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا.﴾ ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این امت، دوره‌ای به کتاب خدا عمل می‌کند؛ سپس دوره‌ای به سنت رسول خدا عمل می‌کند؛ و سپس به رأی شخصی عمل می‌کند. پس هرگاه به رأی شخصی عمل کنند، هم خود گمراه شده‌اند و هم دیگران را گمراه کرده‌اند.» (محقق)

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۶، ص ۳۴۰.

۲. رجوع شود به *الروضه البهیة*، ج ۱، ص ۶۴؛ *العروة الوثقی* (مؤسسه‌الاعلمی)، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. *الکافی*، ج ۴، ص ۲۵۶.

۴. سایت *مکتب وحی*، دروس، فقه، حج، درس ۱۷. (آیه الله طهرانی)

«علت مهم این اختلاف، اختلاف دیدگاه‌ها و افق‌های معرفت و شهود است. دیدگاه اول، دیدگاه اهل ظاهر است که عمل به این تکالیف را صرفاً نوعی اطاعت از مولا در امور دنیوی و ظاهری و انجام یک مسئولیت و به‌پایان‌رساندن یک وظیفه بدون توجه به مسائل باطنی و حقایق پشت‌پرده و آثار و تأثیرات درونی و روحی مترتب بر آن می‌داند؛ و در دیدگاه دوم، انجام این تکالیف به‌عنوان داروی حیاتی و غذای روح برای تهذیب و تربیت نفس، جهت حیاتی ابدی و سعادت جاودانه تلقی می‌شود.»^۱

«ما باید این قضیه را بدانیم که عبادت، عبارت است از احتیاج انسان به دارو و غذا برای رشد. همان‌طور که بدن به دارو و غذا نیاز دارد و وقتی شما گرسنه می‌شوید، لازم نیست کسی شما را به غذا دعوت کند، بلکه خودتان بلند می‌شوید، با سر پایین می‌آیید و سر سفره می‌نشینید، مسئله عبادت هم مانند مسئله دارو و غذاست! باید این مسئله را بدانیم.

البته در روایات هم به این مسئله اشاره شده است؛ موقعی که وقت نماز ظهر یا... می‌شد، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم می‌فرمودند: «أرْحَنِي يَا بِلَالُ! بِيَا مِنْ رَأْسِ كَثْرَاتٍ وَارْتِبَاتٍ بِيْرُونَ بِيَاوِرُ وَآنَ غَدَايَ مَعْنُوِي وَرُوْحِي رَا بَا صَدَايَ اِذَانَ خُوْدَتِ بِيَا مِنْ بَدَه!»^۲

وقتی برای نماز می‌ایستیم، باید متوجه این قضیه باشیم که الآن وقت خوردن دارو و غذاست و الآن وقت ارتباط است؛ ارتباطی که برای انسان ضروری است و باید آن را برقرار کند و اگر برقرار نکند، از کیسه‌اش رفته است. اگر ما این معنا را بفهمیم، آن وقت نسبت به حج چه نظری پیدا می‌کنیم؟!^۳

«این نشان می‌دهد که ادراک ما از احکام، تکالیف و معارف دین چقدر و تا

۱. *فقاہت در تشیخ*، ص ۳۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. *علل الدارقطنی*، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، با قدری اختلاف. ترجمه: «ای بلال، مرا آسوده و راحت کن!» (محقق)

۳. سایت *مکتب وحی*، دروس، فقه، حج، درس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

چه حد است! وقتی تکلیفی برای انسان می‌آید، این تکلیف، دارویی است که بیمار باید در وقت خودش آن را مصرف کند و اگر مصرف نکند، آن قسمت از قضیه و مسئله لنگ می‌ماند! مطلب این است. اینکه آدم چیزی احساس نمی‌کند، دلیل بر نبودن نیست؛ بله، آدم بی‌هوش هم چیزی احساس نمی‌کند. یا اگر پای شخصی را بی‌حس کنند، چاقو بزنند و پایش را قطع کنند، اصلاً نمی‌فهمد که چاقو به کجا خورده است. احساس نکردن، دلیل بر نبودن و عدم تأثیر نیست.

بنده در آن تزییلاتی که بر *رسالة/اجتهاد و تقلید* مرحوم والد - رضوان الله علیه - نوشتم و قرار است مقدمه‌ای هم برای آن بنویسم و چاپ شود، بیان کرده‌ام که وظیفه مرجع، تربیت و تزکیه مقلدین و ارتقای آنها از سطح عادی بشری به مقام قرب و توحید است؛ این، وظیفه مرجع است.^۱ توجه می‌کنید چه مسئولیت عظیمی است؟^۲ «مستحب است که انسان همیشه از خداوند علی‌أعلیٰ برای حج تقاضا کند.^۳

[امام سجاد علیه السلام در بخشی از دعای ابو حمزه ثمالی می‌فرمایند:]

وَ اَرْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ اَهْلِ بَيْتِهِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.^۴

”ما را روزی کن که قصد کنیم، بیاییم خانه‌ات را زیارت کنیم، حج انجام دهیم و زیارت قبر پیغمبرت را نیز بجا آوریم؛ همان پیغمبری که صلوات، رحمت، مغفرت و رضوان تو بر او و بر اهل بیتش باشد. تو خیلی نزدیکی، اجابت می‌کنی و حرف ما را گوش می‌دهی؛ پس این دعای ما را هم مستجاب کن که حج را انجام دهیم!“

۱. رجوع شود به *رسالة اجتهاد و تقلید*، ص ۳۴۵؛ *فقاہت در تشیع*، ص ۱۰۹.

۲. سایت *مکتب وحی*، درس، فقه، حج، درس ۱۵۹. (آیه الله طهرانی)

۳. رجوع شود به *مصباح المتہجد*، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۸۳؛ *الإقبال*، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹ و ۸۷ و ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۴۴ و ۱۶۳ و ۱۷۲.

۴. *مصباح المتہجد*، ج ۲، ص ۵۸۷، فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی.

حج، عبادت خیلی خوبی است؛ خیلی خوب است! و مستحب مؤکد است که انسان هر سال حج کند.^۱ این، عملی است که واقعاً انسان را عوض می‌کند. افرادی که حج نکرده‌اند نمی‌دانند، اما کسانی که حج کرده‌اند، می‌دانند که حج، اصلاً انسان را عوض می‌کند!

یکی از این همشیره‌های ما (علامه طهرانی) که خیلی مقدس و بر طریق خاصی بود، چند سال پیش، وقتی می‌خواستیم به مکه برویم، خدمت ایشان رفتیم و گفتیم: شما هم امسال بیایید به مکه برویم.

گفت: "نه! این مکه‌ای که مردم می‌روند، مکه نیست؛ تجارت و سیاحت است! من می‌خواهم مکه‌ای بروم که خداپسند باشد." و از این حرف‌ها.

گفتم: خب، حالا شما همان‌طور که خودتان می‌خواهید، بیایید برویم. گفت: "من با این خصوصیات و با فلان و بهمان نمی‌توانم؛ حالا دیگر مُد شده است که همه آقایان با خانم‌هایشان به مکه می‌روند!"

خلاصه، سر حرفش محکم ایستاده بود و اصلاً حاضر به آمدن نمی‌شد. ما هم آن‌قدر یواش‌یواش و ملایم، از این طرف و آن طرف، با او صحبت کردیم؛ عیناً مانند ماهی‌گیرهایی که می‌خواهند ماهی بگیرند. می‌گویند: "إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا."^۲ تا اینکه یک خُرده‌ای نرم‌تر شد.

بعد از انجام مقدمات، از ما عکس خواستند. گفت: "عکس؟! مگر من عکس می‌اندازم، مکه که نباید با عکس باشد!"

ما هم گفتیم: از شما که آن‌طور عکسی نمی‌خواهند؛ چادرت را سر می‌کنی و

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲:

«بعضی از انواع سخن، چنان در افاده معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمال مجازات و انواع استعارات مؤثر است که می‌توان آنها را از اقسام سحر نامید.»

روی صورتت می‌کشی، پیش یک عکاس زن می‌روی و عکس می‌اندازی. اینها فقط یک مستمسک می‌خواهند که آنجا بچسبانند؛ این که دیگر عکس نیست و این هم اشکالی ندارد.

خلاصه، ما به هزار وسیله، یک چنین عکسی از ایشان بردیم، گذرنامه‌شان را گرفتند و با هم رفتیم. رفت آنجا، طوافی کرد و سعی‌ای و منظره‌ای و دادی و بیدادی و لیبکی؛ عجیب و عجیب! وقتی به مسجدالحرام می‌آمد، دیگر نمی‌خواست بیرون برود؛ هیچ، هیچ، هیچ!

ما برگشتیم، ولی او یکی دو ماه مانده به موسم حج سال بعد، دیوانه شده بود و او را حرص برداشته بود! گفتیم: چه شده است خانم؟! شما که می‌گفتی این حج، زیارت نیست؛ سیاحت و تجارت و گردش است.

گفت: «نه، آقا! این طورها نیست؛ یک حساب‌های دیگری در کار است.»

خب، خدا إن شاء الله باز هم مجدداً قسمت کند.»^۱

«حضرت در دعای شب قدر می‌فرماید:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيهَا تَقْضَى وَتُقَدَّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِومِ وَفِيهَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَفِي الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ؛

بعد حضرت می‌فرماید:

أَنْ تَكْتَبِنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمُ، الْمَشْكُورِ سَعْيِهِمُ، الْمَغْفُورِ
ذُنُوبِهِمُ، الْمُكْفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ.^۲

۱. شرح فقراتی از دعای ابوحمزه ثمالی، ج ۱، ص ۲۶۵. (علامه طهرانی)

۲. الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۸. ترجمه:

«بار!ها، قرار بده در آنچه به امر حتمی‌ات حکم می‌کنی و مقدر می‌نمایی، و در آنچه از امر محکم و ثابتت در شب قدر به قضای تفصیلی می‌رسانی، از حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیان خانه محترم خود بنویسی؛ آنان که حجشان پذیرفته و سعیشان مورد رضایت توست و گناهانشان را بخشیده و زشتی‌هایشان را پوشیده و محو نموده‌ای.» (محقق)

من با خود می‌گویم چه داستانی در قضیهٔ مکه است که امام علیه‌السّلام در شب قدر، از خدا تقاضا می‌کند که حج بیت‌الله را نصیب من کن؟! خب، این دعای شب قدر است! این قضیه و مسئلهٔ حج چیست که این قدر اهمیت دارد؟! امام علیه‌السّلام، اولین مسئله‌ای که مطرح می‌کند، حج است و بعد از آن است که می‌گوید مثلاً: رزق را چنین کن و دعاها را مستجاب کن و...؛ ولی اولین مطلبی که حضرت روی آن دست می‌گذارند، حج بیت‌الله الحرام است.

آخر حضرت در این حج چه دیده‌اند؟! همین چیزی را که ما دیدیم؟! که آن شخص - اسمش را نمی‌برم - در مجلسی، در سن نودسالگی و در هنگام مرگ، افتخار می‌کند که: "من در این مدت، مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!"^۱ آن‌هم چه کسی؟ مثلاً یک عالم و یک فقیه!

آیا آدم می‌تواند به او فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش نشسته باشد]. [آیا این شخص، تا حالا این دعای شب قدر را نخوانده است؟! هر سال که حداقل در سه شب قدر این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: "ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکه برویم!" و حالا با افتخار می‌گوید: "ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!" این را کسی می‌گوید که هزاران مرید دارد و هر کدامشان اگر دستش را بگیرند، او را به حج می‌برند؛ اما او با این دید به مسئله نگاه می‌کند.

در مقابل، امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند که امسال توفیق زیارت بیت‌الله را پیدا کند، با اینکه ده دفعه هم رفته است. امام مجتبی علیه‌السّلام بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه به حج مشرف شدند و اکثر این سفرها را از مدینه تا مکه پیاده طی کردند؛ درحالی‌که مواشی، شتران و اسب‌های حضرت، جلوتر حرکت می‌کردند و بار می‌بردند و ایشان هم می‌توانستند سوار شوند؛ اما حضرت این

۱. جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

راه را پیاده می‌رفتند!^۱

آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکه برویم، می‌گوییم: "برای ما در بیزینس کلاسِ طیاره جا بگیرد، راحت‌تر است!" تا در این دو ساعتی که به خودمان زحمت می‌دهیم، این کمر مبارک، شکم مبارک و لنگ‌های مبارکه - برای اعضای جفت بدن، مؤنث به کار می‌رود - کمی راحت‌تر باشند و خدای نکرده کوچک‌ترین فشاری به آنها وارد نشود.

بعد می‌بینیم امام مجتبی علیه السلام اکثر این سفرها را پیاده رفته‌اند؛ یا موسی بن جعفر علیهما السلام را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند؛ - جریانش مفصل است - شقیق بلخی می‌بیند شخصی با لباس مُعْرِضین از اهل دنیا راه می‌رود، با خود می‌گوید: "این صوفی است، بروم نصیحتش کنم." بعد متوجه می‌شود که او موسی بن جعفر علیهما السلام است که دارد این راه را همین‌طور پیاده طی می‌کند.^۲

اینها - نعوذ بالله، نعوذ بالله - بیکار بودند؟! روی تفنّن و تفرّج این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! پس این چه حرکتی بود که می‌کردند؟! آن وقت ببینید این مکه‌ای که [این قدر مهم است، برخی چقدر ساده به آن می‌نگرند].

یک بار در جمعی از علما بودم و صحبت بر سر این بود که امام عسکری علیه السلام حج انجام نداده‌اند، چون ایشان محصور بوده‌اند. شما این حرف را از کجا می‌زنید؟! می‌گفتند: "چون ایشان محصور بوده‌اند، حج انجام نداده‌اند." یعنی شما امام را مثل خودتان فرض کرده‌اید که اگر درها را به رویش قفل کنند، حبس می‌شود؟! قضیه همین است!؟

اولاً: از امام عسکری علیه السلام روایت داریم که در مکه از آن حضرت راجع

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ - ۳۱۹؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تذکرة الخواص، ص ۳۱۲.

به یک حکم شرعی سؤال کردند و ایشان جواب دادند.^۱ امام عسکری که برای عمره به مکه نمی‌روند؛ اگر بخواهند بروند، برای حج می‌روند. البته عمره هم اشکال ندارد و مستحب است،^۲ ولی بر حسب عادت، ایشان برای حج می‌رفتند.

این روایت، دلیلی است بر اینکه این حرف‌هایی که بین عوام شایع است صحیح نیست؛ حرفی که خیلی هم رایج است، همه می‌گویند و خود من هم شنیده‌ام؛ حتی از افراد اهل اطلاع!

یک نفر هم این‌طور می‌گفت:

اگر کسی نذر کند که حجش را برای امام عسکری انجام بدهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج انجام نداده‌اند. و چون امام عسکری، پدر امام زمان علیهما السلام است اصلاً حسابش چیز دیگری است! کسی برای پدر امام زمان نذر کند که حج انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود.

و خود او می‌گفت: اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفق هم شده‌ام. طبعاً این موضوع، به نیت آن شخص مربوط است و به واقعیت کاری ندارد؛ حضرت دیده‌اند نیت او این است، گفته‌اند: خیلی خوب، این را هم مستجابش کنیم! ثانیاً: چرا امام نمی‌تواند حج انجام بدهد؟ چرا؟! از کجا معلوم که امام عسکری علیه السلام هر سال هم به حج نرفته باشند؟ چه دلیلی دارد؟ مگر حتماً باید وقتی می‌روند، خودشان را به همه نشان بدهند؟ نه؛ امام حج انجام می‌دهد و یک نفر هم ایشان را نمی‌بیند! چه اشکال دارد؟ هیچ کس او را نمی‌بیند! یا اینکه ببینند، اما نیایند و نقل نکنند. ما هیچ دلیلی نداریم که حضرت حج انجام نداده است و هیچ دلیلی هم نداریم که ایشان باید فقط به همین مسئله ظاهری و تزییقاتی که حکومت جور برایشان ایجاد کرده است، عمل کنند. درعین‌اینکه امام در حصر هستند و همه هم این را می‌بینند، حضرت در مکه هم

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ

جعفر، أَبُو السَّيِّدِ الْمَحْجُوبِ، إِمَامُ عَصْرِهِ، بِمَكَّةَ...»

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۸-۳۱۵.

دارند حج انجام می دهند؛ چه اشکال دارد؟ این قضایا در خیلی از موارد دیده شده است. مگر امام سجاد علیه السلام روز سیزدهم به کربلا نیامدند؟ چگونه آمدند؟ نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند؛ هیچ کدام از اینها نبودند. مردم فقط دیدند که جوانی با لباس سفید و گرد و خاک دارد می آید؛ چون مانده بودند چه کنند - سرهای شهدا را بریده و جدا کرده بودند و نمی دانستند کدام پیکر متعلق به کیست - حضرت آمدند و فرمودند: **«این را اینجا دفن کنید و آن را آنجا!»** امام حسین، حضرت ابوالفضل و دیگران علیهم السلام را تعیین کردند و بعد برگشتند.^۱

مرحوم والد - رضوان الله علیه - این حکایت را بارها نقل می فرمودند:

یک روز اصحاب آمده بودند و امام باقر علیه السلام هم در مجلس نشسته بودند. بعد، یک دفعه جابر بن یزید جعفی می آید، کناری می نشیند و گوش می دهد. یکی رو به امام باقر می کند و می گوید: **«یا بن رسول الله، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی داشتیم.»** دیگری می گوید: **«عجب! جابر دیشب خانه ما بود!»** اولی می پرسد: **«چه ساعتی؟»** او مثلاً جواب می دهد: **«دو ساعت از غروب گذشته.»**

سومی می گوید: **«دارید چه می گوئید؟! جابر در منزل ما بوده است!»** خلاصه، پنج شش نفر مدعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است. حضرت به جابر رو کردند و فرمودند: **«دیگر از این کارها نکن!»**^۲ دیگر از این شیطنت ها نکن؛ بنشین سر جاییت و راحت باش! مردم تحمل ندارند؛ وگرنه، چه اشکال داشت که این کار را بکنند!

جابر بن یزید جعفی از آن اصحاب خاص و از سلمان های زمان بوده است؛ حال یا در حد سلمان یا در ردیف های او.^۳

۱. رجوع شود به *مقتل الحسین علیه السلام*، مقرّم، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۲. رجوع شود به *رجال الکشی*، ص ۱۹۷.

۳. رجوع شود به *الاختصاص*، ص ۲۱۶.

آن موقع‌ها که ما درس و بحث داشتیم، یک بار راجع به این قضیه صحبت می‌کردیم که ممکن است روح به غیر از این بدن هم تعلق بگیرد. بعد، یکی از همین طلاب و رفقای که آنجا بودند، سؤال کرد: حالا روح به کدام یک از این دو بدن تعلق دارد؟ به اولی یا به دومی؟ چون حالا دو تا شد!

گفتم: شما چند تا دست داری؟ گفت: دو تا!

گفتم: تعلقت به کدام بیشتر است؟ فکری کرد و گفت: هر دو مساوی!

گفتم: این هم همان است؛ هر دو یکی است و تفاوت نمی‌کند.

خلاصه، امام عسکری علیه‌السلام هم از این مطالب و مسائل داشتند.^۱

«مرحوم والد - رضوان الله علیه - و همین‌طور بزرگان و بالأخص ائمه علیهم‌السلام نسبت به مسئله حج، با نظر بسیار خاصی می‌نگریستند و قضیه حج را یک تغییر اساسی در نفس، روح، منش و کردار تلقی می‌کردند و گویا برای حج، جدای از سایر عبادات، حساب خاصی باز می‌کردند. تعبیری که از حج می‌آوردند، با تعبیر سایر افراد تفاوت داشت و آن عامل، داعی و سبب تحریک‌کننده برای فریضة حج را قدری وسیع‌تر و عمیق‌تر از سایر مطالبی که مطرح شده است، می‌دانستند.^۲

این‌طور در یاد و ذهنم است که وقتی ایشان در بیمارستان لبافی‌نژاد برای عمل چشمشان بستری بودند و ما در خدمتشان بودیم، مسئله‌ای راجع به حج مطرح شد. گرچه تا به حال این مسئله را به‌طور عمومی مطرح نکرده‌ام و چه‌بسا اگر کسی هم از ایشان سؤال می‌کرد، مانند سایر افراد پاسخ می‌دادند؛ ولی ایشان مسئله بسیار عجیبی را فرمودند و نظرشان این بود:

آن‌قدر این فریضة حج مهم است و آن‌قدر برای رشد و تحول انسان اثر حیاتی دارد که حتی اگر در مسیرش احتمال خطر جانی هم وجود داشته

۱. آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۱۸۲ - ۱۸۷. (آیة‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۷ - ۱۶۱؛ روح مجرد، ص ۱۴۱ - ۱۴۷؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۶۱.

باشد، ارزش این را دارد که انسان به سمت مکه و کعبه حرکت کند! یعنی تخلیه السُّرْب^۱ که یکی از شرایط حج است،^۲ به نحو دیگری در صحبت‌های ایشان مطرح می‌شد و آمادگی راه در نظر ایشان شکل دیگری داشت و کَأَنَّ آن جنبه ولایی و نورانیت حج بر شرایط وجودی انسان استیلا می‌یافت، غلبه می‌کرد و این جهات دست‌وپاگیر را از میان برمی‌داشت.

تعبیرات ایشان نسبت به این قضیه، تعبیرات خیلی عمیقی بود. دأبشان بر این بود که وقتی عقدی خوانده می‌شد، راجع به حج افراد هم سؤال می‌کردند که مثلاً پدر عروس خانم یا پدر داماد به حج مشرف شده‌اند یا نه؟ اگر می‌گفتند مشرف شده‌ایم، ایشان حتماً عنوان «حاج» را هم هنگام قرائت خطبه می‌آوردند؛ و اگر می‌گفتند به حج مشرف نشده‌ایم، دعا می‌کردند که هرچه زودتر این توفیق پیدا شود و از این نعمت محروم نشوند؛ و اگر شخصی متمکن بود و مشرف نشده بود، کاملاً آثار ملالت و اکراه در چهره ایشان مشخص می‌شد، گویا از آن شخص بدشان می‌آمد و با اکراه، عقد او را که متمکن بوده اما اهمال کرده و نرفته است، می‌خواندند و خطبه را جاری می‌کردند. یادم است که در مجلس عقدی، یک نفر بسیار متمکن حضور داشت که می‌گفت: «من مقلد فلان آقا (یک نفر از آقایان که الآن از دنیا رفته است) بودم و ایشان به من اجازه داده‌اند که صبر کنم.»

ایشان عصبانی شدند و گفتند:

ایشان که سهل است، پدرجد او هم نمی‌تواند و چنین حقی ندارد که این حرف را به شما بزنند!

برای ما خیلی عجیب بود که ایشان در چنین وضع و موقعیتی این حرف را بزنند! خلاصه، مسئله خیلی عجیبی بود. چه کسی چنین حقی دارد که به شما بگوید

۱. باز و ایمن بودن مسیر به گونه‌ای که مانعی از رسیدن به مقصد در آن نباشد. جهت اطلاع بیشتر

رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۵ و ۶. (محقق)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۴-۳۶.

حج را انجام ندهید؟! مسئله حج، مسئله ساده‌ای نیست.

کسی که متمتع برای انجام فریضه حج است، نباید صبر کند، اسم بنویسد و طبق شرایط عادی منتظر بماند؛ بلکه اگر صد میلیون هم لازم باشد، باید بدهد و به حج برود! مگر اینکه نتواند یا برایش میسور نباشد که با شرایط غیر عادی - با همین وسایل ظاهری - به حج مشرف شود. مسئله، مسئله سهلی نیست و مسئله بسیار حیاتی‌ای است.^۱

«این چه عامل و نیازی بوده که خدا نگفته است به جای حج، نماز بخوانید، روزه بگیرید، خمس و زکات پردازید، انفاق کنید یا صله رحم بجا آورید؟! خب، خدا می‌توانست بگوید به جای حج، این کارها را انجام بدهید.

چه نکته‌ای در این است که باید از یک مکان دور، از دورترین نقطه زمین - فرض کنید وسط قاره آمریکا یا شهرهایی که درست مقابل مکه هستند و می‌توان به دو سمت نماز خواند - بلند شوید و با بلم و قایق به مکه بیایید؟ اینکه عرض می‌کنم شوخی نیست! با قایق، نه با هواپیمای ۷۴۷! باید با قایق بلند شوید و برای انجام این فریضه بیایید.

آیا مطلب، همین مسئله عادی است که بگوییم: "دیگر چون خدا گفته است! مثل بقیه چیزهایی که خدا گفته، این هم روی آنها!" یا به قول بعضی: "این حرف‌ها را بعضی‌ها درآورده‌اند!" آیا این یک مسئله عادی است؟

یا اینکه نه، قضیه همان قسمی است که خداوند در قرآن می‌فرماید: ای بنده ما ابراهیم، ندا در ده که این ندایت تا روز قیامت به گوش همه عالمیان برسد؛^۲ هر کسی که تا زمان ظهور حضرت مهدی ارواحنا فدا، بعد از ظهور، در دوران رجعت و بازگشت ائمه و تا روز قیامت به این دنیا می‌آید، باید به اینجا بیاید!

این یعنی چه؟ یعنی تکامل انسان در این دنیا، به ارتباط و تعلق روحی او به این مناسک و اعمالی است که می‌خواهد اینجا انجام بدهد. مسئله این است. اگر کسی به

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رَجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾.

مکه نرود، ناقص از دنیا می‌رود و آن باری را که بر عهده اوست، به مقصد نمی‌رساند.^۱ «رفقا بدانید که اینجا جایی است که انبیا علیهم السلام بعد از رسیدن به نبوتشان، تازه به آن احساس نیاز کردند؛ فَكَيْفَ به ما! چرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مکه مشرف می‌شد؟ چرا امام زمان علیه السلام هر سال به مکه مشرف می‌شود؟ ما خیال می‌کنیم امام زمان همین طوری و به عنوان یک کار عادی می‌رود! چرا حضرت هر سال مشرف می‌شود؟

حضرت هر سال به مکه مشرف می‌شوند و در همه اماکن حضور دارند؛^۲ یعنی وقتی رفقا دارند در مکه طواف می‌کنند، بدانند که یکی از آنها امام زمان ارواحنا فداه است که دارد طواف می‌کند. وقتی در عرفات هستید، بدانید که یکی از افراد حاضر در عرفات، امام زمان است. متوجه باشید! منتها صلاح نمی‌بینند خودشان را نشان بدهند؛ البته شاید هم به همه نشان بدهند. اتفاقاً داریم که حضرت خودشان را در عرفات به همه نشان می‌دهند، ولی صلاح بر شناسایی و معرفت نیست.^۳ حضرت در منا حضور دارند، سنگ می‌زنند، رمی می‌کنند، قربانی می‌کنند و همه کارها را انجام می‌دهند؛ چرا؟ نَعُوذُ بِاللَّهِ حضرت بیکار است؟! کار حضرت در این دنیا که از همه ما بیشتر است! تمام عالم ملک و ملکوت و ملائکه، با فکر و تدبیر حضرت می‌گردد.

۱. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۸ - ۲۹۱.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

۳. رجوع شود به الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰:

«و رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمَرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ، يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.» ترجمه:

«و از محمد بن عثمان عمري (دومین نائب خاص حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در زمان غیبت) روایت شده است که فرمودند: به خدا قسم، به یقین صاحب این امر (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه) هر سال در موسم حج حضور می‌یابد؛ او مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد، ولی مردم او را می‌بینند اما نمی‌شناسند.» (محقق)

امام حسن مجتبی علیه السلام در زمان حیات خود، بیست و پنج بار از مدینه به مکه آمدند و اکثر این مسافرت‌ها با پای پیاده بود. بین مکه و مدینه هفتاد یا هشتاد فرسخ فاصله است، اما اکثر این راه را پیاده طی کردند؛ در حالی که مرکب‌های حضرت جلوتر حرکت می‌کردند، نه اینکه ایشان مرکب نداشتند.^۱

امام حسن علیه السلام بعد از رسیدن به امامت چه احساسی داشتند؟ امام که از پیغمبران هم بالاتر است؛^۲ البته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مقام امامت هم داشتند.^۳ امام حسن علیه السلام چه احساسی داشتند که بیست و پنج بار، اکثر آن هم پیاده، به حج رفتند؟^۴ چه احساسی داشتند؟ بیکار بودند؟ یا اینکه نه، تازه امام بعد از رسیدن به امامت می‌فهمد که اینجا چه خبر است و می‌بیند که قضیه چیست. آن چیزی را که امام می‌فهمد، ما صد هزار سال دیگر هم نمی‌فهمیم! ما به اندازه ادراک خودمان می‌فهمیم.

ما به اندازه ادراک خودمان می‌فهمیم و گیج و حیران می‌شویم، حال ببینید فهم و ادراک امام چگونه است؛ چرا؟ چون عنایت و لطف پروردگار حد و حصر ندارد؛ برای ما یک‌طور تقسیم می‌کند و برای امام، طوری دیگر. هر دو به یک مکان می‌رویم، هر دو دور کعبه، عرفات، منا و مشعر می‌رویم، اما آنچه به ما می‌رسد یک چیز است

۱. مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴.

۲. رجوع شود به بصائر الدرجات، ص ۷۰-۷۵ و ۲۲۷-۲۳۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۷۹.

۳. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۴. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۰۱:

«حال موسی بن جعفر و امام مجتبی علیه السلام هنگامی که پیاده می‌رفتند، این بود که می‌خواستند جنبه عبودیت بیشتری را اعمال کنند، نه اینکه به خود ضرر برسانند. حال عبودیت با سختی دادن به خود فرق می‌کند؛ اینها دو حال متفاوت است: یک حال، آن است که انسان سوار بر مرکب شود و برود و حال دیگر، آن است که پیاده برود.» (آیه الله طهرانی)

و آنچه به امام زمان علیه السلام می‌رسد، چیز دیگری است. لذا او هم همین جا می‌آید و نمی‌گوید: «من بی‌نیاز هستم و چون ولایتم تمام عالم را گرفته است، مستغنی هستم.» تازه، تمام فیض‌هایی که به همه می‌رسد به خاطر حضرت است؛ یعنی از دریچه وجود ایشان رد می‌شود و آن نور خاص، با همان خصوصیت، به هر کسی بر طبق مقداری که سعه دارد، ملتفت است و غافل نیست، می‌رسد.^۱

«در خاتمه مناسب است از وصیتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرین ساعات عمر خود به فرزندان و سایر شیعیان تا روز قیامت درباره حج فرمود، سخنی به میان آوریم. حضرت خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌فرماید:

أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ... وَاللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، لَا تُخَلَّوْهُ مَا بَقِيْتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَظَرُوا.^۲

«شما را به تقوا و پرهیز از مناهای وصیت می‌کنم... خدا را خدا را در نظر بیاورید درباره خانه پروردگارتان، مبادا هیچ‌گاه آن را خالی و خلوت بگذارید؛ به درستی که اگر چنین شود بیم آن می‌رود که هیچ‌گاه مورد عنایت و توجه قرار نگیرید.»

این وصیت در این برهه خاص با این عبارات و مضامین حاوی نکات بسیار بااهمیت و قابل توجهی است.

باید توجه داشت که حضرت در زمانی این توصیه اکید و سفارش ویژه را می‌نمایند که می‌دانند قطعاً حکومت پس از ایشان از مسیر حق و صراط مستقیم که همانا صراط ائمه هدی و حکومت عدل رسول خدا صلی الله علیهم اجمعین است، خارج خواهد شد و به دست ناهلان و طواغیت زمان و ائمه کفر و الحاد یعنی بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس خواهد افتاد و حکام بر اماکن اسلامی و سرزمین وحی را طاغوتان و دشمنان دین تشکیل می‌دهند و زمام امور مکه و بیت‌الله الحرام را همان

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۲۱.

طواغیت عهده‌دار خواهند شد؛ کسانی که با تمام قوا به جنگ با حق و حقیقت و نبرد با مبانی اسلام به پا خواهند خاست و حق را از مسیر خود منحرف خواهند نمود و اسلام را از صراط قویم و مستقیم به بی‌راهه و بی‌غوله خواهند کشاند و اولیای دین و ائمه معصومین را از دم تیغ خواهند گذرانند و آنها و ذریه آنان و سایر شیعیان را به وادی هلاکت و بوار خواهند کشاند و در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها آنها را نابود خواهند کرد.

آری! با توجه به این نکات باز می‌بینیم که این قدر تأکید و اصرار بر ادای مناسک حج و ایتیان به سرزمین وحی از حضرت صادر شده است، و این معنا حکایت از آن می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام حساب حج و خانه خدا را از حساب حکام زمان و طواغیت دوران جدا کرده‌اند و ادای مناسک حج و وفود به خانه وحی را از زعامت و استیلای حکام جور و خائنین به دین و کیان اسلام بر اماکن متبرکه فرق گذاردند و نگفتند: حال که خانه خدا در اختیار حکام جائز همچون معاویه و یزید می‌باشد، رفتن بدان جا حرام و گریز از آن واجب است؛ بلکه نهایت دقت و ظرافت را در به دور نگهداشتن حرم امن و امان الهی از خلاف و تشنج و اختلافات و تشتت‌ها و تصفیه حساب‌ها و سوءاستفاده‌ها به کار بردند.

سید و سالار شهدای تاریخ، حضرت حسین بن علی صلوات الله و سلامه علیهما جهت حفظ حریم امن الهی و صیانت مطاف مسلمین، حج خود را به عمره مفرده مبدل نمود و از مکه بیرون آمد تا مبادا با اقدام پلیدانه کوردلان اموی، حرم امن الهی شاهد اغتیال و ترور شخصیتی همچون فرزند رسول خدا باشد.^۱

آری! این است مرام و مکتب اولیای معصوم الهی و زعمای راستین دین حنیف و پرچمداران لوای توحید و سرسلسله‌داران قافله نجات و رستگاری. و چه بسیار به جا و پسندیده است که ما امت مسلمان و پیروان آن منهج قویم و مکتب متین، اسوه

۱. رجوع شود به *الارشاد*، ج ۲، ص ۶۷؛ *مقتل الحسین علیه السلام*، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۰۸-۳۱۷؛

اللّهوف، ص ۶۰-۶۵.

خود را سنت حسنه حسین بن علی و اولاد امجاد او قرار دهیم و از ورود سلايق مختلفه و انظار مغشوشه و آرای غیر مستقیم در مکتب وحی جلوگیری نماییم و فقط و فقط تاسی و متابعت از رهبران راستین دین مبین را که همانا ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام می باشند، آویزه گوش خود بنماییم و حریم مقدس وحی را محل آرامش و اعتماد و اطمینان و سکون خاطر و طمأنینه قلوب و نفوس آماده و مستعد تلقی انوار الهی بگردانیم.

چه در غیر این صورت هر کسی با هر عقیده و مذهبی و با هر نگرش و تفکری خود را مُحِق می یابد که بر علیه موازین و مبانی فرضی خود مجال را برای تحریکات و ایجاد بلوا و آشوب مناسب بیندازد و از هر فرصتی جهت اعمال سلیقه های فردی و ابراز اهواء شخصیه بهره برداری نماید. آنگاه این سرزمین و مکان مقدس به عرصه نزاع ها و کشمکش های قومی و قبیله ای و گروهی و کشوری تبدیل خواهد شد و آن رُوح و سکونت و انبساط و آرامش جای خود را بالکلیه به جنجال و بلوا و هرج و مرج و سلب امنیت و ظهور فتنه و فساد خواهد داد، و مصداق آیه شریفه: ﴿جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا﴾^۱ به کلی محو و نابود خواهد شد.^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۷. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۴۸، تعلیقه ۱:

«آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم.»

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۴. (آیه الله طهرانی)

بخش دوم: اهمیت حج و تأثیر آن بر کودکان

بسم الله الرحمن الرحيم

«از جمله ادله شرعی، حج کودکان و استحباب شرعی آن است که یقیناً از باب صرف عمل تعبدی و شباهت به حجّاج نیست. مستحب است به اطفال گرچه طفل یک‌روزه باشد احرام بپوشانند، و ولیّ او نیت کند و او را طواف دهد و به جای او نماز بخواند، و با خود به عرفات و مشعر و مینا برند و قربانی کنند و تمام مناسک را انجام دهند؛^۱ برای اینکه روح طفل و نفس مستعده او حقیقتاً حج می‌کند و لیبیک می‌گوید و به فوز و درجات شخص مُحرم و حج کرده می‌رسد.

یعنی در نفس او همان آثار حج شخص حاجی بالاستعداد و بالقوه موجود می‌شود، گرچه حساب حجّه‌الاسلام^۲ و وظیفه حج واجب امری است جدا.^۳ و مستحب است که ایضاً طفل را به عمره برند و عمره مفرده بدین ترتیب بجای آورد

۱. رجوع شود به *وسائل الشیعه*، ج ۱۱، ص ۵۴ و ۵۵ و ۲۸۶ - ۲۸۹.

۲. *حجّه‌الاسلام*: حجّی است که به اصل شرع (فرمان مستقیم و ابتدایی شارع مقدس) تنها یک بار در طول عمر واجب می‌شود؛ در مقابل حج نذری و مانند آن که با نذر و... بر مکلف واجب می‌شود. حجّه‌الاسلام ممکن است برای مکلفی حج تمتع و برای دیگری حج افراد یا حج قران باشد. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *الکافی*، ج ۴، ص ۲۶۹؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۴۴۷. (محقق)

۳. رجوع شود به *وسائل الشیعه*، ج ۱۱، ص ۴۵ و ۴۶.

و معتمر گردد.^۱ و ایضاً جمیع واجبات را اگر طفل بجا آورد و مستحبات را ایتیان نماید، آثار وجودی آن عمل به جان او می‌رسد؛ گرچه الزام و تکلیف برداشته شده است، اما اصل اثر باقی است. لهذا فقهاء ما - رضوان الله علیهم - فرموده‌اند:

هر عمل واجب برای مکلفین، برای صیغار غیر مکلف، عنوان عمل مستحب را دارد و هر عمل حرام برای مکلفین، برای آنها عنوان عمل مکروه را دارد. و عبادات آنان حقیقی است؛ نه عبادت تمرینی.^۲

«اصولاً بنده معتقدم که: باید فرزندان را به هر طریق که امکان دارد در اوان سن بلوغ به حج برد تا روح پاک و نفس غیر آلوده ایشان آن حقایق را در خود بگیرد و چون مغناطیس جذب نماید، و از این سال تا آخر عمر پیوسته ذهنشان روی آن مطالب کار کند و رفته‌رفته آن مأخوذات را آفتابی کند و به فعلیت برساند؛ گرچه مستلزم زحمتی باشد و یا مستلزم فروش بعضی از اثاثیه و متاع البیت باشد. اینها ابداً اهمیتی ندارد؛ سپس به دست بیاید یا نیاید مهم نیست. مهم زیارت این نفوس قابله و مستعده و به گناه و کثرات آلوده نشده است که موجب تثبیت ایمان و طهارت و تقوا تا آخر عمرشان می‌گردد.

و انسان نباید منتظر وجوب شرعی باشد که امروزه بعد اللیتیا و آلتی در اواسط عمر و یا در قدیم‌الایام غالباً در اواخر عمر صورت می‌گرفت؛ و در آن صورت استفاده نفس انسانی از حج و آثار پدیدآمده از آن، همان بقیه عمر او می‌باشد که چه بسا بسیار اندک بوده است. اما در سن بلوغ آثار حج از اولین منزل تکلیف و تشریف به خطاب ربوبی تا آخر عمر خواهد بود. و لهذا دائماً و پیوسته و به‌طور مداوم روح را نشاط

۱. رجوع شود به همان، ص ۲۸۷.

۲. رجوع شود به *الحدائق الناضرة*، ج ۱۳، ص ۵۳؛ *العروة الوثقی* (عدة من الفقهاء - جامعه مدرسین)، ج ۳، ص ۶۱۷؛ *موسوعة الشَّهید الأول*، ج ۱، ص ۲۶۹؛ *المبسوط*، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ *النهاية*، شیخ طوسی، ص ۱۴۹.

۳. *روح مجرد*، ص ۹۸. (علامه طهرانی)

می‌بخشد و جان را به ایمان و ایقان زنده نگه می‌دارد.

گرچه خود حقیر تا سن سی و سه سالگی برایم این توفیق حاصل نشد، اما برای این دو فرزند [سید محمد صادق و سید محمد محسن] و دو پسر دیگر [سید ابوالحسن و سید علی] نیز سعی شد در اولین وهله امکان پس از بلوغ صورت گیرد.^۱

«ما باید متوجه باشیم که مسئله حج را خدا برای رشد ما، کمال ما و برای رسیدن به آن فعلیات قرار داده است. اگر هم در اینجا متوجه نشویم، در آن دنیا می‌فهمیم که به واسطه این اعمال و این کردار، چه مسائل و مطالبی برای ما آماده و ذخیره شده است.

چرا می‌گویند افراد در سنین جوانی به مکه بروند؟ چون با این کار زندگی‌شان را تا آخر با مکه می‌گذرانند و حال و هوای مکه را تا آخر در دل خواهند داشت. چرا مستحب است که بچه‌ها را هم به مکه ببرید؟ چون آنها هم اثر می‌گیرند، آنها هم متوجه می‌شوند و آنها هم نور می‌گیرند.

یکی از دوستانی که اهل مکاشفه بود و مکاشفات صادقی داشت - البته از رفقا نیست، از دوستان است و شخص صادقی است - پارسال این قضیه را برای من نقل می‌کرد و می‌گفت:

وقتی من اول پله‌های صفا و مروه نشسته بودم و داشتم نگاه می‌کردم، در همان شب ششم یا هفتم بود که دیدم یک کاسه‌ای از کعبه بالا آمد و این کاسه به حدی بزرگ بود که تمام کعبه را گرفته بود! یک نیم‌گوی و نیم‌دایره بالا آمد و از این کاسه معلّق، به افراد نور می‌خورد. دیدم که دارد به تمام افرادی که دور کعبه می‌گشتند، می‌خورد؛ به بعضی‌ها زیاد، به بعضی‌ها کم و به بعضی‌ها فقط یک خط نوری.

نگاه کردم و دیدم به بچه‌هایی که دارند حج می‌کنند، از همه اینها بیشتر می‌خورد! التفات می‌کنید؟ بچه معصوم است. آن وقت می‌گویند بچه را تمرینی به مکه

۱. همان، ص ۵۰۰. (علامه طهرانی).

ببرید تا بالأخره ببیند، بفهمد و تماشا کند! درحالی که بچه معصوم است و بیشتر از بزرگ‌ترها می‌گیرد؛ ما گناه کرده‌ایم و آلوده هستیم، آنها که نیستند.

هم‌چنین می‌گفت:

هرکدام از اینها که جوان‌تر - مثلاً هفده‌ساله یا هجده‌ساله - بودند، بیشتر می‌گرفتند و البته پیرمردهایی هم بودند که آنها هم وضعیتشان خوب بود؛ همین‌طور این شعاع نور از این کاسه به اینها می‌خورد و از اینها به بی‌نهایت می‌رفت. یعنی مسئله به این نحو است. این بچه که الآن دارد به مکه می‌رود، مدام دارد در دلش نور می‌گیرد و نگه می‌دارد. ما باید با این وضعیت به مکه، به کعبه و به این اعمال نگاه کنیم؛ نه‌اینکه فکر کنیم فقط به آنجا می‌رویم، یک کارهایی انجام می‌دهیم و چون خدا گفته است بالأخره باید در عمر، یک دفعه بروی، لذا دیگر چاره نداریم!«^۱

«در روایتی داریم که امام علیه‌السلام می‌فرماید:

وقتی صبی و بچه (مثلاً ده‌ساله یا هفت‌ساله) به مکه می‌رود، حَجَّةُ الْإِسْلَامِ
انجام داده است.^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۵:

«... وَ رَوَى أَبَانٌ عَنِ الْحَكَمِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "الصَّبِيُّ إِذَا حُجَّ بِهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ حَتَّى يَكْبَرَ...".» ترجمه:

«از حکم روایت شده است: شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمودند: کودک هرگاه به حج برده شود، حَجَّةُ الْإِسْلَامِ خود را انجام داده است تا زمانی که بزرگ و بالغ شود...». (محقق)

• همان:

«رَوَى صَفْوَانٌ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يُحُجُّ؟ قَالَ: "عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ...".» ترجمه:

«از اسحاق بن عمار روایت شده است که گفت: از امام کاظم علیه‌السلام دربارهٔ پسر ده‌ساله‌ای که حج بجا می‌آورد، پرسیدم. حضرت فرمودند: هرگاه به بلوغ رسید، حَجَّةُ الْإِسْلَامِ بر او واجب می‌شود...». (محقق)

عجیب است؛ حجّة الإسلام انجام داده است! چطور انسان تصور می کند که این بچه، حجّة الإسلام انجام داده باشد، با اینکه حجّة الإسلام بعد از رسیدن به تکلیف است؟ البته إن شاء الله ما این مطالب را در آن بحث حجی که داریم، از جهت عمومی هم مفصل مطرح خواهیم کرد که نظر بزرگان و عرفا نسبت به این قضیه چیست و نظر سایر افرادی که حظ و نصیبی ندارند، چیست؛ افرادی که همین طور مطالب را در اختیار مردم قرار داده و از دین، یک دین ربّانی، مانند مجسمه، به مردم ارائه می دهند؛ نه دین واقعیت دار و حقیقت دار! این مطالب باید برای مردم گفته شود.^۱

چطور امام علیه السلام می فرماید: اگر یک بچه ده ساله حج انجام بدهد، حجّة الإسلام را که یک حج واجب است، انجام داده است؟! یعنی چه؟ یعنی اگر یک بچه ده ساله حج انجام بدهد و بعد فوت کند، در روز قیامت او را در صف افرادی که حج ابراهیم علیه السلام را انجام داده اند، قرار می دهند. این، معنای روایت است. حال آقایان چه فتوا می دهند؟! می گویند: "تمام این عبادات تکراری [و تمرینی] است!"^۲

عجب! یعنی عبادتی که بچه ده ساله انجام می دهد، برای تمرین خوب است! همان طور که انسان صبح بلند می شود، یک خرده خمیازه می کشد و نرمش می کند، این بچه هم تمرین می کند تا اینکه وقتی به سن بلوغ می رسد، در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ گیر نکند! یعنی این بچه باید تمرین کند تا یک وقت در همان ثانیه اول بلوغ و پس از مشاهده علائم آن، از نظر حکم شرعی گیر نکند! این عبادت، عبادت تمرینی می شود.

ولی امام صادق علیه السلام چه می فرماید؟! می فرماید: تمرین چیست؟!

۱. رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس های ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹.
 ۲. به عنوان نمونه رجوع شود به: مسالک الأفهام، شهید ثانی، ج ۲، ص ۱۵؛ مختلف الشیعة، ج ۳، ص ۴۸۶؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۱۷، ص ۳۶۱؛ مستند الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۳۷؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۱، ص ۴ و ج ۱۲، ص ۱۹۴.

عادت چیست؟! آقا، این بیچاره رفته حج انجام داده است، واقعاً رفته حج انجام داده و آن نورانیت حج در دل او رفته است. کجا تمرین است؟! نماز خوانده است؛ منتها من آن نماز را در سن پنجاه و دو سالگی می‌خوانم، او در سن ده سالگی خوانده است؛ هر دو خوانده‌ایم. حال اگر او نخواند، او را کتک نمی‌زنند، ولی اگر من نخوانم، من را کتک می‌زنند. فرق در این است؛ ولی هر دو نماز خوانده‌ایم.

این آبی را که در اینجا هست الآن بنده می‌خورم؛ اگر یک بچه دوساله‌ای هم باشد، او هم می‌خورد. آیا دو تا آب شد؟ یعنی چون بنده در این سن هستم، آبی که می‌خورم با آبی که الآن آن بچه می‌خورد، فرقی می‌کند؟ نه، آب یکی است. هم من می‌خورم و رفع عطش می‌شود، هم این بچه سه‌ساله می‌خورد و رفع عطش می‌شود. کجای آن تمرین است؟!

ببینید، امام علیه السلام در اینجا بیان می‌کند: «قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَام»؛ یعنی وقتی بچه ده‌ساله حج انجام می‌دهد، حَجَّةَ الْإِسْلَام انجام داده است؛ منتها بزرگ که شد، چون تکلیف مجدد می‌آید، باید بر طبق تکلیف انجام بدهد.

حال کدام‌یک از نظرات این دو طیف، موافق با نظر امام صادق علیه السلام است؟ نظر عرفا که می‌گویند همان حج واقعی را این بچه انجام داده است، یا نظر آنهایی که می‌گویند این حج برای تمرین است؟ کدام‌یک از این دو تا؟! این است که اگر انسان دلش را صاف کند، آن کلام امام صادق که نور است و آن حقیقت امام صادق که در ضمن این کلمات از آن آینه تجلی کرده است، می‌آید و در دل انسان قرار می‌گیرد. مسئله این است.»^۱

«اینجاست که ما می‌توانیم فلسفه کلام بزرگان را درباره حضانت طفل و عدم تحقق استطاعت به واسطه آن پیدا کنیم که اینها چه ملاکی را برای این استطاعت در نظر داشتند. بله، بچه‌ای که به مادر نیاز دارد، مادر می‌تواند او را به خاله یا مادر بزرگش

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، جایگاه اهل علم، مجلس ۶. (آیه الله طهرانی)

بسپارد؛ ولی بچه از نظر روحی صدمه می خورد! صدمه خوردن بچه هم این نیست که دیوانه بشود! نه؛ بلکه در آن تعلقی که به مادر دارد، نگران است، تشویش دارد و شب که می خواهد بخوابد، اضطراب دارد؛ لذا شارع به مادر یا پدر اجازه نمی دهد که بچه سه ساله، چهارساله یا پنج ساله وابسته به آنها را تنها بگذارند و به حج بروند.^۱ البته در اینجا، مسئله بیشتر مسئله مادر است؛ چون مادر حضانت و ارتباط بیشتری با بچه دارد، ولی برای پدر کم اتفاق می افتد.

درعین حال، ما می بینیم که افراد می گویند: «نه، این مقدار اشکال ندارد.» یا اینکه راجع به بچه ای که تا دو سال - ﴿حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾^۲ - وظیفه مادرش است که به او شیر بدهد، می گویند:

بسیار خوب، چه اشکال دارد؟! منظور، تغذیه بچه است و شما با شیر خشک هم می توانید او را تغذیه کنید و اتفاقاً خیلی هم بهتر است! بروید و او را تغذیه کنید و مادرش به مکه برود.^۳

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۱۷:

«خانم هایی که بچه دارند، اگر بچه شیرخوار و یا حتی بچه ای در سنین چندسالگی دارند که از نظر روانی احتیاج به مادر دارد - طبعاً بچه ها متفاوت هستند؛ بعضی ها اگر مادرشان را یک ماه هم نبینند و با دیگران باشند، مسئله ای نیست؛ ولی بعضی ها نه، صدمه می بینند - در این گونه موارد، رفتن زن به حج باطل است، نباید برود و استطاعت وجود ندارد.» (آیه الله طهرانی)

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾.
امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۹۸، تعلیقه: «و مادران باید اولاد خودشان را دو سال تمام شیر دهند برای آن کس که بخواهد شیر تمام و کامل دهد.»

۳. سایت مکتب وحی، درس، منظومه، درس ۴۳:

«برخی فتوا داده اند:

اگر زنی بتواند و قدرت داشته باشد که با شیر خشک بچه شیرخواره اش را نگه بدارد، روزه بر او واجب است.*

یعنی دیگر به بچه شیر ندهد. آخر شما را به خدا، این فتواست که می دهید؟! شیر، حق بچه است؛ شیر را خدا برای بچه قرار داده و حیات و سلامتی اش به آن وابسته است. هیچ! انگار فقط همین ⇐

این مسئله غلط است و خود این ارضاع و شیردهی، جنبه مانعیت نسبت به حج پیدا می‌کند؛ چرا؟ چون حق بچه است که دو سال از مادر خودش شیر بخورد و خدا این حق را برای او به‌عنوان یک انسان، به‌عنوان موجودی الهی و خلیفه‌اللهی و به‌عنوان موجودی که باید برای وصول به آن مرتبه، مراتب استعدادش را به فعلیت برساند، قرار داده است و الآن این شیردهی لازم است.

بله، یک وقتی به علتی از علل، این ارضاع منقطع می‌شود و این بچه بدون اینکه مادر او را حضانت کند، می‌تواند ادامه بدهد و آن تعلق به مادر را ندارد؛ در اینجا مادر می‌تواند برود. البته باز در اینجا هم فرق می‌کند؛ یک وقت سفر مکه پانزده روز است، یک وقت سه ماه طول می‌کشد! اگر پانزده روز است، می‌توانیم بگوییم که به این نحو

« دو فرمول است و تمام شد! می‌گوید اگر قدرت و استطاعت بر تهیه شیر خشک دارید، واجب است روزه بگیرید و لو اینکه شیرتان خشک بشود؛ دیگر به مسائل پشت قضیه، مثل حقوقی که این بچه دارد، توجهی نمی‌شود.

در مقابل، حضرت والد (علامه طهرانی) می‌فرمایند:

زن اگر بچه پسرش پنج‌ساله باشد، نمی‌تواند به مکه برود؛ چون بودن پسر در حضانت مادر، حق بچه است.

یعنی اصلاً استطاعت را نفی می‌کنند. شما را به‌خدا ببینید که اختلاف فتوا از کجا تا به کجاست! او می‌گوید اگر می‌توانی به بچه شیر خشک بدهی، واجب است روزه بگیري؛ و ایشان می‌گوید تا پنج سال بچه پسر تمام نشود - دختر که بیشتر است - اصلاً استطاعت برای زن نمی‌آید؛ یعنی نمی‌تواند بچه را رها کند و به حج برود. بلکه باید صبر کند تا پنج سالش تمام بشود؛ دو سال به‌خاطر شیر دادن است و بعد از آن هم به‌خاطر حضانت، نیاز مادر به بچه و نیاز بچه به مادر، و اینکه مادر باید دنبال بچه باشد.

می‌گویند که حضانت فقط دو سال است، پس بعد از دو سال بچه را رها کن! اما به این مسئله که از نظر روحی این بچه صدمه می‌خورد، اصلاً توجه نمی‌کنند؛ انگار نه انگار!

این فتوا که تا پنج سال برای مادر استطاعت نمی‌آید، برای کسی است که به باطن قضیه اشراف دارد؛ یعنی از باطن قضیه می‌گیرد و فتوا می‌دهد. این، فرق بین دو فتوا است. «(آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۹۵۹.

آسیبی نمی‌رسد؛ ولی اگر سفر سه‌ماهه باشد، از کجا معلوم که به بچه آسیب نمی‌رسد؟! لذا بزرگان فرموده‌اند:

باید برای پسر تا پنج سال و برای دختر تا هفت سال، این میزان را برای تحقق و عدم تحقق استطاعت در نظر گرفت.

بنابراین برای بچه‌ای که شیرخوار است، باید این میزان را در نظر گرفت و استطاعت محقق نمی‌شود.

ولی ما در سایر رساله‌های عملیه - البته نه در همه آنها - می‌بینیم که گفته‌اند: بدون رضاع هم استطاعت محقق است و حج واجب است. و بنده خودم در بعضی از رساله‌های کسانی که فوت کرده‌اند دیده‌ام که گفته‌اند: واجب است که مادر به حج برود و انجام بدهد، البته در صورتی که ضرر کلی وارد نشود.

خب آقا جان، منظور از ضرر کلی چیست؟ منظور از ضرر کلی این است که بچه آب شود و از بین برود؟ کلیه و کبد او از کار بیفتد؟ چه زمانی ضرر کلی حاصل نمی‌شود و چگونه می‌شود تشخیص داد؟! چگونه می‌شود فهمید که الان این بچه در این موقعیت، نیاز به مادر دارد؟! مگر شما به نفس این بچه اطلاع داری که می‌گویی ضرر کلی پیدا بشود یا نشود؟!

بینید، اینها مسئله است! یعنی آن بزرگان که می‌آیند این مطلب را می‌گویند، از آنجایی که به ملاک شرع و ملاک دین رسیده‌اند، می‌توانند بگویند. لذا در همین مورد، اگر یک پسر سه‌ساله‌ای باشد که خیلی به مادرش هم تعلق ندارد و می‌تواند نزد خاله یا افراد دیگر بماند، به نحوی که دیدن و ندیدن مادر برایش فرق نکند، در اینجا حضانت نمی‌تواند مانع حج باشد.^۱

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۹۴. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۳۲:

«روزی در محضر حضرت والد - روحی له الفداء - نشسته بودم، فردی از ایشان سؤال نمود:

اگر زنی برای تشرّف به حج واجب مستطیع شده باشد ولی یک طفل شیرخوار دارد، آیا می‌تواند به حج برود و در ایام دوری از طفل، او را با شیر خشک تغذیه نمایند؛ چنانچه یکی از مراجع به این مسئله فتوا داده و حکم

﴿ من الآن بچة سه‌ساله‌ای دارم که پیش مادر بزرگش هم می‌تواند بماند و مشکلی ندارد. آیا من باید به حج بروم یا اینکه پیش بچه‌ام بمانم؟

پاسخ بنده این است که ماندن پیش مادر بزرگ، فقط صرفِ ماندن به‌عنوان نان و آب دادن نیست، بلکه به‌عنوان احساس آرامش کردن است. اگر بچه پیش مادر بزرگ، یکی از اقوام، افراد یا آشنایان، به نحوی باشد که هیچ احساس تنهایی نکند و در این مدت، حتی "مادر، مادر" هم نگوید و به دنبال مادر نگردد، اگر به این کیفیت است، بله! اشکالی ندارد، حج واجب است و مادر باید به حج برود. ولی اگر مدام احساس تنهایی می‌کند و دائماً می‌خواهند سر او را به نحوی گرم کنند، نه‌خیر؛ جایز نیست، حج رفتن باطل است و اگر هم به حج برود، دوباره باید برود و این حج او قبول نیست. باید بچه را به نحوی و تا حدی بزرگ کند که دیگر احساس ناراحتی نکند و راحت باشد. بله، اگر گاهی از اوقات یاد مادرش می‌کند، مطلبی نیست؛ انسان بزرگ هم یاد می‌کند. اما اینکه مدام بخواهد به دنبال مادر بگردد و دائماً بخواهند سر او را گرم کنند، نه؛ به این کیفیت صحیح نیست. من دیده‌ام که بعضی‌ها فتوا داده‌اند:

اگر بچه بتواند بماند و غذا و شیرش را بدهند، زن باید به مکه برود.

ولیکن این مسئله حرام است و نایست که انجام بشود.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - برای پسر، پنج‌سالگی را در نظر می‌گرفتند و می‌گفتند که مادر تا پنج سال نمی‌تواند به حج برود، و ظاهراً برای دختر تا هفت سال.

ولی بنده باتوجه به صحبتی که با ایشان کرده بودم، خود سن فی حدّ نفسه ملاک نبود، بلکه ملاک، خصوصیت خود بچه است. بچه‌ای هست که سرش به کار خودش است، با هم قطارهایش بازی می‌کند و مشغول است و فقط گاهی یادی می‌کند و مشکلی هم برای او از نظر روحی، جسمی و عصبی پیدا نمی‌شود؛ این اشکال ندارد. ولی اگر نه، جداً بخواهد به دنبال مادر باشد، جایز نیست که مادر به مکه برود و باید صبر کند تا او بزرگ بشود. حتی اگر سن بچه به ده سال هم برسد ولی چنین تعلقی داشته باشد، جایز نیست که مادر به مکه برود. البته عرض کردم که بچه‌ها مختلف هستند - معمولاً پسر بچه‌ها کمتر از دختر بچه‌ها به مادر تعلق دارند - و این مسئله باید لحاظ شود. «(آیه الله طهرانی)

به وجوب تشرف نموده است؟

ایشان فرمودند:

ابداً! رفتن به حج بر این زن حرام است و اگر برود حجّش کفایت از حجّة الإسلام نخواهد کرد و ذمّه او نسبت به اداء تکلیف بریء نخواهد شد و نیز مرتکب گناه ترک رضاع طفل شده است. و حتی اگر طفل به چندسالگی رسیده و نیازمند حضانت مادر است به نحوی که دوری گزیدن از او موجب ناراحتی و پریشانی و تشویش او گردد نیز موجب عدم حصول استطاعت برای وجوب حج به شمار می آید.

سپس متوجه بنده شدند و فرمودند:

اینها نمی دانند که حضانت و سرپرستی طفل نزد خداوند هزار بار از رفتن به حج مهم تر و قابل توجه تر است. نکته مهم در حضانت طفل نزد پروردگار، حفظ و حراست از یک نفس معصوم و پرورش او برای وصول به مراتب تجرّد است، و این کجا با تشرف به حج در صورت صدمه دیدن این نفس برابری می کند؟! حال باید بدین دقیقه توجه نمود که: ادراک چنین مسئله ای جز با اتصال نفس مجتهد و خبیر به احکام، به افق حقایق خارجی در عالم خلق و امر، به دست نخواهد آمد و کسی بدین راز واقف و آگاه است که بدان نشئه مفتخر و سرافراز می باشد، و اگر کسی دیگر سخنی در این مقوله گوید جز از طریق تقلید و تشبّه نتواند بود.^۱ بارها اتفاق می افتاد که حقیر مطلبی خدمتشان معروض می داشتم و ایشان می فرمودند: «این مطلب با مذاق شرع ناسازگار می باشد!» و بنده پس از مراجعه به مدارک متوجه می شدم که حق با ایشان بوده است.^۲

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم وصول مجتهد به ملاکات و نفس الامر احکام، رجوع شود به *فقاہت در تشیع*، ص ۴۱ و ۱۰۱؛ *رساله اجتهاد و تقلید*، ص ۴۷ و ۶۱، تعلیقه ۳؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۷۷؛ *مهرتابناک*، ص ۳۳.

۲. *نوروز در جاهلیت و اسلام*، ص ۳۷. (آیة الله طهرانی)

فصل دوم

استطاعت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾^۱ «خدای متعال حج خانه خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند.»^۲

«یکی از اشتباهات بسیار مهمی که الآن در فقه می‌شود، این است که ما در مسئله استطاعت، آن‌طور که باید و شاید، به مفهوم و مصداق شرعی آن نرسیده‌ایم. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ می‌دانید یعنی چه؟ این، تعهدی است که خداوند از مردم و هر کسی که مستطیع بشود، گرفته است که باید به مکه برود. حال ما "مستطیع" را چه معنا می‌کنیم؟ می‌گوییم: اگر پول بادآورده‌ای به دست آوردی، همه خرج‌هایت را کردی، زندگی‌ات را به رفاه گذراندی، به هر مسئله‌ای که خواستی رسیدی، هر گردش‌ی که خواستی کردی، به آن طرف دنیا رفتی، تمام مسائل را برای خودت فراهم کردی، جهازیه همه دخترها را گرفتی، پول برای ازدواج همه

۱. سوره آل‌عمران (۳) آیه ۹۷.

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۶. (آیه‌الله طهرانی)

پسرها فراهم کردی و برای آنها هم وسایل گرفتی؛ اگر در ته قضیه چیزی زیاد ماند و آن هم تا موقع أشهر حج، یعنی ماه شوال، دری به تخته نخورد و این پول هم صرف نشد، آن وقت حج واجب می شود! آقا، مسئله این طور نیست.»^۱

«از آیات قرآن این طور استفاده می شود که مقصود از استطاعت برای حج، قوه و قدرت بر رفتن است؛ این قوه و قدرت هم طبعاً شرایط معلومی دارد:

اول: انسان باید به نحوی برود که بتواند در این مسیر زنده بماند؛ کسی که می خواهد به سفر برود، آب و هوا که نمی تواند بخورد! باید غذا و قوتی داشته باشد که در طول سفر بتواند از آن ارتزاق کند.

دوم: باید صحت و سلامتی داشته باشد تا شرط ایمن در او فراهم شود.

سوم: باید «تخلیة السرب» باشد؛ یعنی راه، مناسب و امن باشد تا بتواند برود؛ چون تمام اینها موانع هستند. این یک مسئله عادی است که اگر کسی بخواهد از جایی به جای دیگر برود و راه امن نباشد و امان وجود نداشته باشد، طبعاً به مقصد نخواهد رسید؛ پس شرط مهم، همان مسئله تخلیة السرب است.^۲

۱. عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۴۴. (آیه الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۶:

«پانزده تا بیست روایت داریم که همگی می گویند: «زاد و راحله» و هیچ کدام از آنها تخلیة سرب را نمی گویند؛ ولی سه روایت هم داریم که می گویند تخلیة سرب هم باید باشد.* این سه روایت برای چیست؟ برای اینکه تخلیة سرب یک امر بدیهی است و گفتن ندارد که حالا من بگویم: حتماً سرب هم باید تخلیه داشته باشد! هر بچه ای هم می فهمد که بالأخره باید راه باز باشد و نمی توان از راه بسته رفت؛ ما که کبوتر نیستیم تا بال بزیم و از مرز رد شویم! اگر مرز بسته باشد، طبعاً آدم نمی تواند برود و بعد هم او را می گیرند و می گویند: «آقا، داری قاچاقی [و غیر قانونی] می روی و چه کار می کنی.» یا اگر وسیله نباشد یا مثلاً سُلطات** جلوگیری کنند. من باب مثال عربستان مرز را ببندد. آدم از کجا می خواهد وارد شود؟ آدم که نمی تواند زیرزمینی نَقب*** بزند. باید از یکی از همان حدود و مرزها برود.

این مسئله برای آن است که چنین ذهنیتی برایمان پیدا نشود که مطلب را نسبت به قضیة تخلیة سرب خیلی وسیع بگیریم و بگویم: «حالا اسم می نویسیم و تا ده سال دیگر نوبتمان می شود؛ لذا <

چهارم: باید راحله و مرکب داشته باشد. وقتی مسافت بعید است، انسان معمولاً این راه را با راحله و مرکب طی می‌کند و نمی‌تواند مسافت‌های دور را پیاده ببیماید؛ چنان‌که در طول زمان هم دأب و دیدن^۱ افراد و سیره^۲ عقلائی بر همین مسئله بوده است.

حال، شارع در اینجا می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾؛ «کسی که راه و سبیل برای او هموار است و می‌تواند این راه را راحت طی کند، باید این راه را برود و این حرکت را انجام بدهد.»

این استطاعت همان استطاعت عرفی و عادی است که یک شخص برای رفتن به جایی به آن نیاز دارد. حال، آیا در این استطاعت شرط است که حتماً زاد و توشه^۳ جدایی داشته باشد؟ یا اینکه نه، می‌داند اگر در ضمن این کاروان حرکت کند، آن زاد او هم حاصل می‌شود؛ می‌بیند گرچه الآن زاد بالفعل ندارد، ولی بالقوه و الاستعداد که دارد. یا اینکه راحله برای او حاصل می‌شود و بالأخره کسی می‌گوید: «بیا تو هم روی اسب یا شتر من بنشین و تو را هم سوار می‌کنیم؛ طبعاً این شخص، راحله را هم در اینجا دارد و این‌طور نیست که حتماً باید راحله^۴ جدایی وجود داشته باشد.

پس این ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ یعنی همان قدرت بر رفتن. از آن طرف،

⇐ دیگر تخلیه سرب در اینجا نیست و کار دیگری نمی‌توانیم بکنیم؛ چون راه بسته است. در نتیجه، تا نه سال دیگر باید صبر کنیم! شاید در این نه سال مُردی یا هزار مسئله دیگر پیش آمد. اگر نداری که هیچ، این مسئله به «زاد و راحله» برمی‌گردد؛ اما اگر داری، واجب است که در قضیه تخلیه سرب، راه دیگری را انتخاب کنی. اگر پاسپورتت را می‌گیرند، بگیرند؛ به زندانت هم می‌اندازند، بیندازند؛ حج واجب است.» (آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ - ۴۴.

** مقامات و مسئولان، صاحبان قدرت و حکومت. (محقق)

*** حفره، تونل یا راه زیرزمینی. (محقق)

۱. سیره، روش، سنت. (محقق)

این یک مطلب بدیهی است که وقتی عیال انسان نسبت به او واجب النّفقه هستند، چطور ممکن است که او عیالش را همین طور بدون نفقه، یله، رها و ترک کند و به حج برود، درحالی که آنها نفقه ندارند؟! پس معلوم می شود که در این صورت، استطاعت ندارد؛ یعنی عقلاء چنین فردی را مذمت می کنند و می گویند: "تو که برای قوت عیالت زاد و توشه نداشتی، چرا رفتی و آنها را به زحمت و اذیت انداختی؟" ببینید، این قضیه یک مسئله عرفی و عادی است و شارع هم آمده و بر آن تأکید کرده است. بنابراین، قضیه استطاعت در مورد حج، مانند سایر موضوعات عرفیه، امری نیست که از ناحیه شارع اختراع شده باشد؛ بلکه یک موضوع عرفی است که شارع هم آن را بیان کرده است.^۱

«بناءً علی هذا، استطاعت در روایات به این موارد تفسیر شده است: الزّاد و الرّاحلة، تخلیة السّرب، الصّحة فی البدن، العافیة، زیادة المّوونة فی الرّجوع، و قوت الأهل و العیال و کذلک.^۲ اینها مواردی است که ائمه علیهم السّلام در روایات نسبت به استطاعت فرموده اند.

همان طور که عرض شد، همه اینها یک معنای طبیعی و عرفی است و خارج از عرف نیست. یعنی طبیعی است که کسی که می خواهد به سفر برود، باید زاد و راحله داشته باشد؛ یا اینکه طبیعی است که وقتی انسان می خواهد به سفر برود، باید تخلیه سرب باشد و اگر راه بسته و مسدود باشد، طبعاً سفرش هم مختل می شود. لذا این مسئله چیزی نیست که امام علیه السّلام بگویند یا نگویند!^۳

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۲. (آیه الله طهرانی)

۲. این موارد عبارت اند از: زاد و توشه و مرکب، امنیت داشتن مسیر و باز بودن راه، سلامتی بدن، تندرستی و عافیت، داشتن هزینه هنگام بازگشت برای ادامه زندگی، تأمین بودن قوت و هزینه خانواده و فرزندان، و مانند اینها. «محقق»

۳. رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ - ۴۴.

۴. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۳۰. (آیه الله طهرانی)

«آیات قرآن هم بر همین مسئله دلالت دارد:

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾؛^۱ یعنی نمی‌توانی و توان و قدرت نداری. یا: ﴿يَمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَنِ﴾^۲ و امثال‌ذکر؛ که خود کلمه استطاعت در آیات قرآن یک معنا بیشتر ندارد و آن عبارت است از قدرت: القدرة عَلَى الْعَمَلِ، القدرة عَلَى الْإِتْيَانِ، القدرة عَلَى الْفِعْلِ؛ و همه اینها به یک معناست.

منتها این قدرت در موارد مختلف تفاوت می‌کند؛ استطاعت بر مسافرت به صحت و سلامت و زاد و توشه است، استطاعت بر کتابت به قدرت بر تألیف است، استطاعت بر تدریس به قدرت بر بیان است، استطاعت بر تحصیل به قدرت بر علم و استطاعت بر تبلیغ نیز به قدرت بر تنفیذ است. هر کدام از این استطاعت‌ها جای خود را دارد؛ ولی خود استطاعت یک معنا بیشتر ندارد و آن عبارت است از "قدرت".

این، یک معنای ارتکازی است که باید آن را در ذهن داشته باشیم.^۳

«فقط یک شبهه هست و آن اینکه: اگر استطاعت، استطاعتِ عادی باشد، دیگر ذکر آن در اینجا چه معنایی دارد؟ پس معلوم می‌شود که منظور از استطاعت در اینجا چیز دیگری است و مصداق آن در این آیه، غیر از آن مَفَاهِمِ عرفی است؛ و الاً خداوند می‌گفت: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ؛ حج را باید انجام بدهی.» پاسخ این شبهه آن است که اگر خداوند استطاعت را در اینجا ذکر نمی‌کرد،

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۷۵. ترجمه:

«[حضرت خضر به حضرت موسی] گفت: آیا به تو نگفته بودم که هرگز نمی‌توانی در همراهی با من، شکیبا و صبور بمانی؟» (محقق)

۲. سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۳. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۶۲:

«ای گروه جن و انس، اگر می‌توانید از اطراف و اکناف آسمان‌ها و زمین بیرون شوید، پس بیرون شوید! ولیکن نمی‌توانید بیرون شوید مگر به واسطه اقتدار و سلطنتی که خداوند به شما بدهد.»

۳. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۳۰. (آیه‌الله طهرانی)

شاید شبهه و جوب حج به بای تحوکان مطرح می شد؛ مثل وجوب صلات بای تحوکان، یعنی با وجود عبارت ﴿وَلِلَّهِ﴾ و ﴿عَلَى﴾ - به این معنا که این مسئله بر گرده و رقبه انسان است - و با این تأکیدات، این شبهه به وجود می آمد که شخص باید این عمل را انجام بدهد، ولو مُتَسَكِّعاً^۱ و با عدم امنیت طریق! چنان که بعضی ها هم نسبت به این مسئله چنین فتوایی داده اند.^۲

... لذا شارع در اینجا ﴿اَسْتَطَاعَ﴾ را آورده است تا بگوید: نه، این استطاعت همان استطاعت عرفی است؛ یعنی وجوب حج، مثل سایر سفرها می ماند. همان طور که انسان در سایر سفرها با همین شرایط اقدام می کند و مراعات تخلیه سرب، امنیت، صحت، قوت عیال و امثال ذلک را می کند، اینجا هم همین طور است.

در سفرهای دیگر، کسی عیال و زن و بچه اش را همین طور رها نمی کند تا آنها گرسنه بمانند و بعد خودش به مسافرت برود! نه؛ مردم وقتی می خواهند یک هفته، پانزده روز یا یک ماه به مسافرت بروند، اول به فکر این مسائل هستند. در قدیم، وقتی به مسافرت می رفتند، مایحتاج منزل را می آوردند و برای عیالشان ذخیره می کردند، یا به آنها پول و اموالی می دادند تا خودشان بروند و مایحتاجشان را تهیه کنند. وقتی به مسافرت می رفتند، همین طوری که نمی رفتند. لذا مسئله قوت عیال و امثال آن هم در اینجا همین طور است. ما می بینیم که در روایات نیز متفاهم عرفی از استطاعت همین مسئله است.^۳

۱. کلمه «مُتَسَكِّعًا» از ریشه «تَسَكَّعَ» به معنای در حالت فقر و نیاز راه رفتن و بدون داشتن آذوقه و امکانات، سفر کردن است. رجوع شود به مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۴۶. (محقق)
 ۲. رجوع شود به المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۹۷؛ تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۵۳۹؛ ارشاد الأذهان، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مدارک الأحکام، ج ۷، ص ۱۹؛ الروضة البهیة (۲ جلدی)، ج ۱، ص ۱۶۲؛ مجمع الفائدة، ج ۶، ص ۷۴ و ۷۵؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۹، ص ۲۳۸؛ مستند الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۷.
 ۳. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۳. (آیه الله طهرانی)

«در آیه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾، نه مسئله تحصیل زاد مطرح شده است، نه تحصیل راحله، نه تخلیه السرب و نه امثال ذلک؛ هیچ چیز در اینجا مطرح نشده است. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾، تمام شد! در اینجا یک آیه هم بیشتر نداریم. با این همه تأکیدات می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ و بعد هم می فرماید: ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ﴾؛ یعنی کسی که بتواند راهی به سوی مکه و ادای این فریضه الهی پیدا کند. در آن، زاد نیست، راحله نیست، رفع موانع نیست، کاروان و مرکب و قافله نیست؛ هیچ چیز در اینجا وجود ندارد.

این مسئله خیلی مهمی است و این نکته‌ای که می خواهم خدمتان عرض کنم، از رموز استنباط است. وقتی یک مجتهد به این آیه نگاه می کند، اولاً بلا اول برای رفتن به حج چه چیزی در نظرش می آید؟ هواپیمای ۷۴۷ بیزینس کلاس یا وصول به مکه و ادای این فریضه؟

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾؛ ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ﴾ یعنی هر که می تواند. «می تواند» یعنی چه؟ یعنی می تواند؛ توانستن یعنی همین. به عنوان مثال، من تشنه هستم، دست دارم و بلند می شوم این آب را می خورم؛ این یک معنای توانستن است. توانستن دوم یعنی یکی دیگر بلند شود و آب را در دهان من بریزد؛ این هم یک توانستن است. حال اگر فرض کنید قرار بر این باشد که یکی بیاید آب را به دهان من بریزد، یکی دیگر در آن را باز کند و...؛ بعد هم بگوییم: «نه آقا، اصلاً منظور از توانستن همین است و الآن که آقا دارند بحث می فرمایند، نباید دستشان به طرف کاری برود؛ چون زحمت مضاعف به وجود می آید!» این حرف‌ها همه باطل و گزاف است. ﴿مَنِ اسْتَطَاعَ﴾ یعنی اگر می توانی این آب را بخوری، بردار و بخور؛ دیگر چه مشکلی داری؟! تمام شد! این یک آیه.

سراغ آیات دیگر می آییم. وقتی به آیات قرآن نگاه می کنیم، می بینیم یک آیه دیگر در اینجا آمده که عجیب است! این آیه می فرماید:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُؤَكُّرِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۱.
 ﴿يَا تُؤَكُّرِجَالًا﴾ یعنی با پای پیاده بیایند. ﴿ضَامِرٍ﴾ هم یک چهارپا و الاغ
 لاغری است که اگر به مکه برسد، شاید غزل خداحافظی اش را بخواند! به این
 می گویند: ضامر.^۲

آیا خدا در این آیه با ما شوخی کرده یا دارد جدی صحبت می کند؟ آیه قرآن،
 وحی است و در وحی هم حرفی نیست و نمی توانیم بگوئیم که استنباط ابی بصیر و
 محمد بن مسلم و سکونی و از این حرف ها است. این، آیه قرآن است و یک واو و
 فاء هم در آن جابه جا نشده است و اگر بشود، آیه عوض می شود.

وقتی این آیه به گوش شما می رسد: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُؤَكُّرِجَالًا وَعَلَىٰ
 كُلِّ ضَامِرٍ﴾ بینکم و بین الله، چه تصویر، چه واقعیت و چه نقشی از این واجب و این
 عبادت و نسک در ذهنتان تجلی می کند؟ آیا این تصویر به ذهنتان می آید که هفت نفر
 [باید همراه] باشند تا یکی زیر بغل آقا را بگیرد، یکی آن طرفش را و یکی هم ساکش
 را، که یک وقت دست آقا سنگین نشود؟! چون برای این آقایانی که این طرف و
 آن طرف می روند، خیلی کسر شأن است که کیفشان را دست بگیرند؛ برای همین آن
 را به این و آن می دهند تا برایشان بیاورند؛ مگر اینکه کیفی باشد که حتماً باید خودشان
 دست بگیرند!

آیا حج رفتن، این قسم است که شش نفر از عقب و شصت نفر از جلوراه بیفتند؟!
 تازه بعد هم می گویند: «ما مستطیع نشده ایم تا به مکه برویم.» تو مستطیع نشده ای؟! آیا
 تو نمی توانستی آن عمامهات را سرت بگذاری، عصایت را دستت بگیری و تنها راه بیفتی

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج؛ تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر
 لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند.»

۲. رجوع شود به کتاب العین، ج ۷، ص ۴۱؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۱۳۰.

و به حج بروی؟! آیا تو در تمام عمر نودساله‌ات مستطیع نشدی؟! آیا تو این آیه قرآن را نخواندی که می‌فرماید: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَّ رَجَالًا﴾؟! خواندی، اما نفهمیدی! چرا؟! چون روح با روح قرآن اقتران نداشت و به قرآن به‌عنوان یک ربات و به‌عنوان کتابی نگاه می‌کردی که فقط در مجالس فاتحه و ختم، یا برای انتقال از منزل به منزلی دیگر و یا در عروسی و مسائلی از این دست، برای تبرک استفاده می‌شود!

نیامدی به این قرآن نگاه کنی و ببینی که این آیات به خود تو نازل شده است. وقتی قرآن را باز می‌کنی و می‌بینی: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾، یعنی تو؛ همین تویی که الان آن را باز کرده‌ای و داری می‌خوانی! خدا می‌گوید: دارم با تو حرف می‌زنم و خطابم تو هستی؛ همین تویی که کتاب را باز کرده‌ای؛ توی زید بن ارقم، توی محمد بن فلان، توی تقی بن کذا؛ همین تو! همین تویی که داری الان می‌خوانی و با خودت خیال می‌کنی و می‌گویی حالا یک مقداری به‌عنوان تبرک و تیمن بخوانیم تا در روز قیامت مشمول روایت "اقْرَأْ وَ اُزُقْ" بشویم! [خداوند می‌فرماید:] من این آیه قرآن را بر همین تو دارم نازل می‌کنم.

حال اگر چنین آیاتی از طرف خدا نیامده بود، بلکه از طرف یک حاکم یا فردی که اطاعتش را واجب می‌دانستی، آمده بود که: "آقا، شما باید به این نحو از اینجا به فلان جا حرکت کنی!" آن وقت شما چه قضاوتی می‌کردید؟ آیا دنبال یک مرسدس بنز مدل بالا می‌گشتید تا سوارش شوید و به آن کشور یا شهر دیگر بروید؟ یا اینکه نه، اگر شد آن و اگر نشد یک ماشین دیگر؟! اگر نشد یک وانت بار، اگر نشد یک الاغ و اگر نشد، پیاده!^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶. ترجمه: «بخوان و بالا برو!» (محقق)

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۵:

«روایتی از امام صادق علیه السلام درباره آیه حج واجب، ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾، وجود دارد که می‌فرماید: يَخْرُجُ وَيَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ؛ "اگر راحله نداشته باشد، باید پیاده برود."»

﴿ ببینید! حضرت اول نگفتند که سوار رُکوب شود، بلکه از همان اول گفتند پیاده برود. اتفاقاً حضرت در اینجا قضیه را برعکس بیان کرده‌اند. بعد راوی می‌گوید: قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ الْمَشْيُ؛ "نمی‌تواند پیاده برود." حضرت می‌فرمایند: يَمْشِي وَيَرْكَبُ؛ "کمی پیاده برود و کمی سوار شود." این برعکس چیزی است که ما می‌گوییم. راوی باز می‌گوید: قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ ذَلِكَ، أَعْنَى الْمَشْيِ؛ "نمی‌تواند این کار را بکند؛ یعنی هم پیاده برود و هم سوار شود." حضرت می‌فرمایند: يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَيَخْرُجُ مَعَهُمْ؛* "برود به قافله خدمت کند تا آنها هم او را سوار مرکبشان کنند."

یعنی دیگر پیاده نرود، بلکه او را هم سوار کنند؛ مثلاً برایشان آب بیاورد، لباس‌هایشان را بشوید یا کار دیگری انجام دهد. این در مورد راحله است. با این حساب، شما از همین روایت، مسئله‌ی زاد را هم می‌فهمید و قضیه‌ی آن نیز روشن می‌شود.

بنابراین، وقتی امام علیه‌السلام می‌فرماید منظور از ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ این است که پیاده برود و اگر نتوانست، بخشی را پیاده و بخشی را سواره برود و اگر این را هم نتوانست، طوری برود که سوارش کنند؛ یعنی بالأخره باید برود. حضرت در این روایت می‌خواهند بفرمایند که: "آقا، بیخود نیایی بگویی فلان و بهمان! بلکه باید حج را به هر نحوی شده بروی؛ اگر می‌توانی، پیاده؛ نمی‌توانی، کمی پیاده و کمی سواره؛ آن را هم نمی‌توانی، با خدمت به دیگران و سوار شدن." به هر قسمی که شده، باید بروی.

دیگر امام علیه‌السلام با چه بیانی بگوید که حج، واجب مطلق است؟! دیگر چطور بگوید؟! اگر امام بخواهد بگوید این حج، واجب مطلق است و به هر نحوی باید رفت، با وجود بیانی که در این روایت هست، چگونه می‌تواند صریح‌تر از این، مسئله را بیان کند؟! با اینکه حضرت می‌فرمایند: "هُوَ وَاجِبٌ عَلَىٰ أَدْنَى الْقَوْمِ"*** دیگر چطور می‌تواند این مسئله را تفسیر کند؟! («آیه‌الله طهرانی) *تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰.

**عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۹۰:

«... وَ عِلَّةُ فَرَضِ الْحُجِّ مَرَّةً وَاحِدَةً لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَصَّعَ الْفَرَائِضَ عَلَىٰ أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً، فَمِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحُجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدٌ؛ ثُمَّ رَغَبَ أَهْلُ الْقُوَّةِ عَلَىٰ قَدْرِ طَائِفَتِهِمْ...» ترجمه:

«و علت واجب شدن حج فقط برای یک بار، آن است که خداوند عز و جلّ واجبات را براساس توانایی ضعیف‌ترین افراد قوم قرار داده است. بنابراین، حج یکی از آن واجباتی است که یک بار واجب شده؛ سپس، خداوند متعال افراد توانا را به اندازه ظرفیتشان [به انجام بیش از یک بار] ترغیب نموده است.» (محقق)

مگر الآن پیاده این طرف و آن طرف نمی‌روند؟ چرا کسی حرفی نمی‌زند؟ یک پرچم هم دستشان می‌گیرند و در مراسم‌هایی از یک شهر به جای دیگر می‌روند و خیلی هم تشویق و ترغیب می‌شوند. چرا راجع به مکه چنین حرف و قضیه‌ای نیست؟ چرا؟! در حالی که خدا می‌گوید: ﴿رَجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾؛ نه ماشین و فلان وسیله آن چنانی!

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳:

«همین مسئله در زمان سابق هم بود ولی کم‌کم تغییر کرد؛ یعنی تا همین اواخر، قبل از آمدن ماشین، در بسیاری از کاروان‌هایی که به حج می‌رفتند، افراد پیاده هم همراهشان بودند. مگر ما در تواریخ و حکایات نمی‌خوانیم؟ از کاروانی که به حج می‌رفت، ثلث آن پیاده بودند؛ می‌رفتند و حجة الاسلام را انجام می‌دادند. طبعاً حال داشتند و مثل حالا این قدر دنگ‌وفنگ و چک‌وسفته نداشتند! بلند می‌شدند، می‌رفتند و درعین حال خدمت هم می‌کردند.

یعنی همین مبنا را ما در کتب می‌خوانیم؛ مثلاً فلان کاروان از اصفهان یا خراسان به سمت مکه راه می‌افتاد و عده‌ای از افرادش پیاده بودند و خدمت می‌کردند [و به قول معروف: گربه که برای رضای خدا موش نمی‌گیرد! همه اینها به خاطر حجة الاسلام بوده است. آنها می‌گفتند: "با ما بیا و کارهای ما را انجام بده و درعین حال، حج هم انجام می‌دهی."

معروف است که می‌گویند در سابق، وقتی می‌خواستند حرکت کنند، چاووشی‌ها می‌خواندند: "هرکه دارد هوس کرب و بلا بسم‌الله!" بعد یک دفعه طرف کرکره [حجره‌اش] را پایین می‌کشید، راه می‌افتاد و به کسی می‌گفت: "برو به زن و بچه‌ام بگو ما رفتیم." آن‌هم پیاده؛ نه اینکه سوار چیزی بشوند. همه پیاده حرکت می‌کردند. یعنی چنین مسئله‌ای وجود داشته است.

خدا رحمت کند، ما مادر بزرگی داشتیم که این قضیه را به یاد داشت و می‌گفت:

اتفاق می‌افتاد که ما در همین طهران، یک مرتبه صدای چاووش می‌شنیدیم و بسیاری از افراد، از جمله فامیل خود ما، پیاده راه می‌افتادند. یعنی نه الاغی داشتند، نه هیچ چیز؛ اما تا می‌دیدند کاروان دارد می‌رود، دیگر منتظر تهیه اسب و مرکب نمی‌ماندند و همین طوری راه می‌افتادند. و مسئله حج هم به همین کیفیت بود.

و خود ایشان که اهل کاشان بودند، از پدرشان نقل می‌کردند:

اصلاً در آنجا رسم بود که هر سال چند ماه قبل از حج، چاووشی می‌آمد و از چند روز قبل، در محلات درباره حج می‌خواند و آن کسانی که آمادگی داشتند، پیاده راه می‌افتادند. یعنی اصلاً حج این‌طور بوده است و خیلی از مردمی که حاجی شدند، این‌گونه حاجی شدند و مرکب نداشتند؛ منتها یا شخص، زاد و پولش را برمی‌داشت یا اینکه به عنوان خادم به کاروان‌ها ↵

اگر اولاً بلا اول به این آیه نگاه کنید، چه تصویری پیش می‌آید؟ این تصور که حج از نماز هم واجب‌تر است! چون ما حتی راجع به نماز، آیه‌ای با این عبارت و کیفیت نداریم.^۱

⇐ ملحق می‌شد. مثلاً یک شخص یا تاجری به فردی می‌گفت: "اگر بیایی و کارهای ما را انجام بدهی، ما تو را هم به حج می‌بریم." نظیر چنین مسائلی وجود داشته است. (آیه‌الله طهرانی) ۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۷۹:

«در [آیه شریفه] ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾، مسئله "ناس" آمده است، اما در سایر تکلیف‌ها داریم که: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾؛* "ای کسانی که ایمان آوردید بر شما روزه نوشته شده است." یعنی مخاطب به شرط ایمان به رسالت نبوی، توحید و اسلام، مشمول ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ می‌شود. یا: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾؛** "همانا [مسئله صلات [و نماز] بر مؤمنین [تکلیفی دارای اوقات مشخص] است." در اینجا هم شرط ایمان است؛ یعنی هر کسی که خود را به ایمان ملتزم کرده است، باید صلات را بخواند. ولی در این آیه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾؛ "بر مردم است." ببینید، جنبه آن یک مقداری سعی شده است و مسئله ایمان در اینجا مطرح نیست؛ نمی‌گوید: "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَجِبُ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ." یا "وَلِلَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا." بلکه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ گفته شده است؛ یعنی مردم.

این می‌رساند که اصلاً مسئله حج یک مسئله مفروغ عنه [و امر بدیهی انکارناپذیر] برای همه مردم است؛ نه اینکه در اینجا باید لحاظ ایمان باشد. منتها چون شرط اطاعت از رسول الله، تسلیم در برابر او امر اوست، طبعاً خواهی نخواهی، مسئله منحصر به مسلمین می‌شود، نه سایر ملل از یهود و نصاری؛ وگرنه آنها هم مشمول این قضیه می‌شوند.

نکته بلاغی و ادبی‌ای که در اینجا هست، این است که به جای مؤمنین و مسلمین و متقین و مثلاً به جای "یا أَيُّهَا الَّذِينَ اتَّقَوْا" و "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" و "یا أَيُّهَا الَّذِينَ أَسْلَمُوا" و امثال ذلک، کلمه "ناس" آمده است؛ ناس بدون قید ایمان، تقوا و اسلام. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ یعنی این مسئله در اینجا یک جنبه عمومی مفروغ عنه دارد.

لذا یکی از مسائلی که مجتهد باید در نظر بگیرد و برای رسیدن به ملاک احکام خیلی به درد می‌خورد - و نکته بسیار دقیقی است - این است که بداند آن خطاب شارع در مقام القای بیان، آیا عام است یا از ابتدا خاص بوده است؟ یعنی آنچه اولاً بلا اول به ذهن متبادر می‌شود، این است که خطاب متوجه عده خاصی بوده و باید به سراغ روایات و امثال ذلک برویم تا آن مورد خاص را ⇐

بله، داریم:

⇐ بفهمیم، یا اینکه خطاب از اول جنبه عام داشته است؟» (آیه الله طهرانی)

• سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۰:

«در مورد حج لسان قرآن عوض می شود و ﴿النَّاسِ﴾ می آید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾؛ ﴿وَلِلَّهِ﴾ یعنی از ناحیه پروردگار و به معنای اختصاص داشتن به اوست. لام آن، لام اختصاص است؛ یعنی: لَهُ وَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ تَتَعَلَّقُ بِهِ وَ تَخْتَصُّ بِهِ وَ صَادِرَةٌ مِنْهُ. "لَهُ عَلَيْكَ" یعنی: از ناحیه اوست بر عهده توی مخاطب و مکلف؛ چه چیزی؟ ﴿حِجُّ الْبَيْتِ﴾.

آیا ما در اینجا صرفاً وجوب را می فهمیم؟ یعنی یک مجتهد وقتی می خواهد به این آیه نظر کند و نسبت به مسئله حج نظر و فتوا بدهد، آیا یک وجوب عادی مانند سایر واجبات می فهمد؟ بله، واجب در هر حال الزامی است، درست است؛ ولی خود واجب هم مراتب دارد. مثل حرمت در تکالیف می ماند که آن هم الزامی است، ولی حرمت قتل نفس محترمه کجا و حرمت شرب خمر کجا! یا حرمت قضای نماز کجا و حرمت آبروی مؤمن و هتک عرض او کجا! اینها ارتباطی به همدیگر ندارند.

درست مانند الان که هتک حرمت برای ما اصلاً هیچ ارزشی ندارد و به راحتی، مثل آب خوردن، حرمت و عرض و آبروی افراد را می بریم و بلکه این کار واجب تر از هر واجبی شده است! یعنی نه تنها حرام به حلال بدل شده، بلکه حلال هم واجب شده است! اصلاً چیز عجیبی شده است. لذا این کجا و آن کجا! درحالی که نماز قضا می شود و بعداً آن را بجا می آوری، نمازت را می خوانی و فویش هم گریه می کنی و یک "الغوث" می گویی و توبه ای هم می کنی؛ ولی اگر حرمت مؤمنی را هتک کردی، چطور می خواهی پاسخ بدهی؟! اگر دل مؤمنی را شکستی، آبرویش را بردی و او را در میان اجتماع سرافکنده کردی، آن وقت این کار، چوب دارد و آنجا دیگر توبه بی توبه! چنان چوبی می آید - و چوب خدا هم صدا ندارد - که وقتی بخورد، طرف چنان می افتد که دیگر بلند نمی شود! لذا این کجا و آن کجا.

بنابراین، محرّمات هم در طبقه بندی و دسته بندی قرار دارند و خودشان مراتب شدت و ضعف دارند. اینها بر حسب آن ملاکات و مفاسدی که به موضوعات مختلف تعلق می گیرند، در مراتب و دسته بندی های متفاوتی قرار می گیرند. در اینجا می بینیم که این آیه می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾؛ یعنی از ناحیه پروردگار، بر عهده مردم قرار داده شده است. (آیه الله طهرانی)

* سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳.

** سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳.

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ...»^۱

«إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا.»^۲

انسان هر جا باشد، نمازش را می خواند. اگر آب گیر آمد، بخوان و اگر نیامد، دستت را به خاک بزن و تیمم کن؛ اگر آن را هم پیدا نکردی، دستت را به فرش بزن! در روایت داریم:

موقعی که شب می خواهی بخوابی و متوجه می شوی وضو نداری و وضو گرفتن برایت مشکل است یا خواب را از سرت می پراند، دستت را به همان بساط و بسترت بزن و تیمم کن تا با طهارت خوابیده باشی!^۳ چون گاهی اوقات، اگر انسان بخواهد بلند شود، اصلاً خواب از سرش می پرد! این قدر تسهیل قائل شده اند و می گویند: با طهارت و با این کیفیت، راحت بخواب.

۱. مکارم الأخلاق، ص ۴۷۲: «قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ أَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ أَكْثَرَ.» انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۷۰، تعلیقه:

«حضرت [رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم] فرمودند: نماز بهترین دستور الهی است، هر که بخواهد کم و هر که بخواهد زیاد بجای آورد.»

۲. فلاح السائل، ص ۱۲۷: «قَالَ [النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]: أَوَّلُ مَا يُجَاسَبُ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ: فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا.» ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اولین چیزی که از بنده حسابرسی می شود، نماز است. پس اگر پذیرفته شد، دیگر اعمالش نیز پذیرفته می شود و اگر رد شد، دیگر اعمالش نیز رد می گردد.» (محقق) ۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۶۹:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَىٰ إِلَىٰ فِرَاشِهِ بَاتَ وَ فِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ، فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَىٰ وَضُوءٍ فَلْيَتَيَمَّمْ مِنْ دِثَارِهِ، وَ كَاتِنًا مَا كَانَ لَمْ يَزَلْ فِي صَلَاةٍ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس وضو بگیرد و سپس به بستر خود برود، شب را در حالی به صبح می رساند که بسترش همچون مسجد اوست. پس اگر متوجه شد که وضو ندارد، باید با روانداز خود تیمم کند؛ در این صورت، در هر حالی که باشد، تا زمانی که خدای عز و جل را یاد می کند، پیوسته در حال نماز خواهد بود.» (محقق)

یا اینکه: تادیدی هوا سرد است و نمی‌توانی برای وضو گرفتن از جایی به جای دیگر بروی یا برایت مشکل است، وضو لازم نیست؛ بلکه همان‌جا تیمم کن و نمازت را بخوان!^۱ این قدر راحت گفته‌اند که می‌توانی نماز بخوانی.

اما راجع به حج می‌گوید: ﴿مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ از آن طرف دنیا باید با پای خودت یا سوار بر الاغ بیایی؛ الاغی که معلوم نیست تو را به مقصد می‌رساند یا نه! وقتی این‌طور است، آیا انسان با خود نمی‌گوید که این چه قضیه‌ای، چه نسک و چه فریضه‌ای است که این قدر بر آن تأکید شده است؟

آن وقت چطور ممکن است یک مجتهد، با تصور چنین قضیه‌ای، بگوید حج، واجب مشروط است؟! چطور ممکن است؟! اصلاً مگر می‌شود تصور کرد؟! بلکه اطلاقش از هر مطلق‌تری بیشتر است و حتی از نماز و روزه و... هم اشدّ اطلاقاً است. اینجاست که مسئله خیلی دقیق می‌شود و این‌طور نیست که همین‌طور راحت فتوا بدهی و بروی! مسئله حساب و کتاب دارد و انسان نمی‌تواند راحت فتوا بدهد.

حال، زبان وحی کیست؟ زبان وحی فقط چهارده نفر هستند؛ پس باید به سراغ آنها رفت. آنها چه برداشتی از این دو آیه قرآن کرده‌اند؟ آن چهارده معصوم از این دو آیه - یکی ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ﴾ و دیگری ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾ - چه برداشتی کرده‌اند؟ باید به سراغ آنها برویم.

وقتی روایات را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که برداشتشان مثل همان برداشتی است که خود ما کردیم؛ متنها آنها با زبان و بیانی دیگر می‌فرمایند: "منظور، زاد و راحله است."^۲ زاد چیست؟ چلوکباب و خوراک قرقاول است؟! یا اینکه نه آقا، امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: "اگر نان و زیت داری، به بچه‌هایت بده و برو!"^۳ می‌بینیم عجب!

۱. رجوع شود به تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳-۳۶.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

این برداشت امام صادق با آنچه ما در ابتدا از قرآن فهمیدیم، همسان و جور درمی آید. ... وقتی این طور شد، آن وقت یک دفعه می بینید که مجتهد باید فتوا بدهد که شخص از هنگام بلوغ، باید برای رفتن به مکه پول جمع کند. لذا انسان فتوا می دهد،

«عن عذافرٍ، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: "ما يمتنعك من الحج في كل سنة؟" قلت: جعلت فداك، العيال! قال: فقال عليه السلام: "إذا متت فمن ليعيالك؟! أطمع عيالك الخل والزيت، و حج بهم كل سنة!"»
 • سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۷:

«امام علیه السلام نسبت به حج استحبابی می فرماید: "أطعم عيالك الخل والزيت" * یا: "كل الخبز والملح" ** نمک که دیگر چیزی نیست که آدم بخواهد برایش پول بدهد. باز اگر نان باشد، پولی برایش می دهد؛ اما نمک که یک چیز طبیعی است. این امر امام علیه السلام به انجام عمل مستحب، با این کیفیت، به چه جهت است؟ به جهت تحصیل داعی و غرض برای ادراک حج استحبابی. حال، صحبت در این است: در جایی که امام علیه السلام شخص را برای انجام حج مستحب، به تنزیل قوت به أدنی الأنواع، یعنی نان و نمک یا سرکه، امر می کنند، چطور برای رسیدن به همان داعی در حج واجب، نان و نمک کفایت نمی کند؟ چه فرقی بین این دو وجود دارد؟ حج که همان حج است، مسافت همان مسافت، طواف همان طواف و عرفات و منا و مشعر هم همان است و در هیچ کدام از اینها فرقی بین استحباب و وجوب نیست.

بنابراین، آن داعی که برای ادراک حج وجود دارد و عبارت است از حصول آن نورانیت خاصه که در سایر عبادات و تکالیف نیست - همان نورانیت خاصه که به واسطه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ آمده است - چطور در مورد حج استحبابی حاصل می شود، ولی در مورد حج وجوبی با همین کیفیت حاصل نمی شود؟ این چگونه است؟ خب، حج واجب که اولویت دارد! اگر قرار باشد غرض مولا با انجام حج حاصل شود، چطور آن غرض در عمل مستحب حاصل می شود ولی در واجب نه؟ در حالی که باید برعکس باشد؛ چون همیشه در مسائل استحبابی و عبادی، جنبه تسهیل علی العباد، آرامش و توسعه وجود دارد و در مورد واجبات که تکلیفی الزامی است، چنین سعه و تسهیلی وجود ندارد. (آیه الله طهرانی)

*** الكافي، ج ۴، ص ۲۵۶.

*** تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۴۴۲.

«عن عيسى بن أبي منصور قال: قال لي جعفر بن محمد عليها السلام: يا عيسى، إن استطعت أن تأكل الخبز والملح و حج في كل سنة فأفعل.»

صریح هم فتوا می‌دهد. وقتی یک شخص - چه دختر و چه پسر - به سن بلوغ می‌رسد، به جای اینکه با عیدی یا پول‌هایی که پدر و مادرش به او می‌دهند، پفک و از این چیزها بخرد، باید آنها را در صندوقی پس‌انداز کند. البته نه اینکه بگوییم خیلی سفت و سخت بگیرد و حتی یک قران هم خرج نکند! نه؛ بالأخره مقداری خرج کند و زندگی را بر خود سخت نگیرد، ولی همیشه این مسئله در فکرش باشد.

همان‌طور که وقتی یک پدر و مادر، دختر دارند، از همان اول به فکر جهازش هستند؛ دیده‌اید؟! دختر دارد شیر می‌خورد، اما از همان ابتدا برایش تشک درست می‌کنند و صندوق، دیگ زودپز و بشقاب چینی جمع می‌کنند. آقا، او هنوز دارد شیر می‌خورد و یک سالش هم نشده است! اما می‌گویند باید از حالا به فکر بود.

لذا برای مسئله حج هم باید از حالا به فکر بود و نظر ما این است که پدر و مادر، همان‌طور که به فکر چیزهای دیگر مانند خانه، زندگی و جهازیه هستند، باید برای مکه فرزندان هم از همان موقع به فکر باشند. اما خود فرزند هم از وقتی که بالغ می‌شود، باید جدی به فکر باشد و کم‌کم پول جمع کند؛ چون استطاعت که یک دفعه حاصل نمی‌شود. بالأخره شرایط امروز فرق می‌کند و باید از الآن به فکر بود. چه کسی تا حالا چنین فتوایی داده است؟^۱

«برخلاف آنچه معروف است، حج، واجب مطلق است نه واجب مشروط؛^۲

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - واجب مطلق و مشروط، درس ۷۰:

«واجب مطلق: واجبی است که مکلف در هیچ صورتی نسبت به نفی آن تکلیف حق اختیار ندارد، چه آن قید ضروری‌الوجود و چه محتمل‌الوجود باشد، تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

واجب مشروط: واجبی است که مکلف حق نفی آن تکلیف را نسبت به خود، با منع از تحقق موضوع یا خروج از تحت آن موضوع، در غیر ظرف زمان تکلیف، داشته باشد.

از این جهت، مقدمات و قیودی که از لسان دلیل مشخص می‌باشند که شارع ایجاد آن مقدمات را در اختیار انسان قرار داده است و یا اینکه نداده است - یعنی تکلیف آن واجب نسبت به این مقدمات >

یعنی شما نباید بنشینید تا یک دفعه پولی مثل باران از آسمان بیاید، سقف منزل شکافته شود و آن را کادو کرده به عنوان هدیه در دستتان بگذارند تا بعداً مستطیع شوید و با آن هدیه به مکه تشریف ببرید. نه خیر!

حج، واجب مطلق است؛ یعنی فرد بالغ و مکلف باید از ابتدای بلوغ سعی کند اسباب و مُعدّات حجش را آماده کند. حال اگر یک سال طول کشید، یک سال؛ دو سال، دو سال؛ ده سال، ده سال؛ و اگر بیست سال هم طول کشید، بیست سال! نه اینکه مثلاً چهل، پنجاه یا شصت سال صبر کنیم تا اینکه یا این شخص ما را ببرد، یا آن شخص، یا پولی از جایی برسد یا گنج بادآورده‌ای پیدا شود! نه؛ باید قَلک داشته باشی و پول کنار بگذاری تا به حدی برسد که بتوانی بروی. این را می‌گویند واجب مطلق. استطاعت، نسبت به حج، مقدمه وجودیه و شرط واجب است، نه مقدمه و شرط برای وجوب؛ وجوب به حال خودش باقی است.^۱

«حج، یک عبادت دست‌کمی نیست و مسئله بسیار بسیار مهمی است. برای استطاعت، این طور نیست که انسان بنشیند و منتظر یک پول بادآورده‌ای باشد که از آسمان بیاید تا بعد مستطیع شود و او را بر بال ملائک و تخت سلیمان بگذارند و ببرند! نه؛ قضیه حج، قضیه بسیار مهمی است و شخص باید طبق آنچه در توان دارد - در صورتی که مشکلی برای زندگی‌اش پیش نیاید و به زحمت نیفتد - برای ادای فریضه حج اقدام کند.^۲»

↳ مشخص است که نظر شارع نسبت به این مقدمات، مطلق یا مشروط است - در چنین مواردی مسئله روشن است؛ اما در مقدماتی که انسان شک دارد، اصل اطلاق در وجوب و تکلیف و الزام، اطلاقیت نسبت به مقدمات را اقتضاء می‌کند و واجب، مطلق می‌شود. * (آیه‌الله طهرانی) جهت اطلاع تفصیلی بر نظر حضرت آیه‌الله طهرانی - رضوان‌الله‌علیه - بر واجب مطلق بودن فریضه حج، رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس‌های ۳۰ - ۷۰.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۵ ه.ق، مجلس ۱. (آیه‌الله طهرانی)

۲. عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۰:

«و حتی نظر فقهی مرحوم والد - رضوان‌الله‌علیه - این بود که اگر شخصی بتواند در خود مسیر حج

و نباید فقط در همان یکی دو سال آخر به فکر این مطلب بیفتد؛ بلکه اگر می‌داند که باید سالیان سال برای استطاعت به فکر باشد و هر سال و ماه و هفته، مبلغی را کنار بگذارد تا کم‌کم جمع شود و بعد از ده یا پانزده سال به حد نصاب برسد، واجب است که این کار را بکند.

یعنی فرض کنید اگر احساس می‌کند که می‌تواند به جای گذاشتن یک ظرف در دکور، پول آن را کنار بگذارد، باید این کار را انجام بدهد. بله، یک وقت مصارفی، جزء مصارف ضروری است - مانند آب، نان، پزشک، درمان، غذا، مدرسه، لباس و

◀ هم کارش را انجام بدهد، واجب است برود؛ نه اینکه در اینجا مقداری پول ذخیره کرده باشد و بعد برود! فرض کنید شخصی شغلش کفایشی است و می‌تواند در طول مسیر حج، همین شغل را ادامه بدهد و از همان راه امرار معاش کند و به اعمالش پردازد.

مسئله استطاعت این طور نیست که الآن مطرح می‌کنند که مثلاً شخص باید یک میلیون تومان کنار گذاشته باشد و در برگشت هم همان قدر داشته باشد؛ این حرف‌ها نیست! استطاعت از نظر فقهی به این معناست که شخص بتواند خود را به بیت‌الله برساند؛ این را می‌گویند استطاعت! حتی اگر بتواند پیاده هم برود، حج بر او واجب است؛ یعنی اگر شرایط عادی باشد، مثلاً مرض یا مشکلی او را تهدید نکند، تخلیه سرب باشد و راه امن باشد، این شخص باید حج را انجام بدهد.

اینکه در بعضی روایات "مرکب و زاد" آمده که از مرکب به "راحله" تعبیر شده است،* به معنای غالب است؛ یعنی عنوان مُشیر است، نه اینکه موضوعیت داشته باشد. به این معنا که چون عموم افراد، مسافرت‌ها را با راحله و مرکب انجام می‌دهند و زاد هم با خودشان می‌برند، از این نقطه نظر، کسی که زاد و توشه و راحله داشته باشد، باید حرکت کند.

اما اگر کسی زاد و راحله ندارد، فرض کنید شخصی در شهرهای نزدیک و اطراف مکه است و حتی بیست، سی یا چهل فرسخ با مکه فاصله دارد و پیاده روی هم نه تنها برایش هیچ اشکالی ندارد، بلکه به توصیه اطباء، ورزش هم محسوب می‌شود و کمی هم وزنش کم می‌شود؛ خب این مقدار مسافت را پیاده طی می‌کند! چه اشکالی دارد؟!*

پس اینکه می‌گویند "زاد و راحله"، به این معنا نیست که فرض کنید اگر دم در، مرکبی را به همراه یک کارت دعوت برای انسان پیشکش آوردند آن وقت به حج برود! نه خیر؛ این شخص باید حج را انجام بدهد. «(آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به *الکافی*، ج ۴، ص ۲۶۶ - ۲۶۸.

امثال ذلک - که اینها اشکال ندارد. هم چنین سفرهایی که ضروری هستند، مانند سفر امام رضا علیه السلام یا حتی سفری برای رفع خستگی و دلتنگی! اما سفری که پرخرج است، خیلی هم ضرورت ندارد و صرفاً برای دیدن است، در اینجا بهتر است که پولش را کنار بگذارد و برای رسیدن به آن حد نصاب ذخیره کند.

هم چنین خرج هایی که جزء ضروریات زندگی نیستند؛ مثلاً اینکه انسان مرتباً در منزلش مهمانی بگیرد و دیگران را دعوت کند! بله، یک وقت چند نفر یا اقوام می آیند، اینها اشکال ندارد؛ اما اگر بنخواهد به یک مسئله مستمر تبدیل شود و به واسطه آن نتواند به استطاعت برسد - توجه کنید - باید از اینها مقداری کم کند.

علی کل حال، مسئله استطاعت، برخلاف آنچه الآن در اذهان مطرح است، این طور نیست که انسان بنشیند تا یک دفعه اموالش سودی بکند و آن سود را کنار بگذارد؛ یا منتظر باشد که همین طور به راحتی، چنین تهیوی برای او پیدا شود. بلکه مسئله استطاعت بالاتر از این است.

یک وقت، یکی از دوستان - که البته خودش هم پزشک است - دچار ناراحتی دیسک شده بود و می گفت: من در اینجا نمی توانم معالجه شوم؛ آیا می توانم برای معالجه به کشور دیگری بروم یا نه؟

گفتم: آیا اطمینان دارید که این بیماری در آن کشور دیگر علاج پیدا می کند؟
گفت: بله، من به این قضیه اطمینان دارم.

گفتم: اگر این طور است و شما می دانید - نه اینکه صرفاً براساس توهمات و تخیلات باشد - می توانید از الآن برای مخارج آن پس انداز کنید.

الآن بحمدالله در ایران طبایی در هر قسمتی داریم که حتی در دنیا هم نظیر ندارند و امکاناتی که در اینجا برای رسیدگی به این امراض و اتخاذ تدابیر لازم وجود دارد، کافی است و فقط شاذ و نادر ممکن است بعضی موارد این طور نباشد. درحالی که ما الآن مشاهده می کنیم بسیاری از افراد، صرفاً با این توهم که مثلاً در امریکا و انگلیس و امثال ذلک بهتر مداوا می شوند - و بر پایه تخیلات - صاف به سمت آنجا حرکت می کنند.

بله، اگر انسان بداند که معالجه‌اش منحصر در فلان کشور است، می‌تواند برود و حتی می‌تواند برای رفتن به آنجا اموالی را هم ذخیره کند تا به حد نصاب برسد. عرض بنده این است که مسئله حج، کمتر از مداوای بیماری نیست! یعنی همان‌طور که یک شخص برای تداوی یک بیمار، میلیون‌ها خرج می‌کند تا او را در کشوری دیگر معالجه کند و هیچ اشکالی هم ندارد، برای حج هم باید همین کار را انجام بدهد؛ باید در فکر باشد و هر ماه و سال، مبلغی را کنار بگذارد تا به آن حدی که لازم است، برسد.

حتی اگر شخصی می‌تواند قرض کند و در مدت زمانی آن را بپردازد، باید این کار را هم انجام بدهد.^۱ بله، یک وقت شخصی قرض می‌کند و قرض‌دهنده می‌گوید باید در فلان مدت قرض را بازپرداخت کنی و او هم نمی‌تواند؛ در این صورت، مستطیع نیست. ولی اگر شخصی می‌تواند از جایی، مثلاً یک نهاد یا سازمانی، قرض کند و بعد هم به سهولت و بدون اینکه به او فشاری وارد شود، آن را پرداخت کند، باید این کار را انجام دهد.

همان‌طور که وقتی می‌خواهد یک اطاق به منزلش اضافه کند، مداوایی انجام دهد یا به جایی سفر کند، قرض می‌کند، این هم همین‌طور است؛ ایرادی ندارد و داخل در استطاعت محسوب می‌شود. یعنی باید قرض کند و بعد به مرور زمان، آن

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۴:

«بعضی‌ها سؤال می‌کنند که ما قرض داریم، آیا باید به مکه برویم یا نه؟ پاسخ این است که آیا آن قرض شما، قرض مؤجل است یا معجل؟* هم‌چنین اگر در بودن شما این قرض ادا می‌شود، آن قرض مقدم است؛ و اگر نه، یعنی ادا نمی‌شود و سال‌های دیگر طول می‌کشد، شما باید حج را انجام بدهی و آن حکم هم به‌جای خودش محفوظ است.» (آیه‌الله طهرانی)

* منظور از قرض معجل (یا دین حال) بدهی‌ای است که زمان بازپرداخت آن فرا رسیده و طلبکار حق مطالبه آن را دارد. در مقابل، قرض مؤجل بدهی‌ای است که برای بازپرداخت آن مهلت و زمان مشخصی در آینده تعیین شده و قبل از رسیدن آن موعد، طلبکار نمی‌تواند آن را طلب کند. به عبارت دیگر، در قرض معجل، ادای دین فوری است، اما در قرض مؤجل، بدهکار تا زمان تعیین‌شده برای پرداخت بدهی خود فرصت دارد. (محقق)

مبلغ را ذخیره کرده و دین به دین و قسط به قسط، قرض خودش را بپردازد.^۱

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۴:

«در این موضوع روایت صحیح‌السند داریم:

و عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحُجُّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجُلِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ.^۱

«امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر کسی می‌تواند به حج برود ولو اینکه دین

برگردنش هست باید برود.»

البته اگر دین معجل نباشد.

روایت صحیح‌السند دیگر روایت کلینی است:

عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ عَلَيْهِ دَيْنٌ يَسْتَقْرِضُ

وَيُحُجُّ؟ قَالَ: إِنْ كَانَ لَهُ وَجْهٌ فِي مَالٍ فَلَا بَأْسَ.^۲

«از موسی بن جعفر علیه السلام [در مورد حج مردی که دین بر گردن اوست] سؤال

کردم، فرمودند: اگر چیزی دارد که بتواند ادا کند، قرض کند و حج انجام بدهد.»

این دیگر خیلی بالاتر از روایت اولی است؛ چون در این مورد، شخص هم دین دارد و هم پول

ندارد. در روایت اولی، شخص دین داشت ولی پول حج را هم داشت و حضرت فرمودند به جای

پرداخت دین، به مکه برو. اما در این روایت دوم، شخص هم دین دارد و هم آه در بساط ندارد و

باید برای حج قرض کند. «(آیه الله طهرانی)

• سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۸:

«روایت دیگر، روایت معاویه بن وهب است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي رَجُلٌ ذُو دَيْنٍ أَفَأَتَدَيِّنُ وَأُحُجُّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، هُوَ أَقْضَى

لِلدَّيْنِ.^۳ [به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من مردی بدهکار هستم؛ آیا باز هم قرض

کنم و به حج بروم؟ امام علیه السلام فرمودند: بله، این کار برای ادای بدهی، مؤثرتر است.]

مسئله‌ای که در اینجا به نظر می‌رسد، این است که در شرایط فعلی، قضیه حجی که ما با آن روبه‌رو هستیم

با آنچه در زمان سابق بوده، خیلی فرق می‌کند. حجی که ما بجا می‌آوریم، آن موقعیت اکید خود را آن‌طور

که باید و شاید، نشان نمی‌دهد. الآن معمولاً این حج‌ها با وسایل امروزی - خصوصاً با اوضاع فعلی و

کیفیت استضافه و اسکانی که وجود دارد و تسهیلاتی که برای حجاج فراهم می‌شود - به‌طور کلی، سفری

است که برای کسانی که خیلی اهل این مسائل نیستند، جنبه تفریح، تنوع و نظاره‌گری آن می‌چربد. ⇐

﴿ شما حساب کنید، در زمان امام صادق علیه السلام که اصلاً این حرف‌ها نبود! مگر مکه چقدر خانه داشت؟! همه مردم در چادر زندگی می‌کردند و وقتی به مکه می‌آمدند، چادر می‌زدند؛ سفر، ماه‌ها طول می‌کشید؛ اسکان در خود مکه زیر چادر بود، نه در منازل. در تاریخ داریم که افرادی که به حج می‌رفتند، همه در مکه و بیرون آن چادر داشتند؛ مثلاً می‌گفتند: فلان شخص آمد و چادرش را در فلان منطقه زد؛ فلان کس آمد و در فلان منطقه زد.

مکه این‌طور نبود که بیایند و منازلشان را اجاره بدهند. بله، آن زمان عده‌ای در اطراف مکه بودند که در موسم حج، منازلشان را به قیمت‌های بالا کرایه می‌دادند؛ اما با حجم عظیمی که از این طرف و آن طرف می‌آمد، حج اصلاً به‌طور کلی زیر چادر بود.

آن‌وقت برای این حج زیر چادر، با تمام این سختی‌ها و دوری چندماهه‌ای که حداقل سه ماه طول می‌کشید، امام علیه السلام می‌فرمایند: دین و استدانه کن و خودت را به این زحمت بینداز؛ هم قرضی را که داری، داشته باش و هم یک قرض دیگر روی آن بگیر و برو این حج را انجام بده! واقعاً ما می‌توانیم بگوییم این حج، واجب مشروط است؟ جداً اصلاً به مخیله کسی خطور می‌کند یا کسی می‌تواند چنین قضیه‌ای را تصور کند که این حج، با این کیفیت، واجب مشروط باشد؟! یعنی آیا رضای پروردگار در این است که اگر شخص در مقام سهولت و تنعم به حدی رسید که بتواند این کار را انجام بدهد، آن موقع باید برود، و اگر قبل از آن انجام بدهد، مقبول نیست؟! اصلاً می‌شود چنین چیزی را تصور کرد؟!

مجتهد باید خودش را در فضای صدور روایت و بیان امام علیه السلام قرار بدهد و ببیند که در آن زمان، وضعیت رفتن به حج چگونه بوده است. فرض کنید حج، استحبابی است و آن شخص هم درباره حج استحبابی سؤال می‌کند؛ اینکه امام علیه السلام به کسی بگوید برای حج استحبابی، چهار ماه در به‌در بیابان شو، خبز و شعیر و ملح بخور، به خودت و زن و بچه‌ات خل و زیت بده و بعد بلند شو و به خیمه‌ای در مکه و عرفات و مدینه بیا، آیا این بر مشروط بودن حج دلالت می‌کند؟!

حتی روایاتی هم مربوط به زیارت مدینه بعد از حج وارد شده است.^۴ امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

إِنَّمَا أَمْرَ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُوا فَيُخْبِرُونَنا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ؛^۵ «مردم فقط برای این مأمور شده‌اند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و پیرامون آن طواف کنند، تا اینکه بعد نزد ما بیایند و ولایت خود را به ما خبر دهند و یاری خود را بر ما عرضه کنند.»

این مطالب را امام علیه السلام دارند.

یعنی امام باقر علیه السلام می‌فرماید: بلند شو، چند ماه از زن و بچه فاصله بگیر و دوری کن و با ﴿

مسئله استطاعت و حج، مسئله بسیار مهمی است و انسان نمی تواند به این راحتی از آن بگذرد و نمی تواند صرفاً به بهانه نداشتن پول اضافه، از خود رفع تکلیف کند! بله، اگر توان این کار را هم ندارد و به سختی و مشقت غیر عادی می افتد، در این صورت استطاعت برداشته می شود؛ یعنی اگر کسی نمی تواند تتمه این مبلغ را ادا کند و برای رسیدن به آنجا به مشقت زائدی می افتد، در این صورت، استطاعت از او برداشته می شود تا اینکه برایش موقعیت دیگری پیدا شود و بتواند حج را انجام بدهد.^۱

«ما باید این مسئله را هم بدانیم: منظور از "صحت در بدن" که در برخی روایات از

این وضعیت بیا؛ بعد هم بلند شو بیا پیش ما و ما را زیارت کن. آن وقت این حج می شود واجب مشروط؟ یعنی واقعاً این واجب، واجب مشروط است؟! »

حجی که امام علیه السلام درباره آن می فرماید: "ادای قرض - که واجب است - را رها کن، دین و قرض روی قرض هم بگیر و بلند شو به حج بیا!" کجای چنین حجی، واجب مشروط است؟ اگر خدا می خواست آن را به عنوان واجب مطلق بیان کند، دیگر با چه زبانی باید می گفت؟! آیا در مورد صلوات - که دیگر کسی قائل به مشروط بودن آن نیست - اگر کسی قرض داشته باشد و کسب طهارت مائیه منوط به استقراض باشد، آن استقراض واجب نیست؟! »

... بر فرض که از ابتدا بگوییم مراد، حج مستحب است - البته بنده نمی گویم که مستحب است؛ بله، در موارد دیگر حج مستحب داریم، اما در این روایت حج، واجب است و ظهور در وجوب دارد - اگر امام علیه السلام در حج مستحب چنین دستوری می دهند، چطور در مورد حج واجب چنین چیزی نمی فرمایند؟! اگر قرار بر این است که مصلحت حج استحبابی، که مصلحتی غیر ملزمه است، با سختی، مشقت و استدانه حاصل شود، چطور مصلحت ملزمه حج، با استدانه حاصل نمی شود؟! (آیه الله طهرانی)

۱) وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۰، به نقل از تهذیب الأحكام، ج ۵، ص ۴۶۲.

۲) الکافی، ج ۴، ص ۲۷۹.

۳) تهذیب الأحكام، ج ۵، ص ۴۴۱؛ الإستبصار، ج ۲، ص ۳۲۹، با قدری اختلاف.

۴) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۲۰ - ۳۳۹.

۵) الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۳۷. (آیه الله طهرانی)

شرایط استطاعت شمرده شده است،^۱ این نیست که شخص حتی سردرد و دندان‌درد هم نداشته باشد! بالأخره مریضی بر دندان‌درد هم صدق می‌کند. یا بگوییم: "چون ناخنش درد می‌کند، دیگر صحت در بدن ندارد؛ زیرا حضرت فرموده‌اند: *الصَّحَّةُ فِي الْبَدَنِ*؛ یعنی از نوک سر تا ناخن شستش، هیچ‌گونه آثاری از ألم و تألم نداشته باشد." بلکه منظور از صحت در بدن این است که حالت او طوری باشد که بتواند حج را انجام بدهد.

حال اگر فرض کنید زخم‌معهه دارد، داشته باشد؛ سردرد دارد، داشته باشد؛ سینه‌اش درد می‌کند، بکند؛ دستش مجروح است یا بیماری‌های پوستی دارد، خب داشته باشد؛ اینها دلیل نمی‌شود. مقصود از "صحت در بدن" امکان انجام دادن اعمال است؛ یعنی شخص بتواند اعمال را انجام بدهد و این‌طور نباشد که سفر موجب شود این مرض، او را از پا در بیاورد.

مثلاً، کسی ناراحتی قلبی دارد و اطباء به او می‌گویند: "رفتن به آنجا با این وضعیت خطر دارد." خب، این مسئله‌ای است که می‌توانیم بگوییم با "صحت در بدن" منافات دارد. یا اصلاً طرف نمی‌تواند راه برود؛ خب، این بیچاره را چه کارش کنند؟ چطور او را بردارند و بگذارند؟ دو قدم می‌رود و می‌افتد، ضعف دارد و بدنش اصلاً توان راه رفتن ندارد؛ یعنی مرض زمین‌گیرکننده و مُقَعِد دارد. این مسئله است. پس "صحت در بدن" این نیست که شخص به‌طور کلی هیچ‌گونه ناراحتی و مشکلی نداشته باشد؛ بلکه منظور، بیماری و مرضی است که همان‌طور که انسان را از رفتن به مسافرت‌های دیگر بازمی‌دارد، از رفتن به حج هم بازمی‌دارد. آن مرض، مورد نظر است. حال اگر کسی زخم‌معهه، قُرْحه^۲، سردرد، میگرن یا ناراحتی‌های دیگری دارد، اینها هیچ‌کدام با "*الصَّحَّةُ فِي الْبَدَنِ*" منافات ندارد.^۳

۱. رجوع شود به *وسائل الشَّیْعة*، ج ۱۱، ص ۳۴-۳۶.

۲. زخم، جراحت. (محقق)

۳. سایت *مکتب وحی*، دروس، فقه، حج، درس ۵. (آیه‌الله طهرانی)

«بنابراین، در استطاعت بدنی، همین قدر که شخص بتواند ولو با استعانت و کمک دیگران، در آنجا حضور پیدا کند و ازدحام برایش خطر نداشته باشد، باید برود. بله، بعضی از افراد، مانند بیماران قلبی یا کسانی که ناراحتی‌های عصبی و امثال ذلک دارند، مستطیع نیستند. یعنی اگر طبیب متخصص، صادق، متعهد و راستگو - بنده کاری به تدین ندارم^۱ - تشخیص بدهد که رفتن به حج احتمال خطر دارد، استطاعت از او رفع می‌شود. ولی اگر بگویند می‌توانی با کمک دیگران و در محیط مناسب بروی اما نباید در جاهای شلوغ تردد کنی، باید بروی و حتی نایب گرفتن هم اشکال ندارد. یعنی فرض کنید اگر شخصی به آنجا برود و ببیند نمی‌تواند طواف کند، طبعاً نایب می‌گیرد. بنابراین، خودش حضور پیدا می‌کند، یک شوط از طوافش را انجام می‌دهد و بقیه را به دیگری می‌سپارد، یا در جایی که می‌تواند، با وسایلی مانند چرخ، اعمال را انجام می‌دهد؛ حتی اگر آن هم نشد، نایب می‌گیرد. مثلاً در سنگ زدن و سعی صفا و مروه نایب می‌گیرد؛ چه اشکال دارد؟

بنده در همین سفرهایی که در خدمت دوستان مشرف می‌شدیم، خودم به خیلی از خانم‌ها می‌گفتم: «شما برای چه می‌آید؟ بنشینید و اصلاً نیاید؛ بلکه به شوهر یا بچه‌تان نیابت بدهید.» چون می‌دیدم حالشان مساعد نیست. مخصوصاً در آن روز اول که زمان سنگ‌زدن به جمره عقبه است، قطعاً خطراتی وجود داشت و حتی یک مرتبه، من یکی از آنها را از سر راه برگرداندم و گفتم: «شما برای چه به اینجا می‌آید؟ آیا می‌خواهید کار حرام انجام بدهید و خودتان را بکشید؟ برگردید!» طبعاً برگشت و پسرش به جای او سنگ زد و حجش هم قبول است.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۳۷:

«طیب، اول باید متخصص باشد و دوم، صادق و متعهد. بنده اطبایی را سراغ دارم که حتی مسلمان هم نیستند؛ با وجود اینکه طیب مسلمان گفته است روزه بگیر، اما آن طیب یهودی گفته: «نه آقا، اگر روزه بگیری از نظر من اشکال ندارد.» آن یهودی گفته بگیر، اما این مسلمان گفته: «نه، این مسائل چیست و...؟» لذا در این مسئله، تدین لازم نیست.» (آیه‌الله طهرانی)

پس استطاعت بدنی برای آمدن به آنجا، به این معنا نیست که شخص باید بتواند به تنهایی همه اعمال را انجام دهد! نه؛ بلکه به این معناست که بتواند در آنجا حضور پیدا کند. بله، یک وقت خود حضورش هم ضرر دارد؛ مثلاً گرما یا مسائل غیرمترقبه‌ای ممکن است اتفاق بیفتد که در آن صورت، استطاعت برداشته می‌شود. ولی اگر خود حضورش ایرادی ندارد، می‌تواند برود و این مسئله، موجب رفع استطاعت نمی‌شود.

لیک گفتن و احرام بستن که ایرادی ندارد! یا مثلاً در شب، دو شوط طواف می‌کند و پنج شوط دیگر را به دیگری می‌سپارد؛ یا سه‌ونیم شوط را انجام می‌دهد و بقیه را برای وقت دیگری می‌گذارد و اشکالی هم ندارد. لازم نیست انسان طواف را متوالیاً انجام دهد؛ می‌تواند آن را به تأخیر بیندازد و استراحت کند، منتها باید از نیمه (سه‌ونیم شوط) گذشته باشد.^۱ این، قضیه‌ی مربوط به استطاعت بدنی در حج بود.^۲

«بنابراین، خلاصه بحث استطاعت این شد که این مسئله، شامل و عام است نسبت به مواردی که شخص مال دارد، یا ندارد و می‌تواند استقراض کند؛ و حتی در مواردی که شخص دین دارد نیز باید استقراض کند و آن را انجام بدهد. این همان معنایی است که ما از اول گفتیم: استطاعت یعنی توان.

آقا، به همین راحتی است؛ ولی ما می‌آییم و مدام آن را می‌چرخانیم، مشکلش می‌کنیم و در دست‌انداز می‌اندازیم!

خدا در آیه قرآن صریحاً گفته است: «اگر می‌توانی، برو.» و «می‌توانی بروی» یعنی پایت که چلاق نیست و توان رفتن داری؛ حالا یا قرض می‌کنی و می‌روی؛ یا داری و می‌روی؛ یا الاغ داری؛ یا شتر داری؛ یا ﴿عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾^۳ یا پیاده می‌توانی بروی؛

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۷۸ - ۳۸۴.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۳۷. (آیه‌الله طهرانی)

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

یا نیمی پیاده و نیمی سواره؛ یا با خدمت به مردم می‌روی. خلاصه، به هر طوری که استطاعت داری. استطاعت هم همین است که امام علیه‌السلام می‌فرماید.^۱

این استطاعت، یعنی رفتن به هر کیفیتی. بنابراین، این نشان می‌دهد که ما در عبادات، از حج، واجب مطلق تری نداریم! نه تنها حج، واجب مشروط نیست، بلکه اصلاً اطلاقش از نماز هم در این قضیه بیشتر است. اینکه امام علیه‌السلام این گونه در پاسخ به این سؤال که: «مردی بدهکار است، آیا قرض کند و به حج برود؟» بفرماید: «بله!»^۲ دیگر معلوم می‌شود که قضیه حج از آن طرف اطلاق افتاده است.^۳

«علی کل حال، مسئله حج خیلی مهم است و اگر امکان واجب شدن آن بیش از یک مرتبه هم وجود داشت، خداوند آن را هر چند سال یک دفعه بر بندگان واجب می‌کرد. البته [چنانچه بیان شد] بعضی از روایات هم نسبت به این قضیه اشاراتی دارد.^۴ این مسئله هست. ولیکن به خاطر سهولت بر اعمال بندگان، خداوند حج را حداقل یک مرتبه بر آنها واجب کرده است و ما باید بدانیم توفیقی که به واسطه حج پیدا می‌کنیم، به مرتبه‌ای است که وقتی به آن دنیا رفتیم، می‌گوییم: ای کاش خیلی بیش از این، درصدد رفتن به حج برمی‌آمدیم!

گرچه اگر انجامش سخت باشد، شخص را مورد عقاب قرار نمی‌دهند، ولی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾. قَالَ: «يَخْرُجُ يَمَشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْءٌ!» قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ.

قال: «يَمَشِي وَيَرْكَبُ!» قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. قال: «يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَيَخْرُجُ مَعَهُمْ!»

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۷۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۱.

۳. سایت مکتب وحی، درس، فقه، حج، درس ۸۸. (آیه الله طهرانی)

۴. به عنوان نمونه رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۶-۱۸ و ۲۰.

اهمیت حج به این مقدار است.»^۱

«بالإجمال بگویم: مسئله حج آن قدر مهم و بااهمیت است که اگر من به شما می‌گفتم چقدر این مسئله اهمیت دارد، اگر پیاده هم شده بود می‌رفتید! این اثر را دارد؛ آن وقت الآن ما در بعضی از موارد می‌شنویم که فلان آقا به مکه نرفته است! خب چرا نرفته است؟! چون ایشان مستطیع نبوده‌اند! چه کسی می‌گوید مستطیع نبوده‌اند؟! این حرف‌ها چیست؟! چطور مستطیع بودند که فلان کار را بکنند و فلان ساختمان را بسازند، اما برای حج مستطیع نبودند؟!»

چنین مطلبی را کسی بیان می‌کند که به مفهوم شرع و به حاقّ دین پی نبرده و به آن حقایقی که در بطن احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی منطوی است، دسترسی پیدا نکرده است و مسائل را صرفاً از دیدگاه ظاهر، آن هم ظاهری جامد و با نگرشی جمودانه نگاه می‌کند؛ آن وقت چنین نظری هم می‌دهد.

اما آن عارفی که از حقایق باطنی و آن ارزش‌ها و دُرهای ثمینی که خداوند در لابه‌لای احکام الهی برای تربیت نفوس قرار داده، اطلاع پیدا کرده و با وجدان، قلب و ضمیر خود بر این حقایق و واقعیات اشراف یافته و حقیقت این مسائل را با جان خود لمس کرده است، او می‌داند که چه خسران، ضرر و زیانی متوجه آن افرادی خواهد شد که با نگرشی بسیط، اجمالی و جمودانه به این مطالب نگاه می‌کنند و مسائل را سرسری می‌گیرند!

آن عارفی که هم بر حقایق باطنی اشراف داشته باشد و هم بر احکام، ادله، مراجع و مستندات شرعی اشراف کامل داشته باشد - یعنی ذوالجَنبَتین باشد و جنبه باطن و ظاهر را با هم داشته باشد - او می‌تواند پرده از این راز بردارد و این مطلب را بیان کند. فقط او می‌تواند!

حضرت امام حسن علیه‌السلام که بیست و پنج بار از مدینه به مکه رفتند،

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۳۷. (آیه‌الله طهرانی)

نیامدند اول تمام مسائل عیال و زندگی شان را کامل تأمین و مرتب کنند و بعد بگویند: "حالا به مکه برویم!" نه، این طور نبود؛ بلکه با همان کیفیت زندگی عادی ای که داشتند، وقتی موقع حج می شد، می گفتند: "بفرمایید برویم!"

بزرگان وقتی به مکه می رفتند، این طور نبود که حتماً در فلان هتل و فلان فندق اسکان داده شوند. نه؛ چون سابقاً مکه این طور نبود. مگر مکه در سابق اصلاً چندتا منزل داشت؟! همه در خیمه بودند؛ همان طور که الآن حجّاج در عرفات و منا در خیمه هستند. یعنی در صدها سال پیش که هنوز این وضعی که الآن مشاهده می کنیم و این برج های طویل و... وجود نداشت، تمام حجّاج خیمه داشتند، زیر خیمه می خوابیدند، بعد بلند می شدند و به مسجدالحرام می آمدند و دوباره به زیر خیمه برمی گشتند و می خوابیدند. یعنی همان طور که الآن حجّاج در عرفات و منا هستند؛ البته نه به این کیفیت که خیمه ها کولر داشته باشد و با آب، فضای آن محوطه را تبرید و خنک کنند و امثال ذلک، نه خیر؛ یک خیمه را با چند طناب به زمین وصل می کردند و سیدالشهدا علیه السلام زیر همین خیمه می خوابیدند، امام صادق علیه السلام زیر همین خیمه می خوابیدند. محل اسکان، هتل و اطاق ایشان در مکه همین بود و بعد هم بلند می شدند، به مسجدالحرام می رفتند، زیارت و طوافشان را بجا می آوردند و دوباره به همین "هتلشان" برمی گشتند و می خوابیدند. مسئله مکه در سابق، به این نحو بود.

... لذا مسئله حج باید در ذهن، به عنوان یک "ادای دین" جا بیفتد و استقرار پیدا کند؛ آن وقت انسان به دنبال تحصیل استطاعت حرکت می کند و کم کم مقداری پول کنار می گذارد تا اینکه بتواند توفیق پیدا کند. آن وقت، این حج، حجی است که در آن، انسان به دنبال حضرت ابراهیم علیه السلام حرکت کرده است. حضرت ابراهیم چطور می آمد و حج انجام می داد؟ آیا با هواپیمای دوطبقه و صندلی آن چنانی می رفت؟! حضرت ابراهیم از فلسطین، سیصد فرسخ راه را سوار بر مرکب شد و به مکه آمد و خانه خدا را بنا نهاد.^۱

۱. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰ - ۶۳.

در زمان‌های سابق، وقتی افراد برای حج حرکت می‌کردند، گاهی شش ماه در راه بودند. حالا ما اگر هواپیما نباشد، می‌گوییم: "آقا، حج واجب نیست! مگر با ماشین می‌شود رفت؟! خسته می‌شویم، مگر می‌شود سه‌چهار روز در راه بود؟! لا بد یک روز، این هواپیما هم خسته‌کننده می‌شود و باید پنج‌شش دقیقه‌ای رفت! این‌طور نمی‌شود؛ مسئله چیز دیگری است.

نتیجه‌اش این است که از این نعمت محروم می‌شویم، به آن نمی‌رسیم و آن فعلیت‌هایی که خداوند مترتب بر بروز استعدادهای ما کرده است، برایمان پیدا نخواهد شد و آن حقایق برایمان متجلی نخواهد گشت.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۴۶. (آیه‌الله طهرانی)

فصل سوم

ملکوت و باطن اعمال حج

بخش اول: وجهه ظاهر و باطن اعمال و سرّ قبولی آنها

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

«تمام احکام و تکالیف و آنچه از ناحیه پروردگار درباره مکلفین و متدینین به شریعت حقه نازل شده است، دارای دو جنبه و دو وجهه ظاهر و باطن می باشد:

[اول:] جنبه ظاهر و وجهه ظاهر که از آن تعبیر به ماده تکلیف می کنیم، همین صورت ظاهری افعال و اعمال است که ما مشاهده می نماییم. در این جنبه تشابه و همگونی می تواند برای همه افراد وجود داشته باشد.

نمازی را که یک منافق می خواند با نماز یک فرد مؤمن تشابه دارد و چه بسا نماز منافق به حسب ظاهر ارجح و افضل بنماید. حجی را که یک فاسق و فاجر بجای می آورد درست همانند حج یک مؤمن دارای تلبیه و احرام و سایر اجزا و شرایط است؛ و به عبارت دیگر در ماده حج، هیچ افتراقی بین آن دو مشاهده نمی شود. جهادی را که دو نفر یکی پاک دل و صافی ضمیر، و دومی آلوده و مریض انجام می دهند، تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا هر دو اسلحه به دست دارند و هر دو به طرف دشمن حمله می آورند و چه بسا هر دو در معرکه جان می بازند؛ و همین طور همه تکالیف، ماده ای مشترک و همسان در بین مکلفین و مجریان آن دارند که برای یک فرد عادی تشخیص کُنه و باطن آنها امکان نخواهد داشت.

نمازی را که خلیفه غاصب پس از رسول خدا در محراب پیامبر می خواند همان نمازی بود که وصی بر حقش علی مرتضی بجای می آورد، هر دو تکبیرة الاحرام و حمد و سوره و رکوع و سجود و غیره داشتند، و در ماده عبادت و تکلیف هر دو مشترک و متشابه بودند.

[دوم:] و اما جنبه دیگر که وجهه باطنی و نفسی و ملکوتی آنهاست، همان حیثیت صورت را دارد نسبت به ماده، که «حقیقة الشیء بصورتیه لا بهادته»^۱ واقعیت اشیاء به حیثیت صوری آنها برمی گردد، نه به جهت مادی آنها. «و همان صورت است که هویت اشیاء را به وجود می آورد و انواع از آن متولد می شوند، یکی جماد و دیگری نبات و هم چنین حیوانات و انسان و هکذا...»

حیثیت صوری تکالیف و اعمال است که یکی را مقبول و دیگری را مردود می سازد، یکی نورانی و دیگری ظلمانی می شود. یک نماز می شود نماز ریایی، و نماز دیگر نماز موحدین؛ یکی برای فریب و دیگری برای تجرد و نورانیت. و همین طور روزه و حج و جهاد و هکذا...»

یکی جنگ می کند برای احقاق حق و تثبیت عدل و داد و تحکیم ولایت، دیگری جهاد می کند برای کشورگشایی و بسط قدرت و سُلطه و توسعه آنانیت و فرعونیت.^۲ «حقیقت تکالیف و جوهره آن، ربط بین بنده و پروردگار اوست؛ و هر چه این ربط عمیق تر و بی آرایش تر و مجرد تر و بدون شائبه تر در تعلقات و کثرات و خواست های بنده باشد، آن تکلیف و عمل بیشتر و عالی تر و راقی تر به سوی پروردگار صعود خواهد نمود.»^۳

۱. جهت اطلاع بر این قاعده فلسفی رجوع شود به *الحکمة المتعالیة*، ج ۲، ص ۳۲-۳۷؛ معاد

شناسی، ج ۶، ص ۸۱-۱۱۸ و ۱۷۶.

۲. *اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۱۲۱. (آیه الله طهرانی)

۳. همان، ص ۱۲۴. (آیه الله طهرانی)

«حقیقت عبادت و سرّ و جان آن به‌طور اخص، و کلیه تکالیف الهیه به‌طور اعم، در توجه مکلف به حضرت حق است؛ و هرچه این توجه عمیق‌تر و استوارتر باشد جان و سرّ عبادت قوی‌تر و مُتَقَن‌تر و از نقطه‌نظر تأثیر بر نفس و عبور آن از تعلقات و تقریب عبد به مرحله عبودیت و تجرّد مؤثرتر خواهد بود؛ و روایاتی که در این مورد وارد است از حد اِحصاء خارج می‌باشد.^۱

حضور قلب و توجه تام در عبادت شرط اصلی قبولی آن است، گرچه عبادت بدون آن نیز بنا بر حکم فقیه موجب برائت از ذمه باشد؛ اما باید به این نکته توجه داشت که ذمه چیست و برائت از آن به چه نحو حاصل می‌شود.

از آنجاکه در مباحث فقهی ملاک و مناط بر ایتیان، ظاهر عمل است و شخص، مکلف به صرف عمل به داعی تقرب و ایتیان امر و دستور مولا است، بنابراین نفس صدور فعل از مکلف به هر نیت و هر مرتبه از مراتب حضور موجب ادای تکلیف و برائت ذمه خواهد بود.

در این دیدگاه، ذمه عبارت است از تعهد و مسئولیت نسبت به فعل به همان نحو که ذکر شد؛ و برائت از آن نیز به صرف انجام آن عمل ولو به هر نحو از تحقق معنا و روحانیت، و یا اصلاً عدم تحقق این مطلب، حاصل می‌شود. و لذا کسی که نماز برعهده او است، به صرف تحصیل طهارت و رعایت آداب و افعال ظاهریه - از استقبال و تصحیح در الفاظ و رعایت تلفظ از مخرج حروف و مکث و سکون به قدر لازم در افعال و بین آنها - ادای تکلیف نموده و ذمه او از وجوب نماز بری خواهد شد؛ و لو اینکه از اول تکبیرة الاحرام تا آخر تشهد تمام حواسش به دنبال معاملات و

۱. به‌عنوان نمونه رجوع شود به: *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶ و ۸۵ و ۲۹۳ - ۲۹۷؛ *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۳۲۸؛ *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۵۲۶؛ *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۳۲۲؛ *وسائل الشیعة*، ج ۱، ص ۶۴ - ۷۳ و ج ۵، ص ۴۷۶ - ۴۷۸؛ *بحار الأنوار*، ج ۸۱، ص ۲۵۹ - ۲۶۱؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۴، ص ۹۱ - ۱۰۹.

امور دنیویه و رتق وفتق مشکلات و چک و سفته و داد و ستد بگذرد، و حتی برای یک لحظه نداند که دارد چه کار می‌کند و با که صحبت می‌کند و در مقابل چه حقیقتی به عبادت پرداخته است! از نقطه نظر فقهی این عبادت کاملاً درست و مبرری ذمه و بدون هیچ اشکال و ایراد است.

اما از دیدگاه پروردگار و کار و برنامه ملائکه مسئله به کلی متفاوت است. در

روایت است:

وقتی مکلف نماز می‌خواند و ذهن و قلب او در نماز به مسائل دیگری از امور دنیوی و صور برزخیه مشغول است، ملائکه این نماز را به بالا می‌برند و همین که می‌خواهند از عالم صور و مثال عبور دهند ندا می‌رسد که: این بنده ما غیر ما را در نماز شریک ما قرار داد و ذهن او متوجه مسائل دیگری غیر از ما بود، و از آنجا که من شریک خوبی هستم برای شرکا، سهم خود را از این نماز به سایر شرکایم بخشیدم و برای خود چیزی برنداشتم، شما بروید و این نماز را بر سر آن نمازگزار بزنید که این نماز مبارک خود او باشد، و ما این نماز را از او نمی‌پذیریم!

در دیدگاه فقه ظاهری مبنا بر انجام ظاهر است و اصلاً توجهی نسبت به باطن و سرّ و حقیقت عبادت وجود ندارد، و تنها تکلیف را بر مدار نفس امارت می‌شمرد. در این دیدگاه اگر فردی از زمان بلوغ تا صد سال تمام نمازها و روزه‌ها و حج و سایر عباداتش از روی ریا و سُمعه و تظاهر باشد هیچ ایراد و اشکالی ندارد، و در پیشگاه پروردگار مورد بازخواست و سؤال و جواب قرار نخواهد گرفت و بر او ایراد و اعتراض واقع نخواهد شد.

اما در دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام تمام این نمازها و روزه‌ها به مقدار یک غاز ارزش معنوی ندارد و در دستگاه ملائکه و حضرت ربوبی به پیشیزی نمی‌خرند!

۱. مأخوذ از: الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۶.

عبادتی در این مکتب مورد امضا و پذیرش است که فقط براساس خلوص نیت و استقامت ضمیر و قلب در هنگام عبادت باشد، و به هر مقدار این مسئله قوی تر باشد، جانِ عبادت و مقبولیت آن نزد پروردگار بیشتر است.^۱

«و از آنجا که تمام وجهه و همت و ادراک علمای ظاهر و فقهای عادی بر انجام نفسِ فعل به طریق ظاهری و نمود آن است و به جنبه باطنی و معنوی و ربط آن کمتر توجه و عنایت دارند، لذا تمام تلاش و اهتمام خود را مصروف صحت نفس عمل و تکلیف از نقطه نظر ظاهر عمل نموده اند، و از مکلف صرفاً صحت عمل را براساس مبانی و ملاکاتِ موضوعه خویش خواسته اند؛ حال او در نیتش چه می گذرد و چگونه با این عمل و عبادت خود را تطبیق می دهد، و از نقطه نظر جنبه معنوی و نفس آن، که همان جان و روح و حقیقت عمل است چه احساسی با آن فعل و عبادت دارد، با او کاری ندارند.

آنها از او می خواهند که باید نماز طوافش را به نحوی اداء نماید که تمام حرکات و سکانات و کیفیت تلفظ حروف از مخرج آنها طابَقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ^۲، همچون یک فرد بلیغ ادیب خبیر به اصوات حروف و تجوید قرآن، از عهده اش برآید، و آنگاه نوبت به تهدید و ارعاب و تخویف می رسد که اگر چنان نشد چنین خواهد شد؛ زنت بر تو حرام می شود، عقدت باطل خواهد شد، دیگر زندگی نخواهی داشت، و چه و چه! و طبیعی است که یک هم چنین فردی در قبال این تکلیف الهی چه بر سر او خواهد آمد و این فریضة حیاتی به جای افاضه روح و حیات و نور بر قلب او به چه کابوس و حشتناکی مبدل خواهد شد.

حجی که باید ابتدایش به انقطاع از ماسوی الله و تبطل به سوی او شروع شود، و در تمام اطوار و حرکات و افعال جز ذکر حق و یاد حبیب چیز دیگری بر ضمیر او

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۶۷. (آیه الله طهرانی)

۲. یکسان و برابر. (محقق)

و ذهن او خطور ننماید، و تمام توجه و حواسش باید به سمت عوالم ربوبی و ملکوت این اعمال و افعال متمرکز گردد، برای او تبدیل به جهنمی سوزان و دره‌ای هولناک و مخوف خواهد شد که برای هر لحظه لحظه‌اش از خدا طلب خلاصی و نجات را می‌کند، و پس از انجام تکالیف با هزار شک و تردید و عذاب و محنت، به شکرانه تخلص از این مصیبت عظمی سر به سجده شکر می‌گذارد و خود را رها و آسوده از تشویش و اضطراب عجیب احساس می‌کند؛ و این است نتیجه این احتیاطات و وسواس‌ها و تشکیک‌ها!

اما صحت عمل از دیدگاه عارف بالله و شریعت حقه واقعیه با توجه تام قلب و سرانسان به مبدأ هستی و قادر متعال در هنگام ایتیان به فعل، در عین رعایت موازین ظاهری به قدر طاقت و توان هر فرد تحقق می‌پذیرد؛ زیرا اصل در دیدگاه مقدس شرع انور بر اتصال قلب بنده است با حضرت رب‌الأرباب، نه بر رعایت جوانب و آداب ظاهری بدون توجه به حقیقت و باطن آن.

و بر این لحاظ اگر مجموع رعایت و توجه به حقیقت و باطن عمل و عبادت و ظاهر آن را به صد درجه تقسیم کنیم، از دیدگاه شرع مقدس نود و پنج قسمت به مسئله باطنی و روحی آن تعلق دارد، و تنها پنج درصد و یا کمتر به رعایت جوانب ظاهری و صحت فعلی ارکان و جوارحی آن تعلق می‌گیرد. و رعایت احتیاط از دیدگاه عارف طبعاً به جنبه باطنی و حقیقی عبادت برمی‌گردد که آن اصل و میزان در مضممار سنجش و محاسبه است، و آن معیار قبول و یا رد عبادات و اعمال است.

در این سفر اخیری که خداوند توفیق زیارت بیت‌الله‌الحرام را در سفر حج نصیب این حقیر نمود، روزی یکی از رفقاء و احبّه و إخوان روحانی ما که به شخصی از شاگردان بعضی از منتسبین به معرفت و مشهورین به اخلاق و عرفان و تهذیب نفس برخورد کرده بود، آن شخص توحید خود را در این فریضة مقدس الهی، رعایت دقیق افعال و دقت در تحسین تلفظ ادعیه و اذکار و وسواس در صحت تام اعمال ظاهری - اعم از رمی و طواف و سعی و صلوات طواف و غیره - قرار داده بود، و گفته

بود که به خانواده خود نیز توصیه کنید که حمد و سوره را دقیقاً با مخارج صحیح آن بخوانند و ادعیه و اذکار را دقت کنند که اشتباه نخوانند و چه و چه.^۱ ایشان تصور کرده‌اند که اگر ذکر و یا حمد و سوره آن‌طور که منظور ایشان است خوانده نشود، ملائکه از روی جهالت و نادانی آن را به اشتباه و خطا به آسمان بالا خواهند برد، و در نتیجه ثواب و اجری نصیب این بنده مسکین نخواهد شد! این افراد از این نکته غافل‌اند که ملائکه را با ما فرق از زمین تا آسمان است. آنها به خلوص نیت و مقدار توجه عبد نظر می‌افکنند، و ما به کیفیت اداء کلمات و حروف از مخرج خود. آنها به مقام عبودیت بنده و مقدار خلوص او توجه دارند، و ما به اطوار و حرکات او در موقع عمل.^۲

«حج، حرکات مخصوص و اعمال خاصی به‌اضافه نیت است که انسان آنها را انجام می‌دهد. در پس این حرکات و ظواهر، ملکوت آن عبادت قرار دارد که عبارت است از جنبه ربطی آن عمل با عالم ملکوت، علل اولی، عالم تجردات و مجردات، ملائکه و پروردگار.

آن جنبه ملکوتی با آن جنبه ظاهری تفاوت دارد؛ به‌جهت اینکه در آن جنبه ملکوتی، حالت خلوص نفس و کیفیت ربط و تعلق نفس به مبدأ اعلی مد نظر است

۱. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۵۵:

«حال شما بنگرید با این نصیحت و رهنمود دیگر حال و حضور قلبی برای حاج و مُعتمِر باقی می‌ماند؟ و حج او و نماز و طواف و سعی و همه مواضع چگونه خواهند گذشت و به چه کیفیتی سپری خواهند شد؟

و لذا سالک تا می‌تواند باید سعی و تلاش کند که مُقلِّد و مرجع خود را فردی انتخاب کند که از نظر علمی و احاطه بر مبانی اصیل دین مبین و شرع حنیف، نزدیک به ممشا و منهج اهل بیت و عرفای بالله و اولیای الهی باشد، تا مشکلی برای او در کیفیت مناسک و عبادات و معاملات پیدا نشود و فتاوی مجتهد او با موازین سلوک و مبانی سیر الی الله تعارض و منافاتی پیدا نکند. «آیه الله طهرانی)

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۹ - ۳۹۱. (آیه الله طهرانی)

و هرچه آن جنبه قوی‌تر باشد، حالت عبادت، جنبه باطنی و روح و سرّ عبادت نیز قوی‌تر می‌شود؛ و همین جنبه باطنی است که یا مورد پذیرش خداوند متعال قرار می‌گیرد یا مورد رد و عدم‌پذیرش.^۱

«حج عبارت است از اعمال و رفتاری که حاجی در وقت احرام و پس از آن باید با رعایت آنها حج را بجا بیاورد و نیز مبطلات و مسائلی دارد که باید آنها را رعایت کند؛ اما اینکه چه نیتی باید در این حج باشد، انسان باید در این حج چه وجهه‌ای به خود بگیرد، با چه کیفیتی با این اعمال روبه‌رو شود، فلسفه وضع هر کدام از این اعمال و احکام چگونه است و انسان در هنگام انجام تک‌تک اعمال، چه تفکر و چه اتجاء قلبی و نفسی را باید داشته باشد؛ این اصلاً هیچ ارتباطی و ربطی به فقه ندارد!

شما در وقت سنگ‌انداختن، فقط کافی است نیت کنید که هفت سنگ به این ستون می‌زنید، قربهً إلى الله! همین. حال اینکه این سنگ را برای چه می‌زنید، چه کسی گفته بزنی، باید چه نیتی ماورای آن بکنید و آیا مطلبی پشت این قضیه نهفته است یا هیچ مطلبی نهفته نیست، اینها دیگر لازم نیست و هیچ دخالتی در صحت عمل ندارند. خدا گفته است بزنی و ما هم می‌زنیم؛ تمام شد و رفت! دیگر نیاز نیست که انسان فکر دیگری داشته باشد و به دنبال مطلب دیگری بگردد. اگر خدا می‌گفت ده تا بزنی، طبعاً ما هم می‌زدیم! اگر خدا می‌گفت اصلاً به این ستون نزن و به این آجر بزنی، طبعاً ما هم به این آجر می‌زدیم! کاری نداریم که چه هدفی پشت این عمل هست یا نیست؛ گفته‌اند این کار را بکن و ما هم می‌کنیم و کلا همان را هم به آسمان می‌اندازیم که ما همه کارها را صحیح انجام دادیم؛ نماز را هم کاملاً موازی، خط‌کشی شده و دقیق پشت مقام ابراهیم خواندیم و حروفات را از مخارج خودش ادا کردیم و دیگر جایی برای إن قلت باقی نمی‌ماند. لذا چنین شخصی می‌گوید: «خدایا، حج را درست انجام دادیم، طلبکار هم هستیم و مطلبی نیست!» این، یک نوع حج است.

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۲. (آیه‌الله طهرانی)

یک حج هم، حجی است که در آن، همین که امام مجتبی یا امام سجاد علیهما السلام می خواهند احرام ببندند، رنگ از رویشان می پرد و زرد می شود! این مسئله هم درباره نماز و هم در مورد حج این دو امام وجود دارد. از حضرت سؤال می کنند که چرا این طور شدید و چنین حالی پیدا کردید؟ حضرت می فرماید:

می ترسم آن کسی که دارم به او لبیک می گویم، در پاسخ بگوید: لَا لِيَبِكَ لَكَ وَ لَا سَعْدِيكَ؛ لبیک در کار نیست و با این کارهایی که انجام داده‌ای، پاسخی به تو داده نمی شود!^۱

اصلاً چنین مسائلی در فقه داریم؟ ابداً! فقط کافی است دو تا حوله، یکی به دوش و یکی به کمر ببندازیم و بعد هم بگوییم: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.»^۲ یا اینکه چند لبیک هم بعداً اضافه شود. یک بار گفتن، تمام و صحیح است و انسان حرکت می کند و بقیه اعمال را هم انجام می دهد. این، یک حج است با این وضع. و حج دیگر، حجی است که در آن، کسی که می خواهد سنگ به ستون بیندازد،

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۳۵:

«رَوَى سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، قَالَ: حَجَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَحْرَمَ وَ اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ أَصْفَرَ لَوْنُهُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الرَّعْدَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُلَبِّيَ، فَقِيلَ: أَلَا تُلَبِّي؟ فَقَالَ: «أَخْشَى أَنْ يَقُولَ لِي لَا لِيَبِكَ وَ لَا سَعْدِيكَ!» فَلَمَّا لَبَّى خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ وَ سَقَطَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَعْتَرِيهِ ذَلِكَ حَتَّى قَضَى حَجَّهُ.»

ترجمه: «سفیان بن عیینة گوید: امام زین العابدین علیه السلام به حج رفته بودند. هنگامی که احرام بستند و بر مرکب خود آماده حرکت شدند، رنگشان زرد شد و لرزه بر اندام مبارکشان افتاد و نمی توانستند لبیک بگویند. به ایشان عرض شد: چرا لبیک نمی گویند؟ فرمودند: «می ترسم که خداوند در پاسخم بگوید: نه لبیک و نه سعدیک!»

و هنگامی که بالآخره لبیک گفتند، غش کرده و از مرکبشان به زیر افتادند. این حالت پیوسته بر ایشان عارض می شد تا زمانی که حج خود را به پایان رساندند.» (محقق)

۲. الکافی، ج ۴، ص ۳۳۵.

بداند که دارد چه عملی انجام می‌دهد؛ خود را در پیشگاه پروردگار و نظام هستی در چه موقعیتی احساس می‌کند؛ و وضع خود را در قبال مقام عبودیت و بندگی یادآوری می‌کند که تا چه حد در آن مقام پیشرفت کرده، خود را ذلیل و پست شمرده است و به همان کیفیت، دین و اتجاه قلبی خود را در این راستا تعیین می‌کند.^۱

«از جمله موارد فوق العاده مهم در کار مجتهد این است که در طرح احکام و تکالیف، روح و جان مکلف را به سوی درک حقایق دینی بکشاند، و لذت ارتباط عبودیت با ربوبیت را به جان مکلف بچشاند، و احکام و تکالیف شرعیه را از صورت ظاهری به درآورده، حقیقت ملکوتی و ربطی آنها را برای مکلف مجسم نماید؛ تا شیرینی ارتباط با پروردگار را با تمام وجود حس کند، و تأثیر قوانین و تکالیف شرعیه را در نفس و جان خود احساس کند، و عبور از عوالم نفس و توهمات و تخیلات را به سوی مبدأ اعلیٰ و افق مبین، خود به چشم خویش مشاهده نماید.

از جمله مواردی که می‌توان در این باب نام برد، مسئله حج و کیفیت ایتان اجزاء و اعمال آن است که با نحوه تبیین آن برای حجاج، کاملاً در تعارض می‌باشد؛ و حاجی را از مقام اطمینان و امنیت خاطر و استفاده از لذات روحانی حج، به ورطه خوف و تشکیک و شبهه و دلهره و اضطراب و تعجیل در اتمام ساقط می‌کند. ایجاد شبهات بی‌اساس درباره طواف و نماز طواف، به خصوص طواف نساء و بطلان قرائت، که هیچ مستند و مدرکی در شرع ندارد، دائماً او را در حالت اضطراب و تشویش نگه می‌دارد و از حصول به فیوضات و انوار ملکوتی حج باز می‌دارد.^۲

«پُر واضح است که یک‌هم‌چنین فریضه‌ای با این همه مؤکدات چه آثار و برکاتی می‌تواند برای تزکیه نفس و تجلی انوار الهی بر قلب زائر در امکانه مختلفه و مواقف متفاوته داشته باشد. و هرچه که حاجی حضور قلب و اخلاص نیت و توجه خود را

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۸ ه.ق، مجلس ۱۶. (آیه‌الله طهرانی)

۲. فقهات در تشیع، ص ۱۴۲. (آیه‌الله طهرانی)

بیشتر نماید طبعاً نزول مراتب رُوح و انوار و ظهور اسماء و صفات غلیبای پروردگار در قلب و سرّ او بیشتر خواهد شد، و موجب سکونت خاطر و انشراح صدر و محو تعلقات و ارتکاز بر محوریت توحید و اقبال بر لقاء خدا خواهد گردید. و این نکته از متون احادیث و اخبار و صریح روایات و آثار از ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین به خوبی مشهود و هویدا است.^۱

درست مانند نماز که هر چه حضور قلب و توجه به توحید و حقیقت عبودیت در آن بیشتر، به همان میزان مقبولیت و تقرب آن به ساحت قدس إله بیشتر خواهد بود، و تحقق مسکنت و ذلت و عبودیت درقبال حضرت احدیت در وجود مصلی افزون تر خواهد شد. و هر چه انسان بیشتر به ظواهر صلوات و رعایت قواعد عربیت و تجوید و لحاظ جُودت و تحسین کلمات و عبارات و سجع و قافیه در ادعیه بپردازد، حظ و نصیب او از حقیقت صلوات و مقربیت او کمتر خواهد بود.

آیا نمازی را که مولا علی علیه السلام بجای می آورد این چنین بود؟ آیا تمرکز و توجه او به تلفظ صحیح مخرج صاد و عین و ظاء بود؟ اگر چنین بود پس این حالات عجیب و غلبه جذبات و بوارق الهی و در نتیجه بروز محو و سستی و عروض حالت اغماء و افتادن به روی زمین و از خود بی خود شدن^۲ها از کجا می آمد؟ و همین طور در سایر ائمه علیهم السلام و اصحاب آنها.^۳ و چگونه ممکن است شخصی

۱. رجوع شود به *الكافی*، ج ۴، ص ۲۵۲ - ۲۶۴؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۲۰۳.
۲. رجوع شود به *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۷۸ و ۷۹؛ *مناقب آل أبی طالب علیهم السلام*، ج ۲، ص ۱۲۴؛ *إرشاد القلوب*، ج ۲، ص ۲۱۷؛ *المحجّة البیضاء*، ج ۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.
۳. به عنوان نمونه رجوع شود به *الكافی*، ج ۳، ص ۳۰۰ و ج ۸، ص ۱۶۳؛ *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۳۲؛ *الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۴۳؛ *دعائم الإسلام*، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ *تهذیب الأحكام*، ج ۲، ص ۲۸۶؛ *مناقب آل أبی طالب علیهم السلام*، ج ۴، ص ۱۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۳۱۸؛ *مشکاة الأنوار*، ص ۳۵؛ *كشف الغمّة*، ج ۲، ص ۷۴؛ *عدّة الدّاعی*، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ *عوالی اللّثالی*، ج ۴، ص ۳۵؛ *بحار الأنوار*، ج ۸۱، ص ۲۴۵ - ۲۴۸.

توجه خود را صرف در تحسین کلمات و عبارات بنماید و در عین حال تمرکز تام نسبت به معانی عبارات و ادعیه و اذکار نیز داشته باشد! این از محالات است.

بلی، انسان لازم است به قدر امکان در تصحیح کلمات بر وفق قواعد تجوید و عربیت اهتمام داشته باشد، اما نه اینکه این مسئله به عنوان اصل لایتنجیر و لایتبدل و غیر قابل تشکیک در صحت و بطلان اصل نماز قرار گیرد، به طوری که اگر فردی عادی در ادای کلمات نماز اختلافی با رعایت موازین تجوید داشته باشد حکم به بطلان نماز او داده و قضای تمام نمازهایش را بر ذمه او و ذمه ولد اکبر پس از مرگ مستقر بدانیم! **أَعَادَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَّاتِ، وَالْقُتْيَا بِغَيْرِ التَّقْوَى وَالْمَعْرِفَةِ، وَ سَدَّ أَبْوَابِ الْمَعْرِفَةِ وَالْحَيْرَاتِ عَلَى الْعِبَادِ، وَإِيرَادِهِمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَالْهَلَكَاتِ وَالْمُؤَبِّقَاتِ.**^۱

حال بیاییم و ببینیم افرادی که موظف به بیان مسائل شرعی حج و رفع اشکال از افعال و اعمال حجاج و متعهد به تصحیح مناسک حج می باشند چگونه با ایراد شبهات و القای مخوفات نسبت به نمازهای حاجی و علی الخصوص نماز طواف نساء و حکم به بطلان نماز در صورت عدم رعایت صحیح تلفظ کلمات چه بر سر آنها و حج آنها و نیت پاک آنها در می آورند، و چگونه آنها را در تشویش و اضطراب و دلهره قرار می دهند، و چگونه حج را بر آنها فاسد می گردانند، و چگونه ترس از عواقب بطلان حج و بقاء در احرام و یا بقاء بر حرمت تماس و نکاح را بر وجود آنان مستولی می نمایند!

مگر نماز طواف نساء با نمازهای سایر اوقات و نماز صبح تفاوت دارد؟! و چرا در مورد سایر نمازها حکم به بطلان و أخذ نایب نمی کنید؟ و چگونه از ادله جواز و یا وجوب نایب در صورت عدم استطاعت بر اداء و ایتیان عملی از اعمال حج، حکم به وجوب استنباه از صلوات طواف نساء را می کنید، در حالی که تکلیف الهی بر آن فرد

۱. ترجمه: «خداوند متعال ما را پناه دهد از خطاها و لغزشها، و از فتوادادن بدون فهم و شناخت، و از بستن درهای معرفت و نیکی ها به روی بندگان، و از وارد کردن آنها در شبهه ها و موارد هلاک کننده و نابودگر.» (محقق)

ایتیان نماز به همان کیفیت موجوده بالفعل و قدرت بر ادای صلات به نحو عادی و متعارف اوست؟!^۱ و آنگاه شخص حاجی با هزار ترس و دلهره از بطلان نماز و ترتب عواقب بطلان، یک سره خود را در خسران و بدبختی و بیچارگی احساس نموده برای دفع این محذور به هر وسیله‌ای متمسک می‌گردد، و آن افراد هم که فرصت را غنیمت شمرده با أخذ مبالغ قابل توجه، استنابه از نماز را به عهده می‌گیرند، و بازار داد و ستد و معاملات را حتی در عبادات و اعمال، رونق و صفا می‌بخشند!^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:
 «نماز طواف نساء مثل نماز صبح می‌ماند؛ اگر این نماز صبح را خدا قبول کند، آن را هم قبول می‌کند؛ اگر نه، آن هم قبول نیست و هیچ تفاوتی ندارد. هم‌چنین انسان باید نماز طوافش را خودش بخواند و خدا نگفته است که نیابت بده! این نیابت برای کسانی است که اصلاً نمی‌توانند نماز بخوانند؛ و من نمی‌دانم این نیابت را چه کسی در آورده، در دهان مردم انداخته و آنها را به مصائبی مبتلا کرده است! خدای متعال همین نماز را از ما قبول کرده و ما را به همین مسئله مکلف کرده است. حاجی خودش طواف کرده و خودش هم باید نماز بخواند. دیگری یعنی چه؟ نیابت یعنی چه؟ منتها بهتر است که رفقا پیش افرادی که تجوید خوبی دارند و از مسائل بهتر اطلاع دارند، حمد و سوره خودشان را حتی الامکان در همین مدت تصحیح کنند تا کمتر دچار شک و شبهه شوند.
 البته این مسئله برای همه نمازهاست و اختصاص به نماز طواف ندارد؛ برای نمازهای عادی هم همین طور است. به هر حال، نماز طواف به هر کیفیتی و در هر مرتبه‌ای از صحت که باشد، اشکالی ندارد؛ و حتی اگر کسی در همان موقع ناراحتی پیدا کرده است و نمی‌تواند بایستد، می‌تواند نماز را نشسته بخواند، نیازی به ایستادن ندارد و احتیاط هم در اینجا نیست.» (آیه‌الله طهرانی)

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۶. (آیه‌الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۲۵۴:

«اگر شما روایات حج را نگاه کنید، می‌بینید بنای شارع در اغلب مسائل حج بر رخصت و تسهیل امر است؛* چرا؟ چون همین که شارع بخواهد روی یک مسئله مهم دست بگذارد، حج همه خراب می‌شود و همه در شک و وسوسه فرو می‌روند و می‌گویند: "ای وای حج من خراب شد، ای وای زخم بر من حرام شد و...»

اما ما می‌بینیم بنای شارع در این زمینه اصلاً بر ترخیص است و این مسئله، حکایت از روح شرع

«چند سال پیش ما در مکه بودیم و در منا نشسته بودیم. یک دفعه دیدیم پیرمردی لرزان آمد و گفت: آقا، به دادم برسید! ما هم که همیشه گویی یک چیزمان می شود و بی هیچ نیستیم، گفتیم: چه شده، چه بر سرت آمده است؟»

گفت: آن آقا می گوید حمد و سورهات باطل است!
گفتم: باطل باشد، مشکلی نیست.

گفت: آقا، می گوید زنت بر تو حرام می شود!
گفتم: بنده خدا، تازه شانس آورده ای! اگر من جای تو بودم، اصلاً نمازم را باطل می خواندم تا زخم بر من حرام بشود! برای چه می خواهی آن را درست کنی؟! دیدم کمی ایستاد. دید پیش عجب کسی آمده است؛ می گویم باید حمد و سورهام را درست کنم، اما او می گوید: برو آقا، تازه شانس آورده ای که نمازت باطل است!
گفتم: چند سال عمر داری؟ گفت: هفتاد و دو.

گفتم: آقا، هفتاد و دو سال زن داشتی، حالا چهار سال نداشته باش؛ مهم نیست و طوری نیست! تازه خیالت راحت است و دیگر در دسر نداری؛ دیگر نمی گوید کجا رفتی، چه زمانی آمدی، دیر آمدی، زود آمدی. دیگر کار و مشکلی نداری. همین طور

می کند. شارع می گوید: همین قدر یک کاری بکن و برو، بقیه اش را ما درست می کنیم. تو به حج بیا؛ حال اگر آنجا یک پازدی و یک سوسک و حشره را هم کشتی یا کار دیگر کردی، آخرش یک چارک خرما به فقیر کفاره بده و از هر کاری که کرده ای بری الذمه می شوی؛ البته در بعضی موارد که تعمد باشد، حکمش فرق می کند.

اما الآن می بینیم که با بیان این مسائل چقدر زحمت و گرفتاری مردم دارد زیاد می شود و چقدر در تشویش و اضطراب و دلهره و خوف قرار می گیرند. همه اینها برای این است که الآن به آن چیزی که شارع گفته است عمل نمی شود و یک فقه دیگری دارد مطرح می شود. «آیه الله طهرانی»

* به عنوان نمونه رجوع شود به *الکافی*، ج ۴، ص ۵۰۴؛ *تهذیب الأحکام*، ج ۵، ص ۲۴۰؛ *صحیح البخاری*، ج ۱، ص ۲۹ و ج ۲، ص ۱۹۰؛ *صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۸۲-۸۴؛ *مسند أحمد*، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۲۰۲ و ج ۳، ص ۳۸۵؛ *السّنن الکبری*، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۱-۱۴۴ و ۱۴۶.

خواهربرادری این چند سال آخر را با هم زندگی کنید و راحت باشید.
 کمی با او شوخی کردیم و سربه سرش گذاشتیم و وقتی از آن حال و هوا درآمد،
 گفتم: حالا بنشین ببینم. نشست. گفتم: حمد و سورهات را برای من بخوان. خواند.
 گفتم: تو که از من بهتر می خوانی.
 گفتم: حاج آقا، ما را دست می اندازی؟
 گفتم: روز قیامت شهادت می دهم که حمد و سورهات درست است. خوب
 است؟

باور نمی کرد. چنان دلش را خالی کرده بودند که هرچه به او می گفتم، باور
 نمی کرد. گفتم: من سید هستم؛ والله، بالله، به جدم قسم حمد و سورهات درست
 است! به پیغمبر قسم درست است! ما الآن در منا نشستیم، به چه کسی قسم
 بخورم؟! بلند شو برو، این بازیها چیست؟ نمازت درست است.
 رفت اما چشمتان روز بد نبیند، دیدم سی نفر همین طور دارند به در خیمه
 می آیند! سی نفر را با خود آورده بود. اینها دیگر چه کسانی هستند؟!
 - حاج آقا سلام علیکم!
 - بفرماید آقا.

چطور شما تا حالا نبودید؟ کجا بودید؟ تا پای حمد و سوره آمد، اینجا پیدایتان شد؟!
 تا حالا نه سلامی و نه علیکی. در راهرو از کنارتان می گذشتیم، سرتان را آن طرف
 می کردید، حالا که پای پول دادن [به میان] آمده، پیدایتان شده است؟! بعد معلوم شد
 که حساب و کتابی است و مبلغ از صدوپنجاه ریال سعودی [گفته شده] به بالا! به آنها
 گفته اند: کار شما خیلی خراب است، باید صدوپنجاه یا دویست ریال بدهید! کمترین
 آن بر حسب وسع، صدوپنجاه ریال بود.

اینها آمدند نشستند و گفتند: حاج آقا، این شخص می گوید پیش حاج آقا رفته ام
 و ایشان می گوید حمد و سورهات درست است؛ حمد و سوره همه ما هم خراب
 است!

گفتم: عجب آقا! پس شما تا حالا در این عمرتان نماز نمی‌خواندید؟! آیا تا حالا همه نمازهایتان باطل بوده؟! بلند شوید بروید نمازهایتان را قضا کنید؛ چون اگر حمد و سوره باطل است، نمازهایی که تا حالا خوانده‌اید هم باطل است! اگر قرار است باطل باشد، باید از قبل باطل باشد و به نماز نساء نمی‌رسد؛ منتها قضیه نساء که پیش می‌آید، دیگر دست و بال افراد شل می‌شود و ریال‌ها و دلارها را رد می‌کنند!

اینها هم نشستند و قرار شد حمد و سوره‌شان را بخوانند. این خواند، گفتم درست است؛ آن خواند، گفتم درست است؛ و همین‌طور؛ گفتم: همه درست است، بلند شوید بروید و راحت باشید. فقط یکی را دیدم که خیلی اضطراب دارد و این طرف و آن طرف می‌کند؛ بالأخره آن هم درست شد. منتها سه نفر بودند که دیدم هرچه می‌گویم، اصلاً به این بیچاره‌ها نمی‌چسبد! گفتم: اسم‌هایتان را بنویسید، نماز شما سه نفر را من می‌خوانم؛ خوب است؟

اسمشان را نوشتند. البته گفتم: بقیه نه، فقط این سه نفر؛ اینها هم به خاطر اینکه اضطراب دارند. بقیه همه درست است. و به آنها گفتم: ببینید، من دارم به شما می‌گویم: واجب است که خود شما هم بخوانید، من هم از طرف شما نیابتاً می‌خوانم؛ بلند شوید بروید.

آقا، سی نفر بلند شدند و رفتند. طبعاً دیگر شما بدانید که تبعاتش چه شد! بعضی‌ها تا آخر به ما سلام نکردند و سرشان را برمی‌گرداندند و شروع کردند پشت سر ما بد گفتن و از این بساطها درآوردن که این کیست و چیست؟!

هرچه می‌خواهید بکنید، بکنید؛ نمی‌خواهید سلام کنید، نکنید. همین است و نمازهای اینها همه درست است. و به آنها گفتم: خدا از شما همان نمازی را می‌خواهد که صبح می‌خوانید؛ اگر آن نماز شما باطل است، این هم باطل است؛ و اگر آن درست است، این نماز طواف هم درست است؛ همان! اضافه بر اینکه نماز صبح، همین نماز طواف است، هیچ نداریم؛ نه روایت داریم، نه چیز دیگری. نماز صبح، همین نماز نساء و نماز طواف است و هیچ تفاوتی باهم ندارند؛ ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾

آن، ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ این هم هست!^۱

«بنده در مسجد الحرام بودم و در نماز طواف، سوره «هل أتى» را خواندم. یک بنده خدایی که صاحب رساله هم بود، کنار من بود. یک دفعه گفت: آقا، شما نترسیدی سوره «هل أتى» را خواندی؟

گفتم: ترس از چه؟

گفت: ممکن است در بعضی از موارد، صحیح ادا نشود؛ این سوره را بگذارید در نمازهای دیگر مانند نماز صبح بخوانید. اینجا باید از عهده صحت صلاتیه نماز فارغ شوید و فراغت پیدا کنید!

یعنی این شخص اصلاً نمی فهمد که نماز طواف با نماز غیر طواف فرق نمی کند؛ والله فرق نمی کند!

من یک وقت از مرحوم والد - رضوان الله علیه - سؤال کردم: آیا حضور قلب انسان در نماز واجب باید بیشتر باشد؟ فرمودند:

نماز، نماز است؛ حضور قلب یعنی چه؟ کم و زیاد یعنی چه؟ نماز، نماز است؛ چه نماز واجب باشد، چه نماز مستحب؛ در هر دو، یک تکلیف، یک اتجاه و یک تمرکز است و باید در آن، یک وجهه باشد. متنها در واجب، الزام هست و در مستحب، الزام نیست؛ فرقی فقط همین است.

آیا نماز مستحب را می شود بدون وضو یا پشت به قبله خواند؟ نمی شود! مگر در صورتی که فرصت نباشد و وقت تنگ باشد، آن وقت تسهیلاتی قائل شده اند؛ اما در توجه به نماز، این مسائل نیست. اینها همه ناشی از کج فهمی ما است که به این مسائل نرسیده ایم.^۲

«[مع الأسف] حج را به یک عبادت نفرت انگیز برای مردم تبدیل کرده اند که

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۵. (آیه الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۲۸ - ۳۳۶ و ج ۵، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

۳. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۰۹. (آیه الله طهرانی)

جز وحشت، خَشیت، خوف، ترس، ناامیدی و یأس، چیزی در آن وجود ندارد. این در حالی است که حج، عبادتی است که باید بهترین لحظات زندگی و عمر انسان به حساب بیاید و خاطرات حلاوت آن تا آخر عمر زیر زبان باشد.^۱

«آن وقت شما ببینید داریم چه بر سر این حاجی می‌آوریم؛ یک حجی برای او درست می‌کنیم بسیار تلخ و ناگوار! دکتر سید حمید سجادی که یکی از دوستان ما است، به من می‌گفت:

فلانی، من خودم را لعنت کردم که دیگر پایم را به مکه بگذارم! این روحانی کاروان بلایی بر سرم آورد که گفتم به جدم قسم اگر من دیگر پایم را تا روز قیامت در مکه بگذارم!

به او گفتم: بین، بیا باهم یک عمره برویم، از آن لعنتت که دست برمی‌داری هیچ، بر خودت عهد و نذر هم می‌کنی که هر سال به عمره و حج و مکه بیایی! ولی هنوز موفق نشده‌ایم که به عمره برویم.^۲

۱. همان، درس ۷۱. (آیه‌الله طهرانی)

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۸، تعلیقه:

«به یاد می‌آورم روزی به اتفاق مرحوم والد - رضوان الله علیه - به دیدن چشم‌پزشک ایشان جناب صدیق محترم و برادر عزیزم آقای دکتر حاج سید حمید سجادی - و فقه‌الله لمرضاته - به منزلشان رفتیم. در ضمن مکالمات، صحبت از بعضی احتیاط‌های بیجا و تکرار در اعمال که موجب تشویش خاطر و ایجاد شک و تردید در صحت عبادت می‌شود به میان آمد. ایشان به مناسبت، داستانی بس تأسفانگیز از سفر حج واجب خود و کیفیت بیان احکام و مسائل روحانی کاروان نمودند که حقیقتاً تمام افراد مجلس را در تألم و تأثر شدید فرو برد. ایشان گفتند:

به واسطه تشکیک آن روحانی در اعمال حج ما مجبور بودیم هر عملی را چند بار تکرار نماییم تا یقین به صحت آن پیدا نماییم. من جمله من هفده بار نماز طواف نساء خواندم و آن چنان دلهره و اضطراب مرا فراگرفت که اصلاً نفهمیدم چه حجی بجای آوردم و از کجا شروع کردم و به کجا ختم نمودم! و به حدی این کیفیت عمل روحانی مذکور اثر سوئی در من گذاشت که به کلی از حج بیزار و بری گشتم و با خود عهد کردم تا >

آفاجان، این چه حجی است؟! این چه حجی است که ما باید با مردم این طور باشیم؟! یعنی واقعاً پیغمبر از توی روحانی کاروان این توقع را دارد که حج را برای او این طور کنی و این طور رقم بزنی؟! آن امام صادقی که می فرماید: "اگر نان و زیتون

🔻 زنده هستم دیگر به مکه برنگردم. و در آخر به آن روحانی گفتم: در روز قیامت تو را پیش جدم رسول خدا می برم و به او می گویم: اگر حج این است که این روحانی به ما آموخت من از دین تو برمی گردم، و اگر آن است که خلافتش را به ما آموخت داد من را از این فردی که ما را به کلی از حج بیزار نمود بگیر!

و ایشان حتی در هنگام بیان این داستان آن چنان ملتهب و مضطرب گردیده بود که مرحوم والد با دست اشاره کردند که به صحبت ادامه ندهد.

وقتی که از منزل آقای دکتر سجادی بیرون آمدیم مرحوم والد - رضوان الله علیه - رو کردند به من و فرمودند: بین این روحانی ها با دین مردم چه می کنند! و چطور آنها را با احتیاط های بیجا و بی مورد از دین بیزار می کنند، و آن حجی را که باید طعم حلاوت آن و انبساط قلب و انشراح صدری که از آن حاصل می شود موجب شوق و رغبت و عشق به مراجعت مجدد به حرم الهی گردد بر آنها زهرمار می نمایند! و همچون دیو و غولی مهیب موجب تنفر و انزجار آنها می گردانند، به طوری که دیگر جرئت تکرار این فریضه بزرگ را در خود نمی بینند. چنانچه خود ایشان مکرر می گفتند: "دیگر من به حج یا عمره نخواهم رفت."

البته ناگفته نماند: حقیر پس از مدتی طی مباحثاتی پیرامون سهل و آسان بودن شریعت مقدس اسلام با ایشان به ذکر این نکته پرداختم و برای ایشان مستدلاً ثابت کردم که کردار آن روحانی کاروان صددرصد باطل و برخلاف سنت و روش زعمای دین بوده است و هیچ گاه خدای متعال بدین اعمال و راهنمایی ها رضایت ندارد، و اگر با هم به سفری به حج یا عمره مشرف شویم خواهید دید که این حج چقدر شیرین و دل پسند و باطمینانه و روح افزا و دل چسب است، به طوری که هر سال شوق دیدار خانه محبوب و ملاقات با جلوات مخصوصه حج شما را به آن سوی بکشاند و نه تنها هیچ گونه اضطراب و تشویشی عارض شما نگردد، بلکه دائماً در حال بهجت و سرور، تمنای حضور بیشتر و فیض کامل تری را بنمایید؛ گرچه مع الأسف هنوز توفیق تشرف در معیت صدیق محترم برای حقیر دست نداده است. رَزَقْنَا اللَّهُ جَمِيعًا الْوَفُودَ إِلَى بَيْتِهِ الْكَرِيمِ عَلَىٰ مَا هَدَانَا اللَّهُ وَ هَدَانَا رَسُولُهُ وَ الْأَنْمَةَ الْمُتَتَجِبُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَام، آمین.* (آیه الله طهرانی)

* ترجمه: «خداوند متعال به همگی ما توفیق زیارت خانه گران قدرش را طبق هدایت خود و پیامبرش و امامان برگزیده اش علیهم السلام روزی گرداند. الهی آمین.» (محقق)

هم به بچه‌هایت بدهی باید آنها را به مکه بیاوری!^۱ آن امام صادق این حج و این عمره را خواسته است که [بعد از آن] تو خودت را لعنت کنی برای اینکه دیگر پایت را در مکه بگذاری؟ کدام حج را خواسته است؟!

چرا اینها را نباید به مردم بگوییم؟ چرا اینها را نباید یاد دهیم؟ چرا باید این قسم اقتصادی با این مسائل برخورد کنیم؟! آیا آن حجی که حضرت ابراهیم ندا داد: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكُّلُ رَبِّ جَلَّالًا﴾، این حج است که مردم از هر چه خدا و پیغمبر و خازن و رضوان است بیزاری و تبری بجویند؟! یا اینکه با آن عشق و علاقه و سوز دل و التهاب درون و هروله‌کنان، ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾، به سمت این مکه و حج و سایر اعمال حرکت کنند؟! کدام حج مورد نظر امام صادق ما بوده است؟ این حجی که پدر حاجی را در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ گفتن درآوری و سپس بگویی زنت بر تو حرام است؟! یا اینکه حجی برای او درست کنی که بگوید: ای کاش نمیرم تا دوباره سال دیگر به چنین مکان و مشاعر و مواقفی برگردم!

خداوند مرحوم والد - رضوان الله علیه - را رحمت کند، ظاهراً ایشان شش سفر به حج مشرف شدند. در یکی از این سفرها، وقتی که داشتند ساک و چمدانشان را برای حج می‌بستند، من دیدم یک دیوان حافظ کنار چمدانشان گذاشته‌اند. یک دفعه آن را برداشتند و گفتند:

آقاسید محسن، دیوان حافظ هم با خودمان برداشتیم تا به آنجا ببریم. آن سفری بود که با یکی دیگر از اخوی‌های ما و ظاهراً به اتفاق والده رفته بودند و عده‌ای از دوستان همدانی و طهرانی نیز حضور داشتند. سفر در زمان شاه و در فصل زمستان بود. افرادی که همراه ایشان بودند، می‌گفتند: "این کتاب حافظ در اکثر مواقع: در عرفات، مشعر، منا، مکه و مدینه در دست ایشان بود!" چرا ما نباید اینها را بگوییم؟ چرا مردم نباید بفهمند؟ چرا مردم باید فقط به خودشان مشغول باشند و

مواظبت کنند که گوشه لباس احرامشان به زمین کشیده نشود؟! این مسائل چیست؟! اینها وظایفی است که مجتهد به عهده دارد و تمام اینها وظیفه فقیه است؛ اما کدام فقیه؟ آن فقیهی که واقعاً فقیه باشد! شاگرد امام صادق است که می‌تواند این مطالب و حقایق را روشن سازد.^۱

«هنگامی که ما در مکه بودیم، یکی از رفقا چند کتاب برای من آورده بود و به من هم نگفته بود. گفت: "دیدم اینها به درد تو می‌خورد." یکی از آن کتاب‌ها همین گلشن راز بود. من در تمام مدت این اشعار را می‌خواندم. مرحوم شبستری - رحمة الله علیه - می‌فرماید:

برون آی از سرای امّ هانی بخوان مجمل حدیث "مَنْ رَأَى"
 چه کردی فهم از "دین العَجَائِز" که بر خود جهل می‌داری تو جائز؟
 کلیم آسا برو حق را طلب کن شبی را روز و روزی را به شب کن^۲

اشعار شبستری خیلی خوب و عالی است و واقعاً جان‌بخش است!

در عرفات شعر شبستری می‌خواندیم. یکی می‌گفت که اینجا می‌گویند دعا و این چیزها باید بخوانیم؟! گفتم بالأخره، شخصی اهل دعا است، دیگری اهل شعر، یکی اهل گریه و آن دیگری اهل خنده است. یعنی هر کسی یک‌طور است و حالی دارد و هر کدام در مظهریت خودشان، مظهري هستند؛ نه این می‌تواند به آن اعتراض کند و نه آن می‌تواند به این معترض باشد.^۳

«مرحوم آقا شیخ محمد بهاری - رضوان الله علیه - در عرفات بود. نزدیک ظهر

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۵. (آیه‌الله طهرانی)

۲. گزیده ابیاتی از گلشن راز، ص ۲۷ و ۲۸:

برون آی از سرای امّ هانی بگو مطلق حدیث "مَنْ رَأَى"
 چه کردی فهم ازین "دین العَجَائِز" که بر خود جهل می‌داری تو جائز؟
 خلیل آسا برو حق را طلب کن شبی را روز و روزی را به شب کن

۳. سایت مکتب وحی، دروس، منظومه، درس ۳۶. (آیه‌الله طهرانی)

متوجه می‌شود که صدای آواز بسیار عجیبی می‌آید و به سمت آن صدا به بیرون کشیده می‌شود؛ از خیمه خود بیرون آمده و به سمت آن صدا حرکت می‌کند. وقتی به آنجا می‌رسد، می‌بیند دم جیل الرّحمة جوانی نشسته و از همین اشعار حافظ می‌خواند. هنگامی که به نزدیک آن صدا رسید، شنید که این شعر را می‌خواند:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را^۱
وقتی نزدیک‌تر شد، دید جوان دیگر نمی‌خواند؛ جلوتر رفت و فهمید که صفا کرده و فوت کرده است.

[درست در مقابل این دیدگاه و عملکرد] یکی از آقایان معروف طهران، دم مستجار نشسته بود. یکی از رفقا که او را می‌شناخت، از او می‌پرسد: "چه کار کنیم که حجّمان بهتر و بیشتر مقبول شود؟" آن آقا در پاسخ می‌گوید:

سعی کنید عباراتی را که در حج آمده است، صحیح آدا و تلفظ کنید!

مثلاً ضاء "إلهی رضی" را قشنگ بگویید. جدی می‌گوییم و شوخی نمی‌کنم! این شخص از افراد بسیار معروف و معلم اخلاق است. آن یکی چه می‌گوید و این یکی چه می‌گوید. و یا شخص دیگری می‌گفت:

مواظب باشید به شما تنه نزنند؛ اگر تنه زدند، همان‌جا را دقیقاً علامت بزنید و از باب مقدمه علمیه، آنگاه به عقب بازگردید و احتیاطاً یک وجب هم عقب‌تر باشد تا طواف درست آدا شود و دوباره طواف کنید. لذا مواظب باشید کسی به شما تنه نزند و شما را هل ندهد؛ اگر هل دادند و سر یا کتفتان برگشت، کار شما تمام است و دیگر هیچ!

آخر این چه طوافی شد؟!

ما داشتیم نماز طواف می‌خواندیم و هنوز نوبت طواف نساء نرسیده بود. یک حاجی آمد و گفت: "حاج آقا شما ایرانی هستید؟" گفتم: بله، این‌طور می‌گویند.

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴.

گفت: «حاج آقا، خیلی شوخ هستید!» گفتم: شوخی مربوط به همین جا است؛ پس مربوط به کجاست؟ خوش هستیم؛ اگر اینجا شوخی نکنیم، کجا شوخی کنیم؟! هر جا می‌رویم ابرویمان هفت است، لاًقل اینجا کمی باز باشد.

بعد گفت: آقا، [مطاف] شلوغ بود و به من تنه زدند؛ آقای روحانی کاروان می‌گوید طواف باطل است و باید دوباره طواف انجام بدهی!

گفتم: حالا مگر چه شده است؟ گفت: کتفم برگشته است.

گفتم: خُب برگردد! اگر دو دور هم مثل فرفره بچرخ می‌کنی مسئله‌ای نیست؛ برو نمازت را بخوان. کمی کتفت به آن طرف رفته و هیچ مشکلی ندارد.

گفت: جداً؟! بروم به روحانی کاروان بگویم؟ گفتم: برو او را صدا کن بیاید اینجا. این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟!

دیگر رفت و بازنگشت. می‌گویند: باطل است و باید دوباره برگردی و هفت دور دیگر طواف کنی. یا الله! این که طواف نشد، این زجر است! چه دارند به خلق خدا می‌گویند!«^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۵. (آیه‌الله طهرانی)

بخش دوم: نقد دیدگاه اهل ظاهر نسبت به تکالیف الهی

بسم الله الرحمن الرحيم

«یکی از مواردی را که می‌توان در اعمال حج بر شمرد مسئله طواف به دور خانه خداست. چنانچه اخبار و روایات دلالت دارند، باید حاجی طواف به دور خانه خدا را از سمت چپ شروع نماید؛ یعنی ابتدای حرکت او باید از حجر الأسود به سمت باب کعبه و بعد حجر اسماعیل و همین‌طور ادامه دهد تا دوباره به حجر الأسود برسد؛ یعنی باید در موقع طواف، کعبه در سمت چپ او واقع گردد و به این نحو ادامه دهد تا هفت شوط او تمام گردد. و در این بین از ادعیه و اذکار در روایات بسیار وارد شده است و حاجی در هنگام طواف باید به این ادعیه مشغول باشد.^۱

در روایت است که امام رضا علیه السلام در هنگام طواف دست‌ها را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود:

يا الله! يا ولي العافية و خالق العافية و رازق العافية و المنعم بالعافية و المنان
بالعافية و المتفضل بالعافية على و على جميع خلقك! يا رحمن الدنيا و الآخرة
و رحيمها! صل على محمد و آل محمد، و ارزقنا العافية، و دوام العافية و تمام
العافية و شكر العافية في الدنيا و الآخرة؛ يا أرحم الراحمين.^۲

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۱-۳۳۷ و ۳۴۴-۳۵۱ و ۳۵۳-۳۵۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۵، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶.

مرحوم شیخ صدوق در *عیون الأخبار* روایت می‌کند از سعد بن سعد از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام؛ سعد می‌گوید:

با امام رضا علیه‌السلام مشغول طواف بودم تا جایی که به مقابل رکن یمانی رسیدیم؛ حضرت ایستاد و دستش را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «ای پروردگار! ای کسی که عافیت به دست توست، و به وجود آورنده عافیت هستی، و عطاکننده عافیت می‌باشی، و نعمت عافیت را به بندگانت ارزانی می‌داری، و بر بندگانت منت می‌گذاری به واسطه عافیت بر آنها؛ و ای کسی که به لطف خود عافیت را بر من و بر جمیع مخلوقات کرامت می‌بخشی. ای پروردگار رحمان در دنیا و آخرت و رحیم در دنیا و آخرت (انعام عام و خاص در هر دو نشئه)، بر محمد و آل محمد درود بفرست و نصیب ما عافیت بفرما، و آن را دوام بخش، و تمام و منتهای عافیت را بر ما ارزانی بدار، و شکر بر عافیت را در دنیا و آخرت روزی ما بگردان؛ ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.»
و کذلک مرحوم کلینی با سند متصل خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

يُسْتَحَبُّ أَنْ تَقُولَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْحَجَرِ: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. وَقَالَ: إِنَّ مَلَكًا مَوَكَّلًا يَقُولُ: آمِينَ!^۱

«مستحب است که حاجی در هنگام طواف بین رکن یمانی و حجرالأسود بگوید: خدایا در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی عطا فرما، و ما را از عذاب آتش حفظ فرما. بعد حضرت فرمودند: ملکی از ملائکه پروردگار می‌گوید: آمین!»

و روایات عدیده دیگری نیز حاکی است که شخص طائف مستحب است زبان او به ذکر اذکار خصوصاً صلوات بر محمد و آل محمد و ادعیه مأثوره مترنم باشد و توجه او به معانی اذکار و ادعیه متمرکز گردد.^۲

۱. *الکافی*، ج ۴، ص ۴۰۸.

۲. رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۱۳، ص ۳۳۳ - ۳۳۷.

حال چطور ممکن است شخصی هم دقیقاً متوجه سمت کعبه باشد و هم به اذکار و توجه به ادعیه مشغول گردد؟! به عبارت دیگر: آیا می‌شود انسان دقت در سمت‌گیری کعبه و مُحاذات دقیق شانهٔ چپ با کعبه خصوصاً هنگام عبور از زاویهٔ بیت‌الله را با توجه تام به اذکار و خلوص نیت و اشتغال به یاد محبوب جمع نماید؟ بدیهی است پرداختن به ظاهر طواف و تفسیر نادرست از مُحاذات مِنْكَبِ أَيْسَرًا با کعبهٔ مکرمه موجب تعطیل بالکلیهٔ جمیع حیثیات و شئون حاجی در هنگام اشتغال به این فریضهٔ مهم خواهد شد، و یک‌سره او را در اشتغال به محاسبه و دقت در زاویه‌های بیت‌الله، و بالمآل عدم فهم و ادراک از حقیقت طواف و تعطیل قوا و حضور در محضر حضرت ربوبی و امی دارد؛ و طوافی را که باید کاملاً با حضور قلب و توجه سرّ به مبدأ اعلیٰ و انغمار در بحار انوار شهود و حضور حضرت حق باشد، به یک عمل خشک و جامد و توخالی و ظاهری بی‌محتوا مبدل خواهد نمود. آیا مقصود و منظور ائمهٔ دین ما از طواف این طواف است یا طواف دیگری؟! قضاوت با خوانندگان و متأمّلین و متدبّرین خواهد بود.

حال باید توجه نمود که چطور با عدم فهم صحیح مسئلهٔ طواف و تفسیر ناصواب آن برای مردم بی‌اطلاع از رمز و رموز حقایق اعمال و توجیه نادرست بعضی از روحانیون کاروان‌ها، مردم عوام به‌جای پرداختن به حج صحیح و واقعی و توجه به آنچه که رسول خدا و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام بیان فرموده‌اند، که همانا رشد و رُقَاء و استفاضه از جلوات خاصهٔ این عمل بسیار مؤکد است، آنها خود را به ظاهری آراسته و به‌دور از تلقی معانی و روحانیت مشغول می‌دارند و موجب سدّ ابواب خیرات و برکات الهی بر آنان می‌گردند.

در اینجا به‌خوبی و وضوح روشن گردید که عدم اطلاع صحیح مبلغ احکام و متصدی امر به‌معروف و نهی از منکر از مبانی شرع مبین و حیازت جوانب و حدود

مسائل شرعی چه ضررهای جبران‌ناپذیری از خود به‌جای خواهد گذارد و چه عواقب مصیبت‌باری به‌بار خواهد آورد.^۱

«روزی به مرحوم والد - رضوان‌الله‌علیه - عرض کردم: این مسئله که می‌گویند طائف هنگام طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت نماید که هیچ‌گاه شانهٔ چپ او از مُحاذات بیت خارج نگردد، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجه و عبادت و التجاء به‌سوی پروردگار در هنگام طواف منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر، و از ادراک مغز و حقیقت به مجاز و پوست، و از توجه به معنا به کثرت منصرف نمی‌سازد؟ ایشان فرمودند:

دقیقاً همین‌طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد. و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجه شدم به‌طور کلی طرح این مسئله اشتباه محض می‌باشد و آنچه که از مُفاد روایات به‌دست می‌آید این است که: شخص طواف‌کننده باید از سمت چپ به دور خانهٔ خدا طواف کند نه از سمت راست، به‌نحوی که شانهٔ چپ او به‌سمت بیت باشد نه شانهٔ راست او؛^۲ و این مسئله چه ربطی به مُحاذات شانه با بیت و انطباق دقیق او با جرم بیت‌الله دارد؟!

البته طرح این مسئله برای حقیر که سالیان متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق اطلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، اما برای افراد عادی چه‌بسا دور از ظرفیت ادراک و سعهٔ علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به هیچ‌عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیلی و توهمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعهٔ وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی عروج و صعود به مراتب کشف، به حرکت درآورند و خود و دیگران را در همین موقف تنگ و تاریک و پوست و مجاز و عاری از روح و جان و نشاط و انبساط و تالُّو انوار عالم قدس

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۵۹. (آیه‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ - ۳۴۹.

بر ضمیر و قلب، محبوس و گرفتار می‌کنند.»^۱

«حاجی باید با توجه و حضور قلب، طواف و سعی را انجام دهد. من نشسته بودم، دیدم شخصی بسیار مضطرب آمده و می‌گوید: آقا، چه کنم؟ همه چیزم از بین رفت! گفتم: چه شده است؟»

گفت: داشتم طواف انجام می‌دادم، شخصی آمد و شانه مرا مقداری به این سمت برگرداند و من حرکت کردم و رفتم. حالا آمده‌ام، می‌گویند اصلاً طواف باطل است! گفتم: برو آقا جان، طواف از طواف من هم قبول تر است. در روز قیامت من ضامن بر این هستم.

گفت: آقا، می‌گویند شانه باید موازی باشد.

گفتم: تو چهار دور هم دور من چرخ بزنی طواف قبول است و اشکالی ندارد. این حرف‌ها چیست که در می‌آورند؟! ما به این نحو، آن حالت نفسانی و حالت روحی حج را می‌گیریم و به جای آن، تشویش و اضطراب و دلهره و کدورت و شک و شبهه و انبانی از تأثرات و شکوک را همراه با آن شخص به وطنش می‌فرستیم. این حج شد؟ صد سال هم آدم چنین حجی نرود بهتر است!»^۲

«مردم تقصیر ندارند و این طور برای آنها بیان شده است. فقط یک میلیونیم آن مقداری که نسبت به حقیقت و فلسفه و روحانیت و معنویت و آثار و برکات حج نصیب انسان می‌شود، مربوط به احکام و عبادات و اعمال و افعالی است که انسان باید انجام بدهد؛ اما متأسفانه تمام سعی و توان را روی همین اعمال می‌گذارند که این عمل را چطور انجام بدهید، آن عمل را چطور انجام بدهید، سرتان را برگردانید، موقعی که دارید لبیک می‌گویید متوجه باشید که لبیک را قشنگ بگویید، «عین» را خوب بگویید و مخارج را خوب ادا کنید!

۱. نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۳۸. (آیه‌الله طهرانی)

۲. عنوان بصری، ج ۸، ص ۱۹۲. (آیه‌الله طهرانی)

در سفر گذشته که ما مشرف شدیم، یکی از افراد که از معروفین هم بود، آمده بود. از باب نصیحت به بعضی از دوستان گفته بود:

به آن مقدار که دقیق به اعمال و کردارتان برسید، به همان مقدار به خدا نزدیک می‌شوید!

یعنی چه؟ یعنی تمام اعمال و رفتار حج، منوط به دقت در کیفیت حرکت کردن و نگاه کردن و الفاظ را از دهان خارج کردن است. این که حج نیست، این تئاتر و فیلم است!

ما حدود ده سال پیش با یک گروه لبنانی به حج مشرف شده بودیم. شخصی از لبنان آمده بود و با اینکه مرجع تقلید آنها بود، می‌گفت:

اینکه نباید شانه از سمت کعبه تکان بخورد، به خاطر این است که خدا می‌گوید همه در یک صف باید حرکت کنند!

گفتم:

آقا، این حرف‌ها را از کجا درآورده‌اید و می‌زنید؟! مگر اینجا ارتش و نظام است که همه باید در یک صف قدم رو، نه چپ و نه راست حرکت کنند؟! گاهی اوقات پیغمبر سوار شتر می‌شد و با شتر دور کعبه می‌گشت.^۱

هیچ، آن بنده خدا رفت. بعد آنها گفتند: سید، [مسائل را] تو برای ما بگو. دیگر ما هم شروع کردیم به گفتن. روز سوم که شد، گفتند: "خدا خیرت بدهد، پدرت را بیمارزد، ما را راحت کردی، داشتیم می‌مردیم. شب‌ها از این مسائل خواب پریشان می‌دیدیم!" جدی می‌گفتند! التفات می‌کنید که بر سر مردم چه می‌آورند؟! وقتی هم که حجشان تمام شد، آمدند پیش ما و گفتند: ما این کار را کردیم.

گفتم: برو پی کارت! گفتند: آن کار را کردیم. گفتم: بلند شو برو! فقط به یکی گفتم احتیاطاً این عمل را دوباره انجام بده، فقط همین؛ گفتند: آقا، خدا خیرت بدهد، خدا عمرت بدهد! واقعاً عجیب بود.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۹۴ و ۳۹۵؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۱.

ببینید، ما آمده‌ایم این مسئله و قضیه به این مهمی را فقط در کیفیت کلمات و تعبیر و توجه به شانه‌ها و پرداختن به حرکات ظاهر و غفلت کردن از همه آنچه خداوند در این قضیه برای ما تعیین و بیان کرده است، خلاصه کرده‌ایم.^۱

«وقتی انسان به سوی حج حرکت می‌کند، باید بداند که صرفاً به اعمالی ظاهری نمی‌پردازد؛ بلکه تمام این اعمال ظاهری، از رفتن به عرفات و منا و مشعر، باطنی در پس خود دارند و حاجی باید این را بفهمد و آن حالت روحانی را احساس نماید.

برای مثال، در سنگ‌زدن باید این حالت را داشته باشد که سنگ می‌زند تا در بازگشت دیگر شیطان به او مراجعه نکند. یا وقتی طواف می‌کند، باید بداند که مسیر حیات خود را از این پس بر چه اساسی قرار می‌دهد؛ این، مسئله مهمی است. یا هنگامی که سعی می‌کند، باید بداند که در تبعیت از حضرت هاجر سلام الله علیها به دنبال آب حیات می‌گردد؛ و نباید این‌گونه باشد که پس از بازگشت، اینها را فراموش کند. تک‌تک این اعمال و مواقف، حال خاص خود را دارند.»^۲

«لذا آن، چه شناختی است که وقتی از شخصی که برای انجام فریضه حج به مکه می‌رود، سؤال می‌کنیم: حال و وضعیت شما چطور است؟ می‌گوید: «إن شاء الله این سختی‌ها دوسه روز دیگر تمام می‌شود و پیش زن و بچه‌مان بر می‌گردیم!» آیا این شناخت و میزان معرفت، با آن شناختی که امام حسن علیه السلام بیست و پنج بار به حج می‌رود که بیشتر آنها هم با پای پیاده بوده است،^۳ یکی است؟ به نظر می‌رسد این مسئله از قضایایی است که «قیاساتها معها» است.^۴

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

۲. همان، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴.

۴. به قضایای فطری که به صرف تصور طرفین آنها، جزم به صدقشان حاصل می‌کنیم، «قضایا قیاساتها معها» گویند؛ و آن را در موردی گویند که احتیاج به استدلال و آوردن دلیل و برهان نباشد. مثل قضیه «عدد چهار، زوج است» که قضیه‌ای فطری است، زیرا حکم ما به صدق آن مستند به این ⇐

چنین شناختی که انسان از فریضة حج دارد، صرفاً آن را به عنوان اسقاط یک تکلیف ظاهری می‌بیند؛ ولذا در نگاه او، کعبه با یک تپه معمولی در بیابان تفاوتی ندارد. تفاوت فقط در این است که نسبت به حج، تکلیف است، اما در گشتن به دور تپه‌ها و سنگ‌ها در بیابان تکلیفی نیست؛ شناخت او فقط به همین مقدار محدود می‌شود. هم‌چنین، سعی بین صفا و مروه برای او با حرکت در یک خیابان تفاوتی ندارد؛ تنها تفاوت در این است که در آنجا مکلف است و در اینجا تکلیفی ندارد. یا رفتن به عرفات و مشعر، با مسافرت از شهری به شهر دیگر و اُتراق کردن در بیابان برای خوردن چای و پنیر و صبحانه، هیچ تفاوتی نمی‌کند؛ مگر آنکه نسبت به عرفات و مشعر تکلیف شده است و نسبت به جلوس در بیابان و شب را در آنجا گذراندن و خیمه‌زدن تکلیفی نیست. تمام ادراک او فقط به همین مقدار است، نه بیشتر.

آیا این سطح از معرفت، انسان را به خدا می‌رساند؟! آیا همین که خداوند فرموده است بیاید چادر بزنید و بمانید، شب به آنجا بروید و بیتوته کنید و بعد فردا چند سنگ بردارید و به ستونی بزنید و گوسفندی را هم ذبح کنید، کافی است؟ و اینکه اگر در آنجا هم نتوانستید ذبح کنید، بهتر است بگویید زن و بچه‌تان در وطن برایتان ذبح کنند و منظور فقط ذبح کردن است. آیا این، با اینکه ما اصلاً بفهمیم [حقیقت] ذبح در منا چیست و چه آثار و خواصی دارد، یکی است؟

ما از تمام این مسائل بیگانه هستیم و معرفتمان صرفاً متمرکز بر رعایت تکلیفی است که آن را طبق فهم ناقص خود و براساس چند دلیل و روایت، استفاده می‌کنیم. آیا این مسئله با آن حجی که مرحوم آقای حداد رفتند و بعد اسرارش را برای مرحوم والد - رضوان الله علیهما - نقل کردند، یکی است؟ اینکه وقوف به مشعر چه مرتبه‌ای از مراتب انسان است؛ سیر رجوع به حق در مقام *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*؛

﴿قیاس است: «چهار به دو امر مساوی بخش پذیر است، و هر عددی که به دو مساوی بخش پذیر باشد زوج است، پس چهار زوج است.» (محقق)

وقوف در عرفات و مشعر و اسرار آن؛ سنگ زدن به شیطان؛ روبه قبله و پشت به قبله بودن؛ سعی بین صفا و مروه و متابعت از حضرت هاجر سلام الله علیها، که این متابعت در چه مرتبه‌ای باید انجام بگیرد و چرا باید تا روز قیامت، حتی انبیاء و ائمه علیهم السلام، به دنبال این بانوی بزرگوار حرکت کنند؛ نمازی که پشت مقام حضرت ابراهیم علیه السلام خوانده می‌شود و انسان باید جای پای او را پیش روی خود قرار دهد و پشت آن نماز بخواند؛ این جای پا چه ارزشی دارد و این نماز چه موقعیتی برای انسان حاصل می‌کند که اگر در سایر جاها بخواند باطل است، بلکه باید بیاید و پشت جای پای حضرت ابراهیم این کار را انجام دهد؛ یعنی با این نمازی که الآن می‌خواند، با حضرت ابراهیم در بنای این کعبه شریک است!

آیا این حج با این خصوصیات، با حجی که می‌گویند باید شانعات را با یک زاویه هندسی چنان تطبیق دهی که این طرف و آن طرف نشود، یکی است؟ این معرفت با آنها یکی است؟!

انسان نمی‌داند بر این مطالب بگیرد یا بخندد؛ بر این میزان از معرفت تأسف بخورد یا اینکه مسئله به حدی است که اصلاً آن را در گوش خود راه ندهد! این معرفت انسان را به خدا می‌رساند؟! به جای رفتن به عرفات و توجه و ابتهال، آن جناب روحانی بگوید از نماز ما عکس و فیلم بگیرد و مردم همگی در نماز، به جای آنکه توجه داشته باشند، چشمشان به دوربین فیلم برداری باشد و او هم یکی یکی در صفوف بگردد! این می‌شود عرفاتشان و آن هم می‌شود نمازشان و مسائل دیگری که حالا دیگر بماند! مطالبی که می‌گویم چیزهایی است که با چشم خود دیدم.

[واقعیت] قضیه این است یا آن حجی که ما از بزرگان و اولیای خدا دیدیم و آن توجهی که از آنها مشاهده کردیم و آن اسراری که از آنها شنیدیم؟! «مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - فرمودند: یک شب که با رفقا به

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷ ه.ق، مجلس ۹. (آیة الله طهرانی)

مسجد الخیف داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی^۱ با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گرد هم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجاج و معابر ناراحت است، و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخیف ترشحی از آن آب‌ها به ایشان شده است، و ایشان را چنان متغیر نموده بود که: «خداوندا! بارالها! می‌خواهیم دو رکعت نماز با طهارت در مسجد تو بجای آوریم، بین مگر این عرب‌ها و این مردم با این وضع و کیفیت می‌گذارند؟!»

من به او پرخاش کردم و گفتم:

مریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت. آن مرد بزرگ به او گفت: «ما عَلَّمَكُم أَسْتَاذُكُمْ؟! استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟!» مرید گفت: «عَلَّمَنَا أَسْتَاذُنَا بِالطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذُّنُوبِ! استاد ما به ما التزام به طاعت‌های خدا و ترک نمودن گناهان را تعلیم نموده است!»

آن بزرگ گفت: «تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكُم بِالتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟! این کارها صرفاً آداب دین مجوس است (زردشتی‌ها که قائل به دو مبدأ خیر و شر، و نور و ظلمت‌اند). چرا شما را امر نکرد تا یک‌سره به سوی خدا بروید، و توجهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دور ریختن ماسوای خدا؟!»

۱. روح مجرد، ص ۱۴۲:

«منظور حضرت آیه‌الله حاج سید احمد فهری زنجانی - دامت برکاته - می‌باشند که از شاگردان اخیر مرحوم قاضی، و از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی است. مردی است فاضل و عالم و خوش‌فهم، و در ترویج دین کوشا و ساعی. در مراجعت از نجف مدتی در باختران در مسجد جامع مشغول تدریس و اقامه جماعت و تبلیغ بود؛ سپس در طهران، و پس از آن در زمان انقلاب اسلامی ایران از طرف رهبر کبیر فقید به شام عازم و در دمشق مشغول اقامه شعائر دینی است. حقیر با ایشان سوابق ارادت و آشنایی و دوستی دارم، و در سفر اخیر حقیر به بیت‌الله‌الحرام در منا شرف ملاقات دست داد، و یک بار هم در مشهد مقدس در حرم مطهر توفیق زیارتشان حاصل شد؛ و در هر دو بار حقیر را به «شام» دعوت فرمودند و موانع سفر را خود به‌عهده گرفتند. ولی مع الأسف تابه حال توفیق تشرف و اجابت دعوت معظّم له برای بنده دست نداده است.» (علامه طهرانی)

آقا جان من! شما چرا دین خدا را عوض می‌کنید؟! چرا شریعت را وارد پیچ و خم می‌نمایید؟! چرا مردم را از خدا می‌برید و به اعمالشان سوق می‌دهید؟! مگر دین رسول‌الله دین آسان و راحت نیست؟! مگر نفرمود:

بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمِحَةٍ سَهْلَةٍ^۱ «من بر شریعت بدون گیر و بند، و شریعت قابل اغماض و گذشت، و شریعت آسان مبعوث شده‌ام.»
مگر رسول خدا و ائمه نفرموده‌اند:

هر چیز، به هر شکل و صورت و در هر زمان و مکان طاهر است، مگر آن وقت که علم یقینی به نجاست آن پیدا کنی.^۲

شما مطلب را واژگون نموده‌اید و می‌گویید: همه چیزها نجس است تا ما علم یقینی به طهارت آن پیدا کنیم!

چرا دست از سر مردم بر نمی‌دارید؟! چرا مردم را با پیغمبرشان و با دین سهل و سمحه و آسانشان رها نمی‌کنید؟! چرا راه توجه و انقطاع به خدا را می‌بندید؟! چرا بر روی باب مفتوح قفل می‌زنید؟!^۳

همه مردم حج می‌کنند، باید از میقات که احرام می‌بندند تا وقت تقصیر و قربانی که از احرام بیرون می‌آیند توجهشان به خدا باشد. غیر از خدا نبینند و نشنوند، و ذهنشان یک لحظه از خدا منقطع نگردد. اعمال و رفتار را نباید به نظر استقلالی نظر کرد.^۳

۱. مسائل الناصریات، ص ۴۶:

«رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنَّهُ قَالَ: بُعِثْتُ عَلَى الشَّرِيعَةِ السَّمِحَةِ السَّهْلَةِ.»

هم‌چنین رجوع شود به *الأمالی*، شیخ طوسی، ص ۵۲۸؛ *مسند أحمد*، ج ۵، ص ۲۶۶. با قدری اختلاف در مصادر.

۲. *المفنع*، شیخ صدوق، ص ۱۵: «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ إِلَّا مَا عَلِمْتَ (خ. ل. حَتَّى تَعْلَمَ) أَنَّهُ قَدِرٌ.»

۳. *روح مجرد*، ص ۵۰۱:

«مرحوم حداد می‌فرمودند: مرحوم قاضی هر وقت به کربلا مشرف می‌شد و در کلبه حقیر نزول اجلال می‌فرمود، علاوه بر آنکه چنان غرق دریای خروشان معارف بود مع ذلک گهگاهی از اشعار ⇐

⇐ آبدار برای من می خواند. از جمله این اشعار را خواند: ...

يا مَنْ بِمُحَيِّاهُ جَلَى الْكَوْنِ وَ زَانَهُ الْعَالَمُ فِي الْحَيْرَةِ لَا يُدْرِكُ شَانَهُ
أَخْفَاكَ ظُهُورٌ لَكَ عَنْهُمْ وَأَبَانَهُ^۱ ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه

إِيَّاكَ تَطَلَّبْتُ وَ ذَكَرَاكَ هَوَيْتُ مِنْ كُلِّ حَدِيثٍ بِأَسَانِيدٍ رَوَيْتُ
إِنْ كَانَ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ الْبَيْتِ أَتَيْتُ^۲ مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

إِنْ فِي عَرَافَاتٍ وَ مَنَاهَا جَسَدِي دَارٍ أَوْ مَشَعَرِهَا مَا لِسِوَاكَ خَلَدِي دَارٍ
مَنْ مِثْلِي مَنْ حَجَّ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ الدَّارِ^۳ حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

قَدْ كَلَّ لِسَانِي صَفَةَ الدَّارِ بِتَجْرِيدٍ فِي فَضْلِ صِفَاتٍ وَ لَقَدْ طَالَ بِتَحْمِيدِ
مِنْ مُقَلَّةِ قَلْبِي فَأَرَى نَوْرَكَ تَوْحِيدِ^۴ چون در همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

لَا مَطْلَبَ إِلَّا وَ بِأَيْدِيكَ مُشَيِّدٍ لَا مُفْضِلَ إِلَّا وَ بِنِعْمَاكَ مُقَيِّدٍ
لَا مُفْضِلَ إِلَّا وَ لَا غَيْرَكَ ذُو الْيَدِ^۵ هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به نوا خوانی و قمری به ترانه

لَا مَطْلَبَ لِي غَيْرَكَ لَا وَ الَّذِي يُوجِدُ إِنْ أَتَيْتُمْ أَوْ أَشَيْتُمْ أَوْ أَعْرِقُوا أَنْجِدُ
لِلْفَوْزِ إِلَى وَصْلِكَ يَا مَنْ هُوَ مُنْجِدُ^۶ گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه*

* از جمله ابیات مخمسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی که شیخ بهاء الدین عاملی نیز در اشعار مشهوره خود به استقبال آن رفته است. (علامه طهرانی)

• ترجمه ابیات عربی:

«۱) ای آنکه با چهره و جلوه‌ات جهان را آشکار کردی و آن را آراستی؛ جهان در سرگردانی است و شأن و مقام تو را ادراک نمی‌کند؛ همین آشکار بودند برای آنها، تو را از دیدگانشان پنهان کرده و در عین حال مقامت را هویدا ساخته است.

«۲) تنها تو را طلبیدم و یاد تو را عشق ورزیدم؛ از هر سخنی، با سندهای معتبر روایت کرده‌ام؛ و اگر هم به سوی کعبه و بتخانه آمدم ...

«۳) اگر جسم من در عرفات و منا و مشعر آن ساکن شد، بدان که قلب و روح من برای غیر تو قرار و آرام ⇐

تکالیفی است از طواف و نماز و غیرهما که طبعاً انجام داده می‌شود؛ و در تمام این اعمال باید منظور خدا باشد، نه عمل. باید فکر و اندیشه به خدا باشد نه به صحت و بطلان عمل. این همان مجوسیت محضه است که خداوند واحد را مختفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را به جای آن نشانده است.

این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می‌کنید! از وقت احرام در تشویش می‌اندازید که مبدا ترشحی به بدنم، به احرامم برسد. مبدا شانه‌ام از خانه منحرف شود. مبدا در حال طواف از مَطاف بیرون آیم. مبدا نمازم باطل باشد. مبدا طواف نَسائم باطل آید و تا آخر عمر زن بر خانه‌ام حرام باشد.

هیچ‌یک از اینها در شریعت نیامده است. همین نماز معمولی که خود مردم می‌خوانند درست است. طوافشان درست است. شما آنها را باطل می‌کنید و مَهر بطلان به آنها می‌زنید! و ترشح همین آب‌های مشکوک را نجس دانسته‌اید! و در این صورت، حج مردم به کلی ضایع شده است. یعنی حاجی که باید از میقات تا پایان عمل همه‌اش با خدا باشد، و با تقصیر و حلق از انقطاع به خدا و احرام با خدا بیرون آید؛ از ابتدای احرام از خدا منصرف می‌شود، و این انصراف و تشویش و تزلزل برای او باقی می‌ماند تا آخر عمل؛ وقتی از عمل فارغ شد، اینجا نفس راحتی می‌کشد و خدا را می‌یابد.

تمام احتیاط‌هایی که در این موارد انجام داده می‌شود و مستلزم توجه به نفس

﴿ نیافت؛ چه کسی مانند من است که به‌سوی کعبه و آن سرا حج کرده است؟

۴) زبانم از توصیف ظاهری و مجرد کعبه خسته و ناتوان شده است؛ و در عوض به بیان برتری صفات تو پرداخته و با ستایش تو، سخن را طولانی کرده است؛ پس با چشمِ دلم، نورِ تو را عینِ یگانگی و توحید می‌بینم.

۵) هیچ خواهسته‌ای نیست مگر آنکه به دستان تو بنا و استوار شده است؛ هیچ بخشنده‌ای نیست مگر آنکه به نعمت تو در بند و وابسته است؛ هیچ بخشنده‌ای جز تو نیست و کسی غیر از تو صاحب بخشش و قدرت نیست.

۶) سوگند به آن کسی که خلق می‌کند، مرا هیچ مقصودی جز تو نیست؛ چه به‌سوی تَهامه (جنوب) روم یا به شام (شمال)، چه به عراق (شرق) و چه به نجد (غرب)، هر کجا روم برای کامیابی به وصال توست، ای

کسی که تو یاری‌دهنده و نجات‌بخشی! «(محقق)

عمل و غفلت از خداست، همه‌اش غلط است.^۱

در شریعت رسول‌الله و در زمان رسول‌الله کجا این‌گونه احتیاط‌کاری‌های عَسِر و حَرَج آمده است؟ اصل اوّلی عدم عُسْر و عدم حَرَج و عدم ضَرَر است. اصل اوّلی ما در قرآن کریم، ﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾^۲ است؛ یعنی: یک‌سره از همه بتر و به خداوند روی آور!^۳

۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۳:

«نظر حقیر در کیفیت عمل، عدم جواز احتیاط است فی‌الجمله، کَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمَشْهُور. و برای این مدّعی ادله‌ای موجود است که محل آن در فقه باید ذکر شود و عمده آن دو وجه است:

اول: عدم تعارُف این قسم از احتیاطات در زمان معصومین است، خصوصاً إِذَا لَزِمَ التَّكْرَارُ فِي الْعِبَادَةِ. دوم: اینکه عبادت از روی احتیاط مقرون به شک و تردید در نیت است؛ و این حال تردید کم‌کم منجر به وسواس می‌گردد و قاطعیت را از مؤمن می‌گیرد و عبادتی که باید نتیجه‌اش تقرب باشد نتیجه به‌عکس می‌دهد، و مؤمن را پیوسته دودل و در وادی احتمال و تردید که محل شیطان و ورود خواطر او است نگاه می‌دارد و این همان بُعدی است که صددرصد خلاف راه یقین و تقرب است. و به‌طور کلی دأب و سنّت اسلام بر این است که افراد امت را در اعمال خود قاطع گرداند و از ریب و شک خارج کند؛ زیرا بالأخره کثرت ریب و تردید در اعمال به حالت شک و تردید در نفوس سرایت نموده و نسبت به صاحبان آن حالت تزلزل و اضطراب پدید می‌آورد، و این حالت از امراض مُهْلِكَةُ نَفْسِ است و موجب یأس از رحمت خدا خواهد شد؛ زیرا دائماً هر عملی را که انجام می‌دهد نمی‌داند آیا این مورد تکلیف و مقرّب است یا نه؟

و لذا هیچ در دوران امامت ائمه اثنی‌عشر سلام‌الله‌علیهم دیده نشده، و دأب اصحاب و فقهاء هم نبوده است که شخصی را که مثلاً در نمازهای خود تردید دارد او را وادار به اعاده یا قضاء بنمایند و مثلاً به شخصی که نمازهای خود را ادا کرده و در صحت آن شک دارد او را از باب احتیاط ترغیب به قضاء آنها بنمایند؛ بلکه همیشه امر قاطعانه به نوافل نموده‌اند و گفته‌اند که: نوافل جبران کمبود نمازهای فریضه را می‌نماید؛ چنانچه از روایات وارده در این باب به‌خوبی معلوم است که فقط در صورت ترک نماز امر به قضا نموده‌اند، و حتی در صورت ترک نوافل امر به قضای آنها نموده‌اند. «علامه طهرانی»

۲. سوره مزمل (۷۳) آیه ۸: ﴿وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾.

۳. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۷:

«مقصود از خلقت انسان وصول به مرحله فعلیت و کمال است، و آن همان معرفت ذات پروردگار به نحو انکشاف حقیقت ذات در سرّ و سویدای ضمیر و قلب و تبدل و تحول نفس انسان از رتبهٔ ﴿

احتیاطی را که مرحوم قاضی - قدس الله سره - در ضمن حدیث عنوان بصری^۱ دستورالعمل همه شاگردهایش قرار داده بود که:

﴿ حیوانیت و بهیمیت به حیطة و حریم خلافة‌اللهی می‌باشد... .
 بناءً علی‌هذا عبادتی که انسان را به این مقصد و مقصود برساند در راستای این هدف قرار گرفته و مقبول و مُمضا و قابل پذیرش از ناحیه پروردگار است، و آنچه انسان را به این رتبه نرساند مردود و مطرود و بدون ارزش و اعتبار خواهد بود؛ و این معنی حاصل نخواهد شد مگر با اتقان در طریق و جزم در عبادت و یقین به مطلوبیت و انجاز دعوت از ناحیه پروردگار.
 کسی که عملی را با شک و تردید انجام می‌دهد امکان ندارد قلبش در حین انجام عمل محکم و مُتَقَن و متیقن به تکلیف و راسخ باشد. او نمی‌داند که این عمل که فعلاً به آن اشتغال دارد مورد تکلیف است یا عملی که پس از این انجام می‌دهد، و امر به کدام‌یک از آن دو تعلق گرفته است! و لذا دائماً در نفس خود هنگام انجام فعل دچار یک نوع وسوسه و تردید و شک می‌باشد؛ درست مثل کسی که قبله را گم کرده و باید به جهات مختلف نماز بگذارد.

البته شکی نیست که در بعضی موارد نفس احتیاط مورد تکلیف است؛ چنانچه در اخبار و ادله موارد آن مشخص و روشن شده است. اما اینکه مکلف نداند که این حکم، نفس حکم‌الله واقعی است، و فقط براساس احتیاط مجتهد در فتوا بخواند آن را انجام دهد، این مسئله با جزم به تکلیف و تبعاً اراده بتیّه و اعتقاد راسخ به عبادت که موجب حضور قلب و قوت نفس در هنگام عمل است منافات دارد؛ و تنها اثری که در نفس مکلف باقی می‌گذارد این است که اگر این تکلیف مورد انشای پروردگار و اراده او بوده باشد من آن را انجام داده‌ام و چیزی بر گردنم نخواهد ماند و همین! و این مقدار کفایت نمی‌کند، و نفس را حرکت نمی‌دهد و به اطمینان و سکون و طمأنینه در نمی‌آورد و اثر عبادت را در قلب و ضمیر او ظاهر نمی‌کند. مکلف عملی را انجام داده است در تردید و شک، و فقط دلش به این خوش است که تکلیف از ذمه او ساقط شده است و بس، و در پیشگاه پروردگار مُعاقَب نخواهد بود. » (آیه‌الله طهرانی)

۱. روح مجرد، ص ۱۴۵:

«مرحوم آیه‌الله حاج میر سید علی آقا قاضی - قدس الله سره - به همه شاگردان خود دستور می‌دادند تا روایت عنوان بصری را بنویسند و در جیب خود نگه دارند و در هفته‌ای یکی دو بار بخوانند. این روایت را مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار، ج ۱، از طبع حروفی، از ص ۲۲۴ تا ص ۲۲۶، در باب ۷، کتاب العلم، باب آداب طلب العلم و احکامه، نقل کرده است؛ و الحق روایتی است جامع و برای مریدان و طالبان راه خدا کافی و شافی.» (علامه طهرانی)

و تُخَذُ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تُجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛^۱ ”و در هر جایی که به سوی احتیاط راه یافتی آن را پیشه خود ساز!“

منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند، نه آنکه موجب سد طریق شود، و راه توجه و ابتهال و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه آنکه او را متزلزل و مشوش کند، و بیت‌الله‌الحرام را در نزد او خانه عقوبت مجسم کند، و حج این خانه را یک عمل جبری اضطراری از ناحیه اهرمن شیطانی برای عقوبت جلوه دهد. این همان مجوسیت محضه است.

همه غذاهای مسافران و میهمان‌خانه و آشامیدنی‌های آنها حلال و طاهر است، همه آب‌های مترشحه از ناودان‌ها و جوی‌ها طاهر است مگر زمان علم به نجاست.^۲ بنابراین ای آقای من اینک با این ترشچی که به تو شده است برخیز و نمازت را بجای آور، و اصلاً تصور نجاست و عدم طهارت در خودت منماید که بدون شک از تسویلات شیطان است که می‌خواهد انسان را از فیض عظیم نماز و بیتوته و توجه و دعا در این مسجد شریف محروم دارد.^۳

«مسئله حج یکی از مسائلی است که بسیار در این قضیه برای افراد وسواس پیدا می‌شود و من خیلی از افراد را دیده‌ام که وسواسشان بعد از حج شروع شده است؛ چون در موقع حج افراد را می‌ترسانند و می‌گویند: ای وای، حجت باطل شد! ای وای، زنت بر تو حرام شد! و امثال اینها.

این اضطراب به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر همین مسئله احتیاط است که شخص می‌خواهد اعمال حج همان‌طوری که واقعاً مورد امضاء است، همان‌طور انجام شود. طبعاً

۱. مشکاة الأنوار، ص ۳۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱:

«عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى يُعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ.» ترجمه: «امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هر آبی پاک است تا زمانی که دانسته شود نجس است.» (محقق)

۳. روح مجرد، ص ۱۴۲-۱۴۶. (علامه طهرانی)

وقتی که این طور شد، کم‌کم حالت نفس نسبت به این مسئله دگرگون می‌شود و حالت وسواس در آن پیدا می‌شود؛ لذا شارع آمده این مسئله را کنار گذاشته است. بنابراین انسان باید عمداً در این موارد، خلاف احتیاط انجام دهد و طبق ظواهر عمل کند و جلو برود! یعنی اگر بخواهد به سمت احتیاط برود، خودش وارد شدن در مهلکه است.

بله، در مواردی که انسان احساس می‌کند جنبه تفویت یک مصلحت سلوکیه است و ممکن است در آن مورد از راه عقب بماند و مورد بازخواست قرار بگیرد، قطعاً عقل در آن موارد حکم به احتیاط می‌کند. و این مسئله در اختیار انسان است و هر شخصی بر طبق مدارک خودش می‌فهمد که در کجا باید احتیاط کرد و در کجا نباید احتیاط کرد؛ و بایستی مقدار و حدود احتیاط هم مشخص شود.^۱

«عملی که از روی احتیاط و دودلی انجام پذیرد، فاقد جزم و یقین و استقرار نفس و ثبات قلب است، و چنین عملی از روح و جان و حقیقت عبادت خالی، و نصیبی نخواهد داشت؛ آن عملی موجب تأثیر در نفس و قلب است که از روی یقین و جزم صورت پذیرد، و انسان در هنگام انجام آن، اتصال خود را با حضرت حق احساس کند، و ربط خود را وجدان کند و خواست و طلب و دعوت خداوند را با وجود خود و حضور خود مشاهده نماید، و این معنا با شک و تردید منافات دارد.»^۲

«اولین سفری که مرحوم والد - رضوان الله علیه - به مکه و حج مشرف شدند، به اتفاق چند نفر از دوستانشان بود و تقریباً بیش از دو ماه هم به طول انجامید. ایشان به عراق رفتند و از آنجا عازم حج شدند.

در آن سفر، چند نفر از دوستانشان نیز همراه بودند؛ از جمله آنها، یکی مرحوم حاج آقا معین شیرازی بود که جد ما هستند؛ دیگر مرحوم حاج اسماعیل دولابی بود که ایشان چند سال پیش به رحمت خدا رفتند و از شاگردان مرحوم آیه الله انصاری همدانی

۱. سایت مکتب وحی، درس، اصول، درس ۳۴۴. (آیه الله طهرانی)

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۳. (آیه الله طهرانی)

و دوستان مرحوم والد بودند - البته مرحوم والد در اواخر دیگر با مرحوم دولابی ارتباطی نداشتند - و بعضی از افراد دیگر که الآن در قید حیات هستند .

مرحوم حاج آقا معین، بسیار به مسائل طهارت و نظافت و تطهیر اهتمام داشتند - البته مقداری هم خارج از عادت - و تا آخر عمر نیز همین طور بودند . طبعاً در آن زمان، آنها بسیار سرکیف و سرحال و خوش بودند و مانند این دوره‌زمانه نبود که لب‌ولوچه‌های همه آویزان است!

زمانی که در مکه بودند، می‌خواستند به مسجدالحرام بروند و آخرین طواف را انجام بدهند و از آنجا به سوی مدینه حرکت کنند - چون حجشان مدینه‌بعد بود - بعد از ظهر، در مکانی نشسته بودند؛ چون از جایی پیاده آمده و خسته شده بودند، به همین خاطر نشسته بودند تا چایی بنوشند و سپس بروند و طواف و زیارت آخر را که در واقع به‌عنوان طواف وداع بود، بجا بیاورند .

در آن زمان، مسجدالحرام این‌گونه و با این کیفیت فعلی نبود و تشکیلات زیادی داشت؛ نمی‌دانم رفقا عکس‌های آن زمان را دیده‌اند یا نه؛ حتی باب بنی‌شیبه^۱ هنوز

۱. باب بنی‌شیبه: از درب‌های ضلع شرقی مسجدالحرام و نخستین درب از سمت شمال بود که با سه لنگه، در برابر باب کعبه، مقام ابراهیم و شمال چاه زمزم قرار داشت. این باب مقابل خانه‌های بنی‌شیبه واقع بود و فرزندان شیبه بن عثمان، که پرده‌داران کعبه بودند، از آن استفاده می‌کردند. در ماجرای نصب حجرالأسود، هنگامی که میان قبایل اختلاف افتاد و بنا بر آن شد که قضاوت برعهده نخستین فردی باشد که از باب بنی‌شیبه وارد می‌شود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این باب وارد شدند و به آن اختلاف پایان دادند.*

در فتح مکه (سال هشتم هجری) حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بت هبل را به فرمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شکستند و آن را در درگاه باب بنی‌شیبه دفن کردند. از این رو، دخول به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه مستحب شمرده شده است؛ زیرا با ورود از این درب، بت یادشده لگدمال می‌شود.**

امروزه باب بنی‌شیبه به‌واسطه توسعه مسجدالحرام، درون مسجد قرار گرفته و تقریباً محاذی باب‌السلام واقع است. بنابراین، با دخول از باب‌السلام و پیشروی به موازات آن به سمت داخل ⇐

وجود داشت. خلاصه، ایشان نشسته بودند و آن قهوه‌چی هم می‌خواست چای بیاورد. حاج آقا معین رو کردند به بقیه - مرحوم والد، حاج اسماعیل و افراد دیگر - و گفتند: به یک حمام حسابی رفتیم و لباس‌های تمیز پوشیدیم و غسل هم کردیم که دیگر یک طواف دل‌چسب، از آن طواف‌هایی که مو لای درز آن نمی‌رود، انجام بدهیم! هم از نظر خودمان - که مفصل غسل کرده‌ایم - و هم از نظر لباس، دیگر هیچ شک و شبهه‌ای در قضیه وجود ندارد.

و این توضیح از بنده است: هم از نظر اندام مبارک و بدن شریف هیچ مسئله‌ای نیست - چون کاملاً تمام قسمت‌ها، حتی لای ناخن‌ها و بیخ گوش‌ها و هر جا که احتمال می‌رفت آب به آنجا نرسد را شستیم و یک غسل حسابی هم کردیم - و هم لباس نظیفی پوشیدیم که به قدری تمیز است که نگاه پرنده هم به این لباس نیفتاده است!

خلاصه، شروع کردند به توضیح دادن و بسیار سرکیف بودند؛ - خدا مرحوم جدمان را بیامرزد - وقتی که این توضیحات را دادند، مرحوم آقا یک لیوانی را که آنجا روی میز بود، از آن پارچی که قهوه‌چی آورده بود، پُر از آب کردند و رو کردند به حاج اسماعیل و گفتند: حاجی، بریزم روی این حاج آقا معین؟!

حاج اسماعیل هم گفت: بریزید آقا سید محمد حسین!

مرحوم آقا هم آب را روی سر ایشان ریختند و از عبا تا تمام لباس‌های ایشان را خیس کردند - چون ایشان روی صندلی نشسته بودند - و یک بساط و لباس طاهری برای ایشان درست کردند که دیگر توبه کنند دوباره چنین غسلی انجام بدهند! یک دفعه حاج آقا معین دستشان را بلند کردند و گفتند:

ای وای، همه چیز ما بر باد رفت، صد رحمت به همان لباس همیشگی ما! ای

↳ مسجد، ورود از باب بنی شیبه محقق می‌شود. (محقق)

* رجوع شود به *التاریخ القویم لمکة و بیت الله الکریم*، ج ۳، ص ۳۷۲ و ج ۴، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ *البدایة و النهایة*، ج ۵، ص ۱۵۲.

** رجوع شود به *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۲۳۸.

کاش نمی ریختید.

چون این لباس با صندلی و همهٔ این چیزهایی که خیس شده، تماس پیدا کرده است! طبعاً این کارها همه روی حساب بود؛ هم شوخی بود و هم سرکیف بودند. اینها چه بساطی است؟! ما وظیفه داریم غسل کنیم، لباس بپوشیم و بیاییم؛ اما این گونه رعایت و تحفظ بر ظاهر، انسان را از باطن می گیرد.

شما در تمام این طوافی که الآن انجام می دهی، دلت به چه خوش است؟ به اینکه الآن لباسم طاهر است. تمام شد! گیر دقیقاً همین است. آیا این طور نیست؟ یا نمازی که می خوانی، می گویی: این نمازم با نمازهای دیگر فرق می کند و نمازم این گونه است. تمام شد!

خداوند در اینجا می فرماید: تو در تمام این حرف هایت به چه توجه داشتی؟ به لباس و طهارتی که کسب کردی؛ درحالی که باید فقط در این طواف به من فکر کنی و همه چیز را کنار بگذاری و اصلاً در این طواف نباید لباس، غسلی که کردی و این مسائل را ببینی.

البته انسان ابتدائاً کارهایی را انجام می دهد؛ اگر جایی نجس بود، آن را طاهر می کند و کسب طهارت می نماید یا لباس طاهر می پوشد؛ اما نه اینکه بخواهد تمام فکرش را صرف آن کند و بعد هم بیاید برای دیگران تعریف کند! همین که آمده و تعریف کرده، معلوم می شود که این قضایا در دلش جا باز کرده بوده؛ و الاً تعریف نمی کرد. پس معلوم می شود که غیر از توجه به پروردگار، یک سهمی هم برای لباس کنار گذاشته و حصهٔ آن را در اینجا مورد نظر قرار داده است. اینها نکات بسیاری دارد و انسان باید به این مسائل توجه کند.

خلاصه، مرحوم آقا می فرمودند: ”ما این آب را روی ایشان ریختیم و دیگر درست شد!“ چون بنده خدا مجبور شد و دیگر نمی توانست برود لباسش را عوض کند. اینها همه، حرکات عبور دادن است؛ حرکاتی است که ولی خدا یا رفیقی که مؤید به ولی خداست، می آید و انسان را عبور می دهد. حرکات عبور دهنده سلوکی

اینهاست که یک دفعه انسان را برمی دارد و به جای دیگری می اندازد؛ به گونه ای که اگر خود انسان بخواهد از آن عبور کند، کار و زحمت بسیاری دارد. اما این شخص می آید دست انسان را می گیرد و به راحتی او را پرت می کند و انسان یک دفعه می گوید: چه شد؟! ما کجا هستیم؟! و می بیند چه درّه هایی را پشت سر گذاشته و چه وادی ها و عقبه هایی را طی کرده است. یک دفعه دستش را گرفتند و با یک جهش به آنجا پرت کردند و گفت: عجب! اصلاً راحت شدیم و از این همه گرفتاری بیرون آمدیم. اینها همان عنایات خاصه است؛ آن عنایات و لطف ها همین است.»^۱

«اولیاء آمده اند تا راه و مسیر را باز کنند و راه انسان را به خدا نزدیک کنند. بنده زمانی در جایی بودم و شخصی از آقایان که از منتسبین به بعضی از افراد است - و آن شخص هم الآن حیات دارد و فردی بسیار مُعَنَوَن، موجّه و معروف است - نقل می کرد: ما با ایشان به حج یا عمره رفتیم. از جدّه به جُحْفَه رفتیم و در جحفه مُحَرَم شدیم. آن شخص، پیرمردی بود که در آن زمانی که ایشان این قضیه را نقل می کرد، هفتادوپنج یا هشتاد سال از سن او گذشته بود؛ شخصی که صاحب رساله و صاحب تقلید بود.

او ادامه داد:

همین که ما احرام بستیم، یک مرتبه دیدم رنگ این آقا عوض شد و بدنش شروع به لرزیدن کرد و همین طور ناراحت بود!
گفتم: آقا، چه شده؟ چرا این طور شدید؟
ایشان گفت: من الآن دارم این فکر را می کنم: الآن که احرام را بستم، چگونه از این احرام خارج می شوم؟!
می فهمید یعنی چه؟ یعنی الآن که این احرام را بستیم، عاقبت چه می شود؟! به او گفتم:

به آن پیرمرد می گفتم: خب، از احرام خارج نشدی که نشدی! مگر

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس ۱۱. (آیه الله طهرانی)

می‌خواهی ازدواج کنی که نگران هستی چگونه از این احرام خارج شوی؟! فرض کن تا آخر عمرت در احرام باشی، چه اتفاقی می‌افتد؟

اما می‌گوید: چگونه از این احرام خارج شوم و با این اوضاعی که می‌بینم، با این شک‌هایی که وجود دارد، با این اعمالی که انسان می‌خواهد انجام بدهد، با این مُبطلاتِ احرامی که ممکن است رخ بدهد و این وضعیتی که پیش می‌آید، تکلیف چه می‌شود؟! در حالی که او هنوز حولهٔ احرام را بر سر نینداخته، ماتم گرفته است و می‌لرزد که چگونه احرامش را تا آخر به سلامت به سر ببرد! این نگرانی در حالی است که تا عصر هم بیشتر طول نمی‌کشد؛ مگر اعمال عمره چقدر طول می‌کشد؟ اما او در این تردید به سر می‌برد!

حال متوجه شدید اوضاع از چه قرار است؟ هفتاد سال، هشتاد سال از سن یک نفر بگذرد و آن شخص در تمام مسائل و روایات و بالا و پایین غور کرده باشد، ولی وقتی می‌خواهد خودش یک عمل را انجام بدهد، هنوز نمی‌تواند مانند یک فرد عادی خیابانی این عمل را بجا بیاورد! این را سیرِ قَهْرایی می‌گویند؛ یعنی آنچه تا به حال بوده، در بُعد از خدا پیموده شده است!

مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - به آن شخص چه فرمودند؟ گفتند:

هان! چه خبر است؟! همه چیز را به هم ریخته‌ای، همه دنیا را نجس کرده‌ای!
 همه دنیا را به هم ریخته‌ای! مگر چه شده است؟ کمی ترشح به تو رسیده
 است! بنشین، با تو کار داریم!

وقتی نشست، فرمودند:

شخصی نزد بزرگی رفته بود. آن بزرگ گفت: "استادتان به شما چه یاد داده و چه تعلیمتان کرده است؟" او گفت: عَلَّمَنَا أَسْتَاذُنَا بِالِتِّزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الدُّنُوبِ؛ "ما را امر کرده که دقیقاً سر ساعت، فلان کار و فلان عبادت و فلان عمل خیر را انجام بدهیم؛ به طوری که مسئله هیچ تکانی نخورد؛ و از گناهان هم بپرهیزیم و کاملاً مواظب باشیم!"

او در جواب گفت: تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكُمْ بِالتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟! "چرا به شما نگفت که از خودتان بیرون بیاید؟! چرا به

شما نگفت که دیگر غیر از او چیزی نبینید؟! چرا به شما نگفت که افکارتان را به جای اینکه متوجه تأثیر و تأثرات ظاهری در اعمال و عبادات کنید، به او توجه کنید و دیگر اصلاً [به غیر او] نگاه نکنید؟! چرا شما را به این امر نکرد؟!^۱

ببینید! این مقام، مقام عبودیت است. امام صادق علیه السلام می خواهد انسان را به این مقام برسد. اینکه حضرت می فرماید:

باید همه اشتغال عبد منحصر [به اطاعت از خدا] باشد.^۲

یعنی دیگر از خود بیرون بیاید و بدی و خوبی را در اعمال نبیند؛ بلکه بگوید: او گفته است، پس انجام می دهم. او گفته است، پس این کار را می کنم. نه اینکه بگوید: این کار چه اثری دارد؟ آن را انجام می دهم تا فلان اثر را داشته باشد! که اگر آن اثر را ندید، در مقام اعتراض بر بیاید که: چه شد؟ پس چرا این طور نشد؟

عبد، آن عبدی است که در مقام اطاعت، دیگر خود را نبیند و حتی نگوید که این عمل برای رسیدن به او است. به قول خواجه حافظ که در اینجا خیلی عالی می فرماید:

ولی تو تا لب معشوق و جام می خواهی

طمع مدار که کار دگر توانی کرد^۳

بله، انسان باید برای رسیدن به او اهتمام داشته باشد؛ اما این مسئله مرتبه ای دارد و از آن مرتبه به بعد، دیگر این خواست باید کنار برود.

اگر بگوید: عمل را انجام می دهم تا از آنجا جاذبه های الهی و بارقه ها بیاید؛ پس عمل برای آن شد. اگر بگوید: بلند می شوم این کار را انجام می دهم تا حالم خوب بشود؛ پس برای حال انجام دادی. اگر بگوید: به حج می روم تا وضعم دگرگون

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۴۲ - ۱۴۶.

۲. اشاره به این فقره از روایت عنوان بصری، منقول از امام صادق علیه السلام:
و جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيهَا أَمْرُهُ تَعَالَى بِهِ وَ تَهَاؤُ عَنَّهُ* "و تمام مشغولیات عبد در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است." (محقق)

* بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

بشود؛ پس برای وضع رفتی، بنابراین تو حج انجام ندادی!
تا زمانی که تو لب معشوق و وصل و جام او و استفاده از آن شراب‌های معنوی
را برای خودت می‌خواهی، ”طمع مدار که کار دگر توانی کرد“ نه؛ به آن جایی که بزرگان
رفتند، نمی‌رسی!

باید از خود بیرون بیایی؛ باید دیگر در خود چیزی را نبینی و احساس نکنی.
آن مقام عبودیت که در تو پیدا شد، آن وقت، آن زمانی است که مرحوم والد
- رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

انسان به جایی می‌رسد که می‌بیند همه کارهایی را که انجام داده است، همه
را از خودش سلب کرده است.

ابتدا نظر به افعال داشت؛ بعد در همان مرتبه عمل عوام، آن نظر را برداشت؛
سپس تسلیم پروردگار شد و جلو آمد. بعد به جایی می‌رسد که می‌خواهد دیگر خودش
را کنار بگذارد و از خودش بگذرد - چون همه اینها برای رسیدن به وصل است؛ یعنی
می‌گوید: خدایا، عمل را انجام می‌دهم تا به تو نزدیک بشوم - اما به آن مرتبه که می‌رسد،
می‌بیند دیگر این کار، کار او نیست! اینجا مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:
اینجا کار، کار امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌آید و با آن اکسیری که
دارد [کار را تمام می‌کند]!

در زیارت آن حضرت داریم: ”شهادت می‌دهم که تو اکسیر اعظم هستی!“^۱

۱. المزار، شهید اول، ص ۴۶:

«السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَيْمَةِ وَ خَلِيلِ النَّبُوَّةِ الْمَخْصُوصِ بِالْأُخُوَّةِ، السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ وَ الْإِيمَانِ وَ
كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ، السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ مُقَلَّبِ الْأَحْوَالِ وَ سَيْفِ ذِي الْجَلَالِ وَ سَاقِي السَّلْسَبِيلِ
الزُّلَالِ، السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ الْحَاكِمِ يَوْمَ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَى شَجَرَةِ
التَّقْوَى وَ سَامِعِ السَّرِّ وَ النَّجْوَى، السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ وَ نِعْمَتِهِ السَّابِغَةِ وَ نِقْمَتِهِ الدَّامِغَةِ، السَّلَامُ
عَلَى الصَّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النَّجْمِ اللَّائِحِ وَ الْإِمَامِ النَّاصِحِ وَ الرَّنَادِ الْقَادِحِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ.» ترجمه:
«سلام بر پدر ائمه، و دوست خالص نبوت، آن که به برادری با پیامبر مخصوص گشت. سلام بر»

آن اکسیری که می‌آید و می‌زند و آن ماهیت را برمی‌گرداند و انسان را از آنجا بیرون می‌آورد. آنجا دیگر جایی است که انسان احساس می‌کند که با اراده و اختیار خودش، دیگر نمی‌تواند در آنجا کاری انجام بدهد.

إن شاء الله خداوند قسمت کند و همه ما را مشمول رسیدن به این نعمت عظمی

قرار بدهد.»^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

◀ پادشاه و پیشوای دین و ایمان، و کلمه خداوند رحمان. سلام بر ترازوی اعمال، و دگرگون‌کننده احوال، و شمشیر خداوند صاحب جلال، و ساقی چشمه سلسبیل گوارا. سلام بر شایسته‌ترین مؤمنان، و وارث دانش پیامبران، و حاکم روز جزا. سلام بر درخت تقوا، و شنونده راز و نجوای پنهان. سلام بر حجّت رسای خداوند، و نعمت فراگیر او، و عذاب کوبنده او. سلام بر راه روشن، و ستاره درخشان، و امام خیرخواه، و آتش‌زنه فروزنده؛ و رحمت و برکات خداوند بر او باد.»

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۸۸. (آیه‌الله طهرانی)

بخش سوم: عبادت مَرَضِيَّ حَق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«در نهج البلاغه وارد است:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۱

”دسته‌ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می‌کنند، این عبادت تاجران است؛ و دسته‌ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و دسته‌ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می‌کنند، این عبادت آزادگان است.“^۲

«مسئله این است که پاداش در همین دنیا داده می‌شود و این عمل، همین الآن از نقطه نظر جنبه ملکوتی، اثر خود را دارد و اثرش واضح است. و اما اینکه می‌فرمایند برای آخرت کار کن نیز درست و صحیح است؛ به جهت اینکه مآل انسان آن طرف است. اما نه اینکه انسان بخواهد عملی را برای رسیدن به آن طرف انجام بدهد؛ این عمل اصلاً غلط است و صحیح نیست. انسان باید عمل را برای خصوصیت فعلیه آن انجام بدهد، نه برای اینکه بعداً چه نتیجه‌ای می‌گیرد.

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۱۰.

۲. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۴. (علامه طهرانی)

آن شخصی که برای فردی کار می‌کند تا سر ماه حقوق بگیرد، طبعاً حقوقش هر روز به دست او داده نمی‌شود. او هر روز کار می‌کند و از روز اول و دوم و ... همین‌طور به انتظار روز سی‌ام است و روز سی‌ام برای او روز بسیار جالبی است؛ و از میان روزهای ماه، همیشه به این روز سی‌ام توجه دارد! خواب روز سی‌ام را می‌بیند، فکر روز سی‌ام را می‌کند، حرف و نقلش همه روز سی‌ام است، نقل‌زبان‌ش روز سی‌ام است، آرزویش روز سی‌ام است؛ تماماً روز سی‌ام! چرا؟ چون قبل از روز سی‌ام حقوقش را نمی‌دهند.

اگر حقوق هر روز را همان موقع می‌دادند، دیگر برای او روز سی‌ام و روز بیستم فرقی نمی‌کرد و همه یکسان بود؛ ولی این بیچاره را یک ماه در انتظار نگه می‌دارند. روز اول که کار می‌کند با خود می‌گوید: "امروز شب شد، به خانه برویم" دوباره فردا می‌آید و کار را شروع می‌کند، پشت میز می‌نشیند و تا شب کار می‌کند؛ تماماً به امید اینکه فردا بیاید. دوباره به امید اینکه پس فردا بیاید، و روز بعد از آن، و هفته دیگر و ... تا روز سی‌ام نزدیک می‌شود، کم‌کم اشتیاقش بالا می‌رود و قلبش شروع به تپیدن می‌کند، چون وعده دیدار و موعد وصال و رسیدن به حاصل این زحمات یک‌ماهه نزدیک می‌شود. همین‌طور نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و دیگر روزهای آخر خواب ندارد و همه‌اش خواب می‌بیند که دارد پول‌ها را یکی‌یکی می‌شمرد؛ به‌به! تماماً چیست؟ روز آینده! دارد به آینده فکر می‌کند.

اما این قضیه در اعمال و رفتار انسان معنا ندارد. اصلاً معنا ندارد که به این فکر باشید نمازی که می‌خوانید، به حساب روز قیامتتان نوشته بشود. روز قیامت یعنی چه؟! اصلاً بر فرض، روز قیامتی هم نباشد؛ بلکه نمازی که می‌خوانید، همین‌الآن اثری بر شما دارد و به روز قیامت مربوط نیست؛ چه روز قیامت باشد یا نباشد، فرقی نمی‌کند.

من که دیدار توأم امروز حاصل می‌شود

و عده فردای زاهد را چرا باور کنم؟!^۱

* * *

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق

نیست فرداگفتن از شرط طریق^۱

* * *

ای دل آر عشرت امروز به فردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟!^۲

امروز و همین الآن!

بینید، همه اینها ما را به همین وضعیت فعلی سوق می‌دهند، نه به امید آینده. تفاوت بسیاری است میان اینکه انسان در تفکر و مرامش، بدون ملاحظه موقعیت فعلی، امید به آینده داشته باشد، یا اینکه در تفکرش همیشه "حال" حاکم باشد. چنین شخصی، همیشه در حال به‌سر می‌برد، همواره در موقعیت حال حرکت می‌کند و آن نشاط را در وجود خود احساس می‌نماید.

به فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام: "لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرْه!"^۳ یعنی من الآن دارم خدا را می‌بینم؛ نه به امید بهشت و نه از ترس دوزخ آینده، بلکه همین الآن! "بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ!"^۴ این عبادت، عبادت احرار است؛ عبادتی که از توقع

↳ من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟!

۱. *مثنوی معنوی* (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۰.

۲. *دیوان حافظ* (قزوینی)، غزل ۱۶۴.

۳. *الکافی*، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۳۸؛ *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۳۴۲؛ *مختصر البصائر*، ص ۳۹۹. با قدری اختلاف در مصادر. ترجمه:

«پروردگاری را که ندیده باشم، عبادت نکرده‌ام!» (محقق)

۴. *عوالی اللئالی*، ج ۲، ص ۱۱:

«و قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ؛ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ

↳

فَعَبَدْتُكَ.» ترجمه:

و تعلق به آینده خارج شده و خود را بیرون کرده است.

آدم حرّ کیست؟ کسی است که به هیچ چیز تعلق ندارد؛ مثلاً در آینده چه وعده‌ای به او داده می‌شود؟ یا فردا می‌خواهند به او چه بدهند؟ یا فردا چه غذایی در انتظار اوست؟ یا فردا چه بهشتی در انتظار اوست؟ او این‌طور نیست که بخواهد خود را در این مدت در غلّ قرار داده و دست‌وپای خود را نسبت به آینده بسته ببیند. چه بسا اتفاق افتاد و فردایی هم نیامد!

این مسئله بسیار عجیب است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینجا چگونه نفسِ موقعیت فعلی را برای انسان توضیح می‌دهند؛ که عبادتی را که می‌خواهی "به‌خاطر" بهشت انجام بدهی، یعنی تو بنده بهشت هستی! دست‌وپایت بسته است، چشم امید به آینده داری و خدا را در اینجا کنار گذاشته‌ای!

گرچه الآن به‌ظاهر برای خدا عبادت می‌کنی، یا به‌ظاهر جلوی صاحب‌کار تعظیم می‌کنی و برای او بالا و پایین می‌شوی و می‌گویی: آقا، ما در خدمتتان هستیم و هرچه امر بفرمایید انجام می‌دهیم! اما در باطن، این کارها برای وعده سر ماه است. چرا دروغ می‌گویی که در خدمتتان هستیم؟! اگر صاحب‌کار بگوید: آقا، این ماه از حقوق خبری نیست، فردا می‌گویی: ای داد، دلم درد گرفت؛ آقا ببخشید، امروز نتوانستم سر کار بیایم! پس چرا دروغ می‌گویی؟! مگر نمی‌گفتی در خدمتتان هستیم؟! تو در خدمت پول سر ماه هستی؛ منتها این مسئله را این‌گونه بیان می‌کنی و می‌گویی: ما در خدمتتان هستیم؛ هرچه امر بفرمایید؛ قابل ندارد قربان! بنده در خدمتتان هستم. آن هم به تو می‌گوید: اختیار دارید آقا، اینجا اصلاً متعلق به شماست. هر دو دارید به هم دروغ می‌گویید! هم آن به این دروغ می‌گوید و هم این به آن؛ یکی برای پول سر ماه این حرف را می‌زند، و آن دیگری هم برای اینکه کارش متوقف

«امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: خداوندا، تو را نه از ترس آتش جهنم عبادت کردم و نه به شوق بهشت؛ بلکه تو را سزاوار عبادت یافتم، پس به عبادت پرداختم.» (محقق)

نشود! حرّیت اینجا نیست.

حرّ به چه کسی می‌گویند؟ حرّ به کسی می‌گویند - مانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام - که نماز می‌خواند، اما نه به بهشت چشم دارد و نه از جهنم می‌ترسد؛ هیچ‌کدام. وقتی می‌گوید "الله أكبر" نه بهشت در نظرش می‌آید و نه جهنم، که از ترس آن باشد.

الآن نماز ما چگونه است؟ روزه‌مان چگونه است؟ حجامان چگونه است؟ می‌گوییم: برویم حج انجام بدهیم، چون اگر انجام ندهیم، فردا خدا پدرمان را در می‌آورد! غیر از این است؟ آیا این‌طور حج انجام نمی‌دهیم؟

از این مردمی که به حج می‌روند بپرسید: برای چه می‌روید؟ می‌گویند: "اگر نرویم خدا پدرمان را در می‌آورد و ما را به جهنم می‌برد!" آنهایی هم که اطلاعشان کمی بیشتر است، می‌گویند: "موقع مردن به تارک حج می‌گویند: نصرانی بمیر یا یهودی؛ پس برویم حج را انجام بدهیم تا این بار و تکلیف را از دشمنان برداریم." ببینید، تماماً نگاهشان این است: تکلیف و بار را از دشمنان برداریم و عقاب را از خودمان دفع کنیم. و اگر امیدشان کمی بیشتر باشد، می‌گویند: برویم بهشت را برای خودمان رزرو کنیم! آنهایی هم که ترس بر آنها غلبه دارد، می‌گویند: بالأخره باید برویم؛ اگر نرویم خدا ما را کتک می‌زند!

چندی پیش، یکی از آشنایان از حج برگشته بود - البته از رفقا نبود - به او گفتم: خب، مکه چگونه بود؟ گفت: "الحمدلله، رفتیم و تکلیف را از دوش خود برداشتیم؛ دیگر چیزی به خدا بدهکار نیستیم!" ادراک او در همین حد بود. یک ماه به حج رفته است، اما مقدار شعور و معرفتش نسبت به حج این است که: "دیگر به خدا بدهکار نیستیم." همین! طبعاً خداوند هم به همین مقدار از اینها قبول می‌کند و بیش از این، قبول نمی‌کند.

اما آن کسی که می‌رود تا ببیند آنجا چه خبر است، در مکه چه خبر است، در منا یا عرفات چه خبر است، اصلاً فکر بهشت را نمی‌کند؛ اصلاً فکر تکلیف را نمی‌کند که آیا خداوند بر او واجب کرده است یا نه؛ بلکه می‌گوید: خدایا، به اینجا آمده‌ام تا

چیزی بفهمم؛ به اینجا آمده‌ام تا تو را ببینم؛ به اینجا آمده‌ام تا جمال و آثار تو را ببینم. اصلاً فکر بهشت به ذهن او نمی‌آید؛ ابداً!

بعضی از این رفقا و دوستانی که در سفر حج در خدمتشان بودیم، گاهی در آنجا صحبت می‌شد و ما می‌دیدیم که اینها اصلاً تا به حال فکر نکرده‌اند که مثلاً این حج برای آنها ذخیره آینده بشود؛ نه موقع تلبیه، نه موقع احرام، نه موقع عرفات، نه موقع منا؛ اصلاً هیچ! اصلاً بهشت چیست؟! جهنم چیست؟! آنها فقط دنبال این هستند که چه خبر است، چه هست، چه چیزی نصیبتان می‌شود، چه معارفی حاصل می‌کنند، چه انفتاحی برایشان پیدا می‌شود، چه شهودی برایشان حاصل می‌شود؟ این شخص، حرّ است! آدم حرّ و آزاد این است. معنای شعر:

من که امروزم بهشت وصل حاصل می‌شود

و عده فردای زاهد را چرا باور کنم؟!^۱

همین است. او می‌گوید: من امروز می‌خواهم ببینم که یار چه جلوه‌ای به من می‌کند، در عرفات چه جلوه‌ای دارد، در منا و مشعر چه جلوه‌ای دارد، در سنگ‌زدن چطور، در طوّف حول خانه او چه جلوه‌ای برای من ایجاد می‌کند. من به دنبال این هستم؛ نه به دنبال اینکه خدا بر من واجب کرده است! به دنبال اینکه اگر انجام ندهم فردا عقاب و خطاب متوجه من است، نیستم! به دنبال اینکه چه آثاری در بهشت بر این عمل مترتب است، نیستم و اصلاً به این فکرها نیستم.

این می‌شود کسی که در عبادت، تعلق به چیزی ندارد و بنده‌ای نیست که رقبه او گیر باشد. ما بنده هستیم و رقبه و فرمان گیر است؛ گیر فردا و جهنم است، گیر بهشت و حوری است، گیر پرتقال و سیب آنجاست. فرمان گیر است.

ولی رقبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام گیر نیست؛ پرتقال و سیب و بهشت و مار

۱. جامع نسخ حافظ، مسعود فرزند، ص ۴۱۲:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود و عده فردای زاهد را چرا باور کنم؟!

و عقرب و جهنم، او را گیر نینداخته است. فقط آنچه او را گیر انداخته، وصال محبوب است؛ همین! فقط بنده این است و بس؛ اینکه به وصل محبوبش برسد؛ تمام شد. بهشت چیست؟! جهنم چیست؟! آن مطالب کجاست؟ آن مسائل کجاست؟ من در این مدتی که در خدمت بزرگان بودم، یک بار در عمرم نشنیدم که در مجالسشان از نعمت‌ها و آثار ظاهریه جمال و جلال الهی صحبت کنند. فقط صحبت از "او" بود، از خود او بود، از لطف او بود، از رحمت او بود، از بخشش او بود. صحبت از امید بود، نه از ترس، فقط از امید.

لطف الهی بکند کار خویش نکته سربسته چه گویم، خموش^۱ فقط از امید بود، فقط از لطف بود. این مسائل نبود که در بهشت چیست، مسائل بهشت چیست، طبقات بهشت چیست، در هر طبقه چه مسائلی هست، چه آثاری هست؛ اینها اصلاً در صحبت‌ها و گفتار و ارتباطات و تصرفات خودشان، از آن مقام ذات، تنزل نمی‌کردند.^۲

«باید دانست که عبادت بر سه قسم ممکن است واقع شود:

اول: به جهت میل و طمع به بهشت؛

دوم: به جهت ترس از دوزخ؛

سوم: به جهت محبت به خداوند، تقریباً إلیه و ابتغاء لوجهه؛^۳ نه به جهت طمع و نه به جهت ترس. و سالکین إلی الله که مقصدشان وصول به ولایت و محض عبودیت است حتماً باید عبادات بلکه تمام کارهای خود را به جهت سوم که عشق و

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴:

لطف الهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سرش

...

لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سربسته چه دانی، خموش

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۲ ه.ق، مجلس ۱۰. (آیه الله طهرانی)

۳. ترجمه: «برای تقرب به او و برای طلب رضایتش.» (محقق)

محبت به خداوند تعالی است، انجام دهند.

زیرا نهایت و غایت از دو قسم اول و دوم، یا رسیدن به راحتی و یا تخلّص و دوری از عذاب و ناراحتی است. و بنابراین مقصد و مقصود رسیدن به مُشتهای نفس است، و توجه به خداوند سبحانه برای حصول اشتهای نفسانی است. و در این صورت خداوند واسطه‌ای برای کامیابی و امیال نفسانی قرار گرفته است. و معلوم است که واسطه از جهت نفس و ساطت، مقصود اصلی نیست، بلکه مقصودِ عَرْضِی و تَبَعِی است، و علی‌هذا چنین عبادتی حقیقتاً برای خدا نیست، بلکه برای وصول به مُشتهای نفسانی است، ولیکن حق عبادت که برای حق است حقاً همان قسم سوم است، که طالبان ولایت بر آن و تیره تمشّی دارند.

محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل، از هارون بن خارجه، از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

قَالَ: إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ فَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.^۱

”عبادت‌کنندگان بر سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی خداوند عزّوجلّ را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می‌کنند، و این عبادت اجیران است؛ و گروهی خداوند عزّوجلّ را از روی محبت عبادت می‌کنند، و این عبادت آزادگان است، و این با فضیلت‌ترین اقسام عبادت است.“

... صدوق در *خصال* با سند متصل خود از یونس بن ظبیان آورده است که:

قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: فَطَبَقَةٌ يَعْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْحُرِّصَاءِ وَهُوَ الطَّمَعُ؛ وَ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

آخَرُونَ يَعْبُدُونَهُ فَرَقًا مِنَ النَّارِ، فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ الرَّهْبَةُ؛ وَلِكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ؛ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَهُمْ مِّنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ عَاهِنُونَ﴾^۱، وَ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^۲، فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ مِنَ الْأَمِينِينَ^۳.

”حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمودند: مردم خداوند عز و جل را بر سه طریق عبادت می نمایند: یک طبقه از مردم خداوند را به جهت رغبت به ثواب و پاداش عبادت می کنند، و این عبادت حریصان است که طمع دارند؛ و طبقه دیگر از مردم، خداوند را به جهت دوری از آتش عبادت می کنند، و این عبادت بندگان است که از روی ترس است. ولیکن من خداوند را از روی محبت عبادت می کنم، و این عبادت کریمان است و این مقام امن است.

زیرا که خداوند عز و جل می فرماید: ﴿این طبقه از مردم در آن روز بازپسین و قیام قیامت از فرع در ایمنی هستند﴾ و نیز به علت آنکه خداوند عز و جل می فرماید: ﴿ای پیغمبر! بگو اگر شما مردم به خدا محبت دارید، باید از من پیروی کنید، تا خدا نیز به شما محبت داشته باشد و گناهان شما را ببامزد﴾ و بنابراین هر کس که خدا را دوست داشته باشد، خداوند عز و جل نیز او را دوست دارد، و هر کس که خدا او را دوست داشته باشد از اهل امن و امان خواهد بود.“

باری، چون عبادت حقیقی بدون توجه به خداوند غیر معقول است، بنابراین پیوسته در اثر ازدیاد عبادت، زیادی توجه پیدا می شود، تا کم کم این توجهات متراکم شده و برای نفس به صورت ملکه در می آید و مؤثر یقین و معرفت و شهود می شود.

۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۸۹.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۱.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۱۸۸.

و این اصل کلی علاوه بر آنکه از آیات و روایات شواهد بسیاری دارد، اعتبار عقلی نیز مساعد آن است؛ چون محبت و اشتیاق به هر چیزی، موجب توجه و دلبستگی به آن چیز می‌گردد، و این توجه که نفس عمل است، آن اشتیاق و محبت را در دل پابرجا و ثابت می‌کند، و این ثبات که علم است، موجب تأکد ثبوت آن چیز در دل می‌گردد، و چون آن چیز مؤکداً در دل نشست و به صورت ملکه درآمد، ظهوراتش پیدا می‌شود و تمام آثار و خواصش پدیدار می‌گردد؛ تا رفته‌رفته شخص عابد و متوجه به محبوب حقیقی و معبود واقعی، پروردگارش را مشاهده می‌کند و او را می‌شناسد و نیز خود را و تمام موجودات را به خدا و با خدا می‌شناسد، و در این حال توجه عبادی به جای خود نشسته و در محل خود استقرار می‌یابد، زیرا که تا عبادت طوری نشود که معبود را مشهوداً و وجداناً و حضوراً ببیند، آن عبادت صورت تصویری ای بیش نیست، و حق عبادت معبود نیست، زیرا که معبود او یک صورت فکریه و ذهنیه محدود است، و مطابق آن صورت نیز در خارج متوهم و محدود است، و آن معبود حقیقی و مقصود اصلی نیست، آن غیر مقصود است.

البته این‌گونه عبادت باید به هیچ‌وجه مورد قبول حق تعالی واقع نشود، ولیکن از فضل و رحمت، حق آن را پذیرفته است.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾؛^۱ «و اگر فضل و رحمت واسعه و زائده خداوند بر شما نبود هیچ‌گاه یک نفر از شما پاک و پاکیزه نمی‌شد.»

و اما عارفان به خدا و مقربان حریم مقدس او هیچ‌گاه خدا را با مفهوم فکری و صورت تخیلی ذهنی عبادت نمی‌کنند، و هیچ‌گاه مطابق خارجی همان مفهوم را نمی‌پرستند، بلکه عبادت آنان به ذات حقیقی و واقعی پروردگارشان جَلَّتْ عَظْمَتُهُ تعلق می‌گیرد، و حضوراً و شهوداً خدا را می‌خوانند، ﴿سُبْحٰنَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * اِلَّا

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۲۱.

عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ^۱؛ و راه وصول به این مطلب، تمکّن ذکر خداست در دل.
﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^۲ «خداوند را یاد کنید،
هم‌چنان‌که پدران خود را یاد می‌کنید؛ بلکه از یاد پدران خود نیز خداوند را
بیشتر یاد کنید.»^۳

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۷۱:

«پاک و منزّه و مقدّس است خداوند از اوصافی که به وی نسبت می‌دهند * مگر اوصافی را که
بندگان مخلص و پاک و پاکیزه‌شده خدا به او نسبت دهند.»

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۰۰.

۳. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۳-۴۶. (علامه طهرانی)

فضل‌هایم

انقطاع از مایوس‌ی‌الله

بخش اول: لزوم قطع تعلق از ماسوی الله در زیارت بیت الله

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾^۱؛ «و یک سره منقطع به سوی خدا باش و از همه چیزها

ببُئِر و بدو ببیوند.»

آیه مبارکه به این امر دلالت دارد که: عازم سفر حرم خدا باید از هر چیز جز خدا و جز رضای خدا چشم پیوشد و راه اخلاص بیوید، و جز وجه خدا و رضای او هیچ نجوید، و گرنه به منزل مقصود نمی رسد.^۲

«وقتی انسان به حج می آید، باید فکر خود را به کلی از متعلقات خود در مَوَطن خالی کند و همه را کنار بگذارد؛ کَأَنَّ تَنَها خود او در دنیاست، و بعد به سمت مقصود و مبدأ خود می آید تا خود را متصل کند و اتصال هم شرایطی دارد. تا زمانی که باطن گرفتار خواب و خیال و تصورات باشد، انسان صد مرتبه هم حج انجام بدهد، اتصال برقرار نمی شود! اتصال، شرایط، مقررات و مبانی دارد و باید طبق آنها عمل شود.»^۳

۱. سوره مزمل (۷۳) آیه ۸.

۲. امام شناسی، ج ۵، ص ۴۲. (علامه طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

«در اولین سفری که ما [در معیت علامه والد] به حج مشرف شدیم و من حدود هفده سال یا کمتر داشتم، در آن شب اولی که به مدینه وارد شدیم، به اتفاق اخوی و بعضی دیگر با مرحوم والد - رضوان الله علیه - به بیرون رفته بودیم. وقتی مراجعت کردیم، آن عده‌ای که در آنجا بودند - اتفاقاً همه هم از افراد سرشناس، مسئولین هیئات و افراد موجه بودند - مشغول بحث بودند و در عالم و فضای فکری خودشان درباره مسئله‌ای صحبت می‌کردند.

وقتی که مرحوم آقا نشستند، یکی از آنها گفت:

آقا، ما الآن در حال صحبت راجع به مطلبی بودیم و برای هر کدام از رفقا و دوستان، نظری حاصل شد؛ حال گفتیم این مسئله را به شما عرضه کنیم تا ببینیم شما در این قضیه چه نظری دارید؟

ایشان سکوت کردند و علامت رضا دادند که ادامه بدهید. آن شخص گفت:

همه ما در این مسئله متفق بودیم که این سفری که پیش آمده، سفری است که طبعاً یک ماه به طول می‌انجامد و ما در این سفر از زن و فرزند و متعلقین دور شده‌ایم؛ چه بسا حتی کسب و کار را کنار گذاشته یا به حداقل رسانده‌ایم؛ برای این سفر هزینه کرده‌ایم و طبعاً این مال هم رایگان به دست نیامده است، بلکه برای آن صرف عمر و وقت شده است.

ما می‌خواستیم ببینیم چه کنیم که از این مسائلی که پیش آمده - مانند جلای وطن، بُعد سفر، مدت طولانی مسافرت، مخارج و سایر اموری که طبعاً در این سفر وجود دارد - حداکثر استفاده را در اینجا ببریم؟

وقتی آن آقا خوب صحبت‌هایش را کرد و خیلی هم قشنگ صحبت کرد و توانست مطلب را آن‌طور که باید و شاید جا بیندازد، و شاید هم توانست به خاطر این خرج‌های سرسام‌آور و سر به فلک کشیده‌ای که برای حج انجام داده است، رقت قلبی ایجاد کند، مرحوم آقا مقداری به اینها نگاه کردند که در پاسخ چه بگویند؟

ببینید، عارف و ولی الهی نمی‌گذارد که انسان متوقف بماند و در یک حد باقی بماند. ایشان می‌توانستند با پاسخ‌های دیگری جواب آنها را بدهند که دلشان را نیز

به دست بیاورند و آنان را شاد و سرمست کنند؛ ولی عارف همیشه می خواهد دست بالا را بگیرد و بالاترین را اختیار کند و از آن سفره‌ای که خود بر سر آن نشسته است، برای افراد دیگر نیز مائده بگذارد و بگوید: شما هم بر سر سفره ما بیایید، کجا دارید می‌روید؟! در جاهای دیگر برایتان چرتکه می‌اندازند و حساب و کتاب می‌کنند: "این قدر خرج کرده‌ای، لذا برو این قدر طواف و این قدر عمره انجام بده و هر روز هم برو!" چون کاری ندارد، پنج ریال می‌دهی، ماشین می‌گیری و به مسجد تنعیم می‌روی، احرام می‌بندی و می‌آیی؛ یک طواف انجام می‌دهی، دوباره فردا هم انجام می‌دهی و پس فردا هم انجام می‌دهی!

اما مکتب عرفان، مکتب بالاترین است؛ مکتبی است که می‌گوید: حالا که تو چنین خدا و چنین راه و مسیری داری، بیا مرتبه بالاتر را انتخاب کن؛ چرا در آن مراتب پایین گیر کرده‌ای؟

مرحوم آقا شروع به صحبت کردند و فرمودند:

رفقا، ما الآن یک حساب سرانگشتی می‌کنیم تا بعد ببینیم باید پاسخ این سؤال شما را چه بدهیم. اولاً راجع به اینکه از شهر و دیار و زن و فرزند خود فاصله گرفته‌ایم، باید گفت: چقدر برای ما اتفاق افتاده است که به خاطر کسب و کار یا به خاطر تفریح و تفرّج و گردش از زن و فرزند فاصله گرفته‌ایم؟ «إلی‌ ماشاءالله!» (آنها افرادی اهل تجارت و اهل مسافرت‌های متعدد بودند.) «إلی‌ ماشاءالله» به

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶ ه.ق، مجلس ۸:

«این را بدانید که انجام دو احرام عمره در یک ماه کراهت شدید دارد و اگر فاصله کمتر از ده روز باشد، باطل است؛ یعنی باید بین دو احرام، ده روز فاصله باشد؛ مگر اینکه در دو ماه پشت سرهم باشد که یک احرام مربوط به این ماه و احرام دیگر مربوط به ماه دیگر باشد. انجام عمره مجدد قبل از گذشت یک ماه از عمره قبلی، کراهت شدید دارد؛* ولی الآن می‌روند و این کار را انجام می‌دهند، در حالی که این مسئله صحیح نیست.» (آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۱۴، ص ۳۰۷ - ۳۱۰. هم چنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *رساله عمره مفرد*، از آثار آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله سره.

کشورهای دیگر رفته‌ایم تا جنس بیاوریم و تجارت و خرید کنیم، یا به خاطر تفریح و تفرج و کسب علم و... بالأخره از زن و فرزند فاصله گرفته و دور شده‌ایم؛ اما اینها را هیچ به حساب خدا نمی‌گذاریم و نمی‌گوییم: خدایا، ما به ژاپن رفتیم تا فلان جنس را بیاوریم و از زن و فرزند دور شدیم؛ خدایا بینشید، چاره نداریم!

در حالی که خدا می‌گوید: اصلاً نرو! در همان جا بمان و به همان لقمه نان اکتفا کن؛ لازم نیست بروی آنجا تجارت کنی. خودمان یک چیزمان می‌شود، لذا آن را به حساب نمی‌آوریم؛ اما الآن که به مکه می‌آییم، این را به حساب می‌آوریم! آنجا که خودمان دلمان می‌خواهد به کشور دیگری برویم تا فلان دستگاه را وارد کنیم یا فلان جنس را بیاوریم، آنها را هیچ به آن حساب نمی‌آوریم که: خدایا...؛ چون خدا می‌داند که آن را دیگر به خاطر او انجام ندادیم، بلکه به خاطر پول در آوردن خودت انجام دادی. پس می‌گوید: به حساب ما نگذار. پس چرا ما آنجا خدا را به حساب نیاوردیم؟

بعد فرمودند:

اینکه می‌گوییم خرج کرده‌ایم؛ باید پرسید چه خرج‌هایی در زندگی کرده‌ایم که اصلاً ضروری هم نبوده است؟ این همه مخارج، این همه مسائل که برای ما اتفاق می‌افتد؛ اگر بخواهید خرج یک حج را با آنها مقایسه کنید، اصلاً یک صدم آنها هم به حساب نمی‌آید، و همین‌طور راجع به کیفیت زندگی و امثال آن. اکنون چه شده است که وقتی نوبت آمدن به مکه می‌شود، تمام اینها را لیست می‌کنیم: خدایا از زن و فرزندمان جدا شدیم؛ خدایا از شهر و دیارمان جدا شدیم؛ خدایا از اجتماعمان جدا شدیم؛ خدایا در مغازه و دفترمان را بستیم - و البته خیلی‌ها هم نبسته‌اند و شاگرد دارند و کارشان انجام می‌شود -؛ خدایا این مقدار خرج کردیم و الآن داریم برای تو صرف می‌کنیم.

خدا می‌خندد و می‌گوید: تو صد برابرش را جای دیگر صرف کردی اما به حساب ما نگذاشتی، ولی الآن که دوزار برای مکه خرج کرده‌ای، می‌گویی خدایا ما خرج کرده‌ایم و از زن و فرزند دور شده‌ایم و چه‌ها کرده‌ایم؟!!

مرحوم آقا بیست دقیقه تا نیم ساعت صحبت کردند و همه خلع سلاح شدند و

گفتند: عجب! ما اصلاً کاری نکرده‌ایم! ما با این سن بالا، این همه در عمرمان مسائل و مخارج گوناگون داشتیم، این همه خرج‌ها کردیم و این همه به این طرف و آن طرف رفتیم. بعد ایشان فرمودند:

حال که این طور است، پس بیاییم واقع را به خدا عرضه کنیم و بگوییم: خدایا ما هیچ هستیم، ما پوچ هستیم؛ نه خرجی کرده‌ایم، نه از زن و فرزند جدا شده‌ایم، نه دفتر و دستکمان را بسته‌ایم و نه کار شاق دیگری که مستحق عرضه کردن باشد در اینجا انجام داده‌ایم! خدایا با دست خالی آمده‌ایم؛ اگر پولی هم خرج کرده‌ایم، تو داده‌ای و اراده‌اش را هم تو داده‌ای.

بعد فرمودند:

آیا شما آمدن به اینجا را توفیق خدا نمی‌دانید؟ چند نفر را در شرکا و هم‌مسلك‌هایتان در تجارت و فنون مختلف سراغ دارید که می‌توانند به مکه بیایند، اما نمی‌آیند و خدا به آنها توفیق نداده است؟

آنها گفتند: «إلی ما شاء الله!» بسیار افراد ثروتمند و صحیح و سالم و بدون هیچ مشکلی هستند که هزارجا می‌روند و هر چیزی هم این طرف و آن طرف می‌خورند، اما این فریضة الهی و این مسئله فوق‌العاده مهم، ضروری و حیاتی زندگی را انجام نمی‌دهند و می‌گویند: برویم پولش را به فلان بدهیم؟!

ایشان فرمودند:

پس این توفیقی که الآن خدا به شما داده و از میان آن افراد، شما به اینجا آمده‌اید، جای شکر ندارد؟! آیا خدا نمی‌توانست شما را هم مانند آنها در شهر و خانه‌تان نگه دارد؟! اگر اراده خدا بر این تعلق می‌گرفت، چه کار می‌کردید؟ می‌گفتید: «امسال حوصله ندارم به مکه بروم، حالا ببینیم سال دیگر می‌شود یا نه؛ فعلاً امسال حالش را نداریم!» درحالی که نه مرضی دارید، نه علتی دارید و نه مشکلی؛ هیچ مانعی ندارید. آیا می‌شد یا نه؟

گفتند: «بله، می‌شد.» ایشان فرمودند:

پس اینکه شما راه افتاده و به اینجا آمده‌اید، آیا هیچ فکر نمی‌کنید که یک دست غیبی شما را از خانه و زندگی و کارتان حرکت داده و در شما اشتیاق ایجاد کرده

است که: یک ماه از آن فضا بیرون بیا، یک ماه بیا و چیزهای دیگر را ببین. یک عمر در مغازه و فلان خیابان و بالای شهر و پایین شهر، درگیر افراد مختلف، دفتر و دستک، حساب و کتاب، بانک، چک و سفته بودی؛ اکنون یک ماه از این فضا خارج شو و ببین چه می بینی. یک ماه از این فضا خارج شو و این پوسته و لباسی را که به تنت کرده‌ای، بیرون بینداز و لباس دیگر را بپوش؛ و یک ماه از آنچه دور خودت از هواها و تصورات و توهمات قرار داده‌ای، خارج شو، نمی میری! مطمئن باش که صحیح و سالم به شهر و دیارت برمی گردی.

بلند شو و بیا ببین اینجا چه خبر است؛ یک نگاه به کعبه بکن، آن وقت ببین با خیابان‌ها و آسمان خراش‌های طهران فرق می کند یا نه؟ تفاوتی دارد یا نه؟! یک نگاه به آن دو کوه صفا و مروه بکن، آن وقت ببین با آن پارک‌هایی که صبح و شب در آنها قدم می زدی و ورزش می کردی، تفاوت دارد یا نه؟! یک نگاه به صحرا و کوه عرفات و شب مشعر بکن، آن وقت بگو با آن شب‌هایی که ماشین برمی داشتی و در خیابان‌های بالای طهران می گشتی، فرق دارد یا نه؟! یک نگاه به آن فضای منا بکن، آن وقت ببین با آن گردش‌های شمال و دریای مازندران، متفاوت است یا نه؟ ببین چه فرقی مشاهده می کنی و فرقی کجاست؟ حسی را که اینجا داری، با حسی که در آنجا داشتی مقایسه کن؛ ببین چه اختلاف و امتیازی در این دو حس برایت پیدا می شود. باشد که با این احساس، تکانی بخوری؛ باشد که چیزی نصیبت شود و حرکتی بکنی و همواره در آن فضای پارک و بالای طهران و شمال و جنوب باقی نمانی. بیا اینجا را هم ببین؛ کوه عرفات و صحرای مشعر را هم ببین؛ رمی جمرات و سنگ زدن به شیطان را هم ببین؛ شب مشعر و شب‌های بیتوته در منا را هم ببین؛ ممکن است اینجا چیزهای دیگری باشد که از آن خبر نداری.

بعد ایشان فرمودند:

رفقا، پس ما چه کاری کرده و چه رنج و مسئله‌ای را تحمل کرده‌ایم؟! چه تعلقی در اینجا گرفته شده که بخواهیم آن را به حساب بیاوریم؟! هیچ! دستمان خالی و صفر است و هیچ عوضی در اینجا نداریم تا بخواهیم از خدا

مُعَوَّضی را تقاضا کنیم. با دست خالی آمده‌ایم و فقط تقاضای عنایت و لطف از آن طرف داریم؛ همین!
 از یک طرف، جیب خالی خالی و فقر محض، و از آن طرف، غنی بالذات که بحر کرم متلاطم او حد و انتها ندارد. مسئله این است؛ با دست خالی به اینجا آمده‌ایم.

در دیدگاه ماده و ماده‌گرایی، برای انسان در قبال عنایت و لطف پروردگار، حساب و کتاب قائل هستند؛ اما در دیدگاه توحید و اهل معرفت، انسان جایگاهی ندارد تا بخواهد متاع خود را در این بازار عرضه کند. مگر عبد از پیش خودش چیزی دارد؟! مگر عبد دفترچه بانکی دارد که بخواهد از حساب خودش بردارد؟! مگر بنده چه دارد که بخواهد آن را عرضه کند؟! عبد چه دارد؟! صفر و صفر و صفر؛ هیچ ندارد!
 حال که هیچ ندارد، با این دیدگاه به خدای خودش رو می‌آورد که: "خدایا، من هیچ ندارم، هیچ نیستم و چیزی ندارم که عرضه کنم." آن وقت با این کیفیت، شما می‌بینید که این مسئله در روحیه و حال بنده تأثیر می‌گذارد؛ حال استکانت و فقر را بالا می‌برد و هرچه این حال بالاتر برود، در نتیجه، عنایت و کرامت و لطف پروردگار نیز در آنجا اضافه و بیشتر می‌گردد.

وقتی استاد در کلاس درس می‌دهد، به شاگردانش نگاه می‌کند که کدام شاگرد طلبش بیشتر است و نسبت به استاد، خاضع‌تر و خاشع‌تر است و خود را محتاج‌تر عرضه می‌کند. آیا استاد به آن شاگردی که فخر می‌فروشد، نظر می‌اندازد؟ خیر، بلکه می‌گوید: برو پی کارت! آیا نسبت به شاگردی که می‌گوید: آقا این چیزها را من بلد هستم، نظر می‌کند؟ آیا نسبت به شاگردی که می‌گوید: من پدرم فلان‌الدوله است، نظر می‌کند؟ خیر، به او کاری ندارد و توجه نمی‌کند؛ چرا؟ چون کلاس درس، کلاس اعطای معرفت و علم است و انسان باید در حال کسب علم، آن فقر و بضاعت اصلی را داشته باشد تا بتواند استفاده کند؛ و الاً اگر بگوید: من [علم] دارم؛ استاد هم می‌گوید: داری دیگر! پس برو، چه می‌خواهی؟!

این دیدگاه، دیدگاه اهل توحید و دیدگاه عبودیت است؛ دیدگاهی که تمام مسائل را از جنبه روحی و نورانی آن مورد توجه قرار می‌دهد. نمازی را که انسان می‌خواهد بخواند، باید چگونه بخواند تا آن جنبه در آن رعایت شود؟ روزه‌ای را که می‌خواهد بگیرد، باید چگونه بگیرد که آن جنبه در آن رعایت شود؟ حج و انفاقی را که می‌خواهد انجام بدهد، باید چگونه انجام بدهد؟ باید همه اینها در آن جنبه باشد تا آن قضیه در آن انجام بشود؛ برخلاف دیدگاه مادی. بنابراین در مسائل سیاسی، اجتماعی و حکومتی، در همه اینها آن دیدگاه توحید حاکم است.

چند سال پیش به سفر عمره رفته بودم. در آن کاروانی که بودیم، عده‌ای از علما، بزرگان و وجوه نیز حضور داشتند. ما هم به‌طور ناشناس در کناری نشسته بودیم؛ چون همین لباس سفید عربی را بر تن داشتیم و کسی مطلع نبود که ما هم [اهل علم] هستیم. عجیب است که همان سؤال در آنجا نیز مطرح شد؛ منتها در آنجا افراد بیشتری - شاید حدود صد نفر - حضور داشتند. طبعاً همه به یکدیگر تعارف کردند و یکی از آنها، که نسبت به بعضی مسائل بر دیگران امتیاز و ترجیح داشت، شروع به گفتن کرد: باید در اینجا زیاد طواف کنید و انسان باید حداکثر استفاده را ببرد. این پول‌هایی را که شما خرج می‌کنید، رایگان به‌دست نیاورده‌اید؛ لذا باید کاری بکنید که بعداً احساس پشیمانی نکنید! و امثال ذلک.

طبعاً حرف‌هایی که در آنجا مطرح شد، در همان حدی بود که بیش از آن هم توقعی نمی‌رفت. با خود گفتم: ای پدر، جایتان خالی! ما در جلسه آن شب از شما چه شنیدیم و چه دیدیم، و اکنون در اینجا چه می‌بینیم و چه می‌شنویم! «سؤال شده است:

طبعاً ما آنجا اعمالی انجام داده‌ایم، اما باز انگار آن‌طور که باید، نمی‌دانیم چه کرده‌ایم! می‌خواستیم بدانیم از دیدگاه شما، حجی که ما رفته‌ایم إن شاء الله به

۱. برگرفته از: سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، سخنرانی، مجلس ۱۷۷؛ /بوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶ ه.ق، مجلس ۸. (آیه‌الله طهرانی)

چه صورت است؟ احساس می‌کنم در آنجا واقعاً هیچ کاری نکرده‌ام! ترس من از کوتاهی‌ام است؛ چون واقعاً احساس می‌کنم گویی فقط رفته‌ام، بازگشته‌ام و هیچ! یعنی آن چیزی را که باید در آنجا کسب می‌کردم، اکنون اصلاً در وجود خود احساس نمی‌کنم و همواره فکر می‌کنم که از جانب من کوتاهی بوده است. تنها از این می‌ترسم که صرفاً رفته و بازگشته باشم.

ببینید، ما هر عملی هم که انجام داده باشیم، نمی‌توانیم آن را در مقابل الطاف و عنایات الهی عرضه کنیم. شما هرچه هم کارتان بهتر و خلوص نیتتان بیشتر باشد، باز قابل عرضه نیست. این خلوص نیت را از کجا آورده‌اید؟ مگر این صفای باطن و این توفیق عمل، غیر از عنایت و لطف پروردگار است؟ پس چگونه ما بخواهیم در اینجا بگوییم: خدایا، آیا این کار و عملی که ما انجام داده‌ایم، مورد قبول تو هست یا نه؟ یعنی برای یک بنده، اصلاً جای این سؤال نیست که بیاید عملی را انجام بدهد و بعد نگران باشد که آیا خداوند این عملش را پذیرفته یا نپذیرفته است.

سالک در مقام عبودیت باید کار خودش را انجام بدهد؛ همین! دیگر به فکر این افتادن که آیا قبول شده یا نشده است، دور از شرط بندگی و دور از شرط ادب است؛ این مانند آن است که انسان مایه را از کس دیگری بگیرد، اما بعد بیاید در مقابل او عرض اندام کند. مثل اینکه شخصی به مهمانی فردی برود، درحالی که قبلاً پول این مخارج را از خود میزبان گرفته باشد، اما بعداً به رخ او بکشد: ببین ما چه زحمتی کشیدیم و چه کار کردیم! وقتی پول و مخارج از شخص دیگری است، دیگر عرضه داشتن این متاع در قبال او، کم‌لطفی است.

هر عمل خالصی که انجام بدهیم و هر نیت پاکی که در اینجا داشته باشیم، باید آن را از جانب او بدانیم؛ نه اینکه برای خود سهمی در نظر بگیریم. اینکه ما بگوییم: "خدایا، آیا عمل من در اینجا موجب تقرب شده است یا نه؟ عمل من چقدر خوب بوده است؟" این مسئله مانند این است که بگوییم: "خدایا، چقدر از لطف تو شامل حال من شده است؟" وقتی خدا لطف کند، دیگر انسان نباید سؤال کند؛ بلکه بهتر

است این مسائل را به او منتسب کرده، به او بازگرداند و بگوید: خدایا، ما هیچ کاری انجام نداده‌ایم و هیچ عملی از ما سر نزده است. ما آمدیم و مهمان تو بودیم؛ اگر کار خوبی کردیم، از تو بوده و اگر کوتاهی کردیم، از ما بوده است؛ و غیر از این، هیچ چیز در ذهن ما وجود ندارد.

لذا انسان باید برحسب مقدار تکلیف و شعور و ادراکی که دارد، به خدا واگذار کند و از کرم او برای کار و حال خود امداد بطلبد. بالأخره خداوند، حج و زیارت بیت‌الله و تشریف به اعمال و زیارت قبور اولیای خودش را قسمت کرده است؛ اگر انسان در آنجا به آن مقداری که تکلیف و سعه وجودی‌اش اقتضا می‌کند، انجام داده و سعی خود را کرده باشد، دیگر نباید راجع به بقیه مسائل فکر کند که: "آیا مورد قبول واقع شده یا نشده است؟ کوتاهی کرده‌ام یا نه؟" انسان باید در هر حالی، خود را مقصر و قاصر بداند و فقط توجه و اتکانش به کرم او باشد.

در یک سفری که چند سال پیش از طریق شام، به اتفاق چند نفر از دوستان به کربلا مشرف شده بودیم، موقع مراجعت در فرودگاه شام، یکی از همین دوستان از من پرسیدند: "آقا، از کجا بدانیم که این زیارت‌مان مورد قبول واقع شده یا نشده است؟"

من خنده‌ای کردم و گفتم: از کجا معلوم است که مورد قبول واقع شده باشد؟! چه کسی گفته است که اصلاً زیارت شما قبول شده است؟!

ایشان ناگهان جا خورد و این پاسخ برایش بسیار عجیب بود. گفت: "آقا، یعنی قبول نشده است؟!"

گفتم: حال اگر قبول نشده باشد شما چه کار می‌کنید؟ فرضاً امام حسین یا امیرالمؤمنین علیهما السلام بفرمایند: نه، ما زیارت شما را قبول نکردیم! گفت: "طبعاً هیچ!"

گفتم: الآن هم هیچ! اصلاً چرا باید فکر کنید که زیارت قبول شده یا قبول نشده است، مگر ما چه کرده‌ایم؟ مگر ما در قبال آنها چه کرده‌ایم؟

حال من از شما سؤالی می‌کنم: شما را با هواپیما در عرض دو ساعت به آنجا بردند، در بهترین مکان‌ها اسکان دادند، بهترین پذیرایی را از شما کردند و بازگشتید؛ آیا شما خبر دارید که در سابق، و حتی همین صد سال پیش، مردمی که به حج می‌رفتند، وصیت‌نامه می‌نوشتند؟ نیمی از اینهایی که می‌رفتند، باز نمی‌گشتند! یک سفر رفت و برگشت به آنجا شش ماه طول می‌کشید. به انواع مرض‌ها، سیل، وبا و بیماری‌های غیر قابل علاج مبتلا می‌شدند؛ دزدان سرگردنه، آنان را گردن می‌زدند و اموالشان را به غارت می‌بردند؛ لذا در تمام یک محله، به‌سختی یک حاجی پیدا می‌شد. آنان این‌گونه حج انجام می‌دادند.

امام مجتبی علیه‌السلام بیست‌وپنج مرتبه سفر حج انجام دادند و اغلب این سفرها از مدینه تا مکه با پای پیاده بود؛ با اینکه شترها و مرکب‌های حضرت، جلوی ایشان حرکت می‌کردند؛^۱ نه‌اینکه نداشتند! نود فرسخ بین مکه و مدینه فاصله است و بیابان آنجا که مانند زمین سبز و چمن‌زار شمال نیست. چه منازل ناهموار و چه موقعیت‌های طاقت‌فرسایی وجود داشته است. آنان این‌گونه حج را انجام می‌دادند، نه مانند ما! بنابراین، اگر قرار باشد سؤالی بشود که: چه کردیم؟ آنها باید این را بپرسند؛ ما کجای مسئله و کجای قضایا قرار داریم که اصلاً تصور این قضیه در ذهن ما خطور کند؟!

همیشه باید به قصور خود توجه کنیم. انسان باید همیشه خود را قاصر ببیند و خود را هیچ بداند؛ نه فقط در حج، بلکه حتی در همین جا! در ارتباط با دیگران نباید برای خود حسابی باز کند؛ همیشه باید خود را خادم همه بداند؛ واقعاً باید بداند. اگر ما به اندازه سر سوزنی در نفسمان نسبت به دیگران احساس برتری کنیم، در همان‌جا با مغز به زمین خورده‌ایم؛ اگر به اندازه سر سوزنی احساس کنیم که مورد توجه هستیم، همان‌جا نقطه سقوط ماست و نقطه انانیت و فرعونیت ما در همان‌جا قرار

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۱۴.

دارد. بهترین سالک و بهترین عبد، کسی است که واقعاً خود را از همه کمتر بداند و عملاً خود را از همه کمتر نشان بدهد.

در همین سفری که ما به کربلا مشرف شده بودیم، طبعاً حساب دوستان ما با بقیه فرق می‌کرد. مردم را می‌دیدید که موقع حرکت، سینه‌زنی و نوحه‌خوانی می‌کردند و می‌گفتند: حسین جان، ما داریم می‌آییم و چنین و چنان می‌کنیم؛ اما در آنجا برای نشستن روی صندلی به هم فحش می‌دادند! ما با خود گفتیم: نه آن سینه‌زدنتان، نه این رفتارتان! اما رفقا - ما که هیچ بودیم - این بندگان خدا می‌ایستادند و وقتی همه آن مردم تا نفر آخر سوار اتوبوس می‌شدند، آنگاه نوبت ما می‌شد.

به رفقا گفته بودم: هیچ‌کس راجع به صندلی اصلاً حرفی نزنند، هر وقت دیدید کسی روی صندلی شما نشسته است، اگر ممکن است بلند شوید و به عقب بیایید. یا موقع غذا که می‌شد، این بندگان خدا آخرین نفری بودند که وارد مطعم و محل صرف غذا می‌شدند و اولین نفری بودند که بیرون می‌آمدند. هم‌چنین راجع به مسائل دیگر نیز همین‌طور بودند؛ به‌طوری‌که خود مأمورین عراقی از همه بیشتر به اینها رسیدگی می‌کردند و می‌گفتند: این رفتاری که ما از شما می‌بینیم، با آنچه از دیگران می‌بینیم، بسیار متفاوت است.

یعنی وقتی این بندگان خدا می‌گفتند: ما برای زیارت آمده‌ایم؛ درست می‌گفتند. در هر جا به آنها اطاق می‌دادند، اعتراضی نمی‌کردند؛ وضع اطاق‌ها هر طور بود، سخنی نمی‌گفتند؛ غذا هر طور بود، حرفی نمی‌زدند؛ اتوبوس هر طور بود، گلایه‌ای نمی‌کردند.

انسان باید این‌طور باشد و این‌قسم خود را متواضع ببیند؛ واقعاً باید ببیند. اگر این‌طور باشد، این مسئله در همه شئون نفس نفوذ می‌کند و در همه کارها و افعال انسان خودش را نشان می‌دهد و واقعاً انسان، آن خواهد شد که "او" می‌خواهد. اما اگر این‌گونه نباشد، و به‌جای آن، آمدیم و برای خودمان حساب باز کردیم که: "آن کار من خوب بود، پس باید خوشم بیاید!" یا "این کار را من خوب انجام دادم،

الحمدلله! یا ”بالآخره یک زیارت با حال انجام دادیم، الحمدلله!“ اینها مسائلی است که نفس، آنها را خوش می‌پندارد و به همان دل‌خوش می‌شود. درحالی که چه کسی می‌تواند بگوید که ما قابل هستیم؟ چه کسی می‌تواند بگوید که ما چنین هستیم؟! من در همان سفری که حدود سه سال پیش [به حج] مشرف شده بودم، یک روز یکی از بزرگان و اساتید خودمان را - که فردی است بسیار متعهد و اهل مراقبه - در کنار قبرستان دیدم. ایشان ما را به منزلشان بردند. در آنجا صحبتی شد و آن شخص می‌خواست به نوعی از خود تعریف کند؛ البته از یک منظر می‌خواست بگوید که ما کاری انجام نداده‌ایم و معلوم نیست تمام این کارهای ما برای خدا باشد یا نه، ولی در همان موردی هم که می‌خواست تعریف کند، اشکال و تأمل وجود داشت. مطلبی که ایشان گفتند این بود:

من وقتی به مکه رفتم، گفتم: خدایا، من در همه عمرم فقط یک کار برای تو انجام دادم و آن اینکه شش ماه متوالی را شب تا به صبح برای تو بیدار بودم و صبح را تا به شب برای تو روزه گرفتم. من در همه عمرم این کار را برای تو انجام دادم.

من خنده‌ای کردم و گفتم:

آقای فلان، ما این کار را هم انجام نداده‌ایم! پس خیال و پرونده ما صاف صاف است و اصلاً هیچ در آن نیست تا عرضه بداریم.

او متوجه نشد که من چه می‌گویم و مقصود من چیست. می‌خواستم به او بگویم: این کار تو هم توفیقش از کجا آمده است که آن را به خدا عرضه می‌داری؟ اگر یک شب خداوند اراده می‌کرد که تو بخوابی، آن وقت می‌توانستی این حرف را بزنی؟! اگر تو در این شش ماه مریض می‌شدی، آن وقت می‌آمدی در اینجا افتخار کنی که: خدایا، من شش ماه چنین کردم؟ پس هم قدرتش را او داده، هم موانع را او برطرف کرده و هم توفیقش را او داده است. آن وقت ما بیاییم این را در قبال خدا عرضه بداریم: ”خدایا، ما شش ماه شب‌ها را تا به صبح بیدار بودیم و صبح‌ها را هم تا به شب روزه داشتیم؛ ما این کار را انجام دادیم.“ نه؛ اگر هم این عمل را انجام داده‌ای، نباید اصلاً در فکر و ذهنت بیاید که چنین کاری کرده‌ای.

فرق راهی که موحدین، اولیا و اهل توحید نشان داده‌اند، در همین است؛ فرق این راه با راه‌های دیگر در این است که اهل توحید، همهٔ امور را به خدا واگذار می‌کنند و برای خود چیزی برنمی‌دارند.^۱

«آنچه در موقع احرام، طواف، حضور در مسجدالحرام و به‌طور کلی، در یک بینش جامع برای زائر بیت‌الله مهم است، این است که دیگر در آنجا واقعاً برای خود حساب باز نکند؛ یعنی از آن حساب‌هایی که در این دنیا داشته و توقعاتی که در نفس خود پرورانده و با آنها زندگی کرده است، دست بکشد؛ توقع دارد به او سلام کنند، توقع احترام دارد، توقع دارد وقتی وارد می‌شود دیگران برخیزند و به او جا بدهند، توقع دارد وقتی می‌آید راه را برایش باز کنند. او باید واقعاً تمام این توقعات خیالی، پوچ و بی‌ارزش را کنار بگذارد.»^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیه‌الله طهرانی)

۲. همان، مجلس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

بخش دوم: تجلی توحید و غیرت الهی در حج

بسم الله الرحمن الرحيم

«در موقع حج انسان باید بی‌پیرایه باشد... خداوند می‌فرماید: به اندازه ذره^۱ مثقالی غیرت من اجازه نمی‌دهد که غیر از جنبه وحدت - که همان مقام ذلت و تذلل و عبودیت است - چیزی بخواهد در اینجا تسری پیدا کند، به هیچ وجه! وقتی که به حج می‌آیی، باید تنها بیایی؛ نه اینکه پنجاه نفر اطرافت را بگیرند و با سلام و صلوات به عنوان مرجع عظمای دینی وارد شوی. این حج نیست؛ این شیطنت است. همه اینها تخیل است؛ اینها وارد شدن در هوی و هوس و ورود در جهنم است؛ جهنم تخیلات و جهنم اینت‌ها!

باید تنها به حج بیایی؛ حال اگر رفیقی هم با تو می‌آید، بیاید، ولی تو باید در این حج تنها باشی و نباید کس دیگری را با خودت بیاوری. یعنی نباید در قلبت کس دیگری را بیاوری؛ اینجا مقام، مقام عزت است؛ اینجا مقام، مقام غیرت است؛ اینجا مقام، مقام کبریائیت است؛ اینجا مقامی است که غیر را نمی‌پذیرد و بر نمی‌گزیند؛ فقط او باید باقی بماند.

تقریباً دو سال پیش بود که خداوند به ما توفیق داد و با اهل بیت به حج مشرف شدیم. طبعاً مسائل و مشکلاتی بود که بسیاری از رفقا - خدا إن شاء الله حفظشان کند - در صدد برآمدند تا آن مشکلات را برطرف کنند. وقتی ما سوار شده بودیم و به

سوریه می رفتیم تا از آنجا به جدّه برویم، من رو کردم به اهل بیت و گفتم: ببین، حضرت ابراهیم با حضرت اسماعیل علیهما السلام می آید و یک حج انجام می دهد، یک حج هم ما داریم انجام می دهیم!

گرچه این مسائلی که ما گفتیم، مسائل حق و واقعی بود و همه کار به دست خداست و به دست انسان نیست، اما خدا می خواست به ما نشان بدهد و این مسائل در جان ما بنشینند. همان جا به ذهن من خطور کرد که در این راه و مسیری که به سمت حرم مقصود و معبود می رویم، مسائل و مطالبی در پیش است.

در بسته و بالجمله به شما عرض کنم که وضعیت ما به نحوی بود که از یک دقیقه بعد خود خبر نداشتیم که چه خواهد شد! در آن شبی که از بالای مدینه می گذشتیم و به سمت جدّه می رفتیم - مسیر شام به جدّه از بالای مدینه می گذرد - من به این کلام حضرت سیدالشهدا علیه السلام رسیدم:

إِلَهِي إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَاءِ مَقَادِيرِكَ مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ الشُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ.^۱

”خدایا، اختلاف تدبیر تو و وحدت در تدبیری که مختص به ذات توست، و سرعت پیچیدگی مقام قضا و قدر و مقادیر تو برای نزول حکم مُبرمت در عالم کثرات (یعنی از یک سو، اختلاف در تدبیر که ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾؛^۲ امروز این و فردا آن؛ و از سوی دیگر، کثرت آن مقادیر و عالم تصادمات و تصادفات و عالم زد و خوردهای در قضای کلی و نزولش در تقدیرهای متضاد و متشابه برای تأثیر در عالم کثرات)، این قدر زیاد است که موجب می شود از یک طرف، آن افرادی که به تو عرفان و معرفت دارند، از آن عطا و موهبتی که تو به آنها روا داشته ای، دل خوش و خاطر جمع نشوند؛ و از

۱. اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸، فرازی از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

۲. سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

طرف دیگر، اگر نظر لطف را از آنها برگرداندی، از تو مأیوس نباشند.“
در این درگه که گه‌گه که گه و گه که شود ناگه

مشو نومید اگر هستی ز لطف و قهر او آگه

اینجاست که واقعاً باید بدن همه ما بلرزد و به موقعیت خودمان پی ببریم که هیچ امیدی را احساس نکنیم؛ و از طرف دیگر، نسبت به رحمت پروردگار هم مأیوس نباشیم.

لذا اگر خدای نکرده از روی بی‌تفاتی به شخصی نظر بیندازیم، چه بسا فردا همان شخص بیاید و همچون گلی که خود را ذلیل و متواضع قرار داده است، تبدیل به گلی شاهد بازاری بشود؛ و آن شخص خاطی به قعر جهنم و دره هلاکت سقوط کند! سالک باید این حال را همیشه داشته باشد؛ این واقعیت است و شوخی نیست. من با چشم خودم افرادی را دیدم که دیگران را تعییب می‌کردند و حتی در آن تعییب هم حق داشتند، نه اینکه ناحق باشند؛ ولی نکته‌ای را که آنها فراموش کرده بودند این بود که: “اگر او عیب دارد، تو هم بی‌عیب نیستی.” آنها این مسئله را فراموش کرده بودند. بله، درست تعییب می‌کرد، درست تنقید می‌کرد - البته بعضی از آنها هم اشتباه بود - ولی کسی که متوجه این حالت باشد، با احتیاط قدم برمی‌دارد. این طور نیست که شمشیری را به دست بگیرد و همه را از دم تیغ انتقاد و تعییب بگذراند؛ روزی خواهد رسید که خداوند متعال ما را به همان بلیه‌ای مبتلا خواهد کرد که قبلاً دیگران را به واسطه آن صفت مذمومه، مورد تهاجم قرار می‌دادیم!^۱ و از این قضایا بسیار اتفاق افتاده است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۶:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَدَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِلِهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَكِبَهُ.» ترجمه:

«از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: هرکس کار زشتی را شایع و عمومی کند، مانند کسی است که در ابتدا مرتکب آن شده است؛ و هرکس مؤمنی را برای چیزی سرزنش کند، از دنیا نمی‌رود تا آنکه خود مرتکب آن شود.» (محقق)»

اینجاست که انسان باید همیشه متوجه این نکته باشد که ما نباید هیچ وقت آن جنبه وحدت را فراموش کنیم.^۱

«در آن سفر حج که ما بعد از فوت مرحوم والد - رضوان الله علیه - مشرف شده بودیم، من واقعاً عجایبی از اسرار الهی در آن سفر دیدم؛ عجایبی که بعضی را گفته‌ام و بعضی را هم هنوز نگفته‌ام. خلاصه در آنجا دیدم که چطور مسئله توحید نسبت به همه افراد علی السواء بود و انسان در آنجا نباید خدای نکرده یک سر سوزنی خودش را نسبت به بقیه بالاتر فرض کند؛ که اگر چنین کند چنان بر سر انسان می‌زنند که دیگر حتی نمی‌تواند از جایش بلند شود!

آنجا کاملاً این حقایق و قضایا برای انسان مشهود بود و قدم به قدم مسئله و مطلب بود. تا به ذهنمان خطور می‌کرد، درها بسته می‌شد! هر چه می‌کردیم باز شود، امکان نداشت. و همین که آن خطور رد می‌شد و می‌گفتیم: خدایا، نمی‌دانیم و قطع امید می‌کردیم، یک دفعه باز می‌شد. عجب! همان مأموری که تا الآن، صاف ایستاده و می‌گوید: نه! به محض اینکه این خطور به ذهن می‌آمد که دیگر کسی نمی‌تواند درست کند، می‌گفت: بسیار خب، بیایید برایتان درست کنم! این وضعیت به انحاء و مسائل مختلف تکرار می‌شد.

دیگر بماند که در جمرات چه اتفاقاتی افتاد...؛ واقعاً مطالب و مسائلی وجود دارد و ما همه غافل هستیم از اینکه چه می‌گذرد. و بسیار خسران زده هستند آنهایی که بدون توجه به این مطالب، حج را مسئله‌ای سرسری می‌پندارند و آن را متعین در

⇐ • همان:

... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ. ترجمه: «از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر کس مؤمنی را به خاطر گناهی سرزنش کند، نمی‌میرد تا آنکه خود مرتکب آن گناه شود.» (محقق)

۱. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۱۴۸ - ۱۵۳. (آیه الله طهرانی)

بعضی از اصناف و اشخاص فرض می‌کنند؛ آنان خبری از این مطالب ندارند.»^۱
 «در سفر مکه همیشه وحدت حاکم است. من در آن سفر متوجه شدم که آنجا نه علم خریدار دارد، نه شخصیت، نه مقام، نه سلوک، نه راه و نه هیچ چیز دیگری؛ تذلل، تنها متاعی است که در این بازار می‌خرند و به قیمت خوب هم می‌خرند. خداوند خیلی عالی به ما نشان داد.

من در آنجا متوجه شدم که هر کاری که بخواهم برای خودم انجام بدهم، خداوند در مقابل آن مانع و سد قرار می‌دهد؛ حال اگر می‌توانی برو انجام بده! یک‌دفعه می‌دیدیم بر سر یک قضیه پوچ و بی‌اهمیت، کار چنان متوقف می‌شد که به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستیم حرکت کنیم؛ و تا اینکه از آن مطلب رد می‌شدیم، می‌دیدیم همان چیزی که موجب شده بود ما را نگه دارند، خودش موجب جواز ما می‌شود! یعنی به همان دلیلی که ما را نگه داشته بودند، به همان دلیل اجازه می‌دادند حرکت کنیم. این عجیب بود که آن مانع را دلیل دیگری برطرف نمی‌کرد، بلکه همان دلیل اولیه آن را برطرف می‌کرد. این یعنی چه؟ یعنی بگو هر چیزی که در اینجا پیش می‌آید، از اوست؛ چرا خودت را معطل می‌کنی؟! چرا ایستاده‌ای؟!

و هر وقت که من این جهت را نداشتم و به جهت دیگری که اسم نمی‌برم، توجه می‌کردم، می‌دیدم مسائل بسیار روشن و آماده است و به‌هیچ‌وجه مشکلی وجود ندارد. این برای آن است که آنجا جایی است که نباید هیچ تعینی در آن راه پیدا کند. مرحوم والد - رضوان الله علیه - قضیه بسیار جالبی را از قول دکتر سید حسین نصر نقل می‌کردند. ایشان اکنون در آمریکا هستند و یکی از دانشمندانی هستند که در علوم اسلامی و حکمت نیز بسیار کار کرده و زحمت کشیده‌اند؛ ولی در زیّ اهل علم نیستند. در زمان سابق استاد دانشگاه بودند، در اینجا مناصب مهمی داشتند و بعد هم به خارج از کشور رفتند. او نقل می‌کرد:

۱. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۳. (آیة الله طهرانی)

در سفری که ما در زمان سابق با عده‌ای از رؤسای مملکت، به اتفاق خود محمدرضا شاه پهلوی به مکه مشرف شدیم (ظاهراً شاه در زمان حیاتش دو سفر به حج رفته بود که در یکی از آنها، ایشان هم حضور داشتند) ما در آنجا مهمان ملک فیصل بودیم و از ما بسیار پذیرایی می‌کرد.

در روز هشتم (یا نهم) ذی‌الحجه، به اتفاق شاه عربستان، عده‌ای از مقامات خود عربستان، رؤسای جمهور کشورهای دیگر و عده‌ای هم که با شاه ایران آمده بودند، وارد بیت شدیم. بعد، برای شست‌وشو گلاب آوردند.

ظاهراً گلاب هم از خود ایران می‌برند؛ آن موقع که از ایران می‌بردند. در آن سفری که ما در سن هفده‌سالگی با مرحوم آقا مشرف شدیم و ایشان هم در کتاب روح مجرد ذکری از آن سفر می‌آورند،^۱ من خودم دیدم که این شرطه‌ها آمدند و حجاج را کنار زدند و شاه عربستان که آن زمان فیصل بود، آمد و داخل خانه کعبه رفت. و ظاهراً در روز هشتم یا نهم ذی‌الحجه در آنجا مراسمی دارند که بسیاری از رجال هم به اتفاق آنها می‌آیند و با همین گلاب، بیت را شست‌وشو می‌دهند و جارو می‌کنند. و هر کسی هم که به آنجا می‌رود، خودش نیز کاری انجام می‌دهد؛ یعنی همه لباس‌های رسمی را درمی‌آورند و مشغول شست‌وشوی بیت می‌شوند و بعد هم به‌عنوان تبرک، از آن آب و... بین افراد تقسیم می‌کنند.

بعد دکتر نصر می‌گفت:

اینها مشغول شست‌وشوی بیت شدند. ما نفهمیدیم چه شد، دیدیم کم‌کم حال انقلابی پیدا شد و اصلاً وضع ما عوض شد و حال دیگری پیدا کردیم؛ گویی در عالم دیگری قرار گرفتیم! و دیدیم همه افرادی که آنجا بودند، شروع به گریه کردند؛ حتی حال خود فیصل هم بسیار منقلب شده بود. ظاهراً توجه من به حال خودم از همه بیشتر بود و احوال دیگران را نظاره می‌کردم. جالب اینجاست که دیدم خود شاه ایران، محمدرضا پهلوی، از همه آن افراد منقلب‌تر بود و بی‌اختیار داد می‌زد و سرش را به دیوار بیت می‌کوبید! مدتی

۱. روح مجرد، ص ۴۹۹.

به این کیفیت بود تا اینکه کم‌کم آن حال تغییر کرد و بیرون آمدیم. این قضیه نشان می‌دهد که وقتی آن مقام عزت و جلال ظهور کند، دیگر زید و عمرو نمی‌شناسد؛ یعنی همه این تعینات، فقط برای ما تعین است، اما آنجا این تعینات معنا ندارد و او می‌آید و همه را یک کاسه می‌کند. منتها مشیت بر این است که در اینجا بر طبق مقتضای عمل و شاکله افراد، مراتب ثواب و عقاب باشد؛ ولی نکته این است که تمام اینها به ید قدرت، اراده و مشیت اوست.

انسان تا وقتی در آنجا هست، از همه پست‌تر و بدبخت‌تر و گریه و ابتهالش از همه بیشتر است؛ اما بیرون که می‌آید، شاه مملکت و بیا و برو و بالا و پایین است! اما جان من، تو فردا به جایی می‌روی که دیگر بیا و برویی نیست، دیگر به چپ‌چپ و به راست‌راست در کار نیست، دیگر وزیر اعظم و نخست‌وزیر و وزیر دربار معنا ندارد؛ چرا به آن جنبه وحدت و غربت خودت فکر نمی‌کنی؟! چرا به این دو روزه دنیا فکر می‌کنی، در حالی که همه اینها تعینات است؟! لذا تمام هدف انبیا، اولیا و بزرگان بر این بوده است که ما را به آن وحدت بازگردانند تا به آن جنبه وحدت برسیم.

به امیرالمؤمنین علیه السلام "ابو تراب" می‌گفتند؛ چون همین طور بر خاک سجده می‌کردند و اندکی خاک جمع نموده، سرشان را بر آن می‌گذاشتند و می‌خوابیدند. "ابو تراب" یعنی خاکی؛ وقتی ما می‌گوییم فلانی خاکی است، یعنی اصلاً تعینی ندارد و گویی با خاک محشور و مانوس است.^۱

«خدا مرحوم حاج آقا معین شیرازی، پدر بزرگ ما را رحمت کند. ایشان برای

ما نقل می‌کردند:

ما یک وقتی با چند نفر از رفقا و دوستان به عراق رفته بودیم تا از آنجا برای حج به مکه برویم. طبعاً آنجا دوستان و رفقا آمدند و کارهای ما را درست کردند؛ گذرنامه‌ها را گرفتند و امور را انجام دادند و بدون اینکه زحمتی متقبل

۱. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۱۴۸ - ۱۵۳. (آیه‌الله طهرانی)

شویم یا مشقتی برایمان باشد، کار انجام شد و گفتند: بفرمایید! در روز معین آمدیم و سوار شدیم؛ حتی در طیاره را هم بستند و طیاره می‌خواست حرکت کند. یکی از افراد، ناگهان رو به ما کرد و گفت: «ببینید چه راحت می‌آیند و کار آدم را انجام می‌دهند و روانه می‌کنند! نه زحمتی کشیدیم و نه چیزی.» انگار یک قدری این مسئله را به خودش گرفته بود؛ یعنی تصورش این بود که شاید تافته جدابافته‌ای باشد و حتماً خدا نسبت به او نظر خاصی داشته که کارش به این نحو انجام شده است!^۱ ایشان می‌گفت:

تا این حرف را زد، یکی دو دقیقه بعد گفتند که اشکالی در وضعیت بعضی از مسافری پیدا شده است؛ لذا آمدند در طیاره را باز کردند و گفتند: فلانی بیرون بیاید، گذرنامه‌اش ایراد دارد! و این آقا را پیاده کردند. گفتیم: ای داد بیداد، مگر مجبور بودی این حرف را بگویی؟! خلاصه، پیاده شد. وقتی که داشت می‌رفت، رو به ما کرد و گفت: شما بروید، إن شاء الله این دوستانی که در عراق و بغداد هستند کار ما را ردیف می‌کنند و ما به شما ملحق می‌شویم. به این امید پیاده شد و رفت. آنها رفتند و پرسیدند: آقا چه شده است؟ گفتند: بله، ایرادی در مسئله ویزا پیدا شده است؛ از همین ایرادهایی که ممکن است در پرونده‌ها باشد و یک مرتبه انسان می‌بیند به خاطر یک مسئله عادی و ایرادی جزئی، جلوی یک قضیه گرفته می‌شود.

خلاصه، ایشان پیاده شد و به این امید به آنجا رفت؛ رفقا هم آمدند و دو روز هر کاری کردند، درست نشد. و طبعاً آنها هم از آن طرف رفته بودند و کارشان

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۱۲:

«این شخص سابقاً حالات خوبی داشت و از رفقای ایشان بود. آن موقع حالش خوب بود، گرچه بعدها به کثرات و بیاوبروها و مسائل مختلف دنیوی مبتلا شد و به قول مرحوم والد رضوان الله علیه: «مانند مَشکی که پوستی از آن باقی نمانده» به همین کیفیت بود تا اینکه از دنیا رفت. ولی آن موقع حالش خوب بود.» (آیه الله طهرانی)

گیر داشت. خلاصه، می‌گویند: ما نمی‌دانیم ایراد کجاست و هر جا را می‌رویم و درست می‌کنیم، یک‌دفعه ایراد دیگری در جای دیگر پیدا می‌شود! و آخر سر، گذرنامه را صاف به دستش دادند و گفتند: آقا، کاری از ما بر نمی‌آید. بعد ایشان می‌گفت:

یک‌دفعه این فرد متوجه اشتباه و خطایش شد که: عجب! ما که اتکا بر این دوستانمان داشتیم و می‌گفتیم این افرادی که در اینجا با ادارات و سازمان‌ها ارتباط دارند، یک‌ساعته برایمان درست می‌کنند و با طیاره بعدی می‌رویم و شاید هم طیاره یک قدری تندتر برود و زودتر از آنها برسیم؛ اما دو شبانه‌روز معطل شدیم و گفتند: آقا، فایده ندارد و شما باید به ایران برگردید! آن شخص می‌گفت: ”تا حال یأس برای من پیدا شد، گفتیم: خدایا، غلط کردم و فهمیدم گیر من از کجاست.“

خلاصه، همین‌که داشت می‌گفت غلط کردیم، یک‌دفعه تلفن زنگ زد و یکی گفت: آقا، من می‌خواهم فردا بیایم گذرنامه‌ات را بگیرم. فردا گذرنامه را گرفت و یک ربع هم طول نکشید، یعنی تا به اداره رفت، گفتند: آقا، این که ایراد ندارد و همه چیزش درست است. یک مهر زدند و گفتند: آقا بیا، کاری ندارد. و ایشان قبل از ظهر حرکت کرد و ما هم دوسه روز در جده مانده بودیم تا اینکه ایشان برسد.

همه ما در زندگی و ارتباطات و وضعیتمان از این قبیل مسائل داریم. خدا می‌خواهد نشان بدهد و بگوید: تو داری به سمت حج و به سمت جایگاه توحید می‌آیی، آخر چرا دیگران را با خودت برمی‌داری؟ و چرا در قلبت دیگران را گذاشته‌ای و می‌گویی: ”دیگران برای ما درست کردند، بین کار ما را چه راحت راه انداختند!“ خدا می‌گوید: خیلی خب! حالا بفرمایید پایین تا بفهمی و خالص بشوی؛ وقتی درست شدی آن وقت بیا. آنجا جایی نیست که انسان غیر از خدا را راه بدهد و غیر از او را در قلب خودش داخل کند.^۱

از امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا﴾^۱ سؤال شد. طبعاً این آیه یک معنای ظاهری دارد و آن اینکه: کسی که در آنجا می‌رود در امن

«شیخ بهاء‌الدین عاملی حکایت کرده است که در روایت وارد است:

ابراهیم بن ادهم در طواف بود، جوانی امرد را که موی در صورت نداشت و زیباچهره بود دیدار کرد. شروع کرد به نگاه کردن به او و پس از آن روی از وی برگردانید و در میان طواف‌کنندگان متواری شد. چون به خلوت آمد، از علت این نگاه سؤال نمودند و به او گفتند: ما تابه‌حال از تو سابقه نداشته‌ایم که در سیمای جوان امردی نظر کنی!

گفت: او پسر من است، و من او را در خراسان گذارده بودم. چون به جوانی رسید، از آنجا بیرون شده دنبال من می‌گردد. من ترسیدم که وی مرا از ذکر پروردگارم باز بدارد و حذر کردم که اگر او مرا بشناسد، من با او انس بگیرم. و سپس ابراهیم این اشعار را انشاد نمود:

هَجَرْتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَا وَ اَيَّمْتُ الْعِيَالَ لِيَكِيَ اُرَاكَا (۱)
فَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ اِرْبَا لَمَا حَنَّ الْفُوَادُ اِلَى سِوَاكَا (۲)

* * *

اَحْبَبُّ التَّقَى وَالنَّفْسُ تَطْلُبُ غَيْرَهُ وَ اِنِّي وَ اِيَّهَا لَمْصَطِرَعَانِ (۳)
فَيَوْمٌ لَهَا مِنِّي وَ يَوْمٌ اَذْهَبَا كِلَانَا عَلَى الْاَيَّامِ مُعْتَرِكَانِ (۴)*

(۱) من در راه میل و هوای تو از جمیع خلائق کناره گرفتم؛ و برای دیدار و لقای تو عیالم را یتیم نمودم.

(۲) بنابراین، اگر تو درباره محبت مرا قطعه‌قطعه کنی، ناله و آه دل من به سوی غیر تو بلند نمی‌شود.
(۳) من تقوا را دوست می‌دارم و نفس من غیر آن را می‌پسندد، و من با نفسم در این باره پیوسته در کشتی‌گیری به سر می‌بریم.

(۴) بنابراین، یک روز آن بر من غالب است و یک روز من او را رام؛ هر دوتای ما در مدت گذراندن ایام، یکدیگر را به خاک در می‌افکنیم. (علامه طهرانی)

* کشکول بهایی، ج ۳، ص ۲۴۴. رجوع شود به شرح أسماء الله الحسنى، قشیری، ص ۳۹۷؛ محاضرة الأبرار، ج ۲، ص ۶۳.

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶: ﴿وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَ اَرْزُقْ اَهْلَهُ مِنْ اَلْثَمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ﴾. ترجمه:

«و آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! این سرزمین را شهری امن بگردان و از مردم آن، هرکس را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده است، از انواع ثمرات و بهره‌ها روزی بخش.» (محقق)

است و کسی حق تعرض به او را ندارد؛ صیدکردن در آنجا حرام است و کفاره دارد؛ و خصوصیتی مربوط به حرم بودن آنجا، هم برای حیوانات و هم برای غیر حیوانات وجود دارد؛ مثلاً انسان نمی تواند اشیاء حرم را از حرم خارج کند و اگر شخصی بخواهد یک مشت خاک از مکه به ایران بیاورد، حرام است و جایز نیست.^۱

امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال که مقصود از این آیه چیست، می فرماید: منظور ولایت ما اهل بیت است که خدا در این ولایت ما امنیت را قرار داده است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد که خدا ولایت ما را در قلوب شیعیان ما تثبیت کند و آنها با ولایت ما به مقام امن برسند و احتیاجی به شخص دیگری پیدا نکنند.^۲

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵۵۲ - ۵۶۰؛ ج ۱۳، ص ۵ - ۱۰۵.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [عَلَيْهِمَا السَّلَام] قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ: ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنْ التَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ﴾، إِيَّانَا عَنِّي بِذَلِكَ وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَةَ وَصِيَّتِهِ.» ترجمه:

«از امام سجاد علیه السلام در تفسیر این دعای حضرت ابراهیم که فرمود: ﴿پروردگارا! این سرزمین را شهری امن بگردان و از مردم آن، هرکس را که به خدا ایمان آورده است، از ثمرات و بهره ها روزی بخش﴾ چنین روایت شده است که فرمودند: «منظور حضرت ابراهیم از این دعا، ما اهل بیت و دوستان ما و شیعیان وصی رسول خدا، امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم بوده است.» (محقق)

• همان، ص ۱۸۹:

«عَنْ عَبْدِ الْخَالِقِ الصَّقَلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾؛ فَقَالَ: «لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ (أَحَدٌ) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَيْتُ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، وَعَرَفْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَقَّ مَعْرِفَتِنَا كَانَ آمِنًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»

ترجمه: «از عبدالخالق صیقل روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند که: ﴿و هر کس وارد آن شود، در امان خواهد بود﴾ پرسیدم. امام علیه السلام فرمودند: ﴿

«درباره چیزی از من پرسیدی که هیچ کس، جز آن که خدا خواسته، نپرسیده بود. سپس فرمودند: همانا هر کس آهنگ این خانه کند درحالی که بداند این همان خانه‌ای است که خدا به آن امر فرموده، و ما اهل بیت را آن گونه که حق معرفت ماست بشناسد، در دنیا و آخرت در امان خواهد بود.» (محقق) • همان، ص ۱۹۰:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُ اللَّهِ: ﴿ءَايَاتُ بَيِّنَاتٍ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا﴾^۳ وَ قَدْ يَدْخُلُهُ الْمُرْجِيُّ وَالْقَدْرِيُّ وَالْحَرُورِيُّ وَالزَّنْدِيقُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، قَالَ: «لَا وَلَا كِرَامَةً.» قُلْتُ: فَمَنْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «وَمَنْ دَخَلَهُ وَهُوَ عَارِفٌ بِحَقِّهَا كَمَا هُوَ عَارِفٌ لَهُ، خَرَجَ مِنْ دُنُوبِهِ وَكُفَى هَمَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» ترجمه:

«از علی بن عبدالعزیز روایت شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، درباره این سخن خداوند که ﴿وهر کس وارد آن شود در امان است﴾ چه می‌فرمایید درحالی که مُرَجَّئَه و قَدْرِي و حَرُورِي و زَنْدِيق که به خدا ایمان ندارد نیز وارد آن می‌شوند؟ امام فرمودند: «نه، و هیچ کرامتی برایشان نیست.»

عرض کردم: فدایت شوم، پس منظور چه کسی است؟ امام فرمودند: «هر کس وارد آن شود درحالی که به حق ما عارف باشد، همان گونه که به خود کعبه عارف است؛ چنین کسی از گناهانش خارج شده و از اندوه دنیا و آخرت کفایت می‌شود.» (محقق) • تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۹:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ [تَعَالَى]: ... فَقُلْتُ: فَقَوْلُهُ ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾^۴؟ قَالَ: ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ سَبِيلٌ آمِنٌ لِلَّهِ بِهِ الْخَلْقُ فِي سَبِيلِهِمْ [سَبِيلِهِمْ] وَمِنْ النَّارِ إِذَا أَطَاعُوهُ...» ترجمه:

«از محمد بن فضیل صیرفی روایت شده است که گفت: از امام کاظم علیه السلام درباره سخن خداوند متعال پرسیدم... پس گفتم: پس سخن او که می‌فرماید: ﴿و این شهر امن﴾ یعنی چه؟ امام فرمودند: «آن شهر امن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. و او راهی است که خداوند به واسطه او، خلق را در مسیرشان و از آتش دوزخ، در صورتی که از او اطاعت کنند، امان بخشیده است...» (محقق)

(۱) سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶.

(۲ و ۳) سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

(۴) سوره تین (۹۵) آیه ۳.

این امنیت در سایه عزت توحید برای انسان حاصل می‌شود. باید در حرکت به سوی حج، این امنیت برای انسان محرز شود و انسان نیتش را خالص کند، مثلاً به خاطر رفیقش حج نکند؛ که چون رفیقش امسال می‌خواهد برود، او هم حجش را با او قرار بدهد. در سفر کربلا یا امام رضا علیه السلام عیب ندارد، ولی در سفر حج فقط باید خدا را در نظر داشت.^۱

این کلماتی را که خدمتتان عرض می‌کنم، از خودم نمی‌گویم؛ اینها مطالبی است که از بزرگان شنیده‌ام. انسان نباید در سفر حج غیر از خدا را مد نظر قرار بدهد؛ اگر چنین کند، گرچه با آن رفیقش برود، ولی از کیسه‌اش رفته است! باید فقط و فقط او را در نظر بگیرد؛ حال اگر برحسب اتفاق با هم همسفر شدند، چه بهتر؛ و اگر هم نشدند، باز هم چه بهتر؛ زیرا مقصد عبارت است از همان ادراک حقیقت توحید؛ و

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۳۰:

«سؤال شده است:

باتوجه به مطالب شما در مورد سفر معنوی حج که انسان باید در این سفر، هرگاه حالی به او دست داد، به دیگر امور و افراد توجه نداشته باشد، جمع بین حال خود و رعایت امر شوهر یا امور فرزندان و سایر افراد کاروان، مثلاً دوستان و فامیل، اگر احتیاج به کمک داشته باشند، چگونه است؟

جواب: ببینید، منظور از این صحبت‌ها همیشه راه میانه‌روی است، نه راه افراط و تفریط. اگر کسی که به حج می‌رود، مثل مرئی آلوی یک گوشه بنشیند، سرش را پایین بیندازد و دیگر به کسی اعتنا نکند، این هم خلاف است. اتفاقاً در روایت داریم:

انسان باید در سفر حج با همه بگوید و بخندد و با اطرافیان مزاح کند و همه را شاد

کند؛* و حتی باید در مخارج توسعه بدهد و نباید نسبت به اطرافیان امساک ورزد.*

اینها خصوصیتی است که در سفر حج بیان شده است. خلاصه، حج یک سفر معنوی است که باید همراه با توجه باشد و عزلت‌گزیدن و دیگران را به حساب نیاوردن، با این مطلب منافات دارد. انسان باید حال خودش را داشته باشد و در عین حال، حال دیگران را هم ملاحظه کند. «(آیه الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۴۱.

** رجوع شود به همان، ص ۱۴۹.

ادراک حقیقت توحید هم ممکن است بدون رفیق و مصاحب برای انسان پیش بیاید و حاصل شود. این، مسئله توحید است.»^۱

«مرحوم والد - رضوان الله علیه - در یکی از سفرهای حج، با عده‌ای از دوستانشان بودند. شاید حدود ده تا سیزده نفر از دوستانشان بودند و افراد مختلفی هم در میانشان بودند؛ حتی افرادی که از شاگردان مرحوم آیه الله انصاری همدانی - رضوان الله علیه - هم بودند، شرکت داشتند. قرار بود که خود مرحوم حداد - رضوان الله علیه - هم از عراق بیایند و مقدماتی هم فراهم شد؛ اما یک مرتبه مانعی پیش آمد و بعد از اینکه خیلی از کارها را هم انجام داده بودند و خود مرحوم آقا و دوستانشان و بعضی از شاگردان ایشان در عراق و بغداد، وسایل را آماده کرده بودند، یک مرتبه ایشان اطلاع دادند که: "من نمی‌توانم امسال بیایم." خیلی عجیب بود و غیر از عده خاصی، اصلاً همه سرد و دل‌زده شدند که چقدر برای خود حساب کرده بودیم که امسال را در خدمت ایشان باشیم!

همه اینها حساب دارد. اینکه من مدام به رفقا می‌گویم باید فقط به توحید و به "او" نگاه کرد، برای همین است؛ کسی که می‌خواهد به حج برود، نباید نگاه کند که چه کسی و چه رفیقی همراه اوست. باید به او توجه داشته باشد و قصدش را او قرار بدهد. حال اگر کسی هم باشد که از بعضی خصوصیات اطلاعاتی دارد، چه بهتر؛ اما نباید قصد این باشد.

سن من در آن موقع کم بود و حدود نوزده یا بیست سال بیشتر نداشتم؛ اما یادم است در آن زمان، حتی بعضی از آنها به افراد فخر می‌فروختند و می‌گفتند: "بله، حجی که ما امسال می‌رویم را تابه حال کسی نرفته است و خلاصه امسال چه بساطی خواهد شد!" برای من در همان موقع، با آن سن کم، جای سؤال و اشکال بود که چطور می‌شود؟! تو داری به حج می‌روی، اما می‌گویی: این حج ما امسال چیز دیگری است و به دیگران هم فخر می‌فروشی و می‌گویی: بله دیگر، ما این هستیم!

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۱۲. (آیه الله طهرانی)

إن شاء الله خدا قسمت شما هم بکند، ولیکن ما این توفیق را پیدا کرده ایم. این ایراد در میان ما هم هست. هیچ گاه نعمت خدا را به رخ دیگران نکشید؛ خدا نعمتی داده است، شکرش را بجا بیاورید و از ته دل بگویید: خدایا، ما قابل نبودیم که این قضیه برای ما اتفاق بیفتد، خود تو لطف کردی؛ این را به بقیه هم عنایت کن. این مسئله بسیار مهم است.»^۱

«حاج سید هاشم [حداد رضوان الله علیه] می فرمود:

روزی برای دیدن فلان، در کاظمین که بودم به مسافرخانه اش رفتم، دیدم خود با زوجه اش ایستاده اند و چمدان ها و اسباب را بسته و عازم مسافرت به حج هستند پس از کرات و مرّاتی که حج رفته بود، و شاید تعدادش را غیر از خدا کسی نداند. به وی نهیب زدم: تو که هر روز کربلا می روی، مشهد می روی، مکه می روی، پس کی به سوی خدا می روی؟!

وی حق سخن مرا خوب فهمید و ادراک کرد، اما به روی اندیشه خود نیاورد و خود را به نادانی و غفلت زد، و خنده ای به من نمود و خداحافظی کرد و گفت: دعای سفر برای من بخوانید؛ و چمدان ها را دست گرفته بیرون می برد تا به حرکت درآید.

حضرت حاج سید هاشم می فرمود:

دیده شده است بعضی از مردم حتی افراد مسمّی به سالک و مدعی راه و سبیل إلى الله، مقصود واقعی شان از این مسافرت ها خدا نیست؛ برای انس ذهنی به مُدرکات پیشین خود، و سرگرمی با گمان و خیال و پندار است؛ و بعضاً هم برای به دست آوردن مدتی مکان خلوت با همراه و یا دوستان دیرین در آن اماکن مقدسه می باشد.

و چون دنبال خدا نرفته اند و نمی روند و نمی خواهند بروند و اگر خدا را دودستی بگیری و - العیاذ بالله - مثل آفتاب نشان دهی باز هم قبول نمی کنند و نمی پذیرند، ایشان ابداً به کمال نخواهند رسید. فلهدا در تمام این اسفار از

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۲۹. (آیه الله طهرانی)

آن مشرب توحید چیزی ننوشیده و از ماء عذب ولایت جرعه‌ای بر کامشان ریخته نشده، تشنه و تشنه‌کام باز می‌گردند، و به همان قصص و حکایات و بیان احوال اولیاء و سرگرم شدن با اشعار عرفانی و یا ادعیه و مناجات‌های صوری بدون محتوا عمر خودشان را به پایان می‌رسانند.

حاج سید هاشم در توحید حق، مردی صریح‌اللهجه و قوی‌البینان و محکم‌الإراد و سریع‌النفوذ بود؛ و بدون بخل و اغماض بیان می‌کرد و دلالت می‌نمود و سخن‌ها داشت. هریک از اولیای حق، با هزار افسون و نیرنگ انسان نمی‌تواند یک جمله از ایشان بیرون بیاورد؛ در کتمان به قدری قوی می‌باشند که بعضی، از حد هم تجاوز کرده راه افراط را می‌پیمایند.

اما حاج سید هاشم که رُوحی و رُوحِ جمیعِ وُلدی و أُسَرِّقِ و کُلِّ مَنْ یَتَعَلَّقُ بِی، به حق فدای او باشد، به قدری در اعطاء آن معارف سریع و بدون مضایقه و دریغ و بدون امساک بود که برای انسان ایجاد شک می‌نمود که آیا تا این درجه هم ولی خدا باید دعوتش را گسترش دهد و بخواهد و دنبال کند، و بطلبد افراد لایق را که سخنش را دریابند و از مسیرش حرکت نمایند؟!

او به افراد غیر لایق و غیر مستعد چیزی نمی‌گفت؛ ولی دوست داشت افراد، لایق گردند و استعداد یابند، و یا افراد مستعد و لایقی پیدا شوند و آن معانی راقیه و مُدرکات عالیّه خویشان را که از ملکوت اعلیٰ سرچشمه می‌گیرد به آنها اِلقا نماید. اما افسوس و صد افسوس که او گفت، و دنبال کرد، و پیگیری نمود، و دعوت کرد، و در مسافرخانه به دیدار و ملاقاتشان رفت؛ و آنها نپذیرفتند تا دامن از این سرای خالی تهی کنند، و نزد ارباب حقیقی دست‌خالی بازگشت نمایند.

او که نمی‌گفت: حج نرو؛ مکه و مدینه نرو؛ کربلا و نجف نرو! حقیقت حج و روح ولایت را او چشیده بود و مزه واقعی آن را او دریافت نموده بود. او می‌گفت: لحظه‌ای به دنبال معرفت ذات و نفست بگرد، دقیقه‌ای در حال خود تفکر کن تا خودت را بیابی که خدای را خواهی یافت، و در این صورت تمام مسافرت‌هایت صبغه

الهیة به خود می‌گیرد، و با خدا و از خدا و به‌سوی خدا خواهی رفت. در آن حال چنانچه تمام جهان بلکه تمام عوالم را سیّر کنی برای تو ضرری ندارد، زیرا با خدا و عرفان ذات اقدسش سفر نموده‌ای!»^۱

«وقتی که حاجی قدم به مکه می‌گذارد، دیگر نباید در فکر خانه و منزل باشد. این مسئله بسیار مهمی است و متأسفانه امروزه به این کیفیت عمل نمی‌کنند. افرادی که برای حج به مکه می‌روند، دائماً به منزلشان تلفن می‌زنند و از حال و احوال فرزندان

۱. روح مجرّد، ص ۶۷۱. (علامه طهرانی)

• *نفحات انس*، ص ۱۰۷:

«انسان باید خدا را در ضمیر و نفس خود پیدا کند. اگر انسان به‌جای این طرف و آن طرف رفتن و زیاد مسافرت کردن، در جای خود بنشیند و به دنبال حقیقت باشد، نیت خود را خالص کند، ضمیر خود را صاف کند و خود را تسلیم اراده حق کند - نه اینکه برای خود چیزی بردارد - خدا در همان‌جا به سراغش می‌آید و در همان نقطه خداست.

ما به آن مطالب اساسی توجه نمی‌کنیم، آن‌گاه مدام به زیارت ائمه علیهم‌السلام می‌رویم و خیال می‌کنیم در آنجا برای ما فتح باب است. زیارت امام رضا علیه‌السلام بسیار خوب است و ثواب بسیاری دارد و شیعیان نیز باید مرتب به زیارت آن حضرت بروند. نفس زیارت، خود از شعائر است. این اماکن مقدسه ائمه علیهم‌السلام نباید از زائر خالی باشد؛ مانند حج است که چقدر در روایات توصیه شده است که حج را نباید خالی بگذارید! حتی اگر در بعضی از سال‌ها حاجی کم باشد، حاکم اسلام باید با خرج دولت اسلام، عده‌ای را برای حج بفرستد تا اینکه حج هیچ‌گاه خالی نباشد. حج هیچ‌گاه نباید ترک شود و در هیچ شرایطی نباید تعطیل باشد؛ در هیچ شرایطی! همیشه باید حج لحاظ شود.*

زیارت مراقده مطهره ائمه اطهار سلام‌الله‌علیهم نیز مانند حج است و باید همیشه در آنجا زائر باشد و از برکات آنجا استفاده شود؛ اما نه اینکه انسان همه وقت خود را صرف زیارت کند و مکرر به زیارت برود و بازگردد. امام رضا علیه‌السلام همه‌جا هست؛ امام رضا در منزل خود انسان هم هست؛ امام رضا اختصاص به مشهد و نقطه خاصی ندارد؛ ولایت امام علیه‌السلام، با خون و گوشت و پوست انسان قرین و عجین است؛ با نفس و ضمیر و سرّ و روح انسان عجین است.» (آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۱۱، ص ۲۰ - ۲۴.

سؤال می‌کنند؛ در حالی که وقتی حاجی به حج می‌آید، دیگر نباید به منزل تلفن کند. آنها هم خدایی دارند و برای خود نگهبان و حافظی دارند. بله، هر یکی دو هفته‌ای یک مرتبه عیب ندارد؛ اما نه اینکه هر روز تلفن کنند و شروع کنند به صحبت کردن از اخبار این و آن، که مثلاً فلانی مُرد، آن یکی زنده شد، دیگری عروسی کرد و آن شخص مریض شد یا فلان!

حاجی دیگر نباید به مسائل و مطالبی که در منزلش می‌گذرد فکر کند؛ نباید به کارش فکر کند و نباید به اینکه چه بر سر مغازه و دکان و دفتر و دستکش آمده است، فکر کند. تمام اینها از سهم انسان می‌کاهد و موجب می‌شود که سهمیه انسان کم شود. برای رسیدن به آن مبدأ، به همان مقداری که نفس، صفا و خلوص دارد، باید [توجه به امور دنیوی] کم باشد. انسان فرزند را در منزل می‌گذارد؛ خب، او خدا دارد! مگر وقتی که ما در اینجا هستیم، به امید خودمان و با اتکای به خودمان فرزندانمان را تحت تکفل قرار می‌دهیم؟! امور به دست خداست.

حاجی نباید به فرزند و زن و شوهر و عمه و شریکش فکر کند! اگر می‌خواهد هفته‌ای یا ده روزی یک مرتبه تلفنی بزند و به همین مقدار بگوید: "سلام علیکم، حال همه شما خوب است؟ خدا حافظ شما!" عیب ندارد. اما اینکه او چه کرد و دیگری چه کرد، موجب می‌شود که آن حالت صاف، فکر صاف، آن اتجاء و وجهه و خلوص نیت و صفای باطن، آمیخته و خلط شود. انسان به زیارت می‌رود، اما در فکر این است که آن قضیه اتفاق افتاده است؛ برای طواف می‌رود، اما در فکر این است که فلان مسئله رخ داده است؛ اما اگر چیزی نداشته باشد، آسوده رفته است.

ما به یاد نداریم وقتی که مرحوم والد - رضوان الله علیه - به حج می‌رفتند، حتی یک بار تلفن کرده باشند. بله، در اواسط حج وقتی پانزده روزی می‌گذشت، روی جهات مختلفی یک نامه می‌فرستادند؛ فقط همین. اصلاً به یاد نداریم که ایشان تلفنی زده باشند که مثلاً حالتان چطور است. اینها بسیار مؤثر است. شما خودتان را از این مسئله بیرون بیاورید و ببینید چه وضعیتی دارید، یا اینکه خودتان را در چنین موقعیتی

قرار بدهید؛ آن وقت خودتان را مقایسه کنید و حالتان را ببینید.»^۱

«وقتی که افراد به حج مشرف می‌شوند، یک ماه از اوضاع و شرایط و آن حال و هوایی که در آن شرایط و در آن حال و هوا زندگی می‌کنند و به سر می‌برند، خارج می‌شوند؛ از افراد دور می‌شوند، از تجارت و کسب خارج می‌شوند، از محیط و ارتباطات و تعلقات تا حدودی بیرون می‌آیند. چقدر حج می‌تواند برای انسان مفید باشد و آن اثر را بر نفس انسان بار کند، در صورتی که این معنا و مقصود حاصل باشد؛ نه اینکه انسان هر روز و هر شب با تلفن و امثال ذلک تماس بگیرد: «فلانی چه شد؟ حالش چطور است؟ اوضاع چطور است؟ معاملاتی که قرار است در شهر انجام شود، آیا به قوت خود باقی است؟ چه افرادی در این مدتی که من نیستم چه کارهایی انجام می‌دهند؟» و رتق و فتق امور خود را از آنجا انجام دهد! این حج فایده‌ای ندارد و حجبی نیست که آن اثر بر آن مترتب شود. خوشا به حال آن حجاج و آن ضیوف خدای متعال که در سابق به حج مشرف می‌شدند. این وسایل امروزی نبود، این اموری که تعلق انسان را اضافه می‌کند نبود، این اموری که باعث پیوند بیشتر انسان با اطرافیان است نبود.

در آن سالی که ما به حج مشرف شدیم، تماس بسیار سخت و ارتباط بسیار مشکل بود؛ لذا افراد بهتر توجه داشتند و بیشتر بهره می‌بردند. لازمه حج و رسیدن به آن مطلوب، جدا شدن و قطع شدن از این تعلقات است.

[گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست]

رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست^۲

انسان باید از تعلق بیرون بیاید تا بتواند به نیکی و درستی و صحت، به ندای

پروردگار لبیک بگوید.^۳

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

۲. گنجینه الاسرار، عمان سامانی، ص ۱۱۴.

۳. جلوه‌های معرفت، ص ۳۴۰. (آیه الله طهرانی)

«بنابراین، رفقا و دوستان باید بدانند و قدر این سفر را به خوبی متوجه شوند که حال که توفیق الهی شامل حال ما شده و خداوند این پذیرایی را نصیب و قسمت کرده است باید قدر آن را بدانیم؛ مگر یک ماه چقدر است؟ ما حساب این یک ماه را از زندگی مان کنار بگذاریم؛ یک ماه به مطالب عادی نپردازیم، یک ماه هر حرفی را نزنیم، یک ماه هر فکری را به سرمان نیاوریم. خیلی زیاد نیست؛ ما باید در تمام طول سال این طور باشیم، اما حالا خدا گفته است فعلاً یک ماه این طور باشید. یک ماه با هر کسی ننشینیم و برنخیزیم و به حرف های بقیه گوش ندهیم؛ مردم در غفلت هستند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - در یکی از همین نوارها راجع به مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - می فرمودند:

وقتی که ایشان در نجف بودند، علما اعتراض می کردند که چرا ایشان همیشه سر خود را پایین می اندازد، به درس یا به حرم می رود و سر خود را هم بلند نمی کند؛ به این طرف نگاه نمی کند، به آن طرف نگاه نمی کند و سلام نمی کند.

مرحوم آقا می فرمودند:

علامه هزار بیچارگی دارد و می خواهد به درد خود برسد. او که به نجف نیامده است ویتربین ها را نگاه کند و یکی یکی ببیند چه کسی رد شد و چه کسی پسر خاله و پسر عمویش بود! او فقط دنبال خود است، دنبال فکر خود است، دنبال راه خود است، دنبال مقصد خود است؛ دیگر فرصتی نمی ماند که انسان سر خود را این طرف و آن طرف کند و به این امور پردازد.^۱

معمولاً روش من [در بیت الله الحرام] این بود که شبها در مستجار می نشستم و تا پاسی از شب هم همان جا بودم. افرادی که به آنجا می آمدند، افراد مختلفی بودند و عده زیادی از آنها از آقایان بودند؛ اصلاً به آنجا می آمدند بنشینند تا رفقایشان و افرادی را که از کشورهای دیگر می آیند، ببینند؛ و آنجا مجلسی برای اجتماع، خندیدن، حرف زدن و غیبت کردن شده بود! دو ساعت می نشستند و می گفتند: "بالآخره امشب

۱. رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۶۱.

عده‌ای را دیدیم“ و برمی‌خاستند و می‌رفتند. وقتی هم راه می‌رفتند، تماماً چشم آنها به این طرف و آن طرف بود که چه کسی را ببینند، اطراف خود جمع کنند و صدایش بزنند!»^۱

«در سفری که مرحوم آیه‌الله آقاشیخ محمد بهاری - رضوان‌الله‌علیه - به حج رفته بودند، ایشان به‌گونه‌ای در کاروان حضور داشتند که تا آخر سفر کسی نفهمید ایشان آقاشیخ محمد بهاری هستند. به زوار خدمت می‌کردند، برای آنها چای می‌آوردند و...»

مرحوم آقاشیخ محمد بهاری، از شاگردان معروف آخوند ملاحسینقلی همدانی - رضوان‌الله‌علیه - بودند. در تمام مدتی که ایشان در مکه بودند، مانند یک فرد معمولی، همین لباس عربی را می‌پوشیدند؛ بدون اینکه عمامه‌ای بر سر بگذارند تا توجهی به ایشان جلب شود. مانند یکی از افراد کاروان، برای شستشوی دیگران آب می‌آوردند و در کارها کمک می‌کردند. همه افراد کاروان تصور می‌کردند که ایشان یک فرد عادی، مانند بقیه افراد است و می‌خواهد برای خدا خدمت کند.

وقتی سفر تمام شد و ایشان به نجف بازگشتند، بعضی از آن افراد ایشان را شناختند و مبهوت شدند که چگونه در تمام این مدت، کسی نفهمیده بود ایشان چه شخصیتی هستند!

ببینید، انسان باید این‌گونه برود و احرام ببندد؛ خداوند چنین زائری می‌خواهد. اما اگر انسان بخواهد با همان توقعات، تفکرات و نیت‌ها حج انجام بدهد، نصیب او کم خواهد بود.»^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. همان، مجلس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

بخش سوم: غنیمت شمردن توفیق حج بیت‌الله الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم

«ما باید این توفیقی را که نصیب زائرین بیت‌الله می‌شود، مغتنم بشماریم؛ یعنی مسئله حج و زیارت بیت‌الله و پس از آن، زیارت معصومین علیهم‌السلام در مدینه و یا قبل از آن - از این نظر تفاوتی ندارد - یک موهبت الهی است؛ موهبتی است که واقعاً خداوند نصیب عده‌ای می‌کند.

و چقدر مهم است که ما متوجه شویم خدای متعال خواسته است قدری ما را متوجه کند و ما را از این تفکرات اعتباری و تخیلات و توهمات بیرون بیاورد؛ تا سری هم به جای دیگری بزنیم و ببینیم خبرهای دیگری هم هست. مسئله و زندگی ما فقط در همین حول و حوش صبح سر کار بیرون رفتن، شب برگشتن، انس با اهل و عیال و شریک و رفیق، زندگی را گذراندن و در ضمن، نمازی خواندن و روزه‌ای هم گرفتن نیست و مسئله فقط به این بازمی‌گردد! مطالب دیگری هم هست، عوالم و حقایق دیگری هم هست که خدای متعال خواسته است اینها را با تغییر و تحول به ما بفهماند. چون اگر ما در زندگی خودمان بودیم، هیچ وقت اینها را نمی‌فهمیدیم. صبح که از منزل بیرون می‌آیم، یا به دفتر و کارخانه و مغازه می‌رویم یا به فلان سازمان و اداره؛ تمام آنچه که در حول و حوش ما می‌گذرد، مسائل مُنسیه و به فراموشی اندازنده ما از آن مطلب اصلی و مسئله حقیقی است. چه کسی مانند شخصی از اولیای الهی

پیدا می‌شود که باتوجه‌به این مسائل، آن جهت را هم لحاظ کند و بتواند با یک دست دو وزنه بردارد و بتواند در یک حال، آن حالت وحدت و انس و ربط را هم حفظ کند؟! کجا چنین شخصی پیدا می‌شود؟!

لذا خدای متعال برای ما راهی قرار داده است که خود را با جدا کردن از آن محیطی که با آن مانوس هستیم، بتوانیم این جدا کردن ظاهری را مقدمه‌ای برای تغییر و تحولات قرار دهیم؛ از زندگی خود بیرون بیاییم و وارد مکان و فضایی شویم که همه انبیای الهی و پیامبران گذشته در این فضا آمده‌اند.

اکنون سفر حج با این وضعیت و کیفیت و با این نحو از معیشت و پذیرایی وجود دارد؛ اما در سابق این‌طور نبود. به دو‌یست سال پیش بازگردیم، به سیصد سال پیش بازگردیم؛ در آن زمانی که هیچ‌کدام از وسایل امروزی وجود نداشته است؛ گرمای شصت‌درجه مکه را در نظر بیاوریم، بدون اینکه پنکه‌ای بوده باشد. باران و بادهای آن زمان را در نظر بیاوریم، بدون اینکه یک وسیله نقلیه و ماشین و وسایل امروزی بوده باشد. مردم چگونه مسافت بین مدینه و مکه را طی می‌کردند؟ با الاغ و شتر و یا پیاده طی می‌کردند.

اکنون مسائل به این کیفیت و به این نحو آسان و سهل است. تمام سختی مکه فقط همان دوسه روزی است که انسان به عرفات و بعد به مشعر و منا می‌رود که آه و ناله او هم به فلک می‌رسد: "ای وای، چه شده است! ای داد، به کجا رسیده است!" در حالی که در سابق عرفات این‌طور نبود؛ این درختان و آب نبود؛ این وضع نبود. مشعر و منا این‌طور نبود. ما باید به این مطلب فکر کنیم که خداوند ما را به جایی آورده است که همه انبیا با آن مراتبشان و با آن وضعیتشان و با آن شناخت و معرفتشان، باز به اینجا آمده و در همین جا طواف می‌کردند.

امام حسن علیه‌السلام بیست و پنج مرتبه زیارت خانه خدا کردند و بسیاری از آنها پیاده بوده است؛ یعنی حضرت از مدینه تا مکه را پیاده طی می‌کردند، در حالی که مرکب جلوی ایشان بود. واقعاً امام علیه‌السلام چه مسئله‌ای را احساس می‌کنند؟

جایی که امام علیه‌السلام چنین حال و هوایی دارند! یا امام سجاده علیه‌السلام با آن وضع پیاده به مکه می‌رفتند، یا موسی بن جعفر علیهما‌السلام پیاده به مکه می‌رفتند و آن حضرت را در بین راه مکه پیاده دیده بودند.^۱

«موسی بن جعفر علیهما‌السلام را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند؛ - جریانش مفصل است - شقیق بلخی می‌بیند شخصی با لباس مُعْرِضین از اهل دنیا راه می‌رود، با خود می‌گوید: این صوفی است، بروم نصیحتش کنم! بعد متوجه می‌شود که او موسی بن جعفر علیهما‌السلام است که دارد این راه را همین‌طور پیاده طی می‌کند!^۲ اینها - نَعُوذُ بِاللَّهِ، نَعُوذُ بِاللَّهِ - بیکار بودند؟! روی تَفَنُّن و تَفَرُّج این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟! واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! پس این چه حرکتی بود که می‌کردند؟!^۳»

«امام رضا و سایر ائمه علیهم‌السلام همین‌طور.^۴ خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از هجرت از مکه فرمودند:

چون مرا از مکه بیرون کردند، دیگر آن را به‌عنوان خانه و سکنی بر نمی‌گزینم، ولی نمی‌توانم از کعبه دل بکنم!^۵

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

۲. دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ - ۳۱۹؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تذکرة الخواص، ص ۳۱۲.

۳. آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۱۸۲. (آیه‌الله طهرانی)

۴. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۷۲؛ ج ۴، ص ۲۴۴ - ۲۵۲ و ۵۳۲؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۸ و ۱۳۵ و ۲۲۵ و ۲۲۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۶۹.

۵. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه‌السلام، ص ۵۵۴:

«قَالَ الْإِمَامُ [الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... أَلْجِئُوهُ إِلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ، التَّفَتَّ خَلْفَةً إِلَيْهَا فَقَالَ: اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّكَ وَ لَوْلَا أَنَّ أَهْلَكَ أَخْرَجُونِي عَنْكَ لَمَا أَثَرْتُ عَلَيْكَ بَلَدًا وَ لَا ابْتَغَيْتُ عَنْكَ بَدَلًا وَ إِنِّي لَمُعْتَمِدٌ عَلَى مُفَارَقَتِكَ...» ترجمه: ﴿

و این معنا، معنای بسیار عجیبی است. حضرت پس از هجرت به مدینه، چند مرتبه به حج آمدند که آخرین آن حجة الوداع بود و در آن، مأمور به نصب ولایت برای امیرالمؤمنین علیه السلام شدند.^۱ حال، خداوند توفیق داده است که ما به چنین جایی مشرف شویم.^۲

«در سفری که در زمان مرحوم والد - رضوان الله علیه - و سه سال قبل از فوت ایشان رفتیم، هنوز در مدینه بودیم و به مکه نرفته بودیم. در آنجا به شخصی گفتیم: خب، اینجا خوب است؟ گفت:

خوب است دیگر! إن شاء الله این چند روز هم می گذرد و زود تمام می شود و به وطن و شهرمان و نزد زن و فرزندمان بازمی گردیم.

به به! هنوز در مدینه است، اما در فکر بازگشتن است. این یک دیدگاه است. اما دیدگاه دیگری هم هست که اصلاً نمی خواهد از آنجا بیرون بیاید و وقتی پایش را به آنجا می گذارد، دیگر نمی تواند دل بکند و دیگر جا و مکان برای او مطرح نیست.^۳ «بنابراین، اولین چیزی که باید در نظر بگیریم این است که فکر خود را از ارتباط با محیط وطن بیرون بیاوریم؛ و هرچه بیشتر فکر را بیرون بیاوریم، بیشتر کاسبی کرده ایم! اما اگر از اینجا خارج شویم ولی مدام صبح، عصر، شب و فردا تلفن کنیم، این فایده ای ندارد؛ باید بدانیم که دیگر بیرون آمده ایم.

«امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام سجاد علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به خارج شدن از مکه به سوی مدینه و ادار ساختند. هنگام خروج ملتفت پشت سر شده و رو به سوی مکه کرده و فرمودند: "خدا می داند که من تو را دوست دارم و اگر اهالی تو مرا از تو بیرون نکرده بودند، هرگز شهر دیگری را بر تو ترجیح نمی دادم و به جای تو، جایگزین دیگری بر نمی گزیدم؛ و همانا من از جدایی تو سخت اندوهگینم."» (محقق)

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۴، ص ۲۴۴ - ۲۵۲.

۲. سایت *مکتب وحی*، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

۳. همان، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

بنده نمی‌گوییم که انسان ارتباط را قطع کند؛ اگر گاهی تلفن بزند اشکالی ندارد، بالأخره موجب تجدید خاطرات و انبساط آنها می‌شود؛ اما باید فکر، آزاد باشد. خدا دوست ندارد کسی که به زیارت خانه او می‌رود، فکرش را نیز همراه با آن تعلقات بیاورد و با همان تعلقات طواف کند و در لبیکی که می‌گوید، آن تعلقات نیز باشد. وقتی که ما از منزل بیرون می‌آییم، باید بگوییم: خدایا ما آمدیم؛ دیگر هر چه در کاسه ما ریختی، ریختی! دیگر ما جدا شدیم؛ از آن شراکت و... جدا شدیم.

... امیدواریم که إن شاء الله همه رفقا با این هدف و با این نیت و با این خصوصیات حرکت کنند و بروند و وارد این دریا شوند و تا جایی که عمق دارد فرو روند؛ نترسند و خود را رها کنند! خیال نکنند چون آنجا محل زیارت بزرگان و اولیای خداست، ترس آنها را فراگیرد که: «ما در اینجا راه نداریم و قابل نیستیم!» نه، خودشان را رها کنند تا اینکه از آن نعمات الهی بر آنها بیارد.

و باید هر چه بیشتر سعه خود را برای دریافت آن جذبات و انوار بیشتر کنند و تصور نکنند که این حالات و این جذبات و این جلوات برای عده‌ای خاص است. نه‌خیر، خداوند این راه را برای همه باز کرده است و انسان باید خود را در این دریا بیندازد و رها کند تا اینکه بتواند با رها کردن، آن طائر وصل را در آغوش بگیرد؛ که خداوند متعال این سفر را برای این امر اختصاص داده است.»^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. همان، مجلس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

فصل پنجم

عبودیت و تسلیم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

«حضرت سجاد عليه السلام در دعای پانزدهم از صحیفه سجادیه می فرماید:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلِيٌّ مَا لَمْ أَزَلْ أَنْصَرِفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةٍ بَدَنِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلِيٌّ
مَا أَحَدَّثَتْ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي.

فَمَا أَدْرِي يَا إِلَهِي! أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ، وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ؟
أَوْ قَتُّ الصَّحَّةِ الَّتِي هَتَّأْتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ، وَ نَشَطَّتَنِي بِهَا لِإِبْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ
وَ فَضْلِكَ، وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلِيٌّ مَا وَقَفْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ؟ أَمْ وَقَتُّ الْعِلَّةِ الَّتِي
مَحَّصْتَنِي بِهَا، وَ النَّعْمِ الَّتِي أَمَحَّفْتَنِي بِهَا، تَخْفِيفًا لِيَا ثَقُلَ [به] عَلِيٌّ ظَهَرِي مِنْ
الْحَطِيئَاتِ، وَ تَطْهِيرًا لِيَا أَنْعَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَ تَنْبِيهًا لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ، وَ
تَذْكَيرًا لِمَحْوِ الْحَوْبَةِ بِقَدِيمِ النُّعْمَةِ؟ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِي الْكَاتِبَانِ مِنْ
رُكِيِّ الْأَعْمَالِ! مَا لَا قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ، وَ لَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ، وَ لَا جَارِحَةٌ تَكَلَّفَتْهُ! بَلْ
إِفْضَالًا مِنْكَ عَلَيَّ، وَ إِحْسَانًا مِنْ صَنِيعِكَ إِلَيَّ.

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ حَبِّبْ إِلَيَّ مَا رَضَيْتَ لِي، وَ يَسِّرْ لِي مَا أَحَلَلْتَ بِي،
وَ طَهِّرْ بِي مِنْ دَنَسِ مَا أَسْلَفْتُ، وَ أَمُحْ عَنِّي شَرَّ مَا قَدَّمْتُ، وَ أَوْجِدْ بِي حَلَاوَةَ
العَافِيَةِ وَ أَذِقْنِي بَرْدَ السَّلَامَةِ، وَ اجْعَلْ مَخْرَجِي عَن عِلَّتِي إِلَى عَفْوِكَ، وَ مُتَحَوِّلِي
عَن صَرَعتِي إِلَى تَجَاوُزِكَ، وَ خَلَاصِي مِنْ كَرْبِي إِلَى رَوْحِكَ، وَ سَلَامَتِي مِنْ هَذِهِ

الشَّدَّةِ إِلَى فَرَجِكَ؛ إِنَّكَ الْمُتَّفَضِّلُ بِالْإِحْسَانِ، الْمَتَطَوِّلُ بِالْإِمْتِنَانِ، الْوَهَّابُ الْكَرِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.^۱

”بار پروردگارا! حمد اختصاص به ذات تو دارد بر نعمت سلامتی که همیشه به آن بهره‌مند و متنعم هستم. و باز حمد و ستایش مختص تو است به واسطه بیماری و علتی که در بدن من به وجود آوردی. پس ای خدای من! نمی‌دانم کدام یک از این دو حالت سزاوار شکر افزون است، و کدام یک از این دو وقت سزاوار ستایش بیشتر تو است؟ آیا هنگام صحت و سلامتی که رزق پاک و پاکیزه‌ات را بر من گوارا نمودی، و مرا برای تحصیل رضای خودت وجود و فضل انعامت نشاط و ابتهاج بخشیدی، و مرا به واسطه سلامتی و صحت بدن بر انجام طاعت و بندگی‌ات قوت و قدرت بخشیدی؟ و یا در وقت مرض و بیماری، حمد تو را بجای آورم که مرا در بوتۀ آزمایش و خلوص و تطهیر قرار دادی، و به واسطه مرض و ابتلا به تحفه‌های خاص از جانب خودت سرفراز نمودی، که آن تخفیف لغزش‌ها و خطایابی است که پشت مرا سنگین ساخته است، و پاک گردانیدن نفس من از ورود و آلوده شدن به گناهان است که مرا در خود فرو برده است، و مرا به سمت توبه و انابه به سوی خودت متنبه ساختی، و جهت محو و از بین بردن آثار و تبعات گناهان به واسطه نعمت‌های گذشته یادآوری نمودی؟ و در این حالت فرشتگان موکل بر من، چه اعمال و کردار پاک و خالصی را از من ثبت نکردند! اعمال و طاعاتی را که هیچ قلب و ضمیری فکر آن را نمی‌کرد، و هیچ زبانی قادر بر توصیف آنان نبود، و هیچ عضوی از اعضا از عهده آن بر نمی‌آمد! بلکه تمام اینها به جهت اکرام و بخشش تو است بر من و از ناحیه عمل کریمانه و احسان تو است بر من.

بار خدایا! درود خود را بر محمد و آل او بفرست، و محبت مرا در تحصیل رضای خودت قرار ده، و تحمل آنچه را که بر من می‌فرستی آسان بگردان، و مرا از پلیدی و زشتی اعمال گذشته‌ام طاهر بگردان، و تبعات سوء و عواقب

۱. الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، ص ۷۶.

ناپسند آنچه را که انجام داده‌ام محو و نابود بگردان، و شیرینی عافیت را در وجود من مستقر نما، و خنکی سلامت در دین را به جان من بچشان، و این بیماری و مرض را موجب عفو و گذشت خود قرار بده، و موجب تغییر و تحول من از گرفتاری به سمت و سوی گذشت و اغماض خود بگردان، و باعث رهایی من از گرفتاری و شدت به جانب انبساط و حیات از جانب بگردان، و سلامتی من از این شدت و مضیقه به فرج و گشایش از ناحیه تو باشد؛ به درستی که تو فضل و کرمت به احسان بر بندگان ساری و جاری می‌باشی، و همیشه منت لطف و عنایتت بر ما استوار است، و تویی بخشنده کریم و دارای جلالت و اکرام.^۱

در این دعا حضرت سجاد علیه‌السلام حمد خدای را بر ابتلا به امراض و شداید بجای می‌آورد، و مصالح مترتبه بر آن را بر صحت و سلامتی ترجیح می‌دهد. و فضل و انعام پروردگار را که در این وقت به خصوص - که وقت ابتلا به کسالت و مرض و شدت است - بر بندگان نازل می‌شود، بالاتر از تصور و مُدرکات بشری می‌شمرد. و صفای روح و طهارت نفس و جلای قلب را که هیچ نعمتی و هیچ مائده‌ای را یارای برابری و رقابت با او نیست از آثار و برکات این اوقات می‌شمرد؛ نعمت‌ها و برکاتی که ابداً در سایر ایام و روزگار خوشی و نشاط و فرح و انبساط برای انسان نخواهد آمد.

مقام رسالت و نبوت و اتصال به ملکوت اعلیٰ برای حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه‌السلام وقتی حاصل می‌شود که هفت سال از عمرش را در زندان و شرایط سخت آن محیط بگذرانند.^۱

و کشف اسرار توحید و کیفیت نزول اراده حق در عالم تشریح و هدایت و بروز و ظهور اسماء جمالیه و جلالیه حضرت حق بر حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه‌السلام وقتی پدیدار می‌گردد که چهل روز در شکم ماهی به ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

۱. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۵۳.

سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^۱ اشتغال ورزد.^۲

و افاضه فیض خاص و استجلاب شوائب و جودی حضرت ایوب با ابتلا به انواع مصائب و امراض حاصل می شود.^۳

و خلعت تشریف امامت و حیازت ولایت مطلقه الهیه بر قامت حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آن همه گرفتاری ها و هجران از زن و فرزند و امتحانات عجیب و غریب، که آخرین آن ذبح فرزند برومند خود حضرت اسماعیل است، موزون و مناسب می شود.^۴

و مقام شفاعت کبرای الهیه وقتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم داده می شود که عمر و زندگی خود را در آن دوران تاریک و سیاه جهل و ضلالت با انواع شدائد و مصائب طاقت فرسا بگذرانند.^۵

و منصب خلافت علی مرتضی امیرالمؤمنین علیه السلام با آن فجایع و جنایات قرین است که اوراق تاریخ را سیاه نموده است.

و شفاعت کبری به سیدالشهدا علیه السلام پس از واقعه منحصراً به فرد تاریخ بشریت داده شده است.^۶

و همین طور تمامی ائمه علیهم السلام و اولیای الهی؛ چنانچه مرحوم والد

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. روح مجرد، ص ۲۸۶، تعلیقه:

«هیچ معبودی نیست جز تو ای خداوند! تو پاکی و منزّه و مقدّس می باشی! من هستم که روپّه و دأبم این بوده است که از ستمگران بوده ام.»

۲. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۸ - ۳۲۰.

۳. رجوع شود به همان، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۲۴۲.

۴. رجوع شود به همان، ج ۱، ص ۵۹.

۵. رجوع شود به همان، ج ۲، ص ۲۵؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۶. رجوع شود به الامالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۲.

– رضوان‌الله‌علیه – می‌فرمودند:

به هر ولیّ و عارفی که درجات و مقامات بیشتر دادند او را به انواع بلایا و شدائد بیشتری مبتلا نمودند.^۱

آری، این است سرّ فرمایش حضرت سجاد علیه‌السلام که می‌فرماید:
و در این اوقات (اوقات مرض و شدائد و ابتلائات) ملائکهٔ تو اعمال و حالاتی را از من ثبت می‌کنند که امکان ندارد به قلبی خطور کرده باشد و یا زبانی از آن پرده برداشته باشد (یعنی این حالات و مقاماتی که به‌واسطهٔ ابتلا برای انسان پیش می‌آید).

ابن‌فارض می‌گوید:

و إن شئت أن تحيا سعيداً فمُت به شهيداً وإلا فالغرامُ له أهل
فمَن لم يمُت في حُبِّه لم يعِش به و دونَ اجتناءِ النَّحلِّ ما جَنَّتِ النَّحلُّ^۲

”اگر می‌خواهی که به حیات ابدی و سعادت سرمدی نایل شوی باید در راه محبوب و معشوق، خود را فدا کنی و از هستی خود بگذری و خود را محو و نابود سازی و هستی را به اصل خود ارجاع دهی، در غیر این صورت افراد دیگری هستند که عشق محبوب و حب او را برای خود برگزیده‌اند.

پس کسی که در راه محبوب فانی نشود و جانش را نثار نکند به حیات و زندگی جاودان نرسیده است؛ و کسی که به‌دنبال استحصال و دستیابی به عسل خالص و ناب می‌باشد، تحمل و توقع نیش زنبور را هم خواهد داشت و بر او سخت و گران نخواهد آمد.“

بدین جهت در مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام وقوع در مرض و شدت و گرفتاری همانند تحفه‌ای است که خدای متعال بندگان خود را به آن کرامت می‌بخشد؛ چنانچه در روایت وارد است:

۱. جهت اطلاع بر احادیث در این باب، رجوع شود به *الکافی*، ج ۲، ص ۲۵۲ – ۲۶۰.

۲. *دیوان ابن‌فارض*، ص ۱۶۲.

خداوند بندگان خاص خود را به واسطه ابتلاء سرفراز می‌کند و مورد محبت و لطف خود قرار می‌دهد؛ همان‌طور که فرد در مراجعت از سفر، اهل و عیال خود را به انواع تحف و هدایا خشنود و مبهج می‌نماید.^۱

بنابراین در مکتب توحید و عرفان نه تنها از بلایا و شدائد احتراز و اجتناب نمی‌شود، بلکه از آن به‌خوبی استقبال می‌گردد و مقدمش را گرامی و مغتنم می‌شمرند و از آن به‌خوبی پذیرایی می‌کنند.

در مکتب توحید و عرفان، مرض و شدت و سایر ابتلائات با صحت و گشایش و حصول توقعات متعارف در یک راستا و در یک خط - که همان نزول مشیت و اراده حق است - قرار دارد و ابداً فرقی بین آن دو نمی‌باشد؛ صورت‌های آن متفاوت و باطنش یکی است، مظاهر متفاوت ولی ظهور یکی است. عارف هر دو رتبه را یک مشیت می‌داند و به یک چشم به آن نگاه می‌کند؛ نه اینکه اصل و اولویت را بر صحت و سلامتی و سرور بگذارد، و به مرض و ابتلا به چشم یک اجنبی و مهمان ناخوانده و نامیمون نظر بیندازد و در صدد بیرون کردن آن از خانه برآید؛ و نه اینکه مرض و شدت را استقبال کند و به آن دل خوش نماید و از اینکه مبتلا به بلیه‌ای شده است در نفس خود احساس فخر و عظمت و خود بزرگ‌بینی بنماید و این بلیه را موجب امتیاز خود از سایر افراد بداند؛ هر دو غلط است و هر دو باطل است و هر دو ناشی از دو بینی و شرک است و با وحدت مخالف است.

حق با مکتب اهل بیت است و با امام سجاد علیه السلام است که می‌فرماید:

اگر برای من صحت را خواستی مرا بدان راضی، و اگر مرض خواستی بردبار و شاکر و صابر مدار؛ هر چه تو خواستی همان رضای من است.

امام باقر علیه السلام به عیادت جابر بن عبدالله انصاری که بیمار بود تشریف

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵:

«عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ وَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِيهِ الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ.»

آوردند و فرمودند: "حالت چگونه است؟" عرض کرد:

در حالی هستم که پیری را بر جوانی، و مرض را بر صحت، و موت را بر زندگی ترجیح می‌دهم.

حضرت فرمودند:

و اما من این‌گونه نیستم؛ اگر خدای برای من پیری بخواهد ما نیز همان را می‌خواهیم، و اگر جوانی را تقدیر کند ما نیز به همان رضا می‌دهیم، و اگر مرض را بپسندد من نیز می‌پسندم، و اگر شفا بخشد من نیز آن را می‌طلبم، و اگر بمیراند من همان را خواهانم، و اگر باقی بدارد من نیز طالب آن می‌باشم. زمانی که جابر این را از آن حضرت شنید صورت حضرت را بوسید و عرض کرد: راست فرمود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که: "تو فرزندی از ذریهٔ مرا ادراک خواهی کرد که نام او نام من است، و شکافندهٔ علم خواهد بود چونان که گاو زمین را شخم می‌زند."

و بدین جهت به شکافندهٔ علوم اولین و آخرین موصوف گشت.^۱

اما در سایر مکاتب برای رفع گرفتاری و مرض دیده می‌شود که اعمال رویه و اراده می‌کنند، و برای رفع گرفتاری‌ها و شدائد با توسلات منافی با مقام رضا و

۱. مسکن الفوائد، ص ۸۷:

«و رَوَى أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أُبْتِلَى فِي آخِرِهِ بِضَعْفِ الْهَرَمِ وَالْعَجْزِ؛ فَزَارَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ: أَنَا فِي حَالَةٍ أُحِبُّ فِيهَا الشَّيْخُوخَةَ عَلَى الشَّبَابِ، وَالْمَرَضَ عَلَى الصَّحَّةِ، وَالْمَوْتَ عَلَى الْحَيَاةِ!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَمَّا أَنَا يَا جَابِرُ فَإِن جَعَلَنِي اللَّهُ شَيْخًا أُحِبُّ الشَّيْخُوخَةَ، وَإِن جَعَلَنِي شَابًّا أُحِبُّ الشَّيْبُوخَةَ، وَإِن أَمْرَضَنِي أُحِبُّ الْمَرَضَ، وَإِن شَفَانِي أُحِبُّ الشُّفَاءَ وَالصَّحَّةَ، وَإِن أَمَاتَنِي أُحِبُّ الْمَوْتَ، وَإِن أَبْقَانِي أُحِبُّ الْبَقَاءَ!"

فَلَمَّا سَمِعَ جَابِرٌ هَذَا الْكَلَامَ مِنْهُ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَقَالَ: صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَإِنَّهُ قَالَ: "سَتَدْرِكُنِي لِي وَلَدًا اسْمُهُ اسْمِي، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا كَمَا يَبْقُرُ الثَّوْرُ الْأَرْضَ." فَلِذَلِكَ سَمَّيَ بَاقِرَ عِلْمِ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ، أَي شَاقَّةً.»

تسلیم به دفع آن اقدام می‌کنند. و به هر طریقی می‌خواهند این تقدیر را از خود و دوستان خود بگردانند و خود را در رفاه و خوشی و انبساط قرار دهند. تو گویی فقط مرض و گرفتاری و شدت برای غیر است و آنان باید از این مسئله مستثنی شوند؛ و به عبارت معروف: مرگ برای همسایه است نه اهل خانه.

عبادت باید برای خدا باشد، اما کیفیت آن و شکل آن دیگر فرق ندارد. نماز باید برای خدا باشد، چه در حال صحت و استقامت و چه در حال مرض. انسان نباید در حال مرض از خدا بخواهد که به او قوت و قدرت ببخشد تا نماز را به حال استقامت و صحت بخواند، و در حال تیمم نباید از خدا بخواهد که طهارت مائیه و با آب را نصیب او کند. در حال صحت، خدا طهارت با آب و نماز در حال استقامت را خواسته، و در حال مرض طهارت با تیمم را اراده کرده است. در هر دو حال انسان نباید فرقی بگذارد، عبد باید در مقام عبودیت فقط خواست و ارادهٔ مولا را انجام دهد، و از خود اظهار نظر و سلیقه نداشته باشد؛ مثل کسی که در حال سفر نماز را تمام می‌خواند و می‌گفت: "من نمی‌خواهم در سفر راحتی در عبادت را برای خود قرار دهم!" این نماز باطل است؛ زیرا مولا در سفر نماز را شکسته و در حضر تمام خواسته است و فضولی در کار او بر نمی‌دارد!

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

یکی از بزرگان و صلحا و معاریف نجف، مرحوم آیه الله حاج میرزا فتحعلی سلطان آبادی بود. مردی بود فقیه، مجتهد، اهل معرفت و باطن و صاحب علوم و اسرار غریبه.^۱ همان کسی که مرحوم آیه الله حاج میرزا حسین نائینی به اتفاق بعضی از هم‌طرازان خود یک ماه رمضان شب‌ها به منزل ایشان می‌رفت و از درس تفسیر او در حیرت واقع می‌شد. ایشان در شب اول ماه رمضان یک آیه از قرآن را انتخاب و درست یک ساعت

۱. جهت اطلاع بیشتر بر احوال مرحوم سلطان آبادی - رحمة الله علیه - رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۶۸؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۶؛ مهر تابان، ص ۳۲۲.

در اطراف او بحث کردند، به نحوی که بزرگان حاضر در جلسه می‌گفتند: تا به حال در عمرشان یک همچو تفسیری به این مرتبه از درجه و شأن و رُفاه نشنیده بودند. و در شب دوم نیز ایشان همان آیه را به نحو دیگری تفسیر نمود و یک ساعت طول کشید، و همین‌طور تا سی شب. و هر شب تفسیر به‌طور کلی با شب‌های قبل تفاوت داشت. پس از انقضای ماه فرمود: «قرآن هفتاد بطن و تفسیر دارد و من فقط بر سی بطن و تفسیر آن وقوف دارم و از چهل تفسیر و بطن آن خبری ندارم، و هستند افرادی که از چهل تایی آن اطلاع دارند.»^۱ و ایشان دارای حالات و مکاشفات و مشاهدات برزخیه و ملکوتیه بوده است. ایشان سالی به قصد حج بیت‌الله‌الحرام از کوفه حرکت می‌کند به سمت مکه، در حالی که سال‌ها بود که به بیماری آگزا - که یک بیماری پوستی و بسیار پر زحمتی است - مبتلا بوده است، و دائماً ایام زمستان از دست‌ها و بدن او خون و جراحت خارج می‌شده است و ایشان را واقعاً به اذیت و زحمت می‌انداخته است.

هنگام خروج از کوفه می‌ایستد و عرض می‌کند: «خدایا! من دارم به سمت خانه تو حرکت می‌کنم و دوست ندارم در حرم تو و در مشاهده تو با این وضع و موقعیت قرار بگیرم!»

در این هنگام یک مرتبه مشاهده می‌کند هیچ اثری از قروح و جراحت‌ها بر بدن او وجود ندارد. حرکت می‌کند به سمت مکه و به انجام اعمال و فرائض می‌پردازد و پس از ایتیان اعمال صحیحاً و سالم‌اً بدون هیچ اثری از آن مسائل به کوفه برمی‌گردد. همین‌که به همان مکانی که ابتدائاً از خدا خواسته بود تا او را شفاء دهد می‌رسد، یک مرتبه تمام آن مسائل دوباره به حال اول خود برمی‌گردد.

البته بعضی این مطلب را از کرامات این بزرگوار به حساب می‌آورند و شاید هم همین‌طور باشد؛ اما مطلب در نزد مکتب اهل بیت و عرفان و توحید فرق می‌کند. در مکتب اهل بیت حجی مورد قبول و رضای الهی است که به همان کیفیت و حالتی که

۱. رجوع شود به *حقائق الأصول*، حکیم، ج ۱، ص ۹۵.

خداوند برای انسان مقرر کرده است انجام پذیرد، و انسان نباید از پیش خود دخل و تصرفی در کیفیت و نحوه آن بنماید. آن حجی که انسان مایل است با پاکیزگی و طهارت لباس و بدن انجام پذیرد، حج متوقع خود اوست، نه حجی که اراده حق بر آن تعلق گرفته است. مگر حج فقط برای افراد صحیح البدن و سالم واجب و مشروع شده است، و فرد مریض نباید حج بجای آورد؟ فرد مجروح نباید بجای آورد؟ فردی که سلس البول دارد نباید بجای آورد؟ نه! همه باید بجای آورند و برای همه به یک نحو و یک شکل واجب شده است؛ ولی هر کدام وظیفه خاص خود را دارند، و این مطلب دیگری است. خدا برای انسان مرض را خواسته و در حال مرض حج را واجب کرده است؛ پس حج در حال مرض مورد رضا و امضای او است. اگر در حال مرض حج را برمی داشت و می گفت: کسی نباید با این حال به مکه بیاید و به بیت من داخل شود، و بیت من باید از وجود این افراد خالی و فارغ باشد! خُب این مطلبی بود؛ اما حال که او این را نگفته است و انجام این فریضه را به یکسان برای همه عبادت قرار داده و به یک نحو تشریح نموده است، چرا انسان بیاید و شقی را انتخاب کند که خواست خدا بر آن تعلق نگرفته است؟!»^۱

«مرحوم والد - رضوان الله علیه - می خواستند بفرمایند: اگر چه آخوند ملافتحعلی دعایی کرده است، ولی مطلب بالاتر از این است. مرحوم آخوند ملافتحعلی، صاحب نفس بود و حالاتی داشت و بطون قرآن را می دانست؛ ولی مطلب این است که آیا ما تحت حکومت خدا هستیم یا نه؟! آیا خداوند ما را عبد خود قرار داده است یا نه؟! خدا که نمی تواند این را انکار کند و بگوید: نه، تو تا وقتی که سالمی عبد من هستی؛ من عبد مریض نمی خواهم، برو پی کارت! کجا برویم؟! آیا خدا می تواند چنین حرفی بزند: تا وقتی حرارت بدنت ۳۷ درجه است، تو عبد من هستی و من هم مالک تو؛ اما همین که یک درجه تب کردی، دیگر بیرون رفتی؛ خدا حافظ؟!»

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۷. (آیه الله طهرانی)

وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِهِ؛^۱ «کجا می شود از حکومت خدا فرار کرد؟!»
این خدای بزرگوار، هر کاری از دستش برآید انجام می دهد، اما نمی تواند
بگوید که: «من تو را از عبودیت و از حکومت خودم بیرون می کنم!» این حرف را
نمی تواند بزند و چه بخواهد و چه نخواهد، به پای خدا نوشته شده است و مجبور
است اقرار کند!

حال سراغ خودمان برویم؛ آیا ما می توانیم خودمان را در شرایطی و موقعیتی،
بیرون از حکومت خدا حساب کنیم؟! نه، ما هم نمی توانیم. می گویند: «مال بد، بیخ ریش
صاحبش است!» خدا مجبور است ما را همین طور قبول کند. خوب، اگر نمی خواست ما
را خلق نمی کرد؛ حال که ما را آفریده است، باید پای آن هم بایستد. از آن طرف، ما هم
نمی توانیم. پس هم ما به او بند هستیم و هم او به ما بند است. او هم این آدم دوپا را
آفریده است و حالا مانده است که با او چه کار کند! پس خدا ما را در همه حال می خواهد.

تنها تویی تنها تویی در گوشه^۲ تنهایی ام

تنها تو می خواهی مرا با این همه رسوایی ام^۳

پس خدا ما را با همه این عیب و نقص ها می خواهد و نمی تواند نخواهد؛ چون
این امراض را خودش داده است. پس خداوند متعال، هم خودش ما را خلق کرده،
هم به ما وجود داده، هم صحت داده و هم مرض می دهد.

به فرموده حضرت سجاد سلام الله علیه:

خدایا، تو به من صحت دادی؛ و به واسطه صحت و سلامتی است که
می توانم تکالیف و فرائضی را که در هنگام صحت است، انجام بدهم.
هم چنین تو را در هنگام مرض، شکر می کنم بر اینکه تو مرا مریض کردی و
مرا متوجه ضعف خودم ساختی و چه بسا بعضی از گناهایی را که به واسطه

۱. مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۸۴۵، فرازی از دعای کمیل: «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ.»

۲. خ.ل: خلوت.

۳. شاعر: منصوره اتابکی، متخلص به زهره. (محقق)

صحت از من برمی‌آمد و متمشّی می‌شد، به واسطهٔ مرض دفع کردی!^۱

پس مرض هم از کیست؟ از خداست. این کلام حضرت معجزه است! یعنی می‌خواهند بفرمایند: به همان مقدار، و بلکه بیشتر از آن مقداری که صحت ممدوح است، مرض هم ممدوح است. شخصی که مریض نشود، نمی‌تواند به سلامتی خود پی ببرد؛ تکبر و استغنا او را فرامی‌گیرد و آن ضعف‌ها و خَلَل و نقصان، برای او متجلی و متبلور نمی‌شود. تا کسی گرفتاری پیدا نکند، نمی‌تواند به ضعف‌های خود پی ببرد؛ آن ضعف‌هایی که او را از معبود دور کرده‌اند و بین او و پروردگار و مالک حقیقی‌اش فاصله انداخته‌اند. این ضعف‌ها می‌آیند و فاصله می‌اندازند و جلوی انسان را می‌گیرند. مرض نعمت است، بلایا نعمت است، گرفتاری‌ها همه نعمت‌های الهی هستند که خداوند برای بندگانش می‌آورد. بدون این نعمت‌ها، انسان نمی‌تواند ربط برقرار کند و دچار انانیت و تفرعن می‌شود.

حضرت سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:

چگونه شکر تو را بر این مرضی که به من داده‌ای بجای بیاورم؟! تو به واسطهٔ این مرض، مرا به مسائلی باطنی راهنمایی و دلالت کردی که هزارتای آنها هم در صحت و سلامتی به دست نمی‌آید!^۲

و این یک واقعیت است.

پس ما با این خصوصیت و با این کیفیت، در هر دو حال صحت و مرض، بندهٔ خدا هستیم. آیا ممکن است پروردگار، که خودش این مرض را برای تطهیر ما و برای مصالح دیگر به ما عنایت کرده است، بیاید و بگوید: من حال سلامتی تو را بیشتر از این حالت دوست دارم؟! این مطلب بسیار عجیب و کلام احمقانه‌ای است! این بندهٔ بیچاره که گناه نکرده است. یا اینکه خدا بیاید و به مریضی که در تب است بگوید: من نماز در حال استقامت و با طهارت مائیه و با تمام شرایط را بیشتر دوست دارم!

۱ و ۲. رجوع شود به الصّحیفه السّجّادیّه، دعای پانزدهم، ص ۷۶.

اگر چنین نمازی برای مرض بد باشد، اصلاً حرام و باطل است.^۱ اگر روزه برای جسم ضرر داشته باشد، هم باطل است و هم قضا دارد؛ نه تنها ممدوح نیست، بلکه مذموم هم هست،^۲ البته در صورتی که در آن، قُرْبیت نباشد؛ کما اینکه در بعضی از وجوه، قُرْبیت هست؛ مانند وقتی که شخص جاهل است. اما اگر شخصی با علم به اینکه روزه برای او موجب اشکال است و دستور و تکلیف به ترک هم دارد، بگوید: "دلم می‌خواهد روزه بگیرم، به خاطر اینکه در جمع آبرویم نرود و نگویند که روزه را خورده است." روزه او هم باطل است، هم باید قضا کند و هم گناه کرده است. خداوند می‌گوید: من مالک تو هستم و اکنون تو را در این شرایط قرار داده‌ام، و مقصود من این است که تو این کار را انجام بدهی؛ آیا تو داری در کار من فضولی می‌کنی؟! تو چه کسی هستی که داری در کار من دخالت می‌کنی؟! من تو را مریض کرده‌ام و از تو نماز مستقیماً (به پشت خوابیده) می‌خواهم، ولی تو بلند می‌شوی و مستقیماً (ایستاده) می‌خوانی، در حالی که برای کم‌تر ضرر دارد و می‌افتی! چه کسی به تو گفته است که چنین کاری بکنی؟! من اکنون می‌گویم: وضو برای تو ضرر دارد، باید با تیمم نماز بخوانی.

مانند آن افرادی که آمدند و مریض بیچاره‌ای را برداشتند و داخل آب کردند و بعد هم آن مریض مُرد! نزد امام صادق علیه السلام آمدند، حضرت فرمودند: قَتَلُوهُ؛ قَتَلَهُمُ اللَّهُ! "شما او را کشتید، خدا شما را بکشد! چه کسی به شما گفت که او را بردارید و در آب بیندازید؟! باید او را تیمم می‌دادید."^۳

۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۴۶ - ۳۴۸.

۲. رجوع شود به همان، ج ۱۰، ص ۲۱۷ - ۲۲۴.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۶۸:

«... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذُكِرَ لَهُ أَنَّ رَجُلًا أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ عَلَى جُرْحٍ كَانَ بِهِ، فَأَمَرَ بِالْغُسْلِ فَأَغْتَسَلَ فَكُزَّ فَمَاتَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَتَلُوهُ؛ قَتَلَهُمُ اللَّهُ! إِنَّمَا كَانَ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالَ.» ترجمه:

وظیفه این است و عبد باید عبودیتش را داشته باشد؛ نباید به مولای خود اظهار نظر کند که: «دل من این طور می خواهد.» دل تو بیخود می خواهد! من به تو می گویم این طور عمل کن.

حال که این طور شد، آیا صحیح است این جنابی که الآن با این حال جراحی به مکه می رود، پیش خود بگوید: خدایا، این جراحات را خوب کن تا یک حج خوب انجام بدهم؟! خدا می گوید: حج خوب چیست؟! آیا حج خوب، آن حجی است که تو می دانی و تو می فهمی و تو تشخیص می دهی؟! آیا حج خوب، آن حجی است که با تمام شرایط باشد؟! آیا آن حجی است که با وضو باشد؟! آیا آن حجی است که در آن، قروح و جروح نباشد؟! این است؟! آیا تو باید قبول کنی یا من باید قبول کنم؟! آیا تو باید به این حج نورانیت و روحانیت بدهی یا من باید بدهم؟! ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾؛ آیا آن چیزی که باعث رفعت این عمل است، به دست توست یا به دست من است؟! آیا روحانیت عمل به دست توست یا به دست من است؟! من که برای تو این قروح و جروح را قرار داده‌ام، دست تو را مجروح کرده‌ام، تو را در این حال مِمْرَاضِيَّتْ^۲ قرار داده‌ام و درعین حال، تو را به حج مکلف کرده‌ام؛ حالا در این میان، چه کسی باید این حج را قبول کند؟!

بنابراین ما به اینجا می رسیم که دعای ایشان هم چندان وجهی نداشته است و چه بسا اگر با همان حال به مکه می رفت، خداوند ثواب، نعمت و روحانیت بیشتری نصیب او می کرد. اما ما می گوئیم: به به، عجب مقامی دارد! از دروازه شهر که خارج

﴿از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که مردی که زخمی بر بدن داشت، جنب شد. به او دستور غسل داده شد و او نیز غسل کرد، پس دچار کزاز شد و از دنیا رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او را کشتند، خدا آنان را بکشد! همانا تنها داروی نادانی، پرسیدن بود.﴾ (محقق)

۱. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. / امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۴۲:

«و عمل صالح آن کلام طیب را بالا می برد.»

۲. لغت نامه دهخدا: «بسیار مریض شدن.»

شد، خدا دعایش را مستجاب کرد و یک حج پاک و پاکیزه و شسته و رفته و با بدن سالم نصیب او کرد.

اینها توحید است. اینها را از خودم نمی‌گویم؛ اینها مطالبی است که بزرگان به ما گفته‌اند و به ما یاد داده‌اند.»^۱

«مرحوم والد - رضوان‌الله‌علیه - می‌خواستند این مطلب را بفرمایند که انسان باید ببیند "او" برای ما چه تقدیر و مصلحت کرده است؛ از کجا معلوم که اثر و ثواب و تأثیر و روحانیت آن حجی که با این کیفیت است، کمتر از آن حجی باشد که بدون این ابتلا و مشکلات است؟!

البته این مرد، مرد بزرگی است؛ ولی شما ببینید اولیای الهی تا کجا رفته و سیر کرده‌اند و تا کجا می‌خواهند ما را سیر بدهند! بله، بسیار خوب است، انسان حج را با طهارت انجام می‌دهد و از خدا می‌خواهد و خدا هم استجابت می‌کند؛ اما بالاتر هم دارد یا نه؟ افق بالاتر این است که بگوید: خدایا، من با این وضع به سوی تو حرکت کردم، خودت می‌دانی؛ تمام شد! این بالاتر است و آن چیزی که نصیب انسان می‌شود، فرق می‌کند.

بله، آن حج را هم خدا قبول می‌کند و حجی که آخوند ملافتحعلی انجام می‌دهد، دیگر معلوم است چه حجی است؛ اما باز بالاتری هم هست، و آن این است که انسان عبد باشد و بگوید: خدایا، می‌خواهد خون بیاید، بیاید؛ چه کار کنیم؟ تکلیف و وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم؛ لباس احراممان هم نجس می‌شود، بشود! مگر قرار است لباس احرام انسان همیشه پاک باشد؟! هر وقت به جایی رسیدیم، طبعاً لباس را طاهر می‌کنیم؛ تمام شد!

ببینید، نفس مدام می‌خواهد حتی در امور معنوی هم دخالت کند و می‌خواهد در آن حال و هوایی که می‌پسندد قرار بگیرد؛ و وقتی می‌بیند که در لباس احرام است

۱. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۲۰۵ - ۲۰۹. (آیه‌الله طهرانی)

اما دستش دارد خون می آید و بدنش نجس است، حالش دگرگون می شود و می گوید: «ای کاش این طور نبود! اکنون که به سمت مکه حرکت می کنیم و لبیک می گوئیم، اگر این طور نبود بهتر بود؛ شاید ما این توفیق را نداریم؟!» درحالی که اگر خودش را رها کند، آن وقت چیزهای دیگری به او می دهند.^۱

«این خانم هایی که در دوران عادت ماهیانه برای رهایی از گرفتاری های آن و انجام وظایف و تکالیف و زیارات، به داروهای جلوگیری از عادت متوسل می شوند، کار آنها تماماً اشتباه و خطا و خلاف رضای الهی است! گرچه عمل آنها صحیح است و مُسَقِّط تکلیف است، ولی ابداً مورد رضای پروردگار نمی باشد؛ زیرا خداوند برای آنها عادت را خواسته است، نه جلوگیری از آن را. مثل کسی که برای فرار از روزه ماه رمضان هر روز به مسافرت برود و برگردد، گرچه عمل حرام انجام نداده است ولی این عمل برخلاف رضای الهی است؛ زیرا در ماه رمضان حکم اولی بر انجام روزه است، مگر برای کسی که به جهتی شرعی یا عقلایی مسافرت برای او ضرورت داشته باشد،^۲ در این صورت آن روز را قضاء می کند؛^۳ اما اگر صرفاً برای فرار از روزه بخواهد به مسافرت اقدام کند، خداوند او را مورد بازخواست قرار خواهد داد و از او سؤال خواهد کرد.

زن در هنگام عادت به مقتضای جری طبیعی و عادی و تکوینی باید عادت شود، و خوردن قرص های مضر علاوه بر اینکه حرام است، آن روحانیت و نور و آثار و برکات مناسک را که باید بر نفس او بنشینند و اثر بخشد و او را متحول کند، از بین می برد، و به فیض برکات و تأثیرات تکوینی این فرائض و مناسک توفیق نخواهد یافت.^۴

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۰. (آیه الله طهرانی)

۲. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۸۱ - ۱۸۳.

۳. همان، ص ۲۰۹.

۴. رساله نکاحیه، ص ۴۰:

«خوردن دارو برای جلوگیری رجم از پذیرش نطفه، و آبستن نشدن زنان که امروزه به صورت قرص متداول و معمول شده است ضررهای مزاجی شدید دارد، و موجب کسالت اعصاب و در بعضی از

یکی از شاگردان زن سلوکی مرحوم والد - رضوان الله علیه - نقل می‌کرد:

می‌خواستیم به سفر عمره مشرف شویم، رفتیم خدمت آقا و عرض کردم: خداوند توفیق تشریف به عمره را نصیب فرموده، ولی مشکلی داریم و آن مسئله عادت زنانه است، و درست پنج روز از مکه را من در عادت هستم، آیا شما اجازه می‌دهید که از این قرص‌ها مصرف کنم تا بتوانم به انجام اعمال مسجدالحرام پردازم؟ ایشان در جواب فرمودند: "خیر!" عرض کردم: پس چه کنم؟ فرمودند: "شما می‌توانید بین صفا و مروه بنشینید و از دور کعبه را تماشا کنید؛ تکلیف شما همین است، و وقتی پاک شدید به اعمال پردازید."

آن مخدره می‌گوید:

﴿احیان منجر به جنون و دیوانگی است. و علاوه، موجب کسالت قلب و سرطان رحم و اختلال جریان خون، و به هم خوردن سیر طبیعی و عمل طبیعی غُدّ و ترشحات زائده، و امراض فراوان دیگری است که دست‌به‌گریبان جوامع فقیر بشر شده است. خوردن این داروها به هر صورت و به هر کیفیتی که باشد، و با هر فرمولی که ساخته شود، موجب قطع جریان حیض در اوقات معینه و مشخصه می‌گردد؛ و موجب عدم قبول رحم نطفه را در خود می‌شود؛ و عواقب وخیمی را در پی دارد.

بسیاری از زنان مؤمنه هم در وقت زیارت مشاهد مشرفه، و در وقت حج بیت‌الله‌الحرام، برای جلوگیری از عادت ماهیانه و قدرت بر عمل مشروط به طهارت از این قرص‌ها می‌خوردند، که هم کسالت و مرض جسمی، و هم در بعضی از اوقات کسالت روانی پیدا می‌نمودند. و علاوه، چه بسا عادت ماهیانه‌شان خراب و دگرگون می‌شد؛ و به قول معروف، "از اینجا مانده و از آنجا رانده" می‌شدند. هم عملشان خراب می‌شد و هم بهره معنوی و روحی از این زیارت و مناسک نمی‌بردند. شارع مقدس اسلام برای زنان حائض تکلیف خاصی مقرر کرده است که با بجا آوردن آن، هم حجتشان صحیح است و هم عمره‌شان.* دیگر در این صورت چرا در کار او تصرف کنیم؟ تصرفی که چه بسا موجب بطلان عمل می‌شود و حج و عمره صحیح و مطلوب را که پیغمبر به بعضی از زوجات خود دستور دادند و آنها عمل نمودند،** با دست خود و تصرف خود آلوده و مشتبه سازیم؛ و عمل یقینی را به صورت عمل مشکوک انجام دهیم؟!» (علامه طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۸ - ۴۶۶.

** رجوع شود به السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۶۲؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۱۶۴؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۴۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۶.

من به همین کیفیت عمل کردم، و خدا شاهد است به واسطه اطاعت از دستور استاد و عمل به تکلیف واقعی، آن‌چنان انوار و برکات و روحانیتی بر من نازل می‌شد که قطعاً اگر مانند سایر افراد عمل می‌کردم و با استفاده از داروهای جلوگیری به انجام مناسک می‌پرداختم، ابداً اثری از آن روحانیت و برکات بر خود نمی‌دیدم.

آری، این است فرق بین عالم عارف و غیر آن، در ارائه طریق و مسیری که مورد رضای حضرت حق و اولیای او باشد؛ عارف از نقطه اوج بر مسائل می‌نگرد و غیر او از حسیض مظاهر و مُکتسبات و مدرکات ظاهری، و بین این دو نقطه تفاوت از زمین تا اعماق آسمان است.^۱

«بنابراین، نیازی به مصرف این قرص‌ها نیست؛ بلکه بهتر است انسان همان‌طور که خداوند برای زن تقدیر کرده است، عمل کند.^۲ بنده تضمین می‌کنم اگر کسی این

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱:

«خانمی که عذر شرعی دارد دو حالت دارد:

صورت اول: وقتی برای عمره تمتع احرام می‌بندد عذر دارد و وقتی وارد مکه می‌شود، عذر او تا زمان اعمال حج باقی می‌ماند. در این صورت، نیازی به احرام مجدد نیست و همان احرام عمره او به احرام حج تبدیل می‌شود و باید به عرفات و مشعر و منا برود، سپس بازمی‌گردد و اعمال حج را انجام می‌دهد و پس از آن، اعمال عمره را خودش بجا می‌آورد.

صورت دوم: این است که عمره را انجام می‌دهد، ولی در موقع رفتن به عرفات عذر پیدا می‌کند. در این صورت، باید در همان حال عذر، از مکه و خارج از مسجدالحرام احرام حج ببندد و به عرفات و مشعر و منا برود. وقتی بازگشت، چنانچه عذر او تا زمانی که کاروان‌ها به ایران بازمی‌گردند باقی بود، باید در آنجا به شخصی نیابت بدهد تا اعمالی را که احتیاج به طهارت دارد (مانند طواف و نماز آن) انجام دهد؛ ولی اعمالی را که احتیاج به طهارت ندارد (مانند سعی بین صفا و مروه) باید خودش انجام دهد؛ زیرا سعی بین صفا و مروه، داخل مسجدالحرام نیست و طهارت لازم ندارد. اما اگر وقتی که به مکه بازگشت، مجال بود تا پاک شود و این اعمال را انجام بدهد، در این صورت صبر می‌کند و وقتی که از عذر بیرون آمد، خود او مباشرتاً طواف، سعی و نماز طواف

قرص‌ها را نخورد، به اندازه سر سوزنی از ثواب او کاسته نخواهد شد و طبق دستور عمل کرده است؛ و انسان می‌تواند بدون هیچ‌گونه مشکلی اعمال را انجام بدهد. چرا انسان از آن مسیر و مجرای طبیعی که خداوند تقدیر کرده است، بیرون بیاید و برای خود تکلیف جدیدی درست کند و بخواهد آن را دل‌بخواه انجام بدهد؟!

خداوند گفته است که زن باید این‌گونه تکالیفش را انجام بدهد؛ احرام نیازی به طهارت ندارد، رفتن به صفا و مروه نیازی به طهارت ندارد، رفتن به عرفات و مشعر و منا و رمی جمرات نیازی به طهارت ندارد؛ فقط آنچه احتیاج به طهارت دارد، طواف و نماز طواف است؛ همین! سایر امور احتیاج به طهارت ندارد؛ و آن را هم انسان می‌تواند به تأخیر بیندازد و بعداً انجام بدهد. اگر تا وقت حرکت توانست خودش انجام بدهد، که انجام می‌دهد؛ و گرنه شخصی را نایب می‌کند و او از طرف وی انجام می‌دهد.

علی‌کل‌حال، وقتی مطلب به این سهلی است، چرا انسان بخواهد خود را گرفتار کند و تکلیف خود را تغییر دهد؟ پس بهتر است که انسان از این قرص‌ها

﴿نساء را انجام می‌دهد.﴾ (آیه‌الله طهرانی)

- سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲: «سؤال شده است:

اگر زنی نمی‌داند که تا موقع ظهر روز نهم ذی‌الحجه پاک می‌شود و می‌تواند عمره تمتع بجای آورد یا نه، به چه نیتی مُحرم شود؟
باید در ابتدا احرام را به نیت عمره تمتع ببندد، بعد اگر تا ظهر روز نهم پاک شد [و وقت داشت] که هیچ؛ اگر نه، آن عمره او با همان احرام، تبدیل به حج افراد می‌شود. یعنی دیگر احتیاج به احرام مجدد نیست و همان احرامی که در مسجد شجره بسته است، همان احرام او برای حج افراد باقی می‌ماند و به نیت حج افراد، می‌رود اعمال حج را از عرفات انجام می‌دهد؛ بعد که اعمال حج و طواف نساء را انجام داد و بیرون آمد، به مسجد تنعیم می‌رود و آنجا احرام عمره مفرده می‌بندد؛ چون عمره تمتع دیگر فوت شده است. عمره مفرده‌ای [جبرانی] مثل یک عمره مفرده [اصلی] انجام می‌دهد و بعد، از احرام بیرون می‌آید. * (آیه‌الله طهرانی)

* جهت اطلاع از احکام مربوط به زنان دارای عذر در انجام مناسک حج، رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۱۳، ص ۴۴۸ - ۴۶۶.

استفاده نکند و آنچه را خداوند برای او تقدیر کرده است، بپذیرد؛ زیرا اگر قرار باشد عنایت و موهبتی از جانب خدا باشد، بهتر است که انسان امور را به خود او واگذار کند تا بتواند به فیض بیشتری نایل شود.^۱

«مرحوم جد مادری ما، حضرت حجة الإسلام و المسلمین و عماد العلماء العاملين، آقای حاج سید عبدالحسین معین شیرازی - رحمة الله علیه - مردی بود عالم، عابد، ناسک، سالک، اهل ورع و تقوا و دارای حالات و مکاشفات روحانیه، و از شاگردان سلوکی آیه الحق و سند العرفاء الربانیین، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی، تَعَمَّدهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ و أَدْخَلَهُ بِحُبُوحَةِ جَنَّاتِهِ.

ایشان بسیار به زیارت أعتاب مقدسه و حج بیت الله الحرام مشرف می شد، و در هر سال شاید حدود پنج الی شش ماه را در زیارت مقامات مقدسه و أعتاب عالیات به سر می برد و از برکات آن مکان های مقدس کسب فیض و روحانیت می نمود.

در یکی از این سفرها که با ماشین سواری به سمت مکه در حرکت بودند، به واسطه بروز حادثه ای ماشین از جاده منحرف و واژگون می شود و ایشان به طور معجزه آسایی نجات می یابند، ولی کاملاً مجروح و از سر و صورت خون می ریخته و استخوان های ایشان به شدت شکسته و کوفته می شود. ایشان را به مدینه می آورند و در بیمارستان بستری می کنند؛ و خلاصه از رفتن به مکه و ایتیان مناسک باز می ماند. در وقت مراجعت به طهران، حقیر به اتفاق مرحوم والد (علامه طهرانی) به زیارت ایشان می رویم؛ حالتی بسیار نحیف و رنجور و بیمار و بسیار ضعیف و بی رمق داشتند. وقتی که به منزل برگشتیم دیدم ایشان به والده ما می فرمایند:

اگر حاج آقا معین ده بار به مکه می رفت به اندازه این مرتبه که حال او تغییر پیدا کرده است کسب فیض نمی نمود!^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

۲. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸. (آیه الله طهرانی)

«آنچه قرار است اثر بگذارد، مکه نیست؛ یک چیز دیگر و یک دست دیگر است و آن، ربط و ارتباط است؛ آن تأثیرگذار است و آن تأثیر در هر جا ممکن است. چنانچه در مکه پیدا شود، یا در فلان بیابان پیدا شود، یا از فلان حادثه یا قضیه دیگر، مهم تأثیری است که در ما می‌گذارد. حال اگر از ما سؤال کنند: این ارتباط را به تو نمی‌دهیم، اما به جایش ده مرتبه به مکه می‌روی؛ می‌گوییم: می‌خواهیم به مکه برویم چه کار کنیم؟ این همه زحمت بکشیم، برویم دور کعبه بگردیم و مدام سعی بین صفا و مروه انجام دهیم، اما دوباره دست‌از‌پا درازتر بازگردیم؟ لذا مهم، آن ارتباط است؛ آیا ارتباط بهتر شد یا نه؟ آن مهم است. آن ارتباط، در این موقع برای انسان حاصل می‌شود و این، مطلب بسیار مهمی است.»^۱

«در روایات داریم: افرادی هستند که می‌خواهند خدمتی بکنند ولی پول ندارند؛ مثلاً آرزو دارد که حج برود ولی پول ندارد؛ و الآن که موسم حج می‌شود و زوار هم دارند برای حج حرکت می‌کنند، او دائماً نگاه می‌کند و حسرت می‌کشد. [باید به آنها گفت:] آقا جان، غصه نخور! در خانه خودت بنشین؛ ثواب حرکت، ثواب احرام، لبیک، طواف، نماز، سعی، وقوف و قربانی، همه‌اش در نامه عملت ثبت است و همه آن کارها را هم انجام داده‌ای.

روز قیامت، خدمت پروردگار می‌آید و نامه عملش را به دستش می‌دهند و می‌بیند: یک حج، دو حج، سه حج، ده حج، عمره و...! می‌پرسد: آخر من کی حج رفتم؟!

می‌گویند: در سنه فلان حج رفتی، در فلان زمان عمره رفتی، در فلان زمان قبر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را زیارت کردی!

- چند مرتبه؟

- إلی ماشاءالله!

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۴۲. (آیه الله طهرانی)

- آخر من کی رفتم؟! خدایا، تو که صادقی و صادقین را دوست داری، من که این کارها را نکرده‌ام؛ چرا اینها را در اعمال ما نوشته‌ای؟!
 لذا تعجب می‌کند. بیچاره خودش مریض و فقیر و مفلوک است، اما در نامه عملش می‌نویسند: این شخص هزار بنده در راه خدا آزاد کرده است، سفره‌ها انداخته است، اطعام‌ها کرده است، مسجدها ساخته است. به او می‌گویند: آیا آن روز که حرکت می‌کردی و نگاهت به فقرا افتاد، در دلت آرزو نکردی: ای کاش من داشتم و به تمام اینها انفاق می‌کردم؟! همین نیت به اینجا آمد و برایت درست کرد که تو هزار بنده را اطعام کردی و هزار بنده را آزاد کردی.

اما به شرط اینکه اگر پول به دستش برسد، این کار را بکند؛ نه مثل بعضی که وقتی ندارند، می‌گویند: "این کار را می‌کنیم و آن کار را می‌کنیم." اما وقتی پول به دستشان آمد، فراموش می‌کنند! سر خدا هم کلاه نمی‌رود؛ او بسیار دقیق و حسابگر خوبی است. اما اگر واقعاً این‌طور باشد که وقتی در مسند کار نیست، می‌گوید: "اگر من در مسند کار واقع شوم، چنین و چنان خدمت می‌کنم." و وقتی در مسند کار هم قرار گرفت، همان کار را بکند؛ و اگر پول دستش آمد، همان سفره را بیندازد، همان غلام را آزاد بکند، همان حج را برود و همان جهاد را بکند؛ اگر این‌طور بود، تمام اینها در نامه عمل او هست.^۱

بنابراین، آقا جان! ما هیچ‌وقت از خداوند علی‌اعلیٰ گله نداشته باشیم که چرا به ما پول ندادی تا ما خانه خدا را بنا کنیم، قبر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام را بسازیم، قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بسازیم، چه کنیم و چه کنیم. خدا هم صاف جواب ما را می‌دهد و می‌گوید: راست می‌گویی؟ همه این کارها را کرده‌ای؛ بیا و به نامه عملت نگاه کن: قبر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام را بنا کردی، حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ساختی، آینه کاری کردی، قرآن چاپ کردی، مسجدها ساختی. این قدر در نامه عملت

۱. رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶.

می ریزم که نمی توانی حسابشان کنی!

اما اگر راست نباشد، می گویند: واقعاً می خواستی این کار را بکنی یا نه؟ می گویی: بله! بعد در مقام امتحان به تو نشان می دهند که ما راه را برای تو باز کردیم، ولی خودت بستی؛ گفתי اما عمل نکردی؛ هنگامی که وسیله و سبب در دست تو نبود، نیت بود؛ اما وقتی وسیله دادیم، آن را پس زدی.

پس خدای علیّ اعلیٰ خیلی عادل است، این قدر عادل است که هر کس را می برد و در جای خود و مقام خودش قرار می دهد، و تمام اشکالات و گله ها هم از بین می رود. اینها تا آنجایی است که انسان می خواهد با فکر خودش در مقام انطباق با عالم ظاهر، کار خدا را بررسی کند و حُجت را علیه او تمام کند؛ اما وقتی انسان را از این مرحله عبور می دهند و با حساب واقع اندازه گیری می شود، می بیند که عجیب خدایی است! آن وقت همه از خدا راضی می شوند و دیگر هیچ کس از خدا گله ای ندارد، و حجت خدا بر همه افراد تمام می شود.^۱

«شخصی از حج برگشته و خدمت مرحوم والد - رضوان الله علیه - رسید و گفت: "آقا، شما را در حج دیدم." مرحوم والد فرمودند: "بنده امسال حج نرفته ام!" گفت: "یعنی چه که حج نرفته اید! بنده شما را آنجا دیدم." ایشان فرمودند: "بلند شو برو و از این مسجدی ها بپرس و ببین من حج بوده ام یا نه؟! من شبها و روزها به مسجد می آمدم."

ایشان نزد مرحوم والد قسم خورد و گفت:

آقا من شما را در تمام موافق دیدم؛ در منا دیدم، در طواف دیدم، در عرفات دیدم، در همه جا دیدم! منتها تا جلو می آمدم یک دفعه گم می شدید. خلاصه ما آنجا خیلی از دست شما شاکی شدیم.

۱. جهت اطلاع بیشتر بر روایات باب نیت، رجوع شود به *بحار الأنوار*، ج ۶۷، ص ۱۸۵ - ۲۱۲.

۲. *مبانی اخلاق در آیات و روایات*، ج ۲، ص ۳۷. (علامه طهرانی)

مرحوم والد فرمودند:

در روایات داریم که اگر انسان نیت حج را داشته باشد اما نتواند برود، خدا
ملکی را به صورت انسان درمی آورد تا [به جای او] حج بجا بیاورد. ما هم
نیت حج را داشتیم اما نتوانستیم؛ شاید شما آن ملک را به صورت ما دیده‌اید.

آنجا عوالم بسیار عجیبی است.^۱

«آن کسی که پول و تمکن و استطاعت برای رفتن به حج را ندارد و در انتظار
رفتن به حج، له‌له می‌زند و برای رسیدن به این فریضة الهی لحظه‌شماری می‌کند، اما
نمی‌تواند برود و مرگ، او را درمی‌یابد، آیا خدا همین‌طور کنار می‌نشیند و می‌گوید:
بیخود! نرفتی که نرفتی و هیچ خبری نیست؟! در این صورت، این خدا خودش
اول ظالم است؛ مگر قضیه حج فقط مربوط به ثروتمندان و متمکنین است؟!»

آن کسی که اگر یک‌شاهی هم به دست بیاورد، می‌خواهد آن را صرف رسیدن
به حج کند، در پیشگاه الهی اگر موفق به رفتن حج نشود، یک حج تمام‌عیار با عمره
و حج مقبوله در نامه عمل او می‌نویسند و او را در روز قیامت در زمره شیعیان حضرت
ابراهیم علیه السلام محشور می‌کنند؛ چرا؟ چون می‌خواسته برود.^۲

«آن پیرزن فقیری که برای رفتن به حج آه می‌کشد اما آه در بساط ندارد، چه
گناهی کرده است که خدا نباید ثواب حج را به او بدهد؟! ولی شخص ثروتمندی
پول دارد و از راه مسائل و معاملات و امور دنیا، مکتبی پیدا کرده و هر سال می‌رود؛
و این پیرزن هم تحسّر رفتن او را می‌خورد که او باید به فیوضاتی برسد اما خودش
نرسد. طبعاً این ظلم بین است و شکی در این قضیه نیست.

اما خدا عادل است و ظالم نیست؛ آن پیرزن را می‌آورد و حسابرسی می‌کند که
تا چه حد می‌خواسته و اهتمام داشته و اگر پول داشت، می‌رفت؟! آیا واقعاً می‌رفت؟

۱. سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۱۳۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس ۶. (آیه‌الله طهرانی)

آیا یک سال تأخیر می‌انداخت یا فوراً می‌رفت؟ چنان دقیق حسابرسی می‌کنند و مو را از ماست بیرون می‌کشند و به آن پیرزن می‌گویند: ”بفرما، شما در این دنیا سی و شش حج و عمره مقبوله انجام دادی.“ او نگاه می‌کند و می‌بیند: ”بله، من در دنیا سی و شش عمره و حج مقبول که مورد قبول پروردگار است، انجام داده‌ام.“ خب، چه شد؟! دیگر نیاز به نامه عمل ندارد؛ نامه عمل، خود صحیفه وجود انسان است که عبارت است از همان نفسی که متحول شده و جوهره آن با آن حقایق وجودی شکل پیدا کرده است؛ به آن شکل پیدا کردن می‌گویند: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾؛^۱ ما پرده را برداشتیم.^۲

«یکی از تابعین در زمان امام صادق علیه السلام پولی را جمع کرده بود و می‌خواست با آن از کوفه حرکت کند و به سمت مکه بیاید تا حج انجام دهد؛ البته حج واجب نبوده است. قبل از اینکه از کوفه بیرون بیاید، در همان منزل اول به خرابه‌ای می‌رسد؛ ناگهان می‌بیند که در آنجا زنی به دنبال چیزی می‌گردد و ظاهراً میته‌ای در دست آن زن می‌بیند.

نزدیک می‌رود و سؤال می‌کند: ”ای خانم، این چیست؟“ آن زن در ابتدا از پاسخ امتناع می‌کند، ولی بعد می‌گوید:

من علویّه هستم و شوهرم مدتی قبل فوت کرده است؛ و ما پولی برای تهیه غذا نداشتیم و چند روز است که فرزندان من گرسنه هستند. امروز آمدم و دیدم که مرغ مرده‌ای در اینجا افتاده است؛ با خود گفتم: همین را از باب اکل میته بردارم و به منزلمان ببرم.

این شخص، آن کیسه پولی را که برای حجش کنار گذاشته بود، به همین خانم و مخدره می‌دهد و به منزلش بازمی‌گردد و دیگر پولی برای حج نداشته است.

اطرافیان به او می‌گویند: چرا نرفتی؟!

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس ۷. (آیه الله طهرانی)

می‌گوید: برایم بداء حاصل شد و منصرف شدم؛ نمی‌روم.
شب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب می‌بیند و حضرت به او
می‌فرماید:

شما فرزند مرا اکرام کردی، من ملکی را موکل کردم که تا روز قیامت، هر
سال برای شما یک حج انجام بدهد؛ چه هر سال به مکه بروی یا نروی.
او صبر می‌کند؛ وقتی افراد به مکه می‌روند و باز می‌گردند، همه به او می‌گویند:
حاج آقا، حج شما قبول باشد؛ ما شما را در عرفات دیدیم، شما را در منا
دیدیم، شما را کنار زمزم دیدیم، شما را بین صفا و مروه دیدیم!
او نیز می‌گوید: «الحمد لله» و هیچ به روی خود نمی‌آورد.^۱ این قضیه روی حساب
است و براساس آن حساب، همه اشیاء و نظام عالم دارد به‌طور دقیق انجام می‌شود.^۲
«[البته باید دقت نمود که] افعال عبادی و غیرعبادی، هر کدام از اینها در نظام
تربیتی انسان یک اثر خاص خود را دارد. نماز یک اثر ملکوتی دارد؛ حجی را که انسان

۱. رجوع شود به تذکرة الخواص، ص ۳۲۸.

۲. آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۳۱. (آیه الله طهرانی)

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۵:

«عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَاللَّهِ لَأَنْ أَحُجَّ حَجَّةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ
أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً وَرَقَبَةً وَرَقَبَةً وَرَقَبَةً وَرَقَبَةً حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا وَمِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ؛ وَ لَأَنْ أَعُولَ
أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَسَدَّ جُوعَتَهُمْ وَ أَكْسَوْ عَوْرَتَهُمْ فَأَكْفَتْ وَجُوهَهُمْ عَنِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحُجَّ
حَجَّةً وَ حَجَّةً وَ حَجَّةً وَ حَجَّةً وَ حَجَّةً وَ حَجَّةً حَتَّى بَلَغَ عَشْرًا وَمِثْلَهَا حَتَّى بَلَغَ السَّبْعِينَ». ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: به خدا قسم! اینکه یک حج بجا آورم، نزد
من محبوب‌تر است از اینکه برده‌ای را آزاد کنم، و برده‌ای دیگر، و برده‌ای دیگر، و به همین ترتیب
تا ده برده، و باز به همین ترتیب تا به هفتاد برده برسد. و اینکه سرپرستی یک خانواده مسلمان را
برعهده بگیرم، گرسنگی‌شان را برطرف کنم، برهنگی‌شان را بپوشانم و آبرویشان را بین مردم حفظ
کنم، نزد من محبوب‌تر است از اینکه حجی بجا آورم، و حجی دیگر، و حجی دیگر، و به همین
ترتیب تا ده حج، و باز به همین ترتیب تا به هفتاد حج برسد.» (محقق)

انجام می‌دهد یک اثر ملکوتی دارد. برخی می‌گویند: «چرا انسان برود حج انجام بدهد؟ خب پولش را به فقرا بدهد!» حج اثر خود را دارد، کمک به فقرا هم اثر خود را دارد. انسان نمی‌تواند این را جایگزین آن کند. بله، اگر در جایی مسئله دایرمدار یک امر مهم و مهم شد، در آنجا انسان باید این قضیه را رعایت کند؛ اما اینکه چون می‌تواند به فقرا کمک کند و در امور تبرّعی اقدام نماید، لذا حج انجام ندهد، نه، این درست نیست؛ آن کار، آن اثر را ندارد! آن اثر خاص، مربوط به آن عمل است.^۱

۱. عنوان بصری، ج ۸، ص ۱۵۷. (آیه‌الله طهرانی)

۲. عنوان بصری، ج ۸، ص ۳۹:

«سعدی می‌گوید:

عبادت به‌جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست^۱ باید به ایشان گفت: شما بسیار اشتباه کرده‌اید! ایشان خیال می‌کنند معنای عبادت همین است که عده‌ای بیابند و نمازی بخوانند و هیچ اثری بر آن مترتب نشود. اگر جناب سعدی یک لحظه لذت عبادت نماز و روزه و ارتباط با خدا را می‌دانستند، چنین شعری را نمی‌سرودند. بله، ما قبول داریم که خدمت به خلق از افضل عبادات است،^۲ اما نه اینکه بگوییم: «به‌جز خدمت خلق نیست.» مرحوم والد - رضوان الله علیه - یک روز از استادشان مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی سؤال کردند: در راه خدا بهترین عملی که انسان را زودتر به مقصود می‌رساند چیست؟ ایشان فرمودند:

بعد از انجام فرائض و واجبات و ترک محرمات، قضای حاجت مؤمن بهترین عملی است که انسان را سریع‌تر به خدا می‌رساند.^۳

بله، بعد از انجام واجبات و ترک محرمات، خدمت به خلق بسیار مهم است؛ در روایات هم داریم و از مسائل بسیار مؤکدی است که ذکر شده است؛^۴ اما نه اینکه «به‌جز خدمت خلق نیست!» تا شخصی در مقام عبادت و انجام تکلیف به تهذیب نرسد، نمی‌تواند خدمت به خلق بکند. ما آمده‌ایم بدون اینکه به جنبه تهذیب خود توجه کنیم، خدمت به خلق را وسیله‌ای برای فرار از طریق و مشی در راه و تکلیف قرار داده‌ایم و می‌گوییم: «آقا، به خلق خدمت کنید، نمازخواندن چه فایده‌ای دارد؟! آقا، به مردم خدمت کنید، مکه رفتن چه فایده‌ای دارد؟! پول مکه را به فقرا بدهید، برای چه انسان برود در آنجا خرج کند؟! چرا برود پول حج بدهد؟! انسان به فقرا می‌دهد!» خدمت به فقیر و کمک به فقیر جای خود دارد، اما مسئله عبادات نیز در کنار این، جای خود را دارد. ☞

«من سراغ ندارم و به عمرم ندیدم کسی مانند مرحوم والد ما - رضوان الله علیه - این قدر برای رفتن به مکه و برای انجام حج اشتیاق داشته باشد؛ مخصوصاً حج واجب. ایشان عمره نرفتند، و ظاهراً شش مرتبه به حج واجب مشرف شدند. ایشان می فرمودند: "اگر من می توانستم، هر سال می رفتم." و کم دیده شد که کسی راجع به حج و اعمال و... نزد ایشان صحبت کند و اشکشان جاری نشود؛ همین طور اشک ایشان جاری می شد. اصلاً گویی ایشان خودشان را در آن اعمال حاضر می دیدند؛ در آن طواف و در عرفات حاضر می دیدند. آن مطالبی را که ایشان از این مسائل ادراک می کردند، کجا به ذهن ما می رسد؟ شش بار هم موفق شدند.

یک سال در همان اواخر زمان شاه و پس از آن سفری که ما به اتفاق ایشان مشرف شدیم، یکی از دوستانشان ایشان را برای همین حج دعوت کرده بود. مدت ها و سال ها بود که ایشان مشرف نشده بودند. در همین هنگام، والده ما حامل بودند و می خواستند همشیره آخر ما را فارغ بشوند که با اشکالاتی مواجه می شوند و می گویند باید تحت عمل جراحی قرار بگیرند؛ بالأخره این امر منجر به عمل می شود و چند روزی هم در بیمارستان بودند.

یک روز که ما از قم آمدیم، به اتفاق مرحوم والد به بیمارستان رفتیم. بیمارستان

↳ عبادات و تکالیفی را که انسان انجام می دهد، در وهله اول موجب تهذیب خود اوست؛ اگر این تهذیب انجام گرفت، آن وقت انسان می تواند به مردم خدمت کند؛ وگرنه، خدمت به مردم سر از جاهای دیگری درمی آورد. «آیه الله طهرانی»

(۱) بوستان سعدی، باب اول، بخش ۹، حکایت اتابک تکه:

طریقت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلخ نیست

(۲) رجوع شود به تحف العقول، ص ۳۵ و ۴۱.

(۳) رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۸.

(۴) رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۹۲ - ۲۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۸۸ - ۳۹۱.

هم اگر فراموش نکرده باشم، همین بیمارستان در خیابان آزادی [طهران] نزدیک خیابان آذربایجان بود و آن دکتر خاص ایشان که از منتسبین به ما هم هست، در آنجا بود. ما رفتیم و قرار بود والده را هم فردا مرخص کنند و به منزل بیایند.

در همین حین، یعنی حدود دوسه روز یا سه چهار روز بعد، قرار بود کاروانها حرکت کنند، که طبعاً والده ما تا آن موقع به منزل منتقل شده بودند. وقتی ما داشتیم از بیمارستان به منزل بازمی گشتیم، من در راه به مرحوم والد گفتم:

آقا، این قضیه حج شما چه می شود؟ شما اگر می خواهید، حج را بروید؛ ما از قم می آییم طهران و نزد والده هستیم و مشکل نداریم؛ چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می کنیم.

رفقا هم می آمدند و در منزل می ماندند؛ هر وقت ایشان مسافرت می رفتند، رفقا می آمدند و تا مدتی که ایشان بازمی گشتند، در منزل می ماندند؛ مثلاً اگر سفر کربلا یا سفر مکه می رفتند، دوستان می آمدند شب را هم می ماندند.

ایشان فکری کردند و به من گفتند:

آقای آقاسید محسن، این چه حجی است که من بروم، درحالی که بنده ای از بندگان خدا (عیال انسان) به شوهرش نیاز داشته باشد؟!

التفات کردید؟ ایشان حج را نرفتند؛ درحالی که عمل سزاینی بود و انجام شد و والده هم به منزل منتقل شدند. حال، آیا این حجی که ایشان می رفتند بیشتر مورد رضای خدا بود یا الآن که نرفتند؟! مسئله بسیار دقیق است.^۱

حال شیطان می آید و همین حج را برای انسان به صورت موجه جلوه می دهد،

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۸:

«... فَقَالَ [أبو عبد الله عليه السلام]: أما إنك أن تُعين أخاك المسلم أحبَّ إليَّ من طواف أُسبوعٍ بالبيت مُبتدئاً.» ترجمه:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «بدان و آگاه باش که یاری برادر مسلمان، نزد من محبوب تر است از هفت شوط طواف خانه کعبه، درحالی که ابتداکننده باشی.» (محقق)

با وجود ارتکاب عمل حرام! یعنی انسان یک عمل حرامی را انجام می‌دهد، ولی نفسش می‌آید آن را کنار می‌زند و می‌گوید: ”نه، حج مهم است! به‌عنوان روحانی کاروان به آنجا می‌رویم؛ تبلیغ می‌کنیم، مسئله می‌گوییم و بالأخره عنصر مفیدی هستیم. برای افراد شبهاتی هست، ما هم باری را برداریم.“ مگر شریعت فقط مانده که جنابعالی بار را برداری؟! شما داری حجی انجام می‌دهی که برای هر قدمش، یک معصیت برایت می‌نویسند!

من مورد دیگری را می‌گویم: تو داری عیالت را که تازه از بیمارستان به منزل آمده و اکنون در بدترین وجه است، رها می‌کنی که بروی به سؤال حجاج پردازی؟! چه کسی را داری گول می‌زنی؟ خدا را؟! شاید بیایی به من طهرانی بگویی: ”آقا، ما برای این و برای این می‌رویم انجام بدهیم“ و من هم گول بخورم و بگویم: ”إن شاء الله که خیر است!“ اما آن ملائکه‌ای که روی دو شانه تو نشسته‌اند و می‌نویسند، به ریش‌ت می‌خندند! آنها را که دیگر نمی‌توانی گول بزنی. آنها دلت را بیرون می‌آورند، مقابلت می‌گذارند و نشان می‌دهند و می‌گویند: ”این دل سیاه است؛ این دل سیاه نمی‌تواند به مکه برود! کجا می‌خواهی بروی؟!“ اینجاست که تکلیف بسیار دقیق می‌شود و مسئله، مسئله بسیار مهمی می‌شود؛ دیگر دست انسان هر جا نمی‌تواند برود، پایش هر جا نمی‌تواند برود و فکرش هر جا نمی‌تواند برود.^۱

۱. آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۵۹ - ۶۱. (آیه‌الله طهرانی)

۲. دیوان کامل فیض کاشانی، ص ۵۵۰:

«ذرة درد بر آن مایه درمان بردن

به ز کوه حسنات است به میزان بردن

ایستادن نفسی نزد مسیحا نفسی

به ز صد ساله نماز است به پایان بردن

یک طوافی به سر کوی ولی‌اللهی

به ز صد حج قبول است به دیوان بردن ⇐

«در یکی از سفرهای مرحوم والد - قدس سره - به عتبات عالیات و تشریف به خدمت حضرت استاد حاج سید هاشم حداد - قدس سره - یکی از صبیای ایشان که طفلی بسیار خردسال بود به بیماری سختی مبتلا شد، و پس از مراجعات مکرر به پزشک بالأخره در بیمارستان بستری گردید، و والده ما نسبت به احوال او بسیار نگران و مشوش بود و بیماری او به طور کلی اوضاع او را پریشان و مختل نموده بود. مرحوم والد که معمولاً سفرهایشان کمتر از دو ماه نبود، در اواسط سفر بودند که روزی مرحوم حداد به ایشان فرمودند: "شما باید به ایران برگردید!" یکی از رفقای عراقی ایشان که در نجف سکنی داشت و برای زیارت به کربلا آمده بود، به حضرت آقای حداد عرض می‌کند: "آقا! آقا سید محمدحسین تازه به عراق آمده است، چرا به

تا توانی اگر از غم دگران برهانی

به ز صد ناقه حمراء است به قربان بردن

بردن غم ز دل خسته دلی در میزان

به ز صوم رمضان است به شعبان بردن

یک جو از دوش مدین دینی اگر برداری

به ز صد خرمن طاعات به دکان بردن

به ز آزادی صد بنده فرمان بردار

حاجت مؤمن محتاج به احسان بردن

دست افتاده بگیری ز زمین برخیزد

به ز شب خیزی و شایاش ز یاران بردن

نفس خود را شکنی تا که اسیر تو شود

به ز اشکستن کفار و اسیران بردن

خواهی ار جان به سلامت ببری تن در ره

خدمتش را ندهی تن، نتوان جان بردن

سر تسلیم بنه، هرچه بگوید بشنو

از خداوند اشارت ز تو فرمان بردن

دل به دست آر ز صاحب دل و جان از جان بخش

گل و تن را نتوان فیض به جانان بردن»

این زودی باید برگردد؟" ایشان می‌فرمایند:

من آفاسید محمدحسین را هزار برابر بیش از تو دوست دارم، ولی مسئله‌ای هست که باید برگردد.

مرحوم والد نیز اطاعت نموده پس از یکی دو روز به طهران مراجعت می‌کنند، و وقتی وارد می‌شوند متوجه می‌شوند که مسائل به چه نحوی بوده است و چه قضایایی اتفاق افتاده است. و وقتی دستور حضرت حداد را مبنی بر رجوع به ایران نقل می‌کنند، والده اظهار می‌کنند که:

در همان وقت من به آقای حداد متوسل شده بودم و از ایشان درخواست کرده بودم که شما را به ایران برگردانند؛ زیرا به شدت نگران وضع بیماری طفل بودم.

و در همان لحظه آقای حداد به مرحوم والد فرموده بودند به ایران برگردد.

جداً اگر انسان بخواهد همان طریقی را که قطعاً مورد نظر و عنایت زمامداران دین و لواداران شریعت رسول خدا است بییماید، و بداند که با متابعت از آن از عهدۀ انجام آنچه خدا امر کرده است برآمده است، باید از سیره و سنت یک همچو بزرگانی که تمام وجود و هستی آنها متحد و متحدک در حقیقت حضرت حق شده است تبعیت نماید؛ *وَالْأَخْسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ*، دستش از همه جا کوتاه و سرمایه‌اش تمامی به فنا رفته است.

نظیر این داستان برای یکی از آشنایان مرحوم حداد اتفاق افتاد:

یکی از دوستان حضرت حداد که سالیانی نیز ادراک محضر مرحوم انصاری را کرده بود به اتفاق عده‌ای از دوستان خود من جمله سیدی که از معاندین بسیار شدید مرام عرفان و مکتب و شخص حضرت حداد بود و دائماً بر علیه ایشان صحبت می‌کرد و تهمت‌های ناروا به ساحت مقدس ایشان وارد می‌نمود، به سفر عتبات مشرف و در کربلا سکنی گزیده بود.

شبی حضرت حداد - رضوان الله علیه - برای دیدن این افراد به منزلشان رفتند

و پس از جلوس رو کردند به آن مرد و فرمودند:

شما عیال مریض و گرفتار خود را رها کرده به امان خدا و بعد به زیارت

می‌آیی! این چه زیارتی است که شما انجام می‌دهی؟!

در این حال آن سید روحانی و معاند رو می‌کند به مرحوم حداد و با تندی و

بی‌ادبی و جسارت می‌گوید:

به شما چه ارتباطی دارد که ایشان عیالش را رها کرده یا نکرده، او برای

زیارت آمده است و شما نباید به ایشان اعتراض کنید!!

مرحوم حداد می‌فرماید: «ما مطلب خود را گفتیم، حال می‌خواهید بشنوید یا

نشنوید.» و از جای خود بلند شدند و مجلس را ترک کردند و بیرون آمدند، و این

در حالی بود که کسی به مرحوم حداد از احوال عیال او خبری نداده بود. این است

فرق بین عارف و مکتب‌او و بین مدعیان ولایت و مرامشان.^۱ و^۲

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۳. (آیه‌الله طهرانی)

۲. مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۷۰:

«در سفری که به اتفاق اخوی، حضرت حجة الإسلام و المسلمین آقای حاج سید محمدصادق در معیت مرحوم والد به مکه جهت حج تمتع مشرف شده بودیم، جد مادری ما مرحوم حاج آقا معین شیرازی به اتفاق اهل بیتشان (جده ما) نیز مشرف بودند. پس از انجام مناسک به اتفاق، قصد تشریف به عتبات عالیات را داشتیم و در فرودگاه جده شب‌هنگام منتظر رسیدن موعد اطلاع، در مکانی خلوت نشسته بودیم. مرحوم حاج آقا معین فرمودند:

در این سفر من دو نفر را زیاد مشاهده می‌کردم، یکی حاج عبدالجلیل محیی و دیگر...

در حالی که این دو نفر در عراق بودند و در آن سال به حج مشرف نشده بودند. ناگفته نماند که

مرحوم حاج آقا معین شیرازی - رحمة الله علیه - دارای حالات کشف و شهود و بصیرت بوده و

بعضی از مطالب و صور معنوی برای ایشان منکشف گردیده بود، که از جمله همین مکاشفه‌ای بود

که در آنجا برای ما نقل کردند.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - فرمودند:

این مکاشفه شما نسبت به آقای حاج عبدالجلیل - سلمه الله تعالی - صحیح بوده است،

زیرا ایشان فردی مؤمن و تحت ولایت حضرت حداد می‌باشند و طبیعی است که شما ←

↪ ایشان را به صورت واقعی و برزخی خویش دیده باشید؛ زیرا در روایت داریم که: هر مؤمنی که نیت و قصد زیارت بیت‌الله‌الحرام را داشته باشد، خداوند ملکی را به صورت او می‌فرستد و در تمام مواقف و مشاهد به نیابت از او حج و عمره و زیارت مدینه منوره را انجام می‌دهد، و چون ایشان لابد قصد تشریف داشته ولی موفق نگردیده است، خداوند ملکی را به صورت ایشان گمارده تا از طرف او نیابت اعمال و مناسک را بنماید؛ بنابراین این قسمت از مکاشفه شما صحیح و متقن و روشن می‌باشد. و اما قسمت دیگر از مکاشفه شما، شیطانی بوده است که خود را به شکل و شمایل آن فرد دیگر مجسم و ممثل ساخته است، زیرا این فرد از تحت دایره تربیت و ولایت حضرت حداد خارج شده است و شیطان متصدی اعمال و رفتار او شده است و در همه زوایای نفس او رسوخ نموده و قلب او را در تسخیر خود در آورده است؛ پس صورتی که شما از او دیده‌اید صورت و سیرت انسان نبوده است که دارد طواف انجام می‌دهد، بلکه صورت انسان و سیرت شیطان بوده است که نیابتاً از جانب او به انجام این امور مشغول بوده است، اما از آنجا که شما قدرت تشخیص بین ملک و جن و شیطان را ندارید، هر دو صورت را به یک قسم مشاهده می‌کنید و این چنین تصور می‌کنید که هر دو رحمانی است.

مرحوم حاج آقا معین فرمودند:

نمی‌توان این طور به ضرس قاطع ایشان را شیطانی دانست و از حقایق امر، خدا خبر دارد! و خلاصه این تفسیر و توجیه مرحوم والد در نظر ایشان موجه نمود. البته آن فردی که از تحت ولایت و اتصال به حضرت حداد خارج شده بود، در اواخر عمر لطف و عنایت الهی رفیقش گردید و دوباره در زمره تلامذه و ارادتمندان مرحوم حداد - سلام‌الله‌علیه - قرار گرفت و عاقبت او ختم به خیر شد و با ولایت از دنیا رحلت نمود؛ رحمه‌الله‌علیه و رحمه‌واسعه. شب دوم که در خدمت مرحوم حداد نشسته بودیم، ایشان بدون مقدمه رو کردند به مرحوم والد و فرمودند:

اینکه می‌گویند ملائکه به صورت مؤمنین درمی‌آیند صحیح است و نیز شیاطین به

صورت افراد ناصالح؟

مرحوم والد عرض کردند:

بلی، همین‌طور است.

پس از گذشت لحظاتی مرحوم حداد فرمودند:

این مسئله چگونه است که هر کسی که قصد زیارت مشاهد مشرفه، خصوصاً حج را

داشته باشد، ملکی به صورت او و به نیابت از او مراسم را انجام خواهد داد؟ ↪

⇐ مرحوم والد عرض کردند:

بلی، روایت داریم که اگر فردی قصد تشریف به حج را داشته باشد ولی بنا به عللی موفق نشده، ملکی به صورت او در خواهد آمد و یک حج و عمره تمام و کمال از جانب او انجام خواهد داد؛ و نیز ممکن است شیطان به صورت فرد ناصالح درآید و در همین اماکن حضور یابد.

مرحوم حداد باز لحظاتی مکث کردند و فرمودند:

طریق تشخیص ملک از شیطان چگونه است و آیا هر کسی می‌تواند این قدرت تشخیص را داشته باشد؟

مرحوم والد عرض کردند:

خیر، انسان باید خود دارای بینش و بصیرت غیر عادی باشد تا بتواند تمییز بین آن دو را دریابد و این از عهده هر کسی ساخته نیست.

مرحوم حداد فرمودند:

بله، بله، مطلب همین‌طور است! تا انسان قدرت تشخیص نداشته باشد، چه بسا بین ملک و شیطان خلط می‌کند و هر دو را ملک می‌پندارد و در هر دو به یک نحو قضاوت می‌نماید، درحالی که یکی از آن دو صورت ملک و فرشته بوده است و صورت دیگر شیطان بوده است.

آنگاه فرمودند:

بزرگان و اولیای خدا عیب مردم را صریحاً و رودر روی آنان نمی‌گویند، بلکه با کنایه و اشاره مطلب را به آنان تفهیم می‌کنند.

و این شعر مولانا را قرائت فرمودند:

داند و خر را همی راند خموش بر رُخت خنجد برای روی پوش*
فرداصبح که در معیت مرحوم والد به سمت حرم مطهر مشرف می‌شدیم مرحوم آقا، اخوی و حقیر را مخاطب قرار داده و فرمودند:

شما از مطالب دیشب آقای حداد چه دستگیرتان شد؟

ما عرض کردیم:

مسئله خاصی متوجه نشدیم بلکه یک سری مطالب کلی فرمودند.

ایشان فرمودند:

یادتان می‌آید که آن شب در جلد ایشان [حاج آقا معین] گفتند: من دو نفر را در مواقف و مشاهد مشرفه زیاد می‌بینم، من گفتم: یکی از آن دو، ملک و دیگری شیطان بوده ⇐

«یکی از دوستان نقل می‌کرد:

در سفری که ما به حج رفتیم، عیال را نبردیم و ایشان به اتفاق بچه‌ها در منزل بودند و طبعاً بچه‌ها هم شیطنت و اذیت می‌کردند. (این‌طور که در نظرم می‌آید چهار یا پنج بچه داشت.) وقتی ما در آنجا بودیم، ایشان تماس می‌گرفت و دائماً اظهار نارضایتی می‌کرد و می‌گفت: «اینها اذیت می‌کنند و تو گذاشته‌ای و رفته‌ای و اینها را به سر ما انداخته‌ای، در حالی که خودت آنجا هستی و ...»

بعد از مدتی دیدم دیگر این حرف‌ها را نمی‌زند و وقتی که تماس می‌گیریم، اظهار رضایت و مسرت می‌کند و می‌گوید: آنجا به فکر ما نباش و فقط به فکر خودت باش و چه و چه.

وقتی که مراجعت کردیم، از او سؤال کردم: قضیه چه شد؟ آن روزها و هفته‌های اول که دائماً گله و شکایت داشتی؟

گفت: بله، این‌طور بود؛ اما یک شب مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - را در خواب دیدم و به ایشان شکایت و گله کردم که: اکنون شوهر من

↪ است، ولی ایشان نپذیرفتند؟

عرض کردیم:

بله، این‌چنین بود.

سپس ایشان فرمودند:

دیشب صحبت آقای حداد به همین قضیه برمی‌گشت و تمام آنچه را که بین ما و ایشان در آن شب رد و بدل شد بازگو نمودند و در آخر به من ایراد گرفتند که چرا عیب و اشکال حاج آقا معین را مستقیم و در حضور دیگران بازگو کردم و فرمودند: گرچه اشکال و ایراد شما صحیح است ولی این مطلب نباید بدین صورت رود روی ایشان و با صراحت مطرح می‌گردید، زیرا حفظ عزت و آبروی مؤمن مهم است.

سپس فرمودند:

این است روش و سیره اولیای الهی که انسان را این‌چنین با مبانی آشنا می‌گردانند. «(آیه الله طهرانی)

* مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۳۶؛ مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۰.

مستطیع است و به حج واجب رفته است و دارای چه نعمت‌ها و ثواب‌هایی است؛ دارد طواف می‌کند و نماز می‌خواند؛ اما ما اینجا نشستیم و بچه‌ها دارند بر سر و کله هم می‌زنند و ما داریم از اینها پرستاری می‌کنیم؛ لذا نه کاری انجام می‌دهیم، نه نمازی داریم، نه عبادتی داریم و فقط باید اینها را نگهداری کنیم.

این جمله را خوب دقت کنید:

مرحوم آقا فرمودند: قوانین آنجا با اینجا فرق می‌کند؛ آنجا حساب دیگر است و اینجا حساب دیگر است؛ آنجا طوری حساب می‌شود و اینجا طور دیگری حساب می‌شود. شما بدان: در عوض این پرستاری و تربیتی که خداوند برعهده تو گذاشته و اکنون به آن اشتغال داری و خود را از این اعمال محروم می‌بینی، به عدد هر ثوابی که خداوند به شوهر تو در آنجا می‌دهد، به همان مقدار در پرونده تو هم می‌نویسد.

یعنی او دارد در آنجا طواف می‌کند، انگار این زن هم طواف می‌کند؛ او به عرفات می‌رود، این هم به عرفات رفته است؛ او به منا می‌رود، این هم رفته است؛ او سعی صفا و مروه می‌کند و ائمه بقیع علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت می‌کند، انگار این هم دارد انجام می‌دهد. چرا؟ چون حساب دقیق است، مسئله دقیق است و خداوند هم ظالم نیست؛ خداوند عادل است و با کسی هم رابطه ندارد. رابطه زن با خداوند با رابطه شوهر با خداوند یکی است؛ تکلیف او رفتن به حج است و تکلیف این، رسیدگی به فرزندان است؛ اگر این به فرزندانش برسد، همان ثواب را به او هم عطا می‌کنند.

این قضیه اکنون مرا به یاد این مطلب انداخت: ببینید، چقدر فرق است بین این زن که به تکالیف الهی قانع شد و آنچه را که خداوند برای او مقدر کرده است به جان پذیرفت و خداوند هم ثواب یک حج و یک عمره را به پای او نوشت، و بین آن زنی که شوهرش می‌خواست به مکه برود و او هم حمل داشت و رفتن به مکه برای حمل او مضر بود و طبعاً نباید به مکه می‌رفت - اگر رفتن به مکه برای حمل مضر باشد و

اطبا اجازه ندهند، رفتن به مکه حرام است و اگر به مکه برود، آن حج از او قبول نمی‌شود و باید در وقت استطاعت، حج دیگری بجا آورد - و این شخص به شوهرش گفت: "اگر مرا به مکه نبری، من فرزندم را سقط می‌کنم!" و شوهرش به خاطر سقط نکردن فرزند، مجبور شد او را به حج ببرد و در حج، فرزند او سقط شد!

حال، آیا این حج قبول است؟ این حج را بر سرش می‌زنند! نه تنها حج او قبول نیست، بلکه مرتکب قتل نفس محترمه شده است و در آن دنیا باید جواب بدهد. چقدر فرق است بین این دو؛ پس چه خوب است که هر کسی به آنچه به او گفته شده است عمل کند تا خیالش راحت باشد. او آنچه وظیفه‌اش است را انجام بدهد و این دیگری هم آنچه وظیفه‌اش است را انجام بدهد؛ هر شخصی وظیفه خود را انجام بدهد. بدانید که تربیت فرزند، بالاترین عبادتی است که یک زن می‌تواند انجام دهد. این مسئله، مسئله‌ای نیست که من از خود بگویم؛ بلکه بزرگان فرموده‌اند و مطلب به همین کیفیت است.^۱

«شخصی روحانی کاروان بود و هر سال به صورت روحانی به مکه می‌رفت. سال‌ها وضعیت این بود. من احساس می‌کردم مرحوم والد - رضوان الله علیه - از این عمل ایشان رضایت ندارند، ولی ایشان هم کاری به او نداشتند. تا اینکه مطلب به نحوه دیگری درآمد و قرار بر این شد که امور زیر نظر ایشان باشد. موقع حج شد و مرحوم والد صریحاً مخالفت کردند و گفتند: "دیگر نباید به حج بروید!" آن شخص بالا پرید و پایین آمد و گفت: مسلمین و مؤمنین احتیاج به روحانی دارند و اگر نباشد چه می‌شود و...! خلاصه، این حرف‌ها به نحوی بود که به گوش مرحوم والد هم می‌رسید و ایشان هم اصلاً اعتنا نمی‌کردند؛ گویی اصلاً حرفی زده نشده است.

تا اینکه باز مسئله قدری شدت پیدا کرد و موسم حج نزدیک شد. طبعاً هرچه

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۱۶. (آیه الله طهرانی)

آن قضایا نزدیک‌تر می‌شود، پیوسته التهاب نفس بیشتر می‌شود و شوق او برای رسیدن به مطلوب، مؤکد می‌گردد. ایشان من را دید و به وسیله من برای مرحوم آقا پیغام داد:

ما برنامه‌هایی در آنجا داشتیم و کارهایی می‌کردیم؛ می‌خواستیم کتابی بنویسیم و نقشه مساجد مکه را ترسیم کنیم، و ما راجع به این قضیه تحقیقاتی کرده‌ایم و این مطلب ناتمام می‌ماند و فایده عظیمی از دست مسلمین می‌رود! ما با این قضیه چه کنیم؟

گویی نان و آب مسلمین مربوط به این است که مکه چند مسجد و چند خیابان داشته و چند گوسفند در آنجا می‌چریند! ما هم که از خصوصیات مرحوم آقا اطلاع داشتیم، با خودمان گفتیم: اگر این پیغام را ببریم، اول ایشان من را توبیخ می‌کنند که چرا این پیغام را آوردی؛ خلاصه، با هزار ترس و لرز رفتیم و کنار ایشان دوزانو، مؤدب نشستیم و گفتیم: "آقا، فلانی پیغامی داده است که ما یک کتابی را هم... هنوز حرفمان تمام نشده بود که ایشان فرمودند:

آقا، ما می‌گوییم نروید؛ خودتان می‌دانید، همین! برخیزید بروید.

آمدیم به آن شخص گفتیم: ایشان می‌گویند: ما یک کلام می‌گوییم، خودتان می‌دانید! والسلام؛ می‌خواهید بروید، بفرمایید!

اتفاقاً ما آن سال می‌خواستیم پس از حدود بیست‌وسه سال به مکه مشرف شویم و حج دوم ما بود. جایی نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم، که همان شخص با حالت بسیار عجیبی رو به ما کرد و گفت: "آقا، خداوند به شما توفیق داده است که مشرف هستید؛ ما که بی‌توفیق هستیم! دیگر چه می‌شود کرد؟!"

من دیدم در این حرف ایشان شاید تعریض و کنایه‌ای وجود داشته باشد؛ لذا گفتم: پس بنده این بیست‌وسه سالی که نرفته بودم، بی‌توفیق بودم؟! امسال حج دوم من است که دارم می‌روم. و با خود گفتم اگر یک خرده دیگر هم بگویم عیب ندارد و برایش خوب است؛ لذا گفتم: پس مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - که یک

مرتبه به مکه رفتند، مثل اینکه از همه ما بی توفیق تر بودند؛ چون مرحوم آقا ظاهراً هفت مرتبه مشرف شدند و مرحوم آقای حداد یک مرتبه.

از این قضیه گذشت. یک روز من با مرحوم آقا نشستیم بودم و راجع به این نحوه رفتن‌ها صحبت به میان آمد، ایشان فرمودند:

آقا، اصل مسئله این است که نفس می‌خواهد به لذتی برسد، بعد می‌آیند برای او بهانه درست می‌کنند و دلیل می‌تراشند.

البته راجع به شخص خاصی نگفتند و به‌طور کلی فرمودند. اصل مطلب این است که نفس می‌خواهد به این آرزو و لذت و خواستش برسد، بعد مدام شروع می‌کند به دلیل آوردن که: «این‌طور می‌شود، آن‌طور نمی‌شود، این صلاح است، آن نفع است!» آخر به تو چه ربطی دارد؟^۱

«روزی مرحوم والد - رضوان‌الله‌علیه - در مورد روحانی کاروانی که با وجود نیاز مبرم و احتیاج شدید عیال او به حضور او به واسطه مسئله‌ای که پیش آمده بود و او بی‌توجه به این قضیه به صوب مکه حرکت کرده بود، فرمودند:

این چه حجی است که در این شرایط صورت می‌گیرد! اینها تمام التذاذات نفس است و گول زدن خود!

و درحالی که نظیر این مسئله برای خودشان قبلاً اتفاق افتاده بود و قرار بود به دعوت یکی از رفقایشان به سفر حج مشرف شوند، حقیر عرض کردم: آقا شما به حج بروید، ما امور را إن شاء الله تنظیم می‌کنیم.

ایشان فرمودند:

خیر، من نمی‌روم! آیا این حج مورد رضای پروردگار است درحالی که فردی به حضور من و وجود من نیاز دارد و آرامش او در این است که مرا همراه خود ببیند و به من اتکاء داشته باشد؟!

برای عارف و ولی خدا مهم عمل به تکلیف است، و خدای در مکه و کربلا با

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۱۴. (آیه‌الله طهرانی)

خدای در سایر بلاد برای او تفاوتی نمی‌کند! او با خدا است و خدا در همه جا حضور دارد، سیدالشهدا علیه‌السلام در همه جا حاضر است و با همه کس مُصاحِب و قرین است و باید او را در همه جَلوات مشاهده نمود؛ و چه بسا حرمان از ادراک فیض حضور برای انسان بسیار مؤثرتر و مفیدتر و کارسازتر از حضور در مشاهد مشرفه باشد.»^۱

«نقل می‌کنند:

سیدی می‌خواست به حج برود؛ در راه وقتی به بغداد رسید، نزد یکی از بزرگان رفت؛ چون استادش گفته بود: «در راه که می‌روی، نزد این بزرگ برو و او را ملاقات کن.» آن بزرگ وقتی او را ملاقات کرد، به او گفت: ای سید! کجا می‌خواهی بروی؛ حج می‌خواهی بروی؟

گفت: بله.

گفت: پدر تو علی بن ابی‌طالب دو شمشیر داشت؛ یکی را به نفس خود می‌زد و دیگری را برای مردم می‌زد.

آن سید فکر کرد، قدری تأمل نمود، سپس کیسه همیان خود را باز کرد و در جلوی آن بزرگ گذاشت و گفت: «من دیگر به مقصود خود رسیدم؛ هم کعبه را زیارت کردم و هم طواف کردم.» و از همان جا بازگشت.^۲

می‌دانید آن مرد بزرگ چه می‌خواست به او بگوید؟ به اشاره با او صحبت کرد؛ می‌خواست بگوید: این حجی که می‌روی، برای چه می‌روی؟ آیا هوی و هوس است، تماشا و خرید است؛ یا زیارت است و برای خدا می‌روی؟ جد تو علی بن ابی‌طالب دو شمشیر داشت: یک شمشیر را همیشه به خود می‌زد، یعنی مجاهده با نفس می‌کرد؛ [تو نیز بنگر که] برای چه این حرکت را می‌کنی؟ آیا واقعاً می‌خواهی برای زیارت بروی و می‌خواهی زیارت خدا کنی؟^۳

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۲. (آیه‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به تذکرة الأولیاء، ص ۳۸۰.

۳. شرح فقراتی از دعای أبو حمزة ثمالی، ج ۲، ص ۱۵۹. (علامه طهرانی)

«علی بن ابراهیم می گوید:

حدیث کرد برای من پدرم (ابراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خَشَّاب از عبدالله بن جریح مکی از عطاء بن ابی ریح از عبدالله بن عباس که او گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجّة الوداع به حج مشرف شدیم. رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد.

فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟

و كان أدنى النَّاسِ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! ”و گفت: آیا می خواهید من شما را به علائم و نشانه های قیامت با خبر کنم؟ و در آن هنگام نزدیک ترین افراد به رسول خدا سلمان بود، و گفت: ای رسول خدا! بله، ما می خواهیم ما را با خبر کنی!“

[تا می رسند به اینجا:]

يَا سَلْمَانُ! وَعِنْدَهَا يَخُجُّ أَغْنِيَاءُ أُمَّتِي لِلنَّزْهَةِ، وَيَخُجُّ أَوْسَاطُهَا لِلتَّجَارَةِ، وَيَخُجُّ فُقَرَاؤُهُمْ لِلرِّثَاءِ وَالسَّمْعَةِ...^۱

”ای سلمان! در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان امت من که به حج می روند برای تفریح و تفرّج است، و حج متوسطین از امت برای تجارت و خرید و فروش است، و حج فقراء از امت من برای خودنمایی و صیت و شهرت است...“^۲

«در سفر حج بعضاً مشاهده می کنیم] تمام ذکر و فکر حاجی هنگام سفر این است که چه چیزی با خود بیاورد؛ فلان جنس را به اینجا بیاورد، بفروشد و ببیند چقدر استفاده و منفعت می کند! در مدینه، قبل از اینکه زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را انجام بدهد، اولین کاری که می کند رفتن به بازار است؛ یا اینکه یک زیارت سرودست و پا شکسته ای انجام می دهد و دیگر شما او را نمی بینید، فقط او را در بازارها می بینید تا وقتی که ماشین به سمت مکه حرکت می کند.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳-۳۰۶.

۲. معاد شناسی، ج ۴، ص ۸-۱۹. (علامه طهرانی)

وقتی هم به مکه می‌رود، همان شب اول می‌خواهد زود برود این اعمال را انجام دهد تا از این احرام "لعتی" که پدرش را درآورده، بیرون بیاید! این دو ساعتی را که دو لباس احرام به تن دارد، نمی‌تواند صبر کند. این مطلبی را که می‌گویم، شنیده‌ام! در آن سفری که به مکه رفتیم، خودم از یکی از همین حاجی‌ها شنیدم که داشت به دیگری می‌گفت: "این آقا شیخ نمی‌آید ما را ببرد تا از این احرام لعتی بیرون بیاییم!" مسئله این قدر برای او مسئله سختی است.^۱

«چنانچه بیان شد [مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

در آن ایامی که در کعبه را باز و آن را شست و شو و معطر می‌کنند و مسئولین و حکام آنجا برای این مسئله می‌آیند، گروهی هم از ایران به حج رفته بودند و آنها را هم به آنجا راه می‌دهند؛ در را باز می‌کنند و به داخل بیت می‌برند. طبعاً در میان اینها افرادی بودند که به حسب ظاهر سر و وضع خوبی نداشتند و وضعیتشان و اوضاع و احوالشان مناسب نبود؛ اصلاً اهل نماز و اهل عبادت نبودند، کار خلاف می‌کردند و به قول معروف، افراد چندان علیه‌السلامی نبودند.

شخصی نقل می‌کرد و می‌گفت: من خود شاهد بودم که وقتی وارد این مکان مقدس شدیم، ناگهان نفهمیدیم چه شد که حالتی آمد و بر همه عارض شد و همه را در خود گرفت؛ به نحوی که همه از خود بی‌خود شدند و شروع کردند به گریه و زاری؛ و عجیب اینجا بود که حال بعضی از آن افرادی که ما باور نمی‌کردیم مشمول رحمت خدا شوند، از همه بدتر بود!^۲

و می‌گفت: خودم شاهد بودم و می‌دیدم که اینها سرشان را از عقب همین‌طور به دیوار کعبه می‌زدند و متوجه هم نبودند! با خود گفتیم: خدایا چه کار می‌کنی؟! این را نگاه کن، آن را نگاه کن! عجب! این چه وضعی است؟! این چه داستان و حکایتی است که داریم می‌بینیم؟

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، ولایت تکوینی، مجلس ۸. (آیه‌الله طهرانی)

۲. منظور محمدرضا شاه پهلوی است. (محقق)

ببینید، رحمت خدا به این نحو است. این یک قضیه بود که البته مربوط به زمان‌های بسیار قدیم است.

هم‌چنین شخص دیگری به خود من می‌گفت:

یک نفر برای من تعریف کرد: در یکی از سفرهایی که به حج مشرف شده بودم، همین قضیه تکرار شد. روز هفتم یا هشتم که مراسم است و کعبه را با گلاب تنظیف می‌کنند، به آنجا رفته بودیم و بعضی‌ها هم آمده بودند. طبعاً لباس احرام نبود، لباس عادی بود و بعضی از معممین هم با عمامه آمده بودند و آنها را به آنجا راه داده بودند.

وقتی که ما در آنجا مشغول عبادت شدیم - و طبعاً نیم ساعت یا یک ساعت بیشتر فرصت نبود - یک مرتبه دیدم این آقای معمم یک نفر را صدا کرد و گفت: «فلانی، بیا اینجا!» وقتی آمد، گفت: یادت باشد وقتی که به طهران رفتیم به دفترم بیا تا راجع به فلان موضوع و فلان معامله که فراموش کرده بودیم، با هم صحبت کنیم!

حال اگر انسان این دو قضیه را کنار هم بگذارد، چه می‌فهمد و چه نتیجه‌ای عائد او می‌شود؟ خیلی چیزها به دست می‌آورد؛ در مکان واحد، بیت‌الله‌الحرام، کعبه مکرمه، آن آقا یاد معامله و دفترش می‌افتد! این چه حکایتی است؟ این چه قضیه‌ای است؟ این چه مسئله‌ای است؟ اما در آن قضیه اول، انسان می‌بیند چه برنامه‌ای بوده است؛ سرشان را به دیوار می‌زدند، های‌های گریه می‌کردند، اصلاً نمی‌فهمیدند مردم به آنها نگاه می‌کنند و اصلاً حالی‌شان نبود! قضیه چیست؟!»^۱

«صحبت در این است که ما قدر نمی‌دانیم. جناب محمدرضا شاه! شما که چنین حال و وضعیتی برایت حاصل می‌شود، چرا باید فراموش کنی؟ چرا وقتی که دوباره باز می‌گردی، باید به آن ظلم ادامه دهی؟ چرا باید نافرمانی کنی؟ اینها نشانه‌هایی است که خداوند می‌خواهد بفهماند که برای من هیچ‌کس

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۸۱. (آیه‌الله طهرانی)

تفاوت ندارد و رحمت من همه را فرامی‌گیرد؛ منتها ما هستیم که خود را از رحمت خدا دور می‌کنیم؛ ما هستیم که فراموش می‌کنیم؛ ما هستیم که آن نعمت‌های خدا را فراموش می‌کنیم و به غفلت می‌گذرانیم، دوباره ظلم می‌کنیم، دوباره نعمت‌ها را فراموش می‌کنیم و دوباره به معصیت می‌پردازیم؛ تا کار به آنجا می‌رسد که دست به کشتار مردم و قتل و غارت و تعدی می‌زنیم.

وگرنه اگر همین شخص در آن موقع، آن حال خود را حفظ می‌کرد و توبه می‌کرد، چه بسا فرد صالحی می‌شد؛ ولی کفران نعمت کرد و کفران نعمت موجب می‌شود که خداوند هم این وضعیت را برای انسان پیش بیاورد.»^۱

«در مناقب ابن شهر آشوب، طبع سنگی، جلد دوم، ص ۲۷۶ آورده است:

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَكْثَرَ الْحَجِيحَ وَأَعْظَمَ الضَّجِيحَ! فَقَالَ: بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيحَ وَأَقَلَّ الْحَجِيحَ! أُتِحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَتَرَاهُ عَيَانًا؟ فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَدَعَا بِدَعَوَاتِ فِعَادَ بَصِيرًا.
فَقَالَ: انظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجِيحِ. قَالَ: فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قِرْدَةٌ وَخَنَازِيرٌ، وَالْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلُمَاءِ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ، مَا أَقَلَّ الْحَجِيحَ وَأَكْثَرَ الضَّجِيحَ! ثُمَّ دَعَا بِدَعَوَاتِ فِعَادَ صَرِيرًا.
فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فِي ذَلِكَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَخَلْنَا عَلَيْكَ يَا أَبَا بَصِيرٍ، وَإِنْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَا ظَلَمَكَ وَإِنَّمَا خَارَ لَكَ، وَحَشِينَا فِتْنَةَ النَّاسِ بِنَا وَأَنْ يَجْهَلُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْنَا، وَيَجْعَلُونَا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَنَحْنُ لَهُ عَبِيدٌ لَا نَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا نَسْأَمُ مِنْ طَاعَتِهِ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.^۲

و این روایت را مجلسی در بحار، ج ۴۶، ص ۲۶۱ از طبع حروفی از مناقب نقل کرده است.

ابوبصیر به حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام عرض کرد: چقدر حاجی

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۵. (آیه‌الله طهرانی)

۲. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۱۸۴.

زیاد است و چقدر ناله و فریاد بسیار است! حضرت فرمود: بلکه چقدر ناله و فریاد بسیار است و چقدر حاجی کم است! آیا دوست‌داری که راستی گفتار مرا دریابی و آنچه را که گفتم با دیدگان خود ببینی؟
حضرت دست به چشمان او مالیدند و دعایی خواندند، چشمان ابوبصیر که سابقاً نابینا بود بینا شد. حضرت فرمودند: ای ابوبصیر، نگاه کن به سوی حاجی‌ها!

ابوبصیر می‌گوید: من نگاه کردم و دیدم که اکثر مردم از میمون‌ها و خوک‌ها هستند و مؤمن در میان آنها همچون ستاره تابان در شب تاریک می‌درخشید. ابوبصیر گفت: راست گفتم ای مولای من، چقدر حاجی کم است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!

و پس از آن حضرت دعایی خواندند و چشمان ابوبصیر به حالت اولیه درآمد و نابینا شد. ابوبصیر از علت نابینایی خود سؤال کرد. حضرت فرمودند: ما بر تو بخیل نیستیم و خدا به تو ستم ننموده است، و این‌طور درباره‌ی تو پسندیده است و ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا را بر ما نادیده گیرند و ما را ارباب خود شمردند و خدا را فراموش کنند؛ و حال آنکه ما بندگان خدا هستیم و از عبادت او استکبار نداریم و از اطاعت او ملول نمی‌شویم و سر تسلیم فرود آورده‌ایم.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۰، تعلیقه ۲. (علامه طهرانی)

فصل ششم

رابطه حج با ولایت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ *
لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَةٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ
الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَابَ السِّبْطِ * ثُمَّ لِيَقْضُوا نَفْسَهُمْ وَلِيُوَفُّوا نُذُورَهُمْ
وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^١

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج؛ تا به سوی تو
بیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری درآمده است)
از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و اخروی خود را
مشاهده کنند و بیابند و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز
پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بهیمه الأنعام (شتر و گاو و
گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند و از آنها به مردم فقیر و گرسنه
طعام دهند * و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگی‌ها و چرک‌ها خارج
شوند (ناخن گیرند و موی سر بسترند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که
گرداگرد خانه قدیمی (بیت‌الله الحرام) طواف کنند.»^٢

١. سوره حج (٢٢) آیه ٢٧ - ٢٩.

٢. امام شناسی، ج ٦، ص ٢٩. (علامه طهرانی)

«چرا در این آیه ﴿يَا تُوكُ﴾ آمده است؟ یعنی: ندا بده در حج که به سمت توی ابراهیم بیایند. در حالی که باید می فرمود: به سوی کعبه بیایند یا به سوی خدا بروند. اما آیه می فرماید که در میان مردم به حج اعلان کن که ﴿رَجَالًا﴾ و ﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ به سوی تو بیایند.

این ﴿يَا تُوكُ﴾ «به سمت تو بیایند» نشان می دهد که ندایی که حضرت ابراهیم علیه السلام در اینجا سر می دهد، ندایی از جانب خود او نبوده است. ما الآن حضرت ابراهیم را فردی مانند سایر افراد می بینیم و گمان می کنیم همان طور که ما شخصی را صدا می زنیم: «ای حسن بیا! ای تقی بیا!» ایشان هم ندا و صدایی بلند کرده است که: ای مردمی که تا روز قیامت به دنیا می آید، باید به اینجا به سوی من بیایید و طواف کنید. خب، مشخص است که این ندای ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾، صرفاً صدایی نبوده است که از دهان ایشان برخاسته باشد، یا اینکه حضرت ابراهیم بر بالای تپه یا کوهی رفته و افراد را صدا زده باشند. شاید هم این کار ظاهری را انجام داده باشند، ولی آن صدا حکایت از مسئله دیگری می کند. این ﴿أَذِّنْ﴾، اذان ملکوت است؛ یعنی اعلان ملکوتی باطن حضرت ابراهیم علیه السلام است که از مردم می خواهد به سوی او - که همان به سوی کعبه است - حرکت کنند، به دنبال خود او بیایند، بر سنتش عمل کنند و برای آمدن به کعبه، تحت ولایتش قرار بگیرند؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام صاحب شریعت بوده است؛ لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمودند:

بَلِ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا^۱ "من دنبال حضرت ابراهیم علیه السلام هستم

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۳۵:

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

سوره آل عمران (۳) آیه ۹۵:

﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

سوره أنعام (۶) آیه ۱۶۱:

و آن ملت و شریعت ایشان را پیگیری می‌کنم و آن را به کمال می‌رسانم.“
 شریعت، شریعت حضرت ابراهیم علیه‌السلام و پیروی از ولایت است؛ که آن
 ولایت همان حلقهٔ بین بنده و پروردگار است که انسان به واسطهٔ آن به توحید می‌رسد،
 توحید در او تجلی پیدا می‌کند و حقیقت توحید در او متحقق می‌شود.
 این مسئله باید از نفس ملکوتی حضرت ابراهیم اعلان شود؛ گرچه او ساکت
 است، ولی آن نفس ملکوتی او اِعمال و اِنشاء می‌کند. آن نفس است که از باطن خود
 به تمام نفوسی که در عالم ذر قرار دارند، ندای باطن را می‌رساند.
 او بالای بلندی نرفت تا مثلاً بگوید: ”تَعَالُوا إِلَى الْحَجِّ؛ بیایید به سوی حج“ یا
 ”طُوفُوا حَوْلَ الْبَيْتِ؛ به دور خانه طواف کنید“ یا امثال ذلک. این ندای باطنی و اعلان
 باطنی است که به همهٔ آنان می‌رسد؛ لذا در روایات داریم:

این ندا به هر شخصی که برسد، آن شخص موفق برای آمدن به حج می‌شود.^۱
 معنای آنچه در روایات داریم این است. ”این ندا به هر شخصی که برسد“
 فقط مربوط به آن زمان نیست؛ زیرا در آن موقع هنوز همهٔ افراد خلق نشده بودند.
 بلکه آن، همان اراده و مشیّت باطنی حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای اعلان این
 مطلب به نفوس است؛ آن همتی است که ولیّ خدا آن همت را در نفوسی که در عالم
 ذر قرار دارند، اِعمال می‌کند و این اعلان را به نفس، ضمیر، جان و سرّ آنان می‌رساند.
 از این مسئله در قرآن به ﴿أَذِّن﴾ تعبیر شده است.

بنابراین، اینکه می‌فرماید: ﴿يَأْتُوكَ﴾؛ ”به سوی تو بیایند“ نه اینکه به معنای

﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِثْلَ آبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۳:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ آبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

۱. رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۰۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مجمع البیان، ج ۷،

ص ۱۲۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵۴؛ الجعفریات، ص ۶۳.

دعوت به خود باشد؛ چراکه حضرت ابراهیم به خود دعوت نمی‌کند. ﴿يَا تُوَكَّلُ﴾ یعنی بیایند به سوی تو در آن جایگاهی که قرار داری و آن جایگاه به‌عنوان مقصد مشخص شده است؛ یعنی در آن مکانی که قرار داری، در آن وضعیت، در آن قله‌ای که قرار داری که همان حقیقت توحید است؛ در آنجا باید همه افراد بار خود را بیندازند و بیایند در آنجا قرار بگیرند که آن عبارت است از «ولایت».

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيَخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ
وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.^۱

یعنی باید به اینجا بیایند، بار خود را در اینجا بیندازند و در اینجا سر بسپارند؛ و تسلیم مقام فعل و ظاهر، مقام فکر و عقل، و مقام سرّ و قلب بشوند. امام علیه‌السلام می‌فرماید که باید بیایند و در این سه نقطه و مرتبه وجودی، تسلیم محض ما بشوند. از نظر فعل، اگر گفتیم کاری را انجام دهد، انجام دهد؛ اگر گفتیم انجام ندهد، ندهد. از نظر تفکر، فکرش همان باشد که ما فکر می‌کنیم و تدبیرش همان باشد که مورد رضایت ماست. و از نظر سرّ و قلب، باید شاکله وجودش در همان مکانی قرار بگیرد که ما در آنجا هستیم. این همان ندای حضرت ابراهیم است. و لذا ما می‌بینیم در کلمات بزرگان هم به این قضایا اشاره‌ای شده است.^۲»^۳

«در روایت وارد است که:

اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز و روزه و زکات و حج و ولایت؛

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹. ترجمه:

«مردم فقط برای این مأمور شده‌اند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و پیرامون آن طواف کنند، تا اینکه بعد نزد ما بیایند و ولایت خود را به ما خبر دهند و یاری خود را بر ما عرضه کنند.» (محقق)

۲. رجوع شود به معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۷.

۳. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۲. (آیه‌الله طهرانی)

وَلَمْ يُنَادِ بِسْمِيٍّ كَمَا تُودَىٰ بِالْوَلَايَةِ؛^۱ ”و هیچ چیز مانند ولایت دارای اهمیت نیست و برای ترغیب و تحریص به آن اعلام و اعلان نشده است.“
 ولایت جان و روح اعمال است، اگر ولایت باشد اعمال مقبول و گرنه مردود است، چون: عمل بدون ولایت چون جسد مرده، کالبدی بی جان بیش نیست، نماز و روزه و جهاد و زکات و حج و صدقات و امر به معروف و نهی از منکر با ولایت زنده، و بدون آن مرده و متعفن است.^{۲ و ۳}

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۴۸. (علامه طهرانی)

۳. جلوه های معرفت، ص ۲۹۱:

«امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَنْ دَانَ بِدِينٍ يَجْهَدُ فِيهِ نَفْسَهُ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيُهُ بَاطِلٌ وَ هُوَ مُتَحَيِّرٌ ضَالٌّ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِعَمَلِهِ*.

”کسی که به خدا متدین باشد (نه اینکه کافر یا بی دین باشد؛ بلکه نماز بخواند، روزه بگیرد و حج انجام دهد) و در آن خود را به زحمت اندازد، ولیکن از ناحیه پروردگار امامی نداشته باشد که دست در دست او بگذارد، مطالب را با او در میان بگذارد، از نفس او اشراب شود و نفس مطهر او، وی را سوق دهد و به فعلیت برساند، چنین فردی سعی اش باطل است.“

نماز، روزه و حج چنین شخصی به درد نمی خورد. آن نماز و روزه را در عالم تخیل انجام می دهد، نه برای خدا. آن حجی را که انجام می دهد، در عالم خیال و وهم است. حمدش حمد نیست، رکوعش رکوع نیست؛ ذهنش در جای دیگری است؛ آن آتجاه نفس و آتجاه قلبش به سمت عالم انانیت و شخصیت است. این فرد سعی اش باطل است.

چنین فردی تا آخر در عالم تحیر سیر می کند. نماز می خواند، اما نماز را نمی فهمد؛ حج انجام می دهد، اما گیج است؛ روزه می گیرد، ولی آن روزه بر جانش نمی نشیند؛ عبادتی که انجام می دهد، نفسش با او زمزمه می کند که: ”این چه عبادتی است؟ این که یک عمل عادی و تکراری است؛ ولی از آنجایی که خدا گفته است، ما انجام می دهیم!“

این عبادت به درد نمی خورد و هزار سال هم بر این منوال بگذرد، انسان به اندازه یک قدم هم حرکت ←

«خوارزمی در مناقب خود از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت

می کند که:

أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَ
كَانَ لَهُ مِثْلُ أَحَدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَيَّ
قَدَمِيهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا؛ ثُمَّ لَمْ يُوَالِكْ يَا عَلِيُّ، لَمْ يَشْمِ رَائِحَةَ
الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا.^۱

”حضرت رسول الله به علی بن ابی طالب علیهما الصلوة والسلام فرمودند: ای علی! چنانچه بنده ای از بندگان خدا به اندازه مدت عمر نوح عمر کند و در تمام این مدت به وظایف عبودیت مشغول باشد، هم چنان که حضرت نوح مشغول بود؛ و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند؛ و سپس عمرش دراز گردد، به طوری که هزار سال با قدم های خود پیاده به حج برود؛ و سپس بین دو کوه صفا و مروه مظلوم کشته شود؛ و با تمام این احوال ولایت تو را نداشته باشد، بویی از بهشت به مشام او نخواهد رسید و در بهشت داخل نخواهد شد.“

و نیز خوارزمی از ام سلمه روایت می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: يَا أُمَّ سَلَمَةَ! أَتَعْرِفِينَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، هَذَا
عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ!
قَالَ: صَدَقْتَ، سَجِيَّتُهُ سَجِيَّتِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ هُوَ عَيْبَةُ عِلْمِي؛ فَاسْمَعِي وَ
اشْهَدِي: لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ

﴿ و ارتقا نمی تواند داشته باشد. و خداوند متعال عمل او را از خود دور می کند و مورد قبول قرار نمی گیرد.﴾

لذا در شریعت مقدس اسلام، مسئله توجه نفس و تسلیم نفس به امام حی و ولی حی، شرط اساسی برای قبول اعمال و تبدل و تعییر جوهر نفسانی شمرده شده است. «(آیه الله طهرانی) *الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳، با قدری اختلاف.

۱. المناقب، خوارزمی، ص ۶۷.

الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُبْغِضًا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعِترَتِي، أَكْبَهُ اللَّهُ تَعَالَى
عَلِيَّ مِنْخَرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

”از امّ سلمه روایت است که روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بودند، حضرت رسول رو به من نموده، گفتند: ای امّ سلمه! آیا این را می شناسی؟

عرض کردم: بلی، این علی بن ابی طالب است!

حضرت فرمودند: راست گفתי؛ غرائز و صفات او غرائز و صفات من است و خون او خون من است و او گنجینه دانش و علوم من است. بشنو و بر این امر گواه باش که اگر بنده‌ای از بندگان خدا هزار سال بین رکن و مقام عبادت خدا کند و سپس خدا را با بغض علی بن ابی طالب و عترت من ملاقات کند، خداوند تبارک و تعالی او را در روز قیامت به رو به آتش خواهد افکند.^۲

«آن حجی حج است که با ولایت باشد. حجی که متصل به ولایت باشد، حجی است که جان دارد، بُرندگی دارد، علائق انسان را می بُرد و قطع می کند. آن حج، حجی است که متصل به ولایت است؛ حجی که نفحه ولایت بر آن وزیده و شمیم ولایت بر آن نشسته باشد. این حج قاطعیت دارد، تجرد می آورد، نورانیت دارد، برندگی دارد و تعلقات را قطع می کند، توحید را می افزاید و عمق دارد.

اما سایر حج‌ها مانند چوب خشک هستند. چنین شخصی در بیرون به در و دیوار و دکان و بازار نگاه می کرد، اکنون هم آمده است و به مسجد الحرام، کعبه و دیوارها نگاه می کند. این تفاوتی ندارد؛ زیرا دوباره بازمی گردد و به همان‌ها نگاه خواهد کرد.^۳

«در روایت داریم:

یک روز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عایشه فرمودند: پاره تن مرا

۱. همان، ص ۸۷، با قدری اختلاف.

۲. رساله مودت، ص ۱۸۲. (علامه طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۱ ه.ق، مجلس ۱۰. (آیه الله طهرانی)

در شهر خراسان، در طوس دفن می‌کنند؛ هر کس به زیارت او برود، خداوند ثواب یک حج و یک عمره مقبوله به او می‌دهد.

عایشه بسیار تعجب می‌کند و از روی عدم معرفت می‌پرسد: عجب! کسی که به زیارت یکی از اولاد تو برود، خدا ثواب یک حج و یک عمره مقبوله به او می‌دهد؟!

حضرت می‌فرماید: «دو حج و دو عمره!» و بالا می‌برند تا ده حج و ده عمره. عایشه باز تعجب می‌کند، حضرت می‌فرماید: تعجب نکن، بلکه ثواب هزار حج و هزار عمره! و باز هم اگر بگویی، آن را بالاتر می‌برم. او دیگر سخنی نگفت و ادامه نداد.^۱

خب، این مراتبی که پیغمبر راجع به زیارت امام رضا علیه السلام فرمودند، آیا برای همه افراد یکسان است؟ نه. آن کسی که دیدگاهش نسبت به امام علیه السلام همان دیدگاه ظاهری است، همان یک حج و یک عمره مقبوله را به او می‌دهند؛ که از سرش هم زیاد است. اما اگر شخصی مانند مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - به زیارت امام رضا علیه السلام برود، آن، همان هزار حج و هزار عمره و بالاتر است. چرا؟ چون او به امام علیه السلام معرفت دارد.^۲

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۸۲:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: تُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنِّي بِخُرَاسَانَ، مَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَتْ لَهُ حِجَّةٌ مَبْرُورَةً! فَقَالَتْ عَائِشَةُ: حِجَّةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: وَحِجَّتَيْنِ! فَقَالَتْ: وَحِجَّتَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: وَ أَرْبَعَ حِجَجٍ! فَقَالَتْ: وَ أَرْبَعَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: وَ سَبْعَ حِجَجٍ! فَقَالَتْ: سَبْعَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: وَ سَبْعِينَ حِجَّةً! فَسَكَتَتْ، فَقَالَ: لَوْ كَرَّرْتَ السُّؤَالَ لَقُلْتُ لِي سَبْعِمِائَةَ حِجَّةٍ وَ سَبْعِمِائَةَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ.»

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷ ه.ق، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳:

«چه کسی امام رضا را شناخته است؟ پدر ما (علامه طهرانی) شناخته است که می‌گوید:

اگر شخصی از آن نقطه عالم، سینه‌خیز (نه با پا) روی برف برای زیارت امام رضا

علیه السلام بیاید، کاری انجام نداده است! ⇐

«روایت می‌کند از محمد بن حسن از محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی؛ قَالَ:

قَرَأْتُ فِي كِتَابِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أْبْلِغْ شِيعَتِي: أَنْ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ أَلْفَ حَجَّةٍ.

قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْفَ حَجَّةٍ؟! قَالَ: إِي وَ اللَّهِ! وَ أَلْفَ أَلْفِ حَجَّةٍ لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ.^۱

”می‌گوید: من در کتاب حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام خواندم: به شیعیان من برسانید که زیارت من در نزد خداوند، معادل با هزار مرتبه حج بیت‌الله الحرام را انجام دادن است.

بزنی می‌گوید: من از روی تعجب به حضرت ابوجعفر، امام محمدتقی علیه السلام، عرض کردم: هزار حج؟!

فرمود: آری، قسم به خدا! و هزار هزار حج برای کسی که زیارت کند او را، در حالی که عارف به حق وی باشد.

باری، با ملاحظه آنچه ذکر شد، شاید به دست آید سر استحباب زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام در ماه رجب المرجب و ارتباط قویم آن زیارت، با زیارت بیت‌الله الحرام؛^۲ چراکه شهر رجب از ماه‌های حرام است که تکافتاده است، به خلاف ذی القعدة الحرام و ذی الحجة الحرام و محرّم الحرام که این سه ماه، متوالی و پی‌درپی‌اند. و در ماه رجب جنگ حرام است و دارای اعتبار و خصوصیتی است که آن را از سایر ماه‌ها متمایز می‌گرداند، و شهر الله است^۳ و برای بسیاری از سالکان راه خدا، در ماه

↳ او شناخته است و سر رفتن، حرکت کردن، تسلیم شدن و تقرب به ولایت پیدا کردن را می‌داند و فهمیده است.» (آیه الله طهرانی)

۱. کامل الزیارات، ص ۳۰۶.

۲. رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

۳. رجوع شود به النوادر، اشعری، ص ۱۸؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۲۴؛ فضائل شهر رجب، ص ۴۹۴.

رجب فتح باب می شود. ولادت امیرالمؤمنین و بعثت رسول الله صلوات الله وسلامه علیهما موجب مزید تکریم و تشریف این ماه شده است.

بنابراین هیچ یک از اقسام عمره، چون عمره رجبیه نیست و در فضیلت، با فضیلت حج فقط یک درجه فرق دارد.^۱ و در این روایت اخیر دیدیم زیارت حضرت امام هشتم برای شیعیان خلص و عارفان به مقام و منزلت و حق او، ثواب هزار و یا هزار هزار حج

۱. رساله عمره مفردة، ص ۱۶۹:

«ائمه علیهم السلام در روایات برای استحباب عمره مراتبی قرار داده اند.

روایت اول از زراره از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ لَهُ: مَا أَفْضَلُ مَا حَجَّ النَّاسُ؟ قَالَ: عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ وَ حَجَّةٌ مُفْرَدَةٌ فِي عَامِهَا.^۱

”زراره از امام باقر علیه السلام پرسید: بهترین حجی که مردم انجام می دهند کدام است؟ حضرت فرمودند: عمره در ماه رجب و حج در وقت خودش.“

روایت دوم نیز از زراره است که برتری عمره رجب را از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

وَأَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ؛^۲ ”عمره ماه رجب بهترین عمره است.“

روایت سوم نیز از امام صادق علیه السلام به نقل از معاویه بن عمار است:

أَنَّهُ سُئِلَ: أَيُّ الْعُمْرَةِ أَفْضَلُ: عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ أَوْ عُمْرَةٌ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ؟ فَقَالَ: لَا، بَلْ عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ أَفْضَلُ.^۳

”از حضرت سؤال شد که بین عمره رجب و رمضان کدام بهتر است؟ حضرت فرمودند: عمره رجب فضیلت بیشتری دارد.“

حضرت در اینجا فضیلت عمره غیر رجب را نفی نمی کنند؛ بلکه می فرمایند شخصی که در صدد انجام عمره است، اگر می تواند سفر خود را در رجب بیندازد و عمره رجبیه انجام دهد که اصلاً ثواب حج دارد. بنابراین در عین افضل بودن عمره ماه رجب، عمره ماه مبارک رمضان و شعبان نیز فضیلت خود را دارند.^۴ (آیه الله طهرانی)

(۱) وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۱، به نقل از تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۱.

(۲) وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۱، به نقل از تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۳۳.

(۳) وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۱، به نقل از من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۵۳.

(۴) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۰-۳۰۵.

بر آن مترتب است. و ابداً جای استبعاد نیست؛ زیرا حیات کعبه به ولایت است. بنابراین ولایت محور است و کانون؛ و کعبه در حکم محیط پرگار است. نمی‌بینی چگونه مردم دور کعبه‌ای که علی در آن متولد شده است،^۱ دور می‌زنند و طواف می‌کنند و خواهی‌نخواهی، طوعاً أو کرهً، ناچارند تسلیم آن حقیقت و واقعیت شوند؟! همه مسلمین، چه شیعه و چه عامه، بر سر سفره آن حضرت نشستند؛ چراکه به قدری گسترده است که در برابرش سفره دگری متصور نیست؛ بلکه همه عالم از برکات و جودی و از ولایت تکوینیه و وجودیه آن حضرت متمتع‌اند. در این صورت، مبادا استبعاد کنی که چطور می‌شود ثواب یک زیارت حضرت امام رضا علیه السلام، عارفاً بحقه، معادل با ثواب هزار هزار حج باشد؟! آنجا کعبه ظاهر است و اینجا کعبه باطن؛ آنجا تکلیف است و اینجا محبت؛ آنجا جسم است و اینجا جان.

باری، اگر بخواهیم در این باره سخن را گسترش دهیم، به درازا می‌کشد؛ یک سرش در دست ما و سر دیگرش به لایتناهی می‌رسد. آن وقت باید نه تنها به درازای دنیا، بلکه به گسترش عالم برزخ و مثال، بلکه به وسعت قیامت و بهشت و دوزخ و از آن برتر و بالاتر، مطلب را گسترش دهیم. بنابراین فعلاً صلاح است که به همین مقدار اکتفا شود تا نه خامه من بشکند و نه شما از خانه و لانه و دکان آواره شوید! فقط به ذکر یک رؤیای صادقه که از یکی از همشیره‌های خود حقیر است، اکتفا نموده، مطلب را خاتمه می‌دهیم: حقیر قبل از تشریف به نجف اشرف، فقط سه بار به زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام مشرف شده‌ام؛ و چون محطّ دروس تحصیلی ما مطالعه اخبار و احادیث نبود، نمی‌دانستم زیارت آن حضرت ثواب حج بیت‌الله را دارد و بالخصوص در ماه رجب زیارت مخصوصه است.

۱. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۳۲؛ إثبات الوصیة، ص ۱۳۳؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۴۸۳؛ المناقب، ابن مغزلی، ص ۵۸.

در مدت اقامت هفت‌ساله در نجف هم به احادیث زیارت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهدا علیهما السلام، چون محل ابتلا بود، مراجعه می‌شد؛ ولی به احادیث ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مراجعه نمی‌شد.

در مراجعت از نجف اشرف نیز تا بیش از یک سال که اشتیاق زیارت بود، توفیق تشریف دست نداد؛ تا در اواسط ماه رجب ۱۳۷۸ هجریه قمریه، با چند تن از دوستان سلوکی، بنا به تقاضا و دعوت آنها عازم بر تشریف شدیم. و من تا آن زمان به گوشم نخورده بود که زیارت حضرت ثواب حج دارد و نیز زیارت در ماه رجب را دارای خصوصیتی نمی‌دانستم؛ و سفر ما در ماه رجب حسب الاتفاق بود، نه از روی قصد و انتخاب.

یکی دو روز مانده به موقع حرکت، حقیر که برای خداحافظی به دیدار بزرگان و اقوام و ارحام می‌رفتم، یک روز به منزل همشیره کوچک برای تودیع رفتم. وقتی مطلع شد که عازم آستان‌بوسی حضرت ثامن هستم، گفت: سبحان‌الله! سبحان‌الله! من دیشب تو را در خواب دیدم که دو جامهٔ احرام پوشیده‌ای و عازم بیت‌الله‌الحرام می‌باشی!

گفتم: خب، این خواب چه تعجیبی دارد؟!

گفت: تعبیرش روشن شد که شما عازم زیارت امام رضا علیه السلام می‌باشید؛ زیرا که در روایت وارد است کسی که زیارت آن حضرت را بجا بیاورد، کأنه حج و عمره را انجام داده است؛ و شما که عازم این زیارت هستید، در عالم رؤیا ملبّس به لباس احرام بوده و مقصد، بیت‌الله‌الحرام بوده است.

من هم از این رؤیا تعجب نمودم و به او گفتم: تا به حال من نمی‌دانستم که زیارت آن حضرت ارتباطی با حج و عمره دارد.^۱

«[در ایام حج و عمره] افرادی زودتر به مدینه می‌روند و بعضی از افراد هم ابتدا به مکه می‌روند و سپس به مدینه می‌روند؛ هر دوی آن خوب است و تفاوتی ندارد. البته چنان‌که در روایات داریم، مدینه بعد (ابتدا حج و سپس زیارت مدینه) بهتر است؛

۱. روح مجرد، ص ۲۵۴ - ۲۵۷. (علامه طهرانی)

که انسان ابتدا اعمال را انجام دهد و سپس به مدینه برود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کند؛^۱ به طوری که طبق فرمایش امام باقر علیه السلام: مردم مأمور شدند که به حج بروند و دور این سنگ‌ها طواف کنند و سپس بیایند و ولایتشان را به ما عرضه کنند.^۲

این مهم است. طواف کردن دور کعبه بدون امام، معنا و فایده‌ای ندارد و حقیقت این طواف و این اعمال، تسلیم شدن به امام حی و امام زمان علیه السلام است. معنای آن این است؛ و اگر انسان بخواهد به آنجا برود و غافل باشد، خود را تسلیم ولایت نکند و در نفس خود نسبت به امام زمانش استقلال و انانیت احساس کند، نصیبی نبرده است و نصیب او بسیار اندک خواهد بود.

ما که به آنجا می‌رویم، باید از خدا بخواهیم که ولایت حضرت را نصیب ما کند و بندگی او را برای ما به وجود آورد؛ بندگی واقعی‌ای که همان شناخت و معرفت اوست؛ نه اینکه صرفاً سینه‌زنی، برپایی هیئت و امثال این مراسم ظاهری باشد. باید حقیقت او، شناخت او و معرفت او را طلب کنیم؛ که معرفت او عین معرفت‌الله است و طریق معرفت الهی، حرکت و تسلیم به امام حی است؛ و امام حی، امام زمان علیه السلام است. مسئله این است.

البته بعضی‌ها هم مدینه‌قبل (ابتدا زیارت مدینه و سپس حج) را ترجیح می‌دهند، از این باب که اگر انسان ابتدا با آن عظمت، جلال و ابّهت اعمال و خود کعبه مواجه شود، شاید نفس او بعداً نسبت به زیارت‌های رسول خدا، حضرت فاطمه زهرا و ائمه بقیع علیهم السلام، آن موقعیت خاص را نداشته باشد. علی‌کل‌حال، هر دوی آن خوب و مستحسن است و اشکالی ندارد.^۳

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۲۰.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴.

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیة‌الله طهرانی)

«امام صادق علیه السلام می فرماید:

بر حاجی واجب است که پس از حج به زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیاید.^۱

مگر امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ
وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.^۲

حضرت به کعبه می گویند: «أحجار؛ سنگ‌ها!» و بعد می فرمایند: بعد از حج باید نزد من بیایید؛ نزد من امام باقر که در مدینه نشسته‌ام. ابتدا بروید آنجا پاک و تزکیه شوید؛ عرفاتان را بروید، بر سرتان بزنید، توبه و گریه‌هایتان را بکنید، سپس به مشعر بازگردید، ذبح کنید و همه اعمال را انجام دهید؛ بعد تازه بیایید و ببینید که اسلام کجاست! بیایید تکلیفتان و برنامه‌تان را از من بگیرید؛ از من امام باقر باید بگیرید. حضرت در ادامه می فرمایند: «فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ؛ ولایت را باید به ما عرضه بدارند.» ولایت یعنی چه؟ یعنی ما تمام کارهایی که انجام دادیم، در آخر باید به اینجا وارد شویم. تمام آنها مقدمه است برای ورود در عتبه امام باقر علیه السلام و بدون او هیچ ارزشی ندارد.

لذا حضرت به مخالف و ناصبی ای [که مستبصر شده است] می فرماید:

برو دوباره انجام بده؛ تو حج انجام نداده‌ای و باطل است!

ببینید چگونه مطالب به هم مرتبط می شود؟ اما به آن شخص دیگر که مخالفتش

ضعیف تر است، می فرماید:

۱. رجوع شود به *الخصال*، ج ۲، ص ۶۱۶.

۲. *الکافی*، ج ۴، ص ۵۴۹. ترجمه:

«مردم فقط برای این مأمور شده‌اند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و پیرامون آن طواف کنند، تا اینکه بعد نزد ما بیایند و ولایت خود را به ما خبر دهند و یاری خود را بر ما عرضه کنند.» (محقق)

إِنِّي أَحِبُّ أَنْ تُعِيدَ: ^۱ «من دوست دارم که حج را اعاده کنی.»

یعنی: مگر نمی‌خواهی از ما باشی و مگر نمی‌خواهی فایده ببری؟ یا نه، می‌خواهی روز قیامت به طبقات پایین بهشت بروی؟ اگر می‌خواهی بالایایی، دوباره برو حج را انجام بده تا بالاتر بیایی؛ چون بهشت هم مراتب دارد. آن وقت می‌فهمی آن حجی که با ولایت من امام صادق است - که اکنون به تو می‌گویم برو - عرفات و مشعرش چگونه است؛ خودت می‌فهمی! آن موقع که حج انجام دادی، کالآنعام یا ناصبی بودی؛ لذا هیچ چیز نمی‌فهمیدی؛ ولی اکنون که می‌روی، حالت طور دیگری است؛ این حالت به خاطر من است و آن حالی که آنجا داری، از من است! چون نزد من آمدی و ولایت مرا قبول کردی. آنگاه حجت، نمازت، روزهات و احکامات عوض می‌شود. ^۲

«ابن‌رزیک ^۳ گوید:

كَأَنِّي إِذَا جَعَلْتُ إِلَيْكَ قَصْدِي	قَصَدْتُ الرُّكْنَ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ (۱)
وَ خِيَلٌ لِي بِأَنِّي فِي مَقَامِي	لَدَيْهِ بَيْنَ رَمَزَمٍ وَالْمَقَامِ (۲)
أَيَا مَوْلَايَ ذِكْرُكَ فِي قُعُودِي	وَ يَا مَوْلَايَ ذِكْرُكَ فِي قِيَامِي (۳)
وَ أَنْتَ إِذَا انْتَبَهْتُ سَمِيرُ فِكْرِي	كَذَلِكَ أَنْتَ أُنْسِي فِي مَنَامِي (۴)
وَ حُبُّكَ إِنْ يَكُنْ قَدْ حَلَّ قَلْبِي	وَ فِي لَحْمِي اسْتَكَنَّ وَ فِي عِظَامِي (۵)
فَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتِي	وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ يُقْبَلْ صِيَامِي (۶)

۱. رجوع شود به *الكافی*، ج ۴، ص ۲۷۳ و ۲۷۵؛ *تهذیب الأحكام*، ج ۵، ص ۹ و ۱۰.

۲. سایت *مکتب وحی*، دروس، فقه، حج، درس ۸۰. (آیه‌الله طهرانی)

۳. *امام شناسی*، ج ۱۲، ص ۲۱۲، تعلیقه ۲:

«در *الغدیر*، ج ۴، از ص ۳۴۱ تا ص ۳۷۱ در احوال ملک صالح: طالع بن رزیک، متولد ۴۹۵ و شهید در ۵۵۶، بحث کرده و پنج غدیریه از او نقل کرده است که همگی جالب و راقی است. اصل او از شیعیان عراق است، در زمان حکومت فاطمیان در مصر وزیر شد و خدمت کرد.*» (علامه طهرانی) * رجوع شود به *الغدیر*، ج ۴، ص ۴۵۷ - ۴۹۱.

- عَسَىٰ أَسْقَىٰ بِكَأْسِكَ يَوْمَ حَشْرِي وَ يَبْرُدَ حِينَ أَشْرِبُهَا أَوْ أَمِي^۱ (۷)
- (۱) گویا من زمانی که قصد تو را می‌کنم، قصد رکن حجرالأسود را در بیت‌الله‌الحرام کرده‌ام.
- (۲) و چنین در تصور من می‌آید که من در جایگاه خودم در بین زمزم و مقام ابراهیم، نزد علی می‌باشم.
- (۳) ای مولای من، در نشستن من یاد تو با من است. و ای مولای من، در ایستادن من یاد تو با من است.
- (۴) و چون از خواب برخیزم، تو همدم و ندیم فکر و اندیشه من هستی. هم‌چنین تو انیس و مونس من در خواب می‌باشی!
- (۵) محبت تو حَقّاً در دل من وارد شده، و در گوشت من و استخوان من جای گرفته و اقامت نموده است.
- (۶) پس اگر تو نبودی، نماز من قبول نمی‌شد، و اگر تو نبودی روزه من قبول نمی‌شد.
- (۷) امید است که من در روز محشرم از کاسه شراب تو سیراب شوم و چون آن را بنوشم عطش سوزنده من خنک شود.^۲
- «یادم است که چند سال پیش در مشهد یک مرتبه در حضور مرحوم والد - رضوان‌الله‌علیه - در منبر گفتم: حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام به مکه تشریف بردند. بعد ایشان گفتند: "راجع به حضرت باید گفت مشرف شدند." من گفتم: وجهش چیست؟ اگر ما از نقطه نظر واقع نگاه کنیم و شرافت کعبه را به ولایت بدانیم، پس کعبه بدون ولایت دیگر شرافتی ندارد، و این مسلم و محرز است که مقام امام، اشرف از کعبه است؛ و اگر ما از نقطه نظر ظاهر هم نگاه کنیم، کعبه سنگ است و امام

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۱۲. (علامه طهرانی)

از نقطه نظر مراتب حيوانيت بالأخره انسان است.

مرحوم والد فرمودند:

نه، در مقام تشريع و مقام تكليف، خود ائمه هم به رعايت آداب و جهات ادبي تكليف ملتزم بودند، و اين خصوصيت كعبه كه بايد از همه اطراف و اكناف بيابند و دور آن بچرخند و اينكه كعبه مظهر بيت الله است و اسم آن بيت الله است و آنجا مسجد الحرام است، اقتضا مي كند كه خود ائمه عليهم السلام هم رعايت ادب كنند.

همان طور كه وقتی مي خواهند نماز بخوانند رو به كعبه مي ايستند و نماز مي خوانند و وجهه ظاهري شان به سمت كعبه است، از نقطه نظر محاوره و از نقطه نظر كلمات هم رعايت ادب آنها اين بود كه خود را در مقابل اين ظهور حق پايين مي آوردند و در نظر مي گرفتند؛ گرچه في الواقع رشحه اي از رشحات آنها، برقراري كعبه است، و مردمی كه به دور كعبه می گردند به دور ولايت امام بايد بگردند و روایاتی هم داریم: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَلَوْ أَنَّ امْرَأً صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَصَلَّىٰ وَصَامَ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُبَغِضٌ، دَخَلَ النَّارَ!^۱

”اگر کسی هر سال حج کند و بین رکن و مقام [به روی قدم های خود به نماز بایستد و روزه بگیرد] و سپس بمیرد، ولی بدون ولايت ما باشد، داخل در جهنم می شود!“

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا أَمْرَ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.^۲

لذا گرچه هم چنین معنایی هم هست كه بدون عرض ولايت و بدون تمسك به

۱. الأُمالي، شيخ طوسي، ص ۲۴۸.

۲. الكافي، ج ۴، ص ۵۴۹.

ولایت، همه این کعبه و... نتیجه‌ای ندارد و خشک است و حقیقت و باطن ندارد و موجب ترقی و رشد و رُقّای نفس نیست؛ اما از نقطه نظر سلسله مراتب تکلیف و عالم کثرت که عالم تأدب و عالم حفظ هر تعینی در رتبه خودش است، لسان ائمه نسبت به کعبه یک لسان تشریف است. لذا ایشان (مرحوم والد رضوان الله علیه) می فرمودند: ما هم موظف هستیم به همان کیفیتی که خود آنها راضی هستند، تلفظ کنیم و از کعبه یاد کنیم.

تلمیذ: در تذکرها و بعضی از قصه‌ها، بعضی از سلاک دور ولیّ خدا طواف می کردند؛ مثلاً بایزید یا ابوسعید ابوالخیر نسبت به بعضی از مشایخشان، دور قبر ایشان طُوف می کردند.^۱ آیا طوف نسبت به شخصی که مَطاف واقع شده است، دلالت بر ورود به ولایت می کند؟

استاد: چون این قبر، قبر ولیّ است و ظهور ولایت در او است، از باب تأدب و اظهار عبودیت و تذلل و تواضع، طوف می کردند. طوف به معنای این است که من این را محور برای حرکت و اتجاه خودم قرار می دهم؛ همان طور که بوسیدن عتبه هم حکایت از همین قضیه می کند. کسی که به مشهد مشرف می شود و می خواهد وارد حرم حضرت بشود مستحب است که عتبه را ببوسد.^۲ این از باب ادب است؛ یعنی اینجا جایگاه خضوع و تذلل و جایگاه عرض نیاز و بدبختی و بیچارگی انسان است، به این حساب که خداوند متعال در این مظهر تجلی کرده و این مظهر را وسیله برای ترقی و رشد انسان قرار داده است.

لذا طوفی هم که دور قبر حضرت است، آن هم از همین باب است.^۳ مرحوم والد

۱. رجوع شود به *أسرار التوحید فی مقامات اَبی سعید*، ج ۱، ص ۵۳ و ۱۳۸ و ۱۳۹؛ *تذکرة الأولیاء*، ص ۷۰۹؛ *مثنوی معنوی* (آذر یزدی)، دفتر دوم، ص ۲۷۳.

۲. رجوع شود به *البلد الامین*، ص ۲۷۶؛ *کتاب المزار*، شیخ مفید، ص ۱۹۸؛ *المزار الکبیر*، ابن مشهدی، ص ۲۹۹.

۳. جهت اطلاع بر روایات دال بر استحباب طواف قبور اهل بیت علیهم السلام، رجوع شود به *تفسیر* ⇨

توضیح روایاتی را که دلالت می‌کند بر "و لا تَطْفُ بِقَبْرِ" بیان کرده‌اند،^۲ و فعل اولیا حجت است و آقای حداد - رضوان‌الله‌علیه - در این زمینه هفت شوط دور قبر حضرت [امام رضا علیه‌السلام] طواف می‌کردند،^۳ و این حکایت از این است که قبله واقعی و حقیقت واقعی اینجا است و این اشاره به باطن قضیه دارد. مکه اشاره به ظاهر است که انسان باید دور بیت‌الله طواف کند؛ ولی طوف به دور قبر حضرت، اشاره به باطن است.

انسان از نقطه نظر جوارح باید جوارح خود را منطبق با جوارح خود قرار بدهد؛ یعنی همان‌طوری که در مقام التزام قلبی باید به یک سری مسائل ملتزم باشد، از نقطه نظر ظاهر هم باید رفتار و حالات او بر همان التزام قلبی منطبق باشد. لذا باید جوارح را به ظهور آن جوارح و التزامات قلبیه، که همان طوف ظاهری دور این قبر است، منطبق کرد. من باب مثال وقتی می‌خواهید به شخصی احترام بگذارید، فقط در کناری نمی‌نشینید و بگویید: آقا دوستت دارم! "دوستت دارم" یعنی بلند شو و برو آب بیاور، برو میوه بیاور، برو چای بیاور! اما اگر مهمان به منزل شما بیاید و شما همین‌طور بنشینید و بگویید: من آن‌قدر شما را دوست دارم که نمی‌توانم یک لحظه از پیش شما تکان بخورم! می‌گوید: آقا، بلند شو برو و چیزی بیاور تا بخوریم، از گرسنگی داریم می‌میریم! این، یعنی التزام باطنی و محبت باطنی اقتضا می‌کند که مُضیف در مقابل ضیف بلند شود و به ادای احترام او قیام کند و موجبات برای مقتضیات ضیافت را انجام بدهد.

گشتن دور قبر هم همین است، یعنی آن التزام باطنی انسان به حقیقت ولایت اقتضا می‌کند که انسان از نقطه نظر ظاهر هم عملی انجام بدهد که این معنا را برساند و این التزام را نشان بدهد. اگر انسان کار دیگری هم انجام بدهد که این معنا را برساند،

۱. القمی، ج ۲، ص ۱۵۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۲۹۹.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۵۳۴؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۹۷.

۴. رجوع شود به همان، ص ۱۹۶.

اشکالی ندارد.»^۱

«فضیه‌ای در همین یکی دو ساله اخیر در ایام حج اتفاق افتاد که شایان دقت است. این قضیه متعلق به صبیّه شیخ الطائفه الأعلام، آیه‌الله آقای آقامیرزا محمدعلی اراکی - دام‌ظله‌العالی - است که از علمای برجسته و طراز اول حوزه مقدسه علمیه قم و از زهاد و عباد و عدولی است که در متانت و شخصیت و تقوای ایشان در نزد خاصه و عامه، جای تردید و گفتگو نیست.

ایشان می‌فرمودند:

این صبیّه من از زنان صالحه و متدینه است و من خودم مستقیماً از زمان صباوت، متکفل امور شرعیه و تعلیم و آداب و تربیت او شده‌ام و همه کارهای او زیر نظر من بوده است و در صدق گفتار او هیچ تردیدی نیست. در موسم حج عازم بیت‌الله‌الحرام شد، تنها؛ و شوهرش با او نبود. و آن‌قدر عقیف و باحیا و از برخورد با مردان تجنب دارد که این سفر به تنهایی برای او ایجاد نگرانی نموده بود و پیوسته در تفکر بود که: خدایا، چگونه من تنها بروم؟ من که تا به حال به زیارت بیت‌الله مشرف نشده‌ام و از مناسک و آداب حج عملاً چیزی نمی‌دانم؛ من چگونه طواف کنم و سعی کنم؟ تا اینکه در آستان سفر قرار گرفت و من در موقع حرکت به او گفتم: این ذکر را پیوسته بگو و برو: یا عَلِیْمُ یا خَبِیْرُ! خدا از تو دستگیری خواهد نمود؛ چون این سفر واجب است و البته خداوند از میهمانان خود که راه را نمی‌شناسند و آشنایی ندارند، حمایت می‌نماید.

صبیّه ما بحمدالله‌والمّنه سفر خود را به خوبی و به سلامتی و موفقیت به پایان رسانید و مراجعت کرد و برای ما واقعه خود را در مکه مکرمه، هنگام ورود به بیت‌الله‌الحرام برای انجام طواف، چنین تعریف کرد:

من پس از آنکه از میقات احرام بستم و وارد مسجدالحرام شدم که طواف را بجا بیاورم، دیدم در اطراف کعبه آن قدر جمعیت متراکم است که ابداً من قدرت ندارم

۱. گلشن اسرار، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۴. (آیه‌الله طهرانی)

طواف کنم. حجر الأسود را که نقطه ابتدای شروع طواف است، پیدا کردم و هر چه خواستم از آنجا شروع کنم و به گرد خانه کعبه طواف کنم، دیدم ابداً مقدور نیست. بیچاره شدم؛ گفتم: خدایا، من برای طواف خانه تو آمده‌ام و می‌بینی که با این ازدحام و انبوه جمعیت قدرت ندارم. خدا! چه کنم؟ نمی‌توانم!

در این حال، ناگهان دیدم از مکان محاذی حجر الأسود، فضایی به شکل استوانه باز شد و کسی به گوش من گفت: خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن!

من وارد این محلّ خالی استوانه‌ای شدم و دیدم در جلو، حضرت امام زمان مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت، کمی به طرف دست چپ، شخص دیگری است؛ و من وارد شدم و پشت سر آن دو مشغول طواف شدم و از حجر الأسود شروع کردم و تا هفت شوط را به همین منوال تمام کردم. و در این مدت نه تنها احساس جمعیت نمی‌کردم، بلکه ابداً حتی انگشت کسی به دست یا بدن من اصابت نکرد؛ و در تمام هفت شوط حال طواف، متوسل به آن حضرت بودم و دست روی شانه‌های آن حضرت می‌مالیدم و التماس و تضرّع داشتیم؛ ولی چهره آن حضرت را نمی‌دیدم، چون روی آن حضرت به طرف جلو و در حال اشتغال به طواف بودند.

و چون هفت شوط طواف به پایان رسید، خود را خارج از آن حلقه نگریستم و دیگر ابداً امام زمانی و شخص دیگری نبود و دیگر آن حضرت را ندیدم. و من از این قضیه فقط یک تأسف دارم و آن اینکه من چرا به آن حضرت سلام نکردم تا جواب سلام آن حضرت را نیز دریافت کنم.

آیه الله اراکی - مُدْظَلَّ السَّامِي - می‌فرمودند:

این نتیجه انقطاع به خداست و خود را عاجز و فقیر دیدن و تبتّل و ابتهاج به سوی او نمودن. و من در سفر حج که مشرف شدم، بسیار مشتاق بودم که حجر الأسود را استلام کنم؛ و یک روز با جمعی از دوستان همراه برای طواف رفتیم که شاید به کمک و مساعدت آنان، قدری جمعیت راه دهند و ما بتوانیم برای یک بار استلام حجر را بنماییم؛ همین که با آن همراهان و یاوران به نزدیک حجر رسیدیم و نزدیک بود استلام کنیم که ناگهان یک فشار انبوه جمعیت، چنان ما

را از آنجا برکنار زد که هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدیم! و این نتیجهٔ عدم انقطاع به خدا و همان فی الجمله اعتماد و اتکایی بود که به آن همراهان داشتیم! آیه‌الله اراکی پیرمردی نورانی و معمر و شاید قریب نود سال از عمرشان می‌گذرد و در قم ساکن و بسیاری از مشتاقان، این قضیه را از خود ایشان شنیده‌اند؛ و کسانی هم که مایل باشند، می‌توانند در سفری که به قم مشرف می‌شوند، به حضورشان رفته و بدون واسطه بشنوند. و صیبهٔ ایشان نیز در قید حیات‌اند و می‌توانند مخدّرات از ایشان استماع و استفاده نمایند.^۱

«حضرت آقای آقاشیخ بزرگ طهرانی - دامت برکاته - نقل فرمودند از جدّ خودشان، مرحوم آقاسید عزیزالله (معروف به دعانویس که در طهران، پامنار، کوچهٔ امین‌الدوله منزل داشتند) که ایشان نقل کردند که:

من در نجف اشرف برای تحصیل آمده بودم و چند سالی هم توقف داشتم. برای عید فطر، با بعضی از طلاب برای زیارت کربلا پیاده حرکت کردیم و شب عید را زیارت کردیم. رفقا بعداً خواستند به نجف اشرف مراجعت کنند؛ به من گفتند: بیا برویم. من گفتم: می‌خواهم امسال به مکه مشرف‌گردم. هرچه گفتند: وسیله‌ای نداری؛ چگونه می‌روی؟ گفتم: پیاده می‌خواهم مشرف شوم!

بالآخره آنها از مراجعت من مأیوس شدند و برگشتند؛ و من با آنکه هیچ قسم وسیلهٔ ظاهری در بین نداشتم، برای حج عازم شدم و در حرم مطهر حضرت اباعبدالله علیه‌السلام متوسل می‌شدم. روزی در حال توسل، مردی عرب دست به شانهٔ من گذاشت و فرمود: شما خیال حج دارید؟ عرض کردم: بلی!

گفت: من نیز خیال حج دارم؛ با هم برویم؟ عرض کردم: بسیار خوب! گفت: بنابراین مقداری (قریب یکی دو حُقّه) آرد تهیه نما و نان خشک بپز و یک پیراهن بلند بدوز و مِطَهْرَه^۲ خود را، با کتب ادعیه که می‌خواهی، با

۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۷۵ - ۱۷۸. (علامه طهرانی)

۲. لغت‌نامهٔ دهخدا: «آفتابه و ظرف آب که بدان وضو کنند.»

احرام، با خود در ساعت معین، در مکان معین بیاور که با هم برویم! من به خانه آمدم و مقداری آرد تهیه نموده، دادم پختند؛ و در ساعت معین با پیراهن مزبور و نان پخته شده و کتب ادعیه در مکان موعود حاضر شدم. آن مرد نیز در آن ساعت آمد و با هم به راه افتادیم و از کوچه باغ‌های کربلا خارج شدیم و در بیابان رسیدیم و مقداری از بیابان را طی نمودیم. قبل از آنکه خسته شویم، رسیدیم به درختی که در زیر آن نهری جاری بود. آن مرد عرب گفت: در اینجا استراحت نما و قضای حاجتی داری برآور. و خطی در روی زمین کشیده، قبله را معین کرد و گفت: نماز خود را بجا آور. من می‌روم و هنگام عصر برمی‌گردم تا با هم برویم. من تطهیر کردم و نماز خواندم، در بیابان، تنها؛ منتظر شدم تا عصر در ساعت مزبور آن مرد آمد و با هم به راه افتادیم. مقداری از بیابان را که طی نمودیم، باز به نهری رسیدیم که درختی در کنار آن روییده بود. آن مرد باز خطی بر روی زمین ترسیم کرد و قبله را معین نمود و فرمود: نماز خود را بجا آور؛ من می‌روم و صبح برمی‌گردم. من نماز خواندم و در کنار نهر خوابیدم. صبح آن مرد آمد و با هم حرکت کردیم؛ باز هنوز خسته نشده بودیم که به کنار درختی رسیدیم، در کنار نهری؛ و به همین منوال آن مرد به من دستور داد و این عمل را مرتباً انجام داده و با هم طی طریق می‌نمودیم تا هفت روز.

پس از هفت روز رسیدیم به مقداری از کوه‌ها و مثل آنکه فی الجمله صدای همهمه مردم از پشت کوه‌ها می‌آمد. آن مرد به من گفت: در پشت همین کوه جماعتی از مردم‌اند؛ شما از این کوه بالا برو، مردم را خواهی دید؛ پس، از کوه سرازیر شو، به مردم خواهی رسید؛ من هم اینجا هستم.

لذا من حرکت کردم، از کوه‌ها بالا آمدم، مردم را دیدم؛ سرازیر شدم، رسیدم به خانه کعبه؛ فهمیدم اینجا مکه است! در این حال متنبه شدم که آن مرد مرا از طریق عادی نیاورده است.

پس از چند روز، خال من با بعضی از اقوام که زودتر از ما، از راه جبل، با قافله حرکت کرده بودند، وارد مکه شدند و مرا در مکه دیده، تعجب کردند. صورت حال را استفسار نمودند و من شرح حال بازگفتم و این قضیه مورد

تعجب همه شد.^۱»

«چندی پیش یک قضیه جالب در احوال مرحوم آقاشیخ جواد مغنیه دیدم. ایشان در لبنان و از نویسندگان و علما بود؛ روی هم رفته آدم فاضل و جامعی بود و کتاب‌های خوبی هم دارد. ایشان می گفت:

من در سفری که برای حج مشرف شدم، در مدینه می خواستم در محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد النبی نماز بخوانم. می خواستم سجاده‌ای بیندازم که ناگهان یکی از این آمرین به معروف و به اصطلاح متصدیان این قضیه آمد و ممانعت کرد و میان ما بحث شد. آن شخص رو به من کرد و گفت: «والله اگر اکنون رسول خدا از این قبر بیرون بیاید و به من بگوید دست از عمر بردار، من بر نمی دارم!»

ببینید، انسان چقدر باید قسی و ملعون باشد که این حرف را بزند.

مرحوم مغنیه می گفت:

من هم دستم را بالا بردم و محکم در گوش او خواباندم؛ طوری که پرت شد روی زمین! خلاصه، ما را به محکمه بردند.

قاضی گفت: برای چه زدی؟

گفتم: کَفَرِ بِاللَّهِ؛ این شخص کافر شده است.

گفت: چرا؟

قضیه را تعریف کردم که او می گوید: اگر رسول خدا از قبر بیرون بیاید و بگوید از عمر دست بردار، من بر نمی دارم.

قاضی رو کرد و گفت: بله، درست است؛ آن مأمور اشتباه کرده است.

خلاصه قاضی حق را به من داد و ما هم از آنجا بیرون آمدیم. یعنی هم کتک را زدیم و هم تشویق گرفتیم!

شما ببینید شخص به کجا می رسد؟ یعنی چقدر باید عناد، خُبث، ظلمت و کدورت در او به حدی برسد که بگوید حتی رسول خدا هم اگر بگوید از عمر دست

۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۷. (علامه طهرانی)

بردار، من برنمی دارم! این یعنی اگر خدا هم بگوید از عمر دست بردار، من برنمی دارم! خب، خدا هم باید او را فقط با عمر محشور کند. تنها دعایی که برای چنین افرادی می توان کرد این است که: بسیار خب، تو با عمر محشور شو.

به قول مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی - خدا رحمتشان کند - که در

دیوانش می فرماید:

مرا پیر حقیقت جز علی نیست که هستی را حقیقت جز علی نیست
اگر کفر است اگر ایمان بگو فاش که در روز قیامت جز علی نیست
شنیدم عاشقی مستانه می گفت خدا را حول و قوت جز علی نیست
تو را پیر طریقت گو عمر باش مرا پیر طریقت جز علی نیست^۱

«البته باید دانست که این مسئله براساس مدد صاحب ولایت بوده است، و الاً

قضات آنها هم مثل آمرین به معروفشان هستند و باهم تفاوتی ندارند!»^۲

«خدا رحمت کند جد ما، حاج آقا معین شیرازی را. ایشان این قضیه را دوبار برای من تعریف کردند که یک بار در حضور مرحوم والد - رضوان الله علیهما - بود. ایشان می فرمودند:

یک سال ما به اتفاق دامادمان و یکی دو نفر از همان افرادی که در مسجد قائم بودند و به رحمت خدا رفته اند و آدم های خوبی هم بودند، به مکه رفتیم. یک روز که اواخر بهار و ایام حج بود و هوا بسیار گرم بود، ما به غار ثور رفتیم؛ همان غاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه مدینه، وقتی آن شب از مکه خارج شدند، به اتفاق ابوبکر در آن پناه گرفتند.^۳

خود بنده هم تا پای آن کوه رفته ام ولی بالا نرفتم؛ شاید حدود دو ساعت یا حداقل

۱. ابیاتی از دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، ص ۲۲۰.

۲. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۹ ه.ق، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

۳. سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۴۳. (آیه الله طهرانی)

۴. رجوع شود به الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ البدایة و النہایة، ج ۳، ص ۱۷۵ - ۱۹۱.

یک ساعت ونیم طول می کشد تا انسان به آن غار برسد؛ راهش هم سرایشی زیادی دارد. ایشان می گفتند:

ما تقریباً یک ساعتی از کوه بالا رفتیم؛ هوا گرم و هنگام بعدازظهر، ساعت سه یا چهار بود. تشنگی به حدی غلبه کرد که از توان افتادیم و هر چهار نفرمان همان طور نشستیم.

یکی از آن چهار نفر، همین آقایی بود که در مجلس مرحوم علامه امینی به ایشان گفت: «چه اشکالی دارد که ما محبت حضرت ابوالفضل را نداشته باشیم؟» ایشان می گفت:

ما از توان افتادیم و دیگر از شدت تشنگی قادر بر حرکت نبودیم و نمی دانستیم چه کنیم. آبی هم که داشتیم تمام شد. حتی ما در کلمن یخ گذاشته بودیم و با خود حمل می کردیم؛ اما این یخ ها بر اثر شدت آفتاب آب شده بود و ما آنها را خوردیم و تمام شده بود.

یک مرتبه متوجه شدیم که در فاصله پنجاه متری ما یک مرد جوان عرب نشسته است و چیزی در دست دارد. به ما رو کرد و خندید. سپس به زبان عربی گفت: «هان! شما ایرانی هستید؟ تشنه اید؟ مثل اینکه تشنگی شما را از تاب و توان انداخته است؛ بیایید اینجا، من آب دارم.»

ما که او را تا آن لحظه ندیده بودیم، و همه از توان افتاده بودیم، بلند شدیم

۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۸۳:

«از شخص موثقی شنیدم که می گفت:

روزی یک شخص معمم برای عیادت مرحوم علامه امینی - رحمه الله - در منزل موقت ایشان که در طهران، پیچ شمیران بود، رفته بود؛ و علامه، صاحب الغدیر، سخت مریض و به پشت خوابیده بودند. و [آن شخص میهمان] در ضمن سخنان گفته بود که: «آقا! مثلاً اگر انسان به حضرت عباس علاقه و محبت نداشته باشد، به کجای ایمان او صدمه می خورد؟!» علامه امینی متغیر شده و با آن حالت نقاهت نشست و گفت: «به حضرت ابوالفضل که سهل است؛ اگر به بند کفش من که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل، علاقه نداشته باشد، از این جهت که نوکر، والله به رو در آتش خواهد افتاد!» (علامه طهرانی)

و انگار توانی دوباره در ما پیدا شده بود؛ آن پنجاه متر را پیمودیم و رفتیم نزد او نشستیم.

او ظرفی داشت که دورش حصیر بود. درش را باز کرد و آن را به ما داد. ابتدا به من داد و گفت: «إشرب علیّ ولایة علیّ بن ابی طالب؛ بر ولایت علی بن ابی طالب بنوش.» من خوردم و در عمرم چنین آبی نخورده بودم، اصلاً به پرواز درآمدم و حال بسیار عجیبی پیدا کردم.

سپس به دامادمان که نفر دوم بود داد و گفت: «إشرب علیّ ولایة علیّ بن ابی طالب» ایشان و هم‌چنین نفر سوم هم خوردند. نوبت به چهارمی که رسید، آن شخص چهارم گفت: «من میل ندارم!» آن جوان گفت: نمی‌خوری؟

گفت: «نه، من سیرم!»

این همان کسی بود که لحظاتی پیش از تشنگی از توان افتاده بود! آن شخص عرب هم گفت: نمی‌خواهی؟ بسیار خب. در ظرف را بست و پس از خداحافظی از آنجا رفت.

این شخص، آن آب را نخورد. چرا؟ این آب را باید کسی بخورد که ولایت داشته باشد. کسی که ولایت ندارد، از این آب به او نمی‌دهند. حال، می‌خواهی سید باشی، معمم باشی، درس خوانده باشی؛ هر کاری کردی، برای خودت کردی. اینجا هر چیزی حساب و کتاب دارد و بی حساب چیزی نمی‌دهند. با محبت می‌توان این راه را رفت؛ بدون محبت، انسان نمی‌تواند این راه را طی کند.^۱ و^۲

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۶ ه.ق، مجلس ۱۴. (آیه‌الله طهرانی)

۲. سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح، ص ۸۴، تعلیقه ۱:

«شکی نیست که حقیقت دین و لبّ و اساس آن، چنانچه در اخبار نیز بدان اشارت شده است، حبّ فی الله و بغض فی الله است؛* و در این زمینه، نبوی معروف: «هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ»** گواه بر این مطلب است؛ و از طرف دیگر، از آنجا که ولایت معصومین علیهم السلام واسطه فیض الهی بر جمیع ممکنات و نیز واسطه بقا و استمرار و ربط ممکنات با ذات احدیت است، تمسک به ولایت و ↵

نقد و بررسی عقائد وهابیت

«حقیقت اسلام به ولایت متکی است که مفتاح توحید در مظاهر اسما و صفات و افعال است و نیز باطن و جوهره نبوت است... و در این مسئله دو طایفه به ضلالت و گمراهی رفته‌اند: اول، طایفه وهابیه؛ دوم، طایفه شیخیه.

اما طایفه وهابیه؛ آنان قدرت و عظمت و علم و احاطه و حیات و سایر اسما و صفات حضرت حق را از موجودات جدا می‌دانند؛ بدین معنا که عنوان وساطت را از وسائط و مرآتیت را از آینه‌های وجود که مظاهر و مجالی ذات حق‌اند، الغا می‌کنند و

استمداد از آن ذوات مقدسه، شرط اساسی قبولی طاعات و پذیرش عبادات و رشد و ترقی روحی و نفسی بشر به سمت وسوی کمال وجودی خویش است؛ چنانچه فرموده‌اند:

ما نُودَى بِشَىءٍ مِثْلَ مَا نُودَى بِالْوَلَايَةِ؛*** "به هیچ امری آن‌طور که به ولایت اهل بیت علیهم السلام تأکید شده، تذکر داده نشده است."

دینی که ولایت اهل بیت در او نباشد، آن دین پشیزی نمی‌ارزد و عبودیتی در آن مشاهده نمی‌شود و عبور از نفس و کریه‌های آن معنا نخواهد داشت؛ و مانند جوی آبی می‌ماند که سرچشمه را از ابتدا بسته باشند، دیگر آبی در جوی روان نخواهد بود؛ و جوی بدون آب چه فایده‌ای دارد؟!

و لذا اگر هزار سال عبادت خدا را بدون ولایت اهل بیت بجا آوری، همانند کسی می‌مانی که هزار سال بر لب جوی خشک بنشیند و از آن تقاضا و تمنای رفع عطش را بنماید! و لا یزیدُ فی البَقَاءِ و الاستمرارِ إِلَّا ظَمًا و عناءً؛ [و این ماندن و ادامه دادن، جز تشنگی و رنج، چیزی بر او نمی‌افزاید!]

اگر خوب دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که عبادات اهل تسنن و طاعات آنها هیچ روح و جان ندارد؛ ظاهری آراسته و منسجم و مرتب، و باطنی تهی و فاقد حیات و نور و جان است؛ و به اندازه سرسوزنی نفس را به سمت عالم مجرد نمی‌کشاند و از تعلقات و شهوات خارج نمی‌سازد و انانیت و خودمحوری را از درون و باطن انسان بیرون نمی‌آورد و تدركات و تعلقات او را زیاد نمی‌گرداند و انبساط و جلای روح و بسط وجه و انشراح صدر برایش مهیا نمی‌سازد. «آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۶۵ - ۱۷۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۷ - ۲۲۸.

** المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۲۹۱. هم‌چنین رجوع شود به الکافی، ج ۸، ص ۸۰؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۸.

*** الکافی، ج ۲، ص ۱۸، با قدری اختلاف.

بنابراین اصولاً معنای ظهور و تجلی را در عالم امکان نمی‌دانند. و بنابراین در اشکال و محذوری واقع می‌شوند که تا روز قیامت هم اگر فکر کنند، ابداً رهایی و خلاصی از آن را ندارند؛ و آن اشکال این است که:

ما وجداناً و شهوداً موجودات بسیاری را در این عالم مشاهده می‌کنیم و همه آنها را دارای حیات و علم و قدرت می‌بینیم؛ این جای شبهه و تردید نیست؛ موجودات مؤثر را در این جهان نمی‌توانیم انکار کنیم.

حال می‌گوییم: اگر حیات و قدرت و علم را در ذات ازلی حق، بدون این موجودات و کثرات بدانیم، این کلام وجداناً و شهوداً غلط است؛ زیرا وجود این صفات در موجودات از ضروریات و یقینیات است. و اگر این موجودات را دارای قدرت مستقل و حیات و علم مستقل بدانیم، گرچه به اعطای حق باشد، این هم غلط است؛ زیرا این کلام عین شرک و ثنویت و تعدد آلهه و اشکالات بی‌شماری دیگر می‌گردد.

عنوان اعطا با عنوان استقلال سازش ندارد؛ چون لازمه این گفتار، تولد موجودات از ذات حق می‌شود و این کلام عین تفویض است و می‌دانیم که خداوند ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ * و ﴿لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ است.

و بنابراین هیچ چاره علمی و فلسفی نداریم، مگر آنکه کثرات این عالم و موجودات را مظاهر و مجالی ذات اقدس حق بدانیم؛ بدین گونه که قدرت و حیات و علم، اختصاص به ذات حق دارد و در این موجودات به حسب سعه و ضیق ماهیت و هویت آنها ظهور و بروز کرده است؛ یعنی استقلال در وجود، منحصر به ذات اقدس حق است، استقلال در حیات و علم و قدرت و سایر اسما و صفات، اختصاص به ذات حق دارد و در غیر ذات حق، تبعی و عرضی است؛ در ذات حق اصالتی است و در موجودات مرآتیی و آیتی.

۱. سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۳ و ۴. / الله شناسی، ج ۲، ص ۲۱۷:

«نزاییده است و زاییده نشده است * و احدی برای وی شریک و همتا نیست.»

و علی‌هذا در ارواح مجردة و نفوس قدسیة فرشتگانِ علوی و نفوس ناطقة مطهره انبیا و ائمه علیهم‌السلام و در حضرت مهدی قائم آل محمد، که سعه وجودی آنها بیشتر است، طبعاً بیشتر ظهور و بروز نموده و این آیینه‌ها به‌طور تام و تمامی، حکایت از ذات و صفات اقدس حضرت حق می‌کنند.

و روی این اصل، قدرت و علم و حیات در عین اختصاص به ذات حق، ظهورش در این مرآئی و آیینه‌ها شهوداً غیرقابل انکار و عقلاً لازم و ثابت است.

ظهور و ظاهر و حضور و حاضر یک چیز است؛ معنای حرفی مندک در معنای اسمی است. موجودات بدون استثنا همگی آیات و علامات و معانی حرفیه نسبت به ذات حق متعال هستند و تصور معنای استقلال برای معنای حرفی غیرمعقول است و در قیاس برهانی موجب خُلف می‌گردد. معنای حرفی با معنای اسمی دو چیز نیستند؛ معنای حرفی کیفیت و خصوصیت معنای اسمی را نشان می‌دهد.

حاجت خواستن از پیامبر اکرم و امامان معصوم، عین حاجت خواستن از خداست و این مسئله عین توحید است.

در فلسفه متعالیه و حکمت اسلام، وجود وحدت در کثرت و کثرت در وحدت ذات حق به اثبات رسیده است. خداوند تبارک و تعالی همان‌طور که دارای اسم احدیت است - که مبراً از جمیع اسما و تعینات و منزّه از هر اسم و رسم می‌باشد و آن احدیت دلالت بر همان ذات بسیط و صیرف که عاری از هرگونه تعلقات و منطبق‌علیه مفهومات می‌کند - همین‌طور دارای اسم واحدیت است که به ملاحظه ظهور و طلوع او در عالم اسما و صفات کلیه و جزئی و پیدایش همه عوالم، چه از مُلک و چه از ملکوت، ملاحظه شده است.

وهابیه می‌گویند: خداوند عوالم را بدون واسطه خلق کرده است و موجودات علوی و فرشتگان سماوی و ارواح مجردة قدسیه، هیچ تأثیری در آفرینش ندارند و هیچ‌گونه عنوان واسطگی به خود نمی‌گیرند؛ بنابراین استمداد از روح رسول‌الله و امامان و از ملائکه، حتی ملائکه مقربین، شرک است.

جواب می دهیم: آیا استمداد از ارواح به صورت زنده، مثل پیغمبر زنده و امام زنده، شرک نیست؟! آیا استمداد از عالم و طیب و متخصص و کشاورز و صنعتکار شرک نیست؟!!

اگر شرک است، چرا شما استمداد می کنید؟! دست از هرگونه استمدادی در عالم طبع و در حیات دنیا بردارید تا پس از چند لحظه ای همگی بمیرید و به دیار عدم و موطن اصلی خود برگردید! و اگر شرک نیست، چه تفاوت دارد بین استمداد از پیامبر زنده و از روح او پس از مرگ؟! چه تفاوت دارد بین استمداد از طیب جراح برای عمل آپاندیس مثلاً، و استمداد از جبرئیل؟!!

می گویند: اینها شرک نیست و آنها شرک است؛ چون ارواح آنها دیده نمی شوند و به صورت نمی آیند و خلاصه استمداد از اسباب طبیعی و مادی شرک نیست، ولی از امور معنوی و روحانی شرک است. استمداد از ماده کثیف شرک نیست و از نفوس عالیة مجردة قدسیه شرک است!

در جواب می گوئیم: قاعده عقلیه استثنایذیر نیست؛ اگر استمداد از غیر خدا شرک باشد، همه جا شرک است و همه جا غلط است. پس چگونه شما با دلیل عقلی می خواهید اثبات توحید حق را بنمایید، آنگاه در خصوص امور مادی و طبیعی استثنا می زنید؟! آیا این خنده آور نیست؟ یا گریه آور بر مسکنت و تهی دستی شما از علم و عرفان حضرت حق؟!!

می گویند: طواف بر گرد قبر معصوم شرک است، بوسیدن ضریح مطهر شرک است، بوسیدن عتبه شرک است، سجده کردن بر روی تربت سیدالشهدا علیه السلام شرک است، واسطه قرار دادن ائمه و حضرت صدیقه، فاطمة زهرا را برای قضای حوائج، شرک است.

جواب می دهیم: چرا شرک است؟ چه تفاوت بین بوسیدن حجرالاسود یا بوسیدن ضریح است؟ چه تفاوت بین خانه بناشده حضرت ابراهیم علیه السلام به نام

کعبه و بین مرقد مطهر آیت کبرای الهی و صاحب مقام ﴿أَوْ أَدْنَىٰ﴾^۱ و صاحب شفاعت کبری و حامل لوای حمد می‌باشد؟ چرا طواف در آنجا جایز است و در اینجا که از جهت اهمیت، حائز مزایایی است جایز نیست؟!

چرا سجده کردن بر روی زمین و خاک و هر چیزی جایز است، ولی خصوص تربت پاک یگانه‌شهادت راستین شرع و شریعت و حق و حقیقت، أباعبدالله الحسین جایز نیست؟! اگر سجده کردن بر روی چیزی شرک است، چرا بر روی فرش و قالی و زمین و حصیر جایز است، ولی در اینجا بخصوصه حرام شد؟ در آنجا توحید است، در اینجا شرک شد؟

استمداد از هر شخص زنده‌ای هم که می‌کنید، از روح او می‌کنید، نه از بدن او! و در این صورت چرا استمداد از نفوس خبیثه کافره که در دنیا هستند شرک نیست و از روح صدیقه طاهره شرک شد؟

اینها سؤالاتی است که نمی‌توانند جواب آن را بگویند و هیچ‌گاه هم نمی‌توانند و نتوانسته‌اند.

جواب این است که: اگر به عنوان استقلال باشد، همه شرک است؛ چه طواف به گرد خانه خدا و چه بوسیدن حجرالأسود و چه سجده کردن بر روی فرش و زمین معمولی و چه واسطه قرار دادن طبیب و جراح و عالم و متخصص؛ و اگر به عنوان استقلال نباشد، هیچ‌کدام شرک نیست، بلکه نفس توحید و عین توحید است. آیا در موجودات این عالم به نظر استقلال نگریستن شرک نیست؟ پس طایفه وهابیه با این تنزیه و تقدیسی که می‌خواهند از ذات حق کنند، خودشان کورکورانه در دامن شرک افتاده‌اند و **﴿يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾**^۲ گردیده‌اند.

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۹.

۲. سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۴۶، تعلیقه:

«و برخی از مردم هستند که خدا را از یک سو و یک جانب فقط عبادت می‌کنند؛ یعنی فقط خدا را ﴿

نظر به آیات الهی از جهت آیتیت، عین نظر به توحید است؛ بوسیدن امام به جهت امامت، عین احترام به خداوند است؛ عرض حاجت به ارواح مقدسه از جهت معنویت و روحانیت و تقرب آنها به خداوند، عین عرض حاجت به خدا و عین توحید است؛ حبّ محبوبان خدا، حبّ خداست. این از نظر دلیل عقلی.

و اما از نظر دلیل نقلی؛ می‌گوییم: تمام آیات و روایات سرشار است از اینکه موجودات و سایط در وجود و ایجاد هستند و خلقت با سببیت صورت می‌گیرد و الغای واسطه در عالم تکوین، علاوه بر آنکه انکار امر وجدانی است، انکار منقولات شرعیه از کتاب و سنت است.

مگر در قرآن کریم نمی‌خوانیم:

﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾^۱؛ «سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور می‌کنند.»
 ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ﴾^۲؛ «و ما بادهای را فرستادیم تا درخت‌ها را آبیستن کنند (و از گردهای نر به درخت‌های ماده زنند و در این صورت تلقیح صورت گرفته و درخت میوه می‌دهد).»

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا فَسُقْنَهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾^۳؛ «و خداوند آن است که بادهای را می‌فرستد تا ابرها را حرکت دهند و بنابراین ما آن ابر را به مکان مرده (و بی‌آب و علف) سوق می‌دهیم تا به سبب آن ابر، زمین را پس از مردنش زنده می‌کنیم؛ نشور مردگان هم همین‌طور است.»

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۴؛ «و اوست

↳ از یک دریچه می‌بینند و می‌نگرند و قدرت و عظمت او را فقط در بعضی از چیزها می‌دانند، نه

در همه چیز و در همه جا.»

۱. سوره نازعات (۷۹) آیه ۵.

۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۲.

۳. سوره فاطر (۳۵) آیه ۹.

۴. سوره انعام (۶) آیه ۹۹.

آن که از آسمان آب را فرود آورد تا آنکه ما به وسیله آن، رویدنی هر چیز را استخراج نماییم.“

چگونه در این آیات، تدبیر امور را از فرشتگان می‌داند و باران را از حرکت ابرها به نقاط محروم؟ و بهره‌برداری از درختان را به واسطه تلقیح بادها؟ و بیرون آوردن هر قسم از رویدنی‌ها را به سبب ریزش باران از آسمان؟ و نیز در بسیاری از آیات دیگر صریحاً ایجاد تکوّنات را از این اسباب ذکر می‌کند. و بنابراین ما چگونه می‌توانیم نفی سببیت کنیم، در حالی که این آیات صریحاً اثبات آن را می‌نماید؟

بلی، باید گفت: این اسباب همه مقهور و مأمور خدا هستند و استقلال ندارند و ما هم درباره این اسباب و همه‌گونه اسباب دیگر از مادی و معنوی، همین را می‌گوییم که از خود استقلال ندارند؛ بلکه شفیع و شافع و واسطه برای اخذ از جانب خدا و افاضه به عوالم می‌باشند.

می‌گویند: استمداد از ارواح پیغمبران و امامان، استمداد از روح مرده است و این یک نوع مرده‌گرایی است و یک نوع بت‌پرستی که انسان از چیز مرده و بدون عین و اثر، حاجتی را طلب کند و آن را نزد خداوند شفیع قرار دهد؛ چه تفاوت می‌کند بین درخواست حاجت از صنم و بین درخواست حاجت از موجود بدون اثر؟

جواب می‌دهیم: به نص آیات قرآن و براهین عقلیه، روح انسان پس از مرگ، مرده نیست؛ بلکه زنده است و بنا بر تجرّد نفس نمی‌تواند معدوم صرف گردد و مرگ عبارت است از انتقال از دنیا به آخرت. و علاوه، درباره شهدا مگر قرآن کریم نمی‌فرماید: زنده‌اند و در نزد خداوند روزی می‌خورند؟

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱
 ”و البته البته (ای پیغمبر) چنین گمان مکن که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگان‌اند؛ بلکه زندگان‌اند و در نزد پروردگارش روزی می‌خورند.“

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹.

می‌گویند: این آیه درباره‌ی خصوص شهیدان است؛ شهیدان غزوه‌ی احد چون حمزه و غیره.

جواب آن است که: آیا حمزه و غیر او از شهیدان، مگر در تحت نبوت رسول‌الله نبوده‌اند؟! آیا مقام حمزه از رسول‌الله بالاتر شد که او زنده است و رسول‌الله پس از مرگ مرده است؟! نه، چنین نیست؛ بلکه رسول‌الله شهیدِ شهدا و موکل بر ارواح پیغمبران است. ما در تمام نمازها به پیامبر درود می‌فرستیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ "سلام خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا، و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد!"

مخاطب به این خطاب، مگر می‌تواند غیر از شخص زنده و مستمع کلام ما بوده باشد؟

باری، درست به خاطر دارم در سنه ۱۳۹۰ هجری قمری که برای بار دوم به بیت‌الله‌الحرام با دو نفر از پسران خود به جهت ادای مناسک حج مشرف شده بودم، صبحگاهی پس از چند طواف مستحبی، در گوشه‌ای از مسجدالحرام نشستیم و به تماشا و زیارت بیت و کیفیت طواف مردم مشغول بودیم.

در این حال، یکی از علمای سنی مذهب آمده و با ما معانقه نمود و پهلوی ما نشست و می‌گفت: من از اهل سوریه و از شهر حلب هستم و اسم من عمر عادل ملاحججی است. و ما با او گرم تکلم و صحبت شدیم. در این حال، به مناسبت آشنایی با او، یکی دیگر از علمای عامه که می‌گفت از ائمه جماعت مدینه است، آمد و سلام کرد و روبه‌روی من نشست و بعد کم‌کم جماعت کثیری از اهل تسنن آمدند و همه پهلوی ما نشستند و تقریباً مجلسی تشکیل شد.

در این هنگام، من از متعه حج از آنها پرسیدم. گفتند: ما تا حج را به جای نیاوریم، تمتع نمی‌کنیم.

گفتم: می‌دانیم که رسول‌الله در حجة‌الوداع در بالای کوه صفا برای مردم اعلان

کرد که:

از حالا تا روز قیامت، حج تبدیل به حج تمتع شده است؛ برای کسانی که خانه و منزلشان در نزدیکی مسجدالحرام نیست.

بدین معنا که از میقات که احرام می‌بندند، باید به قصد عمره باشد و پس از وارد شدن در مکه و ادای مناسک عمره، مُحَل شوند و می‌توانند در این صورت با زنان تمتع کنند و در مکه می‌مانند تا برای ادای مناسک حج و وقوف به عرفات و مشعر، از خود مکه مُحَرَّم می‌شوند و حج را به‌جای می‌آورند.

و به پیغمبر اعتراض کردند که: چگونه ما برای ادای مناسک حج آمده‌ایم و اینک در زیر درخت اراک، جوان‌های ما بنشینند و از موهای سرشان قطرات آب غسل جنابت بچکد؟!^۱

رسول‌الله فرمود:

من از جانب خودم نگفتم؛ اینک جبرائیل است که آمده و این حکم را آورده است!

و در این حال شَبَّكَ أَصَابِعَهُ (انگشت‌های دو دست را رسول‌خدا در هم فرو برد) و فرمود:

از حال تا روز قیامت، این‌طور حج و عمره در هم داخل شدند و عمل واحدی گردیدند؛ و بنابراین هر کس از راه دور می‌آید، باید عمره و حج را با هم انجام دهد و بین آن دو عمل مُحَل گردد. این است حکم خدا!^۱

گفتند: بلی، همین‌طور است؛ ولی عمر بنا بر مصالحی این را تغییر داد؛ یعنی متعه را برداشت و دستور داد هر کس از میقات احرام می‌بندد، به قصد حج باشد و بنابراین تا آخرین عمل حج، حق تمتع و آمیزش با زنان را کسی ندارد.

گفتم: بگذریم از اینکه عمر این عمل را از روی مصلحتی طبق اندیشه خود انجام داد، فعلاً در این بحث وارد نمی‌شویم؛ ولی می‌خواهم بگویم: آیا عمل عمر حجت است

۱. رجوع شود به *الکافی*، ج ۴، ص ۲۴۶؛ *الإرشاد*، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ *السیرة الحلبیة*، ج ۳، ص ۳۶۸ - ۳۷۱.

و ما تا روز قیامت باید از او پیروی کنیم؟! عمر که مسلماً پیامبر نبوده است و بر او وحی نازل نمی‌شده است. ما چگونه کلام پیغمبر، رسول‌الله که بر او از جانب خدا وحی نازل می‌شده و جبرائیل به محضرش می‌رسیده است، کنار بگذاریم و به گفتار عمر عمل کنیم؟! عمر در زمان خود برای مردم خود گفتاری را گفت؛ آن گفتار به ما چه مربوط است؟! آیا گفتار عمر بر گفتار رسول‌الله و جبرائیل و آیه قرآن مقدم است؟! آیا عمر در حجیت گفتار با رسول‌الله شریک است که در صورت معارضه بین دو گفتار، کلام او را مثلاً مقدم بداریم؟ یا آنکه گفتار او ناسخ کلام رسول است؟ و بالأخره تا یکی از این امور متحقق نگردد و به اثبات نرسد، ما که نمی‌توانیم روی اندیشه شخصی و ذوق نفسانی، از حجیت کلام رسول خدا رفع ید کنیم!

در اینجا این دو عالم سنی سکوت اختیار کردند و هیچ پاسخی ندادند و مدتی به سکوت محض مجلس مبدل شد.

در این حال، من رو کردم به شیخ عمر عادل که از اهل حلب بود و بسیار چهره زیبایی داشت و معلوم بود که سخنان مرا پذیرفته است و گفتم: شما چرا به اینها نمی‌گویید دست از مزاحمت زوار بردارند؟!

در دور قبر رسول‌الله شرطه گماشته‌اند، کسی قبر مطهر را نبوسد؛ این چه کاری است؟ زوار از راه دور، از نقاط مختلف دنیا با اشتیاق در تمام مدت حیاتشان چه بسا یک‌بار مشرف می‌شوند و می‌خواهند اظهار محبت کنند، رسول‌الله را ببوسند؛ دستشان از آن حضرت کوتاه است، در حرم را می‌بوسند، ضریح را می‌بوسند، گریه می‌کنند؛ یک دنیا عواطف دارند. همین‌که می‌خواهند ببوسند، ناگهان شرطه با شلاق بر سر آنها می‌زند: ای مشرک، نبوس! این ضریح از آهن است، آهن بوسیدن ندارد! بوسیدن آهن شرک است. و آمران به معروف هم تأیید می‌کنند و می‌گویند: این اعمال شرک است. زوار بیچاره حالشان گرفته شده، مثل چوب خشک، متحیر در گوشه‌ای می‌ایستند و با خود می‌گویند: این دیگر چه داستانی است؟! این چه شرکی است؟!

شما را به صاحب این بیت سوگند! آیا زوار آهن و فولاد را می‌بوسند یا بدن

رسول الله یا نفس رسول الله را؟! آنها چدن و چوب را می بوسند یا نفس مقدس حضرت صدیقه را؟! آیا شما در وجدان خود نمی یابید که دست پدر و مادر و استاد و معلم و مربی روحانی را می بوسید؟ آیا احترام به نفس او می گذارید یا صرفاً نظر به قطعه گوشت دارید؟! مگر اشعار قیس بن مُلَوِّح عامری را نخوانده اید که درباره معشوقه خود، لیلی عامری می گوید:

أُمِّرُ عَلَى جِدَارِ دِيَارِ لَيْلِي أُقْبَلُ ذَا الدِّيَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ
وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ^۱

”من عبور می کنم و می گذرم بر دیوار شهر لیلی و آن شهر را می بوسم و آن دیوار را می بوسم. و این طور نیست که دل من از محبت شهر و دیار آکنده باشد؛ ولیکن دل من سرشار از محبت آن کسی است که در شهر سکونت گزیده است.“^۲

شیخ عمر عادل در این حال با کمال ناراحتی و عصبانیت رو به من کرد و گفت: یا سید! واللّه هم مُشْرِکُونَ، هم مُشْرِکُونَ؛ سوگند به خدا که خود این وهابی ها مشرک هستند.

آنگاه گفت:

من امروز صبح پس از انجام فریضة صبح و طواف، دیدم جماعتی از ایرانیان ایستاده اند و یک نفر برای آنها دعا می کند و آنها هم دعا را با او می خوانند. آن دعا خواننده می گفت: *إِلْمِي بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَ أُبَيْهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ السَّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا كَذَا وَ كَذَا؛* ”خداوندا، به حق فاطمه و پدرش و به حق شوهرش و پسرانش و به حق سرّی که در او به ودیعت نهاده شده است، تو را سوگند می دهیم که حاجات ما را برآورده کنی.“

امام جماعت همین مسجد (مسجد الحرام) از آنجا می گذشت و به آنها نهیب

۱. ترجمه *إحياء علوم الدّین*، ج ۲، ص ۳۵۹؛ *اللمع فی التّصوّف*، ص ۳۸۶، با قدری اختلاف.

۲. *مصیبت نامه*، عطار نیشابوری، ص ۱۵۰:

بوسه گر بر در دهم لیلی بود خاک اگر بر سر نهم لیلی بود

زد: این شرک است، نگویید! از فاطمه چیز خواستن شرک است!
من بسیار ناراحت شدم؛ جلو رفتم و گفتم: إْحْسَآ! إْحْسَآ! خفه شو و لال شو
و ساکت شو و برو گم شو!

و بعد به او گفتم: از تو سؤالی دارم (و سوگند به خداوند و به این بیت که این
مطلب و این سؤال را ابداً در جایی ندیده بودم و در کتابی نخوانده بودم و قبلاً
هم به نظر من نیامده بود و در همان حال گویا بر دل من الهام شد که این طور
بگو) و آن سؤال این است: می دانی که چون پیراهن یوسف را از مصر آوردند
و در کنعان بر سر یعقوب که کور شده بود انداختند، چشمش باز و بینا شد؟
﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾؛^۱ «چون بشیر از مصر آمد
و آن پیرهن را بر روی صورت یعقوب انداخت، چشمانش باز شد و بینا شد.»
امام مسجد گفت: بلی، می دانم!

گفتم: جنس آن پیرهن از چه بود؟!

گفت: از پنبه و یا کتان.

گفتم: پنبه و کتان چنین اثری دارد که چشمان نابینای یعقوب را بینا کند؛ اما
فاطمه زهرا که پیغمبر ما او را سیده عالمیان خوانده است، چنین اثری ندارد
که در نزد خدا شفیع شود و حاجت چند نفر مؤمن را برآورده کند؟!

بعد گفت:

یا سَیِّد، وَاللَّهِ حَسَآ حَسَآ؛ سوگند به خدا که در پاسخ سؤال من خفه شد و لال
شد و مطرود و دور شد.

و سپس گفت:

ما تمام طوایف سنی‌ها از وهابی‌ها بیزاریم! آنها آیین و مذهب خاصی
آورده‌اند؛ بسیار خشک و بی‌محتوا. ما هم از راه دور آمده‌ایم و اشتیاق داریم
قبر رسول خدا را ببوسیم، اینها مانع می‌شوند!
و پس از این، ما را به حلب دعوت کرد که در آنجا برویم و در منزلش وارد
شویم و می‌گفت: ما به اهل بیت عصمت فوق‌العاده محبت داریم؛ زنان ما تا خواب

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۶.

فاطمه زهرا را نبیند، می‌گویند اعمال ما قبول نشده است. و مخصوصاً می‌گفت: بیایید و خودتان زنان ما را ببینید و از آنها گفتگو کنید. من خواهرانی دارم که از محبت اهل بیت دلشان سرشار است.»^۱

«درست به خاطر دارم در سنه یک‌هزار و سیصد و نود و چهار هجریه قمریه که سفر سوم حقیر به بیت‌الله‌الحرام برای حج بود و منزل ما در (کُدا - مَسْفَلَه)^۲ بود - یعنی قسمت پایین و جنوب مکه - روزی با یازده نفر از دوستان طریق که در سفر همراه بودند، برای زیارت قبور اجداد رسول‌الله و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه علیهم‌السلام به قبرستان مَعْلَى که در شمال مسجدالحرام است، آمدم؛ و پس از زیارت اهل قبور به واسطه کثرت ازدحام جمعیت، ماشین سواری نیافتیم و به‌ناچار در یک وانت‌بار سوار شدیم. حقیر پهلوی راننده و بقیه دوستان با هم در پشت آن نشستند و چون در معبر جمعیت بسیار بود، حرکت ماشین به‌کندی صورت می‌گرفت و تقریباً تا منزل قریب نیم‌ساعت طول کشید. در بین راه باب‌گفت‌و‌گو بین ما و راننده که معلوم بود صاحب ماشین است، باز شد. او مرد سنی بود.

حقیر که سوار شدم، سلام کردم. جواب داد و مرحباً گفت. گفتم: حال شما چطور است؟ ما جماعت شیعه جعفری اثناعشری و اهل ایران می‌باشیم.

۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۲ - ۱۵۳. (علامه طهرانی)

۲. همان، ج ۱۱، ص ۲۵، تعلیقه ۱:

«کُدا - با ضمه کاف و قصر - نام محله‌ای است در جنوب مکه و مستحب است حاجی پس از اعمال حج که می‌خواهد از مکه بیرون آید، از ثبیه کُدا، یعنی از عقبه و گردنه کُدا خارج شود؛ هم‌چنان‌که کُدا - با فتحه کاف و مد - نام محله‌ای است در شمال مکه و مستحب است حاجی قبل از ورود به مکه، از ثبیه کُدا، یعنی از گردنه کُدا داخل شود.*

و مَسْفَلَه به معنای اسفل است، یعنی پایین‌ترین محل؛ در مقابل مَعْلَاة که به معنای اعلی است، یعنی بالاترین محل. و از همین جهت به قبرستان ابوطالب که در شمال مکه (قدیم) واقع است، «مَعْلَى» گویند. (علامه طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۹۹؛ موسوعه الشَّهید الأوَّل، ج ۹، ص ۳۰۷.

گفت: ما در شما هیچ عیبی نمی‌یابیم، مگر آنکه اصحاب رسول خدا را سب می‌کنید.

گفتم: حاشا و کلا! کجا ما اصحاب بزرگوار رسول خدا را سب می‌کنیم؟ آنان که در جنگ‌ها رسول خدا را نصرت کردند و شهید شدند و یا شهید نشدند و در ایمان راسخ بودند. ما اصحاب رسول خدا را دوست داریم و تاریخ آنها را می‌خوانیم و می‌دانیم و آیاتی که در قرآن مجید در مدح آنان نازل شده است همه را می‌دانیم؛ مانند آیه:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ - تا آخر آیه.^۱

و پس از قرائت چند آیه دیگر در فضیلت اصحاب، گفتم: ما همیشه در دعا‌های خود، این آیه را می‌خوانیم که شامل اصحاب رسول خدا نیز می‌شود:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ

۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۶، تعلیقه:

«آیه ۲۹ از سوره ۴۸: فتح، و دنبال آیه این است:

﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

”محمد است فرستاده خدا و کسانی که با او هستند، بر کافران بسیار قوی‌دل و با یکدیگر در بین خود بسیار مهربان‌اند. ایشان را پیوسته در حال رکوع و سجود می‌بینی که از خداوند فضل و رحمت می‌جویند. علامت ایشان در چهره‌هایشان از اثر سجده مشهود است. این است صفت آنها که در کتاب تورات و انجیل آمده است؛ مانند زراعت و کشتی که چون از زمین سر برآورد، ساقه نازک و ضعیف باشد و سپس محکم شود و از آن پس قوی و درشت گردد و درست و راست بر روی ساقه خود قرار گیرد، به طوری که دهقانان از این رشد و نمو به شگفت درآیند؛ برای آنکه خداوند به واسطه قوت و قدرتی که پیدا کرده‌اند، کافران را به خشم و غضب درآورد. خداوند به آن دسته‌ای از ایشان که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، مغفرت و پاداش عظیمی رحمت می‌فرماید.“ (علامه طهرانی)

ءَامِنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ^۱.

و بر اصحاب رسول خدا دعا می‌کنیم و مانند پدر و برادر، بلکه بالاتر به آنها نظر داریم.

آنگاه او هم شروع کرد به خواندن چندین آیه از قرآن درباره محاسن اصحاب؛ و معلوم بود که شخص مطلع و خبیر، و به آیات قرآن و محل استشهاد به آنها کاملاً وارد بود. در این وقت گفت: پس چرا شما خلفای بعد از رسول خدا را قبول ندارید؟! گفتم: برای آنکه علی بن ابی طالب افضل و اعلم از آنها بود و هر عاقلی می‌گوید: انسان در امور مهم خود باید به اعلم و افضل مراجعه کند؛ بالأخص در امور خطیر و عظیم. چه امری از امور دینی بالاتر است و مهم‌تر است که سعادت و شقاوت انسان بدان مربوط است؟

من به شما می‌گویم: اگر این سیاره شما (ماشین شما) خراب شود، طبعاً شما به چه کسی رجوع می‌کنید؟ به شخصی که استادتر است و از فن مکانیک اتومبیل سررشته بیشتر دارد؟ و یا به هر کس که بگوید: من اطلاع دارم، گرچه از او اشتباهاتی هم دیده باشید؟! اگر بچه شما مریض شود و احتیاج به عمل جراحی داشته باشد، به چه طبیبی مراجعه می‌کنید؟ به طبیب استادی که از همه حاذق‌تر باشد؟ و یا به هر طبیبی گرچه در درجه اعلائی از حذاقت نباشد؛ با فرض آنکه شما به هر دو نفر از آنها دسترسی دارید و مراجعه به هر یک برای شما امکان دارد؟

گفت: واضح است که به شخص استادتر و طبیب ماهرتر مراجعه می‌کنیم.

۱. سوره حشر (۵۹) آیه ۱۰. / امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۷، تعلیقه ۲:

«و صدر آیه این است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ﴾ و بنابراین معنای تمام آیه این می‌شود که: و آن کسانی که بعد از آنها (فقراء از مهاجرین و بعد از انصار که قبل از مهاجرین، مدینه را خانه ایمان کردند) آمدند، می‌گویند: بارپروردگارا، بیامرز و غفران خود را شامل حال ما و برادران ما که در ایمان بر ما سبقت گرفتند، بنما. و در دل‌ها و اندیشه‌های ما حقد و حسد و غش نسبت به آنان که ایمان آورده‌اند، قرار مده. حقاً و تحقیقاً تو رؤوف و مهربانی!« (علامه طهرانی)

گفتم: امامیه، یعنی شیعه قائل به خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام، نیز بر همین اساس و قاعده از او تبعیت می نمایند و احکام دین خود را بعد از ارتحال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از او اخذ می کنند.

گفت: آن خلفای دیگر دارای فضل و سابقه جهاد و هجرت بوده اند و به کتاب الله علم و اطلاع داشتند.

گفتم: اینک که ما در صدد نفی فضل و سابقه جهاد و هجرت و علم به کتاب الله نیستیم و من هم در این سخنم ردی از آنها برای شما نیاوردیم! ما می گوئیم: علی افضل است و اعلم است و باید انسان به اعلم رجوع کند و از او پیروی نماید. شیعه از روز نخستین بر این اصل از علی پیروی کرد؛ بدون آنکه فضل و شرف اصحاب مؤمن و مجاهد و فداکار در راه رسول خدا را انکار کند.

در جایی که در نزد همه مسلم است و در کتب معتبره و صحاح آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

عَلَىٰ أَقْضَاكُمْ،^۱ عَلَىٰ أَفْقَهُكُمْ،^۲ وَأَعْلَمُ أُمَّتِي بِكِتَابِ اللَّهِ،^۳ وَعَلَىٰ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۲۹. هم چنین رجوع شود به جمهره نسب قریش و اخبارها، ج ۲، ص ۵۸۴؛ المجالس و المسایرات، ص ۱۵۵؛ الفتوح، ج ۴، ص ۲۴۳؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۶۸ و ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۵۳؛ المناقب، خوارزمی، ص ۸۴. با قدری اختلاف در مصادر.
۲. الأمالی، شیخ مفید، ص ۹۰.

۳. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۸، تعلیقه:

«شیخ الإسلام حمّوئی در فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۷، در باب ۱۸، روایتی را از قدوة الحکماء الراسخین، نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی با دو سند، اول از امام برهان الدین محمد بن محمد حمدانی قزوینی و دیگر از دایی خودش، امام نورالدین علی بن محمد شعبی، هریک از آن دو با سلسله سند متصل خود از عباد بن عبدالله، از سلمان فارسی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود:

أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ "داناترین و دانشمندترین امت من پس از من،

⇐

علی بن ابی طالب است."

مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ،^۱ وَاَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا.^۲

”علی صحیح ترین قضاوت کننده در میان شماست، علی فقیه ترین شماست و داناترین فرد از افراد امت من به کتاب خداست؛ و علی با حق است و حق با علی است؛ هر جا که علی برود، حق با او می رود و هر جا علی بگردد، حق با او می گردد؛ و من شهر علم و دانش هستم و علی در این شهر است.“

در این صورت، ما در تبعیت از علی حجت عقلی و شرعی داریم؛ و در روز قیامت اگر خداوند تعالی در موقف حساب و عرصات قیامت از ما مؤاخذه کند که: چرا از خلفای انتخابی پیروی نکردید؟ ما این احادیث مستفیض و متواتری را که در صدورش از رسول خدا جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست، یکایک برای خدا می خوانیم و می گوئیم: طبق همین احادیث و سفارش های رسول الله، ما در پیروی از علی، در حقیقت از خود رسول خدا پیروی کرده ایم.

و اما اگر ما از علی پیروی نکنیم و از دیگری پیروی کنیم و خداوند در روز قیامت از ما مؤاخذه کند که: چرا از غیر علی پیروی کرده اید؟ و چرا سنت و منهاج علی را ترک کرده اید و به سراغ راه و روش غیر او رفته اید؟ و آنگاه این احادیث را یکایک برای ما بخواند، ما در جواب حضرت حق چه خواهیم گفت؟

این مرد سنی هیچ پاسخ مرا نگفت و مدتی - شاید پنج دقیقه - طول کشید که ساکت بود و در فکر فرورفته بود که ما به منزل رسیدیم و ماشین توقف کرد و من

↳ و این حدیث را خوارزمی در مناقب از طبع سنگی ص ۴۹ و از طبع حروفی ص ۴۰ و در مقتل الحسین علیه السلام ج ۱، ص ۴۰ آورده است. * (علامه طهرانی) *
 * المناقب، خوارزمی، ص ۸۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۷۵. هم چنین رجوع شود به
 الأمالی، شیخ صدوق، ص ۵۴۸؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۳.
 ۱. الجمل و النصرة، ص ۸۱ و ۳۴۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲.
 ۲. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۵؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۳؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۱، ص ۵۵؛
 الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲.

خداحافظی کردم و پیاده شدم.

این مرد هم از آن در ماشین پیاده شد و چشمی به محل سکونت ما - که در طبقه‌ی دوم عمارتی نوساز بود و در طبقه‌ی زیرین، مغازه‌ی بزرگ نان کعک و شیرینی‌پزی بود - دوخت و به رفقای ما که از وانت پیاده شدند، رو کرد و گفت: هَذَا عَالِمٌ جَلِيلٌ لَا تَرُكُوهُ؛ «این مرد دانشمندی بزرگوار است، دست از او بردارید!» و به حقیر گفت: إن شاء الله در اینجا به نزد شما می‌آیم.

ولی در ظرف آن دو روزی که ما در آن منزل بودیم و سپس به جده برای مراجعت آمدیم، دیگر ما او را ندیدیم. و الحمدلله.^۱

«در اینجا مناسب است داستانی را که از حضرت استادمان، آیه‌الله فقید، فقید العلم و العرفان، علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - ذکر شده است نقل کنیم و با بیان آن داستان، مطلب را خاتمه دهیم:

شاید قریب به پانزده سال قبل،^۲ ایشان نقل کردند که:

۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۹، تعلیقه:

«حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۳۵ با سند متصل خود از علقمة بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: كُنَّا نَتَحَدَّثُ إِنْ أَقْضَى أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؛ «ما عادت و روشمان این بود که در موقع بیان و تشخیص استوارترین مرد در قضاوت می‌گفتیم: راستین و استوارترین مردی که از اهل مدینه قضاوتش با حق و واقع تطبیق دارد، علی بن ابی طالب است.»

و به دنبال این روایت گوید: این حدیث صحیح است به شرط شیخین، ولیکن آنها این را تخریج ننموده‌اند.* (علامه طهرانی)

*المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵ - ۲۹. (علامه طهرانی)

۳. همان، ج ۵، ص ۱۷۴، تعلیقه:

«تاریخ کتابت این داستان، عید فطر سنه ۱۴۰۳ هجریه قمریه است و بنابراین حدود پانزده سال قبل، در حدود سنه ۱۳۸۸ هجریه قمریه می‌باشد.» (علامه طهرانی)

چندی پیش، روزی سرتیپ قریب که به نزد ما آمده بود، بالمناصبه قضیه‌ای را ذکر کرد که بسیار مُعْجَب و سُورِآور است.

او گفت: ”در سالی که من به حج بیت‌الله‌الحرام مشرف شدم، از طریق شام، آن هم با کشتی بود تا به جده رسیدیم؛ کشتی بیش از یک هفته بر روی آب بود و در آنجا رفقا و دوستان من که غالباً هم‌طراز و رفیق من بودند، برای یاد گرفتن اعمال و مناسک حج، وقت فارغ و مکان آرامی را داشتند. شیخی در کشتی بود که او هم عازم حج بود؛ تنها بود و پیوسته مراقب و ساکت و به حال خود مشغول.

ما روزهای اول ساعتی نزد او می‌رفتیم و از مسائل مورد نیاز می‌پرسیدیم و در روزهای بعد بیشتر؛ تا جایی که از او تقاضا کردیم که در نزد ما بیاید و با ما هم‌غذا شود تا ما از وجود او بیشتر بهره‌مند گردیم. او هم قبول نمود و نزد ما آمد و در حقیقت بر رفقای هم‌سفری ما یک نفر اضافه شد.

به مدینه منوره رسیدیم و دیگر هر جا می‌رفتیم، همه با هم بودیم و شیخ هم با ما بود و از وجود او بسیار بهره‌مند و خوشحال بودیم؛ مردی خلیق و آرام و متفکر و صبور و دانشمند بود.

یک روز در معیت شیخ، همه با هم برای دیدار کتابخانه معروف مدینه رفتیم. رئیس و عالم کتابخانه، پیرمردی نابینا بود که شیخ و عالم و وهابی مذهب بود. ما همگی نشستیم و آن عالم سنی با ما از هر جا سخن می‌گفت و چون فهمیده بود که ما ایرانی و جعفری‌مذهب هستیم، از هر طرف در رد شیعه و توییح و توهین و اهانت و نسبت شرک و یهودیت و مجوسیت خودداری نمی‌کرد. از اصول گرفته تا فروع، همه را به باد انتقاد گرفته و با عصبانیت روایت می‌خواند و توجیه می‌کرد و آیات قرآن می‌خواند و معنا می‌نمود و همه ما را با آنها محکوم نموده و نتیجه می‌گرفت که ما اصولاً مسلمان نیستیم و نماز نمی‌خوانیم و روزه نمی‌گیریم و حج ما برای تماشا و جهان‌گردی است، نه برای عبادت؛ و ما که در نماز سر بر تربت امام حسین می‌گذاریم، این یک نحوبت پرستی است؛ زیارت اهل قبور و طواف در دور مشاهد مشرفه و بوسیدن ضریح و درها، همه و همه مرده‌پرستی است و شرک است.

می‌گفت: شیعه قرآن را نمی‌داند و نمی‌خواند و معانی را تأویل می‌کند؛ این خراب کردن قرآن است. قرآن را باید روی معنای ظاهر معنا کرد و اصولاً نباید معنا کرد و فقط به ظاهر باید اکتفا نمود.

معنای ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ "خداوند نور آسمان‌ها و زمین است"، مراد همین نور ظاهری است. شیعه می‌گوید و در تفسیر خود می‌نویسد: مراد از نور، حقیقت است؛ این تفسیر به رأی است و حرام است. شیعه می‌گوید مقصود این است که: خدا نوردهنده‌ی آسمان‌ها و زمین است؛ این خلاف ظاهر است.

قرآن صریحاً می‌گوید: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾^۲ "خدا می‌آید"، شیعه می‌گوید: منظور این است که: و جاء أمر ربك؛ "امر خدا می‌آید"؛ این معنی غلط است. بالأخره مدتی مفصل در این باره بحث کرد و این شیخ همراه ما هم ساکت بود و چیزی نمی‌گفت.

ما هم همه کسل شدیم و ناراحت؛ که چرا شیخ ما جواب نمی‌دهد؟ این شیخ ما که تا به حال این طور نبود، به نظر ما مرد دانشمندی بود، چرا اینجا محکوم شد؟ و حتی بعضی از ما می‌خواستیم بر آن شیخ وهابی پرخاش کنیم و بگوییم: این گفتار شما تهمت است و غلط است و آیه نور و ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ را این طور معنا کردن، معنایش جسمیت خداست و این غلط است. قرآن را باید از اهلش آموخت، نه از اجنبی؛ اهل قرآن رسول‌الله و اهل بیت اوست، نه افرادی مانند شما که این طور تفسیر می‌کنند و این گونه می‌فهمند.

ولی اولاً درست به زبان عرب وارد نبودیم و ثانیاً از شیخ خودمان که عالمی جلیل و بزرگوار بود، ملاحظه می‌کردیم که با وجود او سخن گفتن ما غلط است؛ و تصمیم گرفتیم که چون بیرون آییم، دیگر با شیخ خودمان رفاقت نکنیم. خلاصه آن شیخ وهابی آن قدر اطالۀ سخن داد تا خسته شد و دهانش کف کرده بود و شیخ ما هم آرام گوش می‌داد و حتی یک جمله هم چیزی نگفت. در این حال که او سخنانش را به پایان رسانید، شیخ ما رو به او کرد و گفت:

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

۲. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

لابد این همه شما خود را عصبانی می‌کنید و زحمت می‌کشید و از ساحت قرآن و پیغمبر اسلام دفاع می‌کنید، برای این جهت است که در روز قیامت به خدمت پیغمبر مشرف گردید و او را زیارت کنید و اعمال شما مقبول و مشکور واقع شود؟!

شیخ وهابی گفت: آری! آری!

شیخ ما گفت: ولی من متأسفم که شما در روز قیامت، رسول‌الله را ابداً نخواهید دید!

شیخ وهابی با حال عصبانیت گفت: به چه جهت؟! به چه علت؟! شیخ ما گفت: برای اینکه شما کور هستید! و طبق گفتار قرآنی که خودتان از آن دفاع می‌کنید، بنا بر تفسیر و معنایی که خودتان می‌فرمایید، کسی که در این جهان کور باشد، در آن جهان هم کور است و گمراه: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۱.

و خودتان می‌فرمایید که: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾^۲؛ «و کسی که خداوند برای او این نور ظاهری را قرار نداده باشد، او هیچ وقت نور ندارد.» و بنابراین شما که کورید، در آخرت هم کورید و گمراه و نور ندارید؛ فلذا پیغمبر خدا را ابداً نخواهید دید!

این جمله را شیخ ما گفت و دیگر چیزی نگفت.

شیخ وهابی چنان مضطرب و مشوش شد و چنان ناراحت و بی‌تاب شد که گویی مانند مرغ سربریده‌ای بر خود می‌پیچد و دیگر چیزی نگفت و سکوت محض اختیار کرد و هی با خود غرّش می‌کرد و بدنش را تکان می‌داد.

از این جمله شیخ خودمان، ما آن قدر مسرور و مبهتج شدیم که در پوست نمی‌گنجیدیم؛ برخاستیم و برگشتیم و در راه دائماً شیخ را می‌بوسیدیم و بعضی از دوستان ما بی‌اختیار می‌خواست شیخ را در حین عبور از خیابان و کوچه در آغوش بگیرد و بغل کند. و به او گفتیم: تو از شدت سکوت خود،

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۲.

۲. سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

ما را خسته کردی و گفتیم مُفَحِّمٌ و محکوم شده‌ای؛ ولی تنها و تنها فقط با این یک جمله‌ات، تمام سخنان طویل و عریض او را باطل کردی. جَزَاكَ اللهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْقُرْآنِ خَيْرًا.^۱

«گاه‌گاهی پیش می‌آمد که من در مسجدالحرام با اهل سنت مباحثه می‌کردم و سه یا چهار ساعت و گاهی یک‌باره دو ساعت صحبت می‌کردیم.

یک شب در سفری که خیلی وقت پیش به عمره مشرف شده بودیم، حدود ده‌دوازده نفر بودند و آمدند و چند تن از افسرانشان هم آنجا بودند و نشستند. یک نفر از همان‌هایی که باتوم به دست دارند، مرتباً می‌آمد و دادوبیداد می‌کرد تا جلسه را برهم بزند؛ می‌آمد، می‌رفت، دور می‌زد و دوباره می‌آمد. این گفتگو سه ساعت و اندی طول کشید.

من یک حرف زدم؛ گفتم: ببینید، شما اهل سنت هستید و خودتان را پیرو سنت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانید و ما را منحرف می‌دانید. از جمله می‌گویید قرآن شما متفاوت است. بنده هزینه بلیت رفت و برگشت هر دوازده نفرتان را می‌دهم؛ ویزایتان با خودتان. پول هر دوازده نفرتان را من می‌دهم؛ برخیزید و به ایران بیایید و سرزده و بدون اطلاع قبلی به خانه مردم بروید و قرآن‌هایشان را از اطاقشان بردارید. گفتم: اگر به خانه من بیایید، در هر اطاقی ده دوازده قرآن هست و همه‌اش هم از همین قرآن‌های چاپ فهد است؛ غیر از این ما اصلاً نداریم. خوب است؟ آن‌قدر رفقا و دوستانمان از مکه و مدینه برایمان قرآن آورده‌اند که در هر طاقچه‌ای گذاشته‌ایم. یک قرآن غیر از چاپ فهد نداریم! دیگر چه می‌گویید؟ این همان قرآنی است که همه‌جا هست؛ همان قرآنی است که من می‌خوانم و همان قرآنی است که همین‌جا چاپ شده و از اینجا برایمان آورده‌اند.

گفتم: خوب، چه می‌گویید؟ آنان همان‌طور ساکت ماندند. گفتم: چرا دروغ

می‌گویید؟ چرا به شیعه تهمت می‌زنید؟!

۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۴ - ۱۷۷. (علامه طهرانی)

آخرین حرفی که زدم این بود: سخنی می‌گویم که هیچ‌کس نتواند آن را رد کند: بیاید هر دو از اعتقاداتمان دست برداریم؛ خوب است؟ بنده شیعه بودم را کاملاً کنار می‌گذارم و خلاص! اکنون می‌شوم مسیحی؛ فرض کن من مسیحی شدم و تو هم مسیحی شو و از اهل سنت دست بردار. حرفی ندارید؟^۱
گفتند: باشد.

سپس رو به آنان کردم و گفتم: فردا هر دو (هم ما و هم شما) می‌خواهیم مسلمان شویم؛ نه از علی خبری داریم و نه از ابوبکر. می‌رویم در کتابخانه خود شما، نه کتابخانه شیعه؛ اگر نگاه کردیم و دیدیم که ابوبکر بهترین فرد برای خلافت بعد از پیغمبر بود، آن را می‌پذیریم؛ قبول؟ اما اگر نگاه کردیم و دیدیم علی - از کتب خودتان - لایق خلافت پیغمبر بود، باز همه می‌پذیریم. چه می‌گویید؟
همه سرشان را پایین انداختند و یک کلام حرف نزدند!

گفتم: چرا حرف نمی‌زنید؟ چرا تا حالا زبانتان می‌گشت و عین فرره می‌چرخید، به طوری که بعضی وقت‌ها نمی‌فهمیدم و می‌گفتم: آرام‌تر حرف بزنید؛ نمی‌فهمم چه می‌گویید، چون همین‌طور ما را به رگبار بسته بودند!

بعد ادامه دادم: آن از قرآنتان که گفتم من پول طیاره شما را می‌دهم، برخیزید و سرزده، بدون اطلاع قبلی به خانه ما در ایران بروید، قرآن‌ها را از کتابخانه و طاقچه بردارید؛ نگاه کنید ببینید آیا این قرآن فرق می‌کند یا نمی‌کند.

هم‌چنین مخفیانه بیاید کنار ما در مساجد بنشینید؛ ببینید آیا وقتی ما سلام می‌دهیم، بعد از آن "اللَّهُ أَكْبَرُ" می‌گوییم یا "حَانَ الْأَمِينِ"؟ همان چیزی که علمای شما برایتان درآوردند که [نَعُوذُ بِاللَّهِ] جبرئیل خیانت کرد!^۲

۱. نمی‌دانستند می‌خواهم چه بگویم و چگونه گیرشان بیندازم. دوسه افسر آنجا بودند که خوب و به دقت گوش می‌دادند و هیچ حرفی نمی‌زدند. متوجه بودم که مطالب را تصدیق می‌کنند و از نگاهشان پیدا بود. (آیه الله طهرانی)

۲. «حَانَ الْأَمِينِ» به معنای «جبرئیل امین خیانت کرد» اشاره به باوری نادرست و تهمت است که ⇐

من خودم در مدینه، کنار مرقد مطهر رسول اکرم بودم و داشتم نماز می خواندم. دیدم شخصی عرب در آنجا - که آدم جاهل و مستضعفی بود - می گفت:

والله دروغ می گویند! به خدا دروغ است که شیعه‌ها می گویند: «خَانَ الْأَمِين!» صحیح این است که رسالت برای توست ای پیغمبر، و نباید به علی می رسید؛ شیعه در اینجا دروغ گفته است. خدا اینها را لعنت کند! ای رسول خدا، این وحی به تو آمده، به علی نیامده است که اینها این حرف‌ها را می زنند!

یکی دو بیت شعر هم خواند که یادم رفت. آن موقع حفظ شدم، منتها چون

برخی از نویسندگان اهل سنت و وهابیت به پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نسبت داده اند.^۱ بنا بر ادعای این گروه، شیعیان معتقدند که جناب جبرئیل علیه السلام مأمور به ابلاغ وحی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، لیکن در ادای امانت خیانت کرده و آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رسانده است. آنان مدعی اند که شیعیان بدین سبب، در پایان نماز جمله «خَانَ الْأَمِين» را تکرار می کنند!^۲

عالمان شیعه این ادعا را افترا بی آشکار دانسته و آن را به شدت تکذیب کرده اند. به نظر می رسد طرح این شبهه با انگیزه شبیه سازی مذهب تشیع با یهودیت صورت گرفته است؛ زیرا گروهی از یهودیان بر این باور باطل بودند که جبرئیل مأمور بوده نبوت را در فردی از قوم یهود قرار دهد، اما آن را به فرد دیگری سپرده است.^۳

در منظومه اعتقادی شیعه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، امام و جانشین رسول خدا هستند و نه پیامبر؛^۴ مضاف بر آنکه بنا بر آموزه های کلامی، فرشتگان مقرب الهی و به ویژه جناب جبرئیل علیه السلام دارای مقام عصمت بوده و صدور هرگونه خطا یا خیانت از ایشان محال است.^۵

سیره عملی شیعیان در پایان نماز چنین است که پس از سلام، سه مرتبه دستان خود را بالا آورده و تکبیر (الله أكبر) می گویند. این عمل، بنا بر فتوای فقهای امامیه، از مستحبات است و هیچ گونه ارتباطی با ادعای موهوم «خَانَ الْأَمِين» ندارد.^۶ (محقق)

(۱) به عنوان نمونه: *العقد الفرید*، ابن عبدربه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ *الموضوعات*، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ *منهاج السنة النبویة*، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۷ و ۳۲؛ *القول المفید*، عثیمین، ج ۱، ص ۳۲۱؛ *سلسلة التفسیر لمصطفی العدوی*، ج ۲۳، ص ۱۵. (۲) *الریاض الندویة*، ابن ابی العز، ج ۴، ص ۵۶۸. (۳) *مفاتیح الغیب*، فخر رازی، ج ۳، ص ۶۱۱. (۴) *الشافی فی الإمامة*، سید مرتضی، ج ۳، ص ۵. (۵) *الاعتقادات فی دین الإمامیه*، شیخ صدوق، ص ۹۶. (۶) *المقنعة*، شیخ مفید، ص ۱۱۴؛ *جواهر الکلام*، نجفی، ج ۱۰، ص ۴۰۸.

سریع یادداشت نکردم، بعد فراموش کردم. دو خط شعر خواند و مرتباً آن را تکرار می کرد. بیچاره از جهلش فکر می کند که شیعیان می گویند: خان الامین! و های های گریه می کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود. خواستم وقتی نماز تمام شد، بروم دنبالش، کناری بنشینم و به او بگویم: آقا! چه می گویی؟ این حرف ها چیست که می زنی؟ ولی رفت و دیگر پیدایش نکردم.

لذا به آنان گفتم: شما آهسته بیا کنار یکی از این افراد در مسجد بنشین و با او نماز بخوان؛ بین وقتی که دارد نماز می خواند، چه می گوید؟ "الله أكبر" می گوید یا "خان الامین"؟ سرشان را پایین انداختند و حرفی برای گفتن نداشتند.

آخرین مطلبی که گفتم این بود: آقا جان! اصلاً من تشیع را کنار می گذارم، تو هم تسنن را؛ هر دو مسیحی می شویم و فردا می خواهیم مسلمان شویم. خب، فردا پیغمبر را می پذیریم که این پیغمبر ماست. بعد از پیغمبر چه کسی؟ در کتابخانه خود شما، اگر ابوبکر و عمر ترجیح داشتند، بنده سنی می شوم. اما اگر خود شما از کتاب، منابع و مدارک خودتان به این نتیجه رسیدید که هیچ کس جز علی لایق خلافت نیست، آن وقت شما باید شیعه شوید.

همین طور سرشان را پایین انداختند و هیچ حرفی نزدند. گفتم: پس چرا حرف نمی زنید؟! در آخر گفتم: خیلی خب، خدا حافظ شما! من دیگر حجت را تمام کردم و این بیت (کعبه) را هم شاهد می گیرم که مطلب را به شما گفتم.

بینید، همه جا تعصب غلط و باطل است. آن شب حجت بر آنان تمام شد؛ دیگر خودشان می دانند. روز قیامت خدا آنان را می آورد و می فرماید: آیا آن آقا آن شب مقابل حجر اسماعیل مطلب را برای شما تمام کرد یا نکرد؟ هیچ جوابی نداشتید بدهید؛ دیگر چرا پیگیری نکردید؟! البته شاید پیگیری هم کرده باشند، من دیگر نمی دانم. به حسب ظاهر، حرفی به ما نزدند.

خلاصه وقتی خواستم بروم، دو نفر که پزشک ایرانی بودند، آمدند و گفتند: سلام علیکم! آقا حال شما خوب است؟ گفتم: خیلی ممنون. گفتند: آقا! ما که نفهمیدیم چه

می‌گویی، ولی دمت گرم! از قیافه‌شان پیدا بود که حسابی آنها را خیط کردی!
گفتم: خب، دعا کنید إن شاء الله که خدا همه ما را هدایت کند و دست ما را در
دست ولایت علی نگه دارد. این مهم است.^۱

«شبی من در مسجد الحرام با عده‌ای از اهل سنت صحبت می‌کردم. آنان دوازده
اشکال به ما کردند؛ از جمله گفتند: چرا شما نمازهای یومیه را جمع می‌خوانید؟
من صریحاً در جواب گفتم: من نمازهایم را جمع نمی‌خوانم، بلکه جدا
می‌خوانم و در این مسئله حق با شماست.^۲ تا این کلام را گفتم که حق با شماست،
یک دفعه دیدگاهشان نسبت به من تغییر کرد.

اما اگر می‌خواستم توجیه کنم و با خود می‌گفتم: چون شیعه و ایرانی هستیم و
ایران أم‌القرئ است و نماز را جمع می‌خوانند، پس باید ثابت کنم که حتماً باید نمازها
را جمع خواند؛ در این صورت آنان می‌فهمند که دارم دروغ می‌گویم و چهره‌ام را
منافقانه نشان می‌دهم! چون این مطلب در کتاب‌ها و در سیره آنها وجود دارد^۳ و حتی
از کتب شیعه مدرک می‌آوردند و نشان می‌دادند که: «بفرمایید، ببینید که این طور
است! مگر امام صادق شما چنین نگفته است؟» بر فرض که بگوییم کتاب‌های آنان
خلاف گفته‌اند، با کتب و روایات خودمان که در این موضوع وارد شده است، چه
می‌کنید؟^۴ پس بیا و از ابتدا اعتراف کن و بگو که این مسئله درست است.

اشکال دیگر آنان راجع به قرآن بود و می‌گفتند: قرآن شما با قرآن ما متفاوت است.
گفتم: اگر همین امشب با هم به منزل من در ایران برویم، خواهید دید قرآنی
را که من می‌خوانم، همان قرآن مسجد الحرام است. و در هر اطاقمان هم به جای یکی،

۱. سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶ ه.ق، مجلس ۱۱. (آیه‌الله طهرانی)

۲. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۸۷-۹۳، تعلیقه.

۳. رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۷؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۳-۱۰۶.

۴. رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۵۶-۱۶۲.

دو عدد از همین قرآن مسجدالحرام وجود دارد. البته ما قرآن چاپ‌های دیگر هم داریم، ولی قرآنی را که می‌خوانیم همان است.

اما اگر انسان مخفی‌کاری کند، مطلب را بیچاند و با خود بگوید: ما ایرانی هستیم و نباید کم بیاوریم، این با صداقت نمی‌سازد.

... امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قنبر امر فرمود که بر مردی حدّ جاری کند. قنبر اشتباه کرد و سه تازیانه بیشتر زد؛ حال یا اشتباه کرده بود یا اینکه در دلش گفته بود که این شخص مستحق بیشتر از این است! امیرالمؤمنین علیه‌السلام قنبر را خواباند و چند تازیانه اضافی را بر او زد.^۱ این کاری که امیرالمؤمنین کرد باعث شد که حضرت برای ما امیرالمؤمنین شود؛ زیرا علی نگاه نمی‌کند که قنبر غلام من است پس باید هوای او را داشته باشم و جلوی بقیه کم نیاورم؛ و یا اگر این کار را انجام دهم می‌گویند نگاه کنید که علی غلامش قنبر را حد می‌زند! اما ما اینها را توجیه می‌کنیم. آیا ما در ارتباط با اطرافیانمان این‌گونه عمل می‌کنیم یا می‌گوییم مرگ برای همسایه است؟! امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید: اگر قانون است باید برای همه باشد. اگر آنها از ما صداقت نبینند و بلکه خلاف آن را مشاهده کنند، می‌گویند: ببینید که چطور این ایرانیان و شیعیان دروغ می‌گویند.

می‌گوییم چون اینها خلاف هستند، هرچه کلاه بر سر آنها بگذاریم عیب ندارد؛ چون اینها خلاف هستند، هرچه دروغ به آنها بگوییم عیب ندارد؛ چون اینها خلاف هستند، هرچه حقه به آنان بزنیم بی‌اشکال است! آنها هم می‌گویند: پس ما هم حقه می‌زنیم! و این مسئله خیلی مهمی است که واقعاً باید بفهمیم و قدر مکتب خودمان را بدانیم که در اینجا چه چیزی ترویج می‌شود و در سایر جاها چه چیزی ترویج می‌شود. در این مکتب صداقت و خلوص ترویج می‌شود.^۲

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۶۰.

۲. سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، مجلس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

«اینها [وهابیت] می گویند:

این گنبدهای طلا و درهای طلا و صندوق‌های خاتم به چه درد امام می خورد؟ آنها را اگر صرف فقرا و امور خیریه و فرهنگ کنیم، بهتر است. توسل به امام شرک است. زیارت امام، زیارت مرده است. امام با سایر مردم تفاوت ندارد. پیغمبر چون از دنیا رفت، مرده‌ای بیشتر نیست. جواب آن است که بحمد الله و المنة، دوره این یاهو سرایی‌ها سرآمده است. خیانت شما در این مغالطه‌ها ظاهر است و اصولاً چون شما مردمی دروغ‌گو و دروغ‌پردازید و امثال و اثباهی از خیانت‌های شما برای مردم برملا شده است، دیگر نه دانشجو گوش به سخن شما می‌دهد، نه دانش‌آموز، نه بازاری، نه رؤفتگر کوچه!

بوسیدن قبر امام همانند بوسیدن قرآن و دست عالم، بوسیدن روح امام است و تواضع به عظمت مقام او. نماز خواندن بر سر قبر امامان، بالأخص، نه تنها جایز است، بلکه ثواب دارد؛ آن‌هم ثوابی که هیچ ثوابی به پای آن نمی‌رسد. این گنبدهای طلا و درهای نفیس، همانند جواهرات کعبه، نه از مال مسلمین است که به وراثت برسد، نه از خمس است که در مصارف خود خرج شود،^۱ نه از زکوات و صدقات است که باید به مصارف معین و موارد هشت‌گانه برسد،^۲ و نه غنایم جنگی و فیء

۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۲، تعلیقه ۲:

«سوره انفال (۸) آیه ۴۱:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ﴾.

”و بدانید آنچه را که شما بهره می‌برید و منفعت می‌نمایید از هر چیز که باشد، خمس آن برای خداست و برای رسول خدا و ذوی‌القربای رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه واماندگان، اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید.“

۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۲، تعلیقه ۳:

«سوره توبه (۹) آیه ۶۰:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَّاتِ فَلُوهُنَّ فِي الرِّقَابِ ۚ

است که مصرفش مشخص شده است؛^۱ مِلکِ طَلِقِ افرادی بوده که برای کعبه و امام و امامزاده وقف کرده‌اند. وقف را شرع مقدس، صحیح شمرده و امضا کرده است و هدیه را قبول نموده است.^۲

در این صورت، شخصی که با عشق خود در مدت عمر رنج برده و قالیچه‌ای بافته و یا فلان زن اصفهانی و یا یزدی و یا کاشانی و غیره، عمری را زحمت کشیده و برای روی مرقد مطهر، یک روپوش چشمه‌دوزی و یا ملیله‌کاری و یا سایر اقسام سوزن‌کاری و کارهای دستی نموده؛ آیات قرآن که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده و اشعار عربی و فارسی را به روی آن با شیواترین خطی مشبک نموده است - و این حاصل عمر را که در هریک از نمایشگاه‌های جهان بگذارند، چشم‌ها را خیره می‌کند و به‌به و آفرین می‌گویند و راضی هستند به قیمت‌های گزاف بخرند - برای عالی‌ترین معشوق روحانی و معنوی، یعنی به امام خود هدیه می‌کند و چون دستش به او نمی‌رسد، بر مرقدش پهن می‌کند؛ شما می‌گویید: "هدیه نکند." چه کند؟! یا به فلان شاه و رئیس‌جمهور پیشکش کند و یا بفروشد و یا به خائنینی امثال شما بدهد. شماها به این راضی هستید و به آن راضی نیستید؟!!

مراقد ائمه طاهرین، مأمّن و ملجأ مردم است؛ همان‌طور که در مشکلات زندگی و مصائب روزگار بدان روی می‌آورند، دوست دارند بهترین و پاک‌ترین ثمره خود را هدیه کنند. لهذا طلای خود را می‌دهند، کتب نفیس خود را می‌دهند، عصا و

﴿وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

"مصرف صدقات برای فقرا و بیچارگان درمانده، و متصدیان جمع‌آوری و مصرف صدقات، و برای متمایل نمودن دشمنان و کافران به اسلام، و برای آزاد کردن بندگان، و برای قرض‌داران، و آنچه در راه خدا باشد، و برای در راه واماندگان است. این حکم واجب است از جانب خدا و خدا دانا و کارهایش از روی اتقان و استحکام و مصالح عالیه است."

۱. رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۹، ص ۵۲۳ - ۵۵۴.

۲. رجوع شود به *همان*، ص ۱۷۱ - ۲۱۵.

شمشیر خود را می‌دهند.

از طرفی این اشیا خواهی نخواهی مورد استفاده تمام زائرین، بلکه مؤمنین قرار خواهد گرفت و از طرفی دیگر محفوظ می‌ماند و از دستبرد گرگانی همچون شما در لباس میش حفظ می‌شود و دیگر نمی‌توانید به خارج بفرستید و زینت موزه‌ها و کتابخانه‌های کشورهای کفر بنمایید!

و علی‌کل تقدیر چون تصرفش حرام است، باید به همین منوال باقی باشد و کسی حق تصرف در آنها را ندارد. و اگر تصرف کند، دزدی است؛ مثل آنکه پرده در حرم را بدزدد و یا آجر و کاشی منصوب بر دیوار را بردارد. زینت کردن مساجد جایز نیست، نه مراقد ائمه علیهم‌السلام. مسجدی هم که در جنب مرقد است، اگر شرعاً صیغه مسجد بر آن خوانده باشند، باید ساده باشد. آیات قرآن را با خطوط غیر طلا اگر در مساجد هم بنویسند، ضرری ندارد و زینت شمرده نمی‌شود.^۱

نماز خواندن در قبرستان و در بین قبور کراهت دارد؛ مگر از هر طرف قبر تا ده ذراع (تقریباً پنج متر) فاصله باشد.^۲ و سجده کردن بر قبر حرام است. ولی قبور ائمه معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از این قاعده عمومی مستثنی است؛ البته سجده بر قبر امام هم جایز نیست،^۳ ولی گونه راست را گذاردن مستحب است.^۴ و نماز خواندن در کنار قبر امام از افضل طاعات است؛ بالأخص در بالای سر، متصل به قبر؛ و در پایین پا و پشت سر هم خوب است. اما در جلوی قبر، به طوری که در حال نماز، قبر پشت سر نمازگزار قرار گیرد، خلاف ادب است.^۵

۱. رجوع شود به *قرب الإسناد*، ص ۲۹۰.

۲. رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۵، ص ۱۵۸ - ۱۶۰.

۳. رجوع شود به *همان*، ص ۱۶۰ - ۱۶۲.

۴. رجوع شود به *الکافی*، ج ۴، ص ۵۷۸؛ *کامل الزیارات*، ص ۲۳۵ و ۲۵۶؛ *کتاب المزار*، شیخ مفید، ص ۸۲ و ۱۲۹ و ۱۹۳ و ۱۹۸ و ۲۰۳.

۵. رجوع شود به *وسائل الشیعة*، ج ۵، ص ۱۶۰ - ۱۶۲.

اینها تمام مسائل فقهی است که در روایات وارد است و چقدر خوب و عالی مرحوم سید بحر العلوم - رضوان الله علیه - در منظومه خود فرموده است:

أَكْثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْمَشَاهِدِ	خَيْرِ الْبِقَاعِ أَفْضَلِ الْمَعَابِدِ (۱)
لِفَضْلِهَا اخْتِيرَتْ لِمَنْ بِهِنَّ حَلٌّ	ثُمَّ بَمَنْ قَدْ حَلَّهَا سَمَا الْمَحَلِّ (۲)
وَالسَّرُّ فِي فَضْلِ صَلَاةِ الْمَسْجِدِ	قَبْرٍ لِمَعْصُومٍ بِهِ مُسْتَشْهَدِ (۳)
بِرَشْتَةٍ مِنْ دَمِهِ مُطَهَّرَةٌ	طَهَّرَهُ اللَّهُ لِعَبْدٍ ذَكَرَهُ (۴)
وَهِيَ بُيُوتٌ أُذِنَ اللَّهُ بِأَنْ	تُرْفَعَ حَتَّى يُذَكَّرَ اسْمُهُ الْحَسَنِ (۵)
وَمِنْ حَدِيثِ كَرَبَلَا وَالْكَعْبَةِ	لِكَرْبَلَا بَانَ عَلُوُّ الرُّتَبَةِ (۶)
وَغَيْرِهَا مِنْ سَائِرِ الْمَشَاهِدِ	أَمْثَالُهَا بِالنَّقْلِ ذِي الشَّوَاهِدِ (۷)
فَأَدَّ فِي جَمِيعِهَا الْمُفْتَرِضَا	وَالنَّفْلَ وَاقْضِ مَا عَلَيْكَ مِنْ قِضَا (۸)
وَرَاعَ فِيهِنَّ اقْتِرَابَ الرَّمَسِ	وَآثِرِ الصَّلَاةِ عِنْدَ الرَّأْسِ (۹)
وَ النَّهْيُ عَنِ تَقَدُّمِ فِيهَا أَدَبِ	وَالنَّصُّ فِي حُكْمِ الْمُسَاوَاةِ اضْطَرَبِ (۱۰)
وَ صَلَّ خَلْفَ الْقَبْرِ فَالصَّحِيحُ	كَغَيْرِهِ فِي نَدْبِهَا صَرِيحُ (۱۱)
وَ الْفَرْقُ بَيْنَ هَذِهِ الْقُبُورِ	وَ غَيْرِهَا كَالنُّورِ فَوْقَ الطُّورِ (۱۲)
فَالسَّعْيُ لِلصَّلَاةِ عِنْدَهَا نُدْبِ	وَ قُرْبُهَا بَلِ اللَّصُوقِ قَدْ طُلِبِ (۱۳)
وَ الْإِتِّخَاذُ قَبْلَةً وَ إِنْ مُنِعَ	فَلَيْسَ بِالِدَّافِعِ إِذْنَا قَدْ سُمِعَ (۱۴)¹

«۱» تا می توانی نماز را در مشاهد مشرفه امامان، زیاد بخوان؛ که این مشاهد بهترین بقاع است و بافضیلت ترین معبدهاست.

«۲» و اختیار نماز به جهت فضیلت این مشاهد است؛ اولاً و بالذات به جهت آن امامی است که در آن مشهد آرمیده است و سپس ثانیاً و بالعرض، آن مشهد به واسطه آن امام آرمیده و داخل در قبر رفته، فضیلت یافته است.²

۱. الدرّة النجفیّة، ص ۱۰۳.

۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۳۶۴:

«این بیت باید این طور معنا گردد:

- ۳) و علت فضیلت نماز در هر مسجدی از مساجد، به واسطه آن است که قبر معصومی که به شهادت رسیده است، در آنجاست.
- ۴) به واسطه خون پاکی که از آن معصوم شهید در آن زمین ریخته است، خداوند برای بنده ذاکر خود، آن مکان را پاک و مقدس نموده است.
- ۵) و این مشاهد و قبور امامان، خانه‌هایی است که خداوند اذن داده است که بالا و بلند باشد تا اینکه نام نیکو و جمیل پروردگار در آنجاها ذکر شود.
- ۶) و از روایت وارده درباره کربلا و کعبه، معلوم می‌شود که مقدار برتری و علو مقام کربلا بر کعبه تا چه حدی است.
- ۷) بقیه مشاهد و قبور امامان هم مانند کربلاست و روایات وارده مؤید به شواهد قطعی بر آن دلالت دارد.
- ۸) و بنابراین، تو ای مؤمن خالص، تمام نمازهای واجب و نافله و قضایی که برعهده توست، در آنجاها به جای آور.
- ۹) و در این مشاهد، رعایت کن که نمازت را در نزدیکی آن تربت پاک بخوانی؛ و بهترین جا را برای نمازی که می‌خوانی، پهلوی سر امام در آن مرقد شریف قرار بده.
- ۱۰) و نهی وارد از تقدم نمازگزار بر قبر مطهر، الزامی نیست؛ بلکه از روی ادب است. و در جواز خواندن نماز در خط مساوی با بدن شریف از سمت راست و یا چپ، نصوص وارده مختلف است و معنای واضحی به دست نمی‌دهد.
- ۱۱) و پشت سر امام نیز نماز بگزار؛ زیرا که روایات صحیحه و غیر صحیحه در استحباب این مکان به صراحت دلالت دارند.

⤵ به فضیلت داشتن آن خاک است که برگزیده شده است تا قبر امامی شود که در آن مدفون گردیده است. سپس همین محل به واسطه حلول امام در آن، شرافت دیگری پیدا کرده است. یعنی اولاً خودش لیاقت داشته که خاک قبر امام گردد؛ ثانیاً با قبر امام شدن، فضیلت دیگری پیدا نموده است. و بنابراین ضمیر "اختیرت" به همان مشاهد و بقاع برمی‌گردد، نه به نماز؛ و لام اول برای تعلیل و لام دوم برای اختصاص خواهد بود. «(علامه طهرانی)

(۱۲) و فرق میان این مشاهد و قبور امامان با سایر قبور مردم، مانند نور تجلی خدا بر فراز کوه طور، روشن است.

(۱۳) و بنابراین اهتمام کردن و رفتن برای نماز در پهلوئ این قبور شریفه، مستحب است و مطلوب؛ و ما را بدان خوانده‌اند. و هرچه به قبر نزدیک‌تر نماز گزاردن، بلکه چسبیدن به قبر، مطلوب‌تر و پسندیده‌تر است.

(۱۴) و در اینکه قبور را قبله قرار ندهید، اگرچه منعی وارد شده است، ولیکن چنان قدرتی ندارد که بتواند اذن و اجازه صریحی که از طرف شارع رسیده و شنیده شده است را از بین ببرد و برطرف کند.

و بنابراین قبور امامان حکم مسجد را دارد، بلکه از افضل مساجد است؛ زیرا همین‌طور که در بیت سوم و چهارم دیدیم، شرافت هر مسجدی که در دنیا ساخته شود، به واسطه خون معصومی است که در آنجا ریخته و به درجه شهادت فائز گردیده است و در قرون و تمادی زمان‌های پیشین این امر واقع شده است و خداوند به برکت آن خون، اینجا را معبد پاک و پاکیزه برای ذکر خود نموده است؛ گرچه بنای مسجد بعد از گذشتن سال‌های متمادی باشد.^۱

و چون این قاعده و ناموس کلی در هر مسجدی هست - گرچه ما صاحب آن

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۷۰:

«عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لِأَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي مَسَاجِدِهِمْ، فَقَالَ: لَا تَكْرَهُ! فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ إِلَّا عَلَى قَبْرِ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ قُبُلٍ، فَأَصَابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَةً مِنْ دَمِهِ، فَأَحَبَّ اللَّهُ أَنْ يُذَكَرَ فِيهَا، فَأَذَّ فِيهَا الْفَرِيضَةَ وَ التَّوَافِلَ وَ اقْضِ فِيهَا مَا فَاتَكَ.» ترجمه:

«راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از نماز خواندن در مساجد آنان (مخالفین) اکراه دارم. حضرت فرمود:

کراهت نداشته باش؛ چراکه هیچ مسجدی ساخته نشده، مگر آنکه بر مزار پیامبری یا جانشین پیامبری بنا شده که در آنجا کشته شده و قطره‌ای از خونس بر آن زمین ریخته است. از این رو، خداوند دوست دارد که در آن مکان یاد شود؛ پس نمازهای واجب و نافله را در آنجا بجا آور و نمازهای قضایات را نیز همان‌جا بخوان.» (محقق)

خون را ندانیم و نشناسیم - پس این مشاهد متبرکه ائمه علیهم السلام که صاحبانش معین و مشخص است که در مقام عالی تر از همه معصومین دوران‌های گذشته و زمان‌های سالفه‌اند، ببینید چقدر مزیت و فضیلت دارد.

و اما گفتار او در بیت ششم:

وَ مِنْ حَدِيثِ كَرَبَلَا وَ الْكَعْبَةِ لِكَرْبَلَا بَانَ عُلُوُّ الرُّتَبَةِ

ظاهراً اشاره است به حدیثی که ابن قولویه در کتاب جلیل و نفیس کامل الزیارات، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابی عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از حسن بن محمد بن عبدالکریم ابی علی، از مفضل بن عمر، از جابر جعفی روایت می‌کند که:

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُفَضَّلِ: كَمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

قُلْتُ: يَا أَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی! یَوْمٌ وَ بَعْضُ یَوْمٍ آخَرَ!

قَالَ: فَتَزُورُهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ!

قَالَ: فَقَالَ: أَلَا أَبِئْسَ رُكٌّ؟ أَلَا أَفْرَحُكَ بِبَعْضِ ثَوَابِهِ؟ [قُلْتُ: بَلَى، جُعِلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لِيَأْخُذُ فِي جِهَازِهِ وَ يَتَهَيَّأُ لِرِیَارَتِهِ، فَيَتَبَاشَرُ بِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ؛ فَإِذَا خَرَجَ مِنْ بَابِ مَنْزِلِهِ رَاكِبًا أَوْ مَاشِيًا، وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ أَرْبَعَةَ آلَافِ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يُوَافِيَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.]

”که او گفت: حضرت صادق علیه السلام به مفضل گفتند: چقدر منزل تو با قبر حسین علیه السلام فاصله دارد؟ گفت: پدرم و مادرم فدایت شود؛ یک روز و مقداری از روز دیگر!

حضرت گفتند: آیا حسین را زیارت می‌کنی؟ گفت: آری!

حضرت گفتند: آیا می‌خواهی من تو را به بعضی از ثواب‌های آن بشارت دهم؟ آیا می‌خواهی تو را بدان مسرور و خشنود سازم؟ من گفتم: آری، فدایت شوم! حضرت گفتند: چون یک نفر از شما در مقدمات سفر کربلا افتد و در تجهیز آن برآید و آماده گردد، فرشتگان سماوی بدین جهت به همدیگر بشارت می‌دهند؛ و چون سواره و یا پیاده از منزلش بیرون آید، خداوند چهار هزار ملک از ملائکه خود را بر او می‌گمارد تا بر او صلوات بفرستند تا به قبر

حسین علیه السلام برسد.

در اینجا حضرت دستور و کیفیت دخول و متن زیارت را بیان می‌کنند و پس از تمام شدن زیارت می‌گویند:

ثُمَّ تَمَضَى إِلَى صَلَوَاتِكَ. وَ لَكَ بِكُلِّ رَكْعَةٍ رَكَعَتِهَا عِنْدَهُ كَثَابٌ مِّنْ حَجِّ أَلْفِ حَجَّةٍ وَ اعْتَمَرَ أَلْفَ عُمْرَةٍ وَ أَعْتَقَ أَلْفَ رَقَبَةٍ وَ كَأَنَّمَا وَقَفَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَلْفَ مَرَّةٍ مَعَ نَبِيِّ مُرْسَلٍ - الحديث. ^۱ و ^۲

”و پس از آن برای خواندن نمازت رهسپار می‌شوی و از برای تو به پاداش هر رکعت نماز که در نزد حسین بخوانی، ثواب کسی را می‌دهند که هزار مرتبه حج و هزار مرتبه عمره انجام داده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و گویا هزار بار در معركة جهاد در راه خدا با پیغمبر مرسلی برای جهاد قیام کرده است.“ - تا آخر حدیث. ^۳

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. کامل الزیارات، ص ۲۰۵ - ۲۰۷.

۲. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۷، تعلیقه:

«و مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار، در کتاب مزار، از طبع کمپانی، ج ۲۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ و از طبع حروفی، ج ۱۰۱، ص ۸۲ از ابن قولویه روایت کرده است. و مرحوم شیخ عبدالحسین امینی تبریزی، صاحب الغدیر، در تعلیقه آن گفته است:

ظاهراً کلمة مفضل در خطاب حضرت، اشتباه است؛ یا از راویان و یا از ناسخان این اشتباه رخ داده است و صحیح، جابر است؛ همچنانکه در مزار کبیر مشهدی با اسناد خود روایت کرده است و در آن مفضل نیست؛ و هم‌چنین در روایت ابن طاووس در کتاب مزار او، از جابر آورده و مخاطب به خطاب اوست.*» (علامه طهرانی)

* بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۶۳ - ۱۶۵.

۳. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۲ - ۲۵۶. (علامه طهرانی)

فہارسِ عالمہ

آیات
روایات
اشعار و کلمات مشورہ
اشخاص
کتب
اماکن متبطل و فرق
اعمال و مناسک
منابع و مصادر

فهرست آیات^۱

الفاتحة (۱)

صفحه	رقم آیه	آیه
۷۹.	۵	﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾
۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۸، ۷۹.	۷	﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾

البقرة (۲)

۲۱۰*، ۲۱۱.	۱۲۶	﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا ... يَا لَللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾
۲۸۰*	۱۳۵	﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ...﴾
۱۰۰*	۱۸۳	﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾
۴۷.	۱۹۶	﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾
۱۸۳.	۲۰۰	﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾
۸۱*.	۲۳۳	﴿وَالْوَالِدُ يَرْضَعَنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّ الرِّضَاعَةَ﴾

آل عمران (۳)

۱۸۱.	۳۱	﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ...﴾
------	----	---

۱. علامت: «*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

- ﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ٩٥ .٢٨٠*
- ﴿عَالِيَتْ بَيْنَتُ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ ٩٧ .٢١٢*
- ٣٤، ٣٧، ٤٣، ٤٤، ٥٣*، ٥٤، ٨٩، ٩١، ٩٤، ٩٥، ٩٧*، ٩٨*، ١٠٠*، ١٠١*، ١٠٣، ١١٦*، ٢١١*، ٣١٢
- ٩٧ ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾
- ١٦٩ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا... رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ ٣١٢
- النساء (٤)
- ١٠٣ ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ ١٠٠*
- الأنعام (٦)
- ٩٩ ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ٣١١
- ١٦١ ﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتُ رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِثْلَ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ...﴾ ٢٨١*
- الأنفال (٨)
- ٤١ ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي...﴾ ٣٣٣*
- التوبة (٩)
- ٦٠ ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةِ...﴾ ٣٣٣*
- يوسف (١٢)
- ٩٦ ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾ ٣١٧
- الحجر (١٥)
- ٢٢ ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوْفِحَ﴾ ٣١١
- النحل (١٦)
- ١٢٣ ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ٢٨١*

الإسراء (۱۷)

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ ۷۲ .۳۲۶

الكهف (۱۸)

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ ۷۵ .۹۳

الأنبياء (۲۱)

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ۸۷ .۲۳۴

الحج (۲۲)

﴿يَعْبُدُ اللَّهُ عَلَىٰ حَرْفٍ﴾ ۱۱ .۳۱۰

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكُ ... ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ ۲۷ .۹۶، ۶۸*، ۳۳

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكُ رِجَالًا﴾ ۲۷ .۱۰۴*، ۱۰۳، ۹۹، ۹۷، ۲۸۰، ۱۴۲

﴿وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ ۲۷ .۲۸۰، ۱۴۲، ۱۱۵، ۱۰۳، ۹۹

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا ... وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ ۲۸ و ۲۹ .۲۷۹، ۳۳

النور (۲۴)

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ ۲۱ .۱۸۲

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ۳۵ .۳۲۵

﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ ۴۰ .۳۲۶

النمل (۲۷)

﴿وَهُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمِئِذٍ ءَامِنُونَ﴾ ۸۹ .۱۸۱

العنكبوت (۲۹)

﴿جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا﴾ ۶۷ .۷۳

فاطر (٣٥)

- ﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنُهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ ...﴾ ٩ ٣١١
 ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ ١٠ ٢٣٤

الصّافات (٣٧)

- ﴿سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾ ١٥٩ و ١٦٠ ١٨٣

الفتح (٤٨)

- ﴿تُحَمِّدُ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ ... مِنْهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ ٢٩ ٣١٩

ق (٥٠)

- ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾ ٢٢ ٢٥٥

النجم (٥٣)

- ﴿أَوْ أَدْنَىٰ﴾ ٩ ٣١٠

الرحمن (٥٥)

- ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ ٢٩ ٢٠٢
 ﴿يَمَعَشِرَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ ...﴾ ٣٣ ٩٣

الحشر (٥٩)

- ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ﴾ ١٠ ٣٢٠*
 ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا ... إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ ١٠ ٣١٩

المزمل (٧٣)

- ﴿وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾ ٨ ١٨٧، ١٦٠

النازعات (٧٩)

- ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾ ٥ ٣١١

		الفجر (۱۹)	
.۳۲۵	۲۲		﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾
		التين (۹۵)	
.۲۱۲*	۳		﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾
		الإخلاص (۱۱۲)	
.۳۰۷	۳ و ۴		﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

فهرست روایات

- الف) روایات پیرامون حج
- أَخْشَى أَنْ يَقُولَ لِي لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ (امام سجاد علیه السلام) ۱۳۱.
- أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةٌ رَجَبٍ (امام صادق علیه السلام) *۲۸۸.
- إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَأْكُلَ الْخُبْزَ وَالْمَلْحَ وَتَحْجَّ فِي ... (امام صادق علیه السلام) ۵۶، *۱۰۴.
- إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَأْخُذُ فِي جِهَازِهِ وَيَتَهَيَّأُ لِرِيبَارَتِهِ ... (امام صادق علیه السلام) ۳۳۹.
- إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ (امام كاظم علیه السلام) ۴۴.
- إِنْ كَانَ لَهُ وَجْهٌ فِي مَالٍ فَلَا بَأْسَ (امام كاظم علیه السلام) *۱۱۰.
- إِنْ مَنَ أُمَّ هَذَا الْبَيْتِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَيْتُ الَّذِي ... (امام صادق علیه السلام) *۲۱۱.
- إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا ... (امام باقر علیه السلام) *۱۱۱، ۲۸۲، ۲۹۲، ۲۹۵.
- إِنَّمَا أَمَرُوا بِحَجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ... (امام رضا علیه السلام) ۴۷.
- إِنِّي أَحِبُّ أَنْ تُعِيدَ (امام صادق علیه السلام) ۲۹۳.
- أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ ... وَاللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ ... (امير المؤمنين علیه السلام) ۷۱.
- بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقَلَّ الْحَجِيجَ أُتِجِبُّ أَنْ ... (امام باقر علیه السلام) ۲۷۵.
- الْحَجُّ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الْجِدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ (امام صادق علیه السلام) ۴۳.
- الْحَجُّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجُلِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ (امام صادق علیه السلام) *۱۱۰.
- الصَّبِيُّ إِذَا حَجَّ بِهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ حَتَّى ... (امام صادق علیه السلام) *۷۸، ۸۰.
- عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ (امام كاظم علیه السلام) *۷۸.

- عمرَةٌ في رَجَبٍ وَ حَجَّةٌ مُفْرَدَةٌ فِي عَامِهَا
 (امام باقر عليه السلام) * ٢٨٨ .
 فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً ...
 (امير المؤمنين عليه السلام) * ٣٤ .
 كَلَّفَهُمْ حَجَّةً وَاحِدَةً وَ هُمْ يُطِيقُونَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ
 (امام صادق عليه السلام) * ٤٧ .
 لَا، بَلْ عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ أَفْضَلُ
 (امام صادق عليه السلام) * ٢٨٨ .
 لَيْبِكَ اللَّهُمَّ لَيْبِكَ، لَيْبِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْبِكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ ...
 ١٣١ .
 لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ ...
 (امام صادق عليه السلام) * ٤٢٣ .
 لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوْجَبَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُجْبِرَهُمْ ...
 (امام صادق عليه السلام) * ٤٦٦ .
 مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ ... إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟! أَطْعِم ...
 (امام صادق عليه السلام) * ٥٣٣، * ١٠٤ .
 مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ ... كَلَّفَهُمْ حَجَّةً وَاحِدَةً ...
 (امام صادق عليه السلام) * ٤٦٦ .
 مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَحْجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ لَمْ يَمْنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ ...
 (امام صادق عليه السلام) * ٥٢٣ .
 نَعَمْ، هُوَ أَفْضَلُ لِلدَّيْنِ
 (امام صادق عليه السلام) * ١١٠ .
 وَ ارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ...
 (امام سجاد عليه السلام) * ٥٩ .
 وَ اللَّهُ لِأَنَّ أَحْسَنَ حَجَّةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً وَ ...
 (امام باقر عليه السلام) * ٢٥٦ .
 وَ عِلَّةُ فَرَضِ الْحَجِّ مَرَّةً وَاحِدَةً لِأَنَّ اللَّهَ وَضَعَ ...
 (امام رضا عليه السلام) * ٩٨ .
 وَ قَدْ وَدَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَعِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا ...
 ٥٥، ٥٦، ٥٧ .
 يَا اللَّهُ، يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ وَ خَالِقَ الْعَافِيَةِ وَ رَازِقَ ...
 (امام رضا عليه السلام) * ١٤٧ .
 يَا سَلْمَانَ، وَ عِنْدَهَا يَحْجُّ أَغْنِيَاءُ أُمَّتِي لِلنُّزْهَةِ وَ ...
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ٢٧٢ .
 يَا عَلِيُّ، تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ، كَافِرٌ يَقُولُ ...
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ٣٧ .
 يَا عَلِيُّ، كَفَرَ ... مَنْ وَجَدَ سَعَةَ فَمَاتَ وَ لَمْ يَحْجَّ ...
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ٣٧ .
 يَا عَلِيُّ، مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ، بَعَثَهُ اللَّهُ ...
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ٣٧ .
 يَخْرُجُ يَمْشِي إِنْ لَمْ ... يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ
 (امام صادق عليه السلام) * ٥٣٣، * ٩٨، * ١١٦ .
 يُسْتَحَبُّ أَنْ تَقُولَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْحَجَرِ: اللَّهُمَّ آتِنَا ...
 (امام صادق عليه السلام) * ١٤٨ .

* * *

ب) ساير روايات

- أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ٢٧٢ .
 إِهْيَ إِنْ اِخْتَلَفَ تَدْبِيرُكَ وَ سُرْعَةُ طَوَاءِ مَقَادِيرِكَ ...
 (امام حسين عليه السلام) * ٢٠٢ .
 إِهْيَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَ أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ السَّرِّ ...
 ٣١٦ .

- أبلغ شيعتي: أن زيارتي تعدل عند الله ألف حجّة
 أرخني يا بلال
 أعلم أمتي من بعدى على بن أبي طالب
 اقرأ وأزق
 ألتجوه إلى الخروج من مكة إلى المدينة، التفت خلفه ...
 أما أنا يا جابر فإن جعلني الله شيخاً أحب ...
 أما إنك أن تعين أخاك المسلم أحب إلى من ...
 إن العبادة ثلاثة: قوم عبدوا الله خوفاً فتلک عبادة ...
 إن الله ليتعاهد المؤمن بالبلاء كما يتعاهد الرجل ...
 إن الناس يعبدون الله على ثلاثة أوجه: فطبعة ...
 إن النبي ذكر له أن رجلاً أصابته جنابة ... قتلهم الله ...
 إن قيلت قبل ما سواها وإن ردت رد ما سواها ...
 إن قوماً عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار ...
 إن من البيان لسحراً
 أنا مدينة العلم وعليّ بابها
 إي والله وألف ألف حجّة لمن زاره عارفاً بحقه
 إيانا عنى بذلك وأولياءه وشيعته وصيه
 بعثت على الشريعة السمحة السهلة
 تدفن بضعة مني بخراسان من زاره عارفاً بحقه
 تعمل هذه الأمة برهة بكتاب الله ... صلوا وأصلوا
 ثم تمضي إلى صلواتك ولك بكل ركعة ركعتها ...
 ذاك رسول الله وهو سبيل آمن الله به الخلق في ...
 ستدرك لي ولداً اسمه اسمي يبقر العلم بقراً كما ...
 السلام على أبي الأئمة و خليل النبوة المخصوص ...
 السلام عليك أيها النبي و رحمة الله و بركاته
 الصلاة خير موضوع فمن شاء أقل ومن شاء أكثر
- (امام رضا عليه السلام) ۲۸۷.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ۵۸.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ۳۲۱.
 (امام كاظم عليه السلام) ۹۷.
 (امام سجاد عليه السلام) * ۲۲۵.
 (امام باقر عليه السلام) * ۲۳۷.
 (امام صادق عليه السلام) * ۲۵۹.
 (امام صادق عليه السلام) ۱۸۰.
 (امام باقر عليه السلام) ۲۳۶.
 (امام صادق عليه السلام) ۱۸۰.
 (امام صادق عليه السلام) ۲۴۳.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ۱۰۲.
 (امير المؤمنين عليه السلام) ۱۷۳، ۱۷۵.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ۶۰.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ۳۲۲.
 (امام جواد عليه السلام) ۲۸۷.
 (امام سجاد عليه السلام) * ۲۱۱.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ۱۵۷.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ۲۸۶.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ۵۶، ۵۷.
 (امام صادق عليه السلام) ۳۴۰.
 (امام كاظم عليه السلام) * ۲۱۲.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) * ۲۳۷.
 (امام صادق عليه السلام) * ۱۷۰.
 (امام صادق عليه السلام) ۳۱۳.
 (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ۱۰۲.

- عَلَيْ أَفْقَهُكُمْ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٣٢١.
- عَلَيْ أَفْضَاكُمْ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٣٢١.
- عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٣٢١.
- فَلَوْ أَنَّ امْرَأً صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَصَلَّى وَ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢٩٥.
- فَمَا أَدْرِي يَا إِلَهِي أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ وَأَيُّ... (امام سجاد عليه السلام) ٢٣١.
- فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ إِلَّا عَلَى قَبْرِ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ... (امام صادق عليه السلام) *٣٣٨.
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أذَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا وَمَنْ... (امام صادق عليه السلام) *٢٠٣، *٢٠٤.
- كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ إِلَّا مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ قَدِرٌ (١٥٧*).
- كَمْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ قَبْرِ... أَلَا أَبَشْرُكَ؟... إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ... (امام صادق عليه السلام) ٣٣٩.
- لَا وَ لَا كِرَامَةٌ... مَنْ دَخَلَهُ وَ هُوَ عَارِفٌ بِحَقِّنَا كَمَا... (امام صادق عليه السلام) *٢١٢.
- لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ (امام صادق عليه السلام) *٢١١.
- لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ (امير المؤمنين عليه السلام) ١٧٥.
- اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيهَا تَقْضَى وَ... أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجٍ... (امام صادق عليه السلام) ٦١.
- اللَّهُمَّ فَصَّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَبِّبْ إِلَيَّ مَا رَضَيْتَ لِي... (امام سجاد عليه السلام) ٢٣١.
- اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةٍ... (امام سجاد عليه السلام) ٢٣١.
- مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ... (امير المؤمنين عليه السلام) *١٧٥.
- مَا نُودِيَ بِشَيْءٍ مِثْلَ مَا نُودِيَ بِالْوِلَايَةِ (امام باقر عليه السلام) *٣٠٦.
- المَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى يُعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ (امام صادق عليه السلام) *١٦٢.
- مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أُوِيَ إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَ فِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ... (امام صادق عليه السلام) *١٠٢.
- مَنْ دَانَ بِدِينٍ يَجْهَدُ فِيهِ نَفْسَهُ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ... (امام باقر عليه السلام) *٢٨٣.
- هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) *٣٠٥.
- وَ مُجَلَّةٌ اسْتِغَالِهِ فِيهَا أَمْرُهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاةٌ عَنْهُ (امام صادق عليه السلام) *١٦٩.
- وَ لَا تَطْفُفْ بِقَبْرِ (امام صادق عليه السلام) ٢٩٧.
- وَ لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ (امير المؤمنين عليه السلام) ٢٤١.
- وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوِلَايَةِ (امام باقر عليه السلام) ٢٨٣.
- يَا أُمَّ سَلَمَةَ، أَتَعْرِفِينَهُ؟... صَدَقَتْ سَجِيئَتُهُ سَجِيئَتِي وَ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢٨٤.
- يَا عَلِيُّ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ... (رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم) ٢٨٤.

فهرست اشعار

- .۳۰۳ اگر کفر است اگر ایمان بگو فاش (میرزا حبیب خراسانی)
- .۱۷۵ ای دل آر عشرت امروز به فردا فکنی (حافظ)
- .۱۴۳ برون آی از سرای أمّ هانی (شبستری)
- .۲۴۱ تنها تویی تنها تویی در گوشه تنهایی ام
- .۳۰۳ تو را پیر طریقت گو عمر باش (میرزا حبیب خراسانی)
- .۱۴۳ چه کردی فهم از دین العجائز (شبستری)
- .۳۰۳ خدا را حول و قوت جز علی نیست (میرزا حبیب خراسانی)
- .۲۰۳ در این درگه که گه گه که گه و گه که شود ناگه
- .۳۰۳ شنیدم عاشقی مستانه می گفت (میرزا حبیب خراسانی)
- .۱۴۴ صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را (حافظ)
- .۱۷۵ صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق (مولوی)
- .۲۵۸* طریقت به جز خدمت خلق نیست
- .۲۵۷* عبادت به جز خدمت خلق نیست
- .۱۴۳ کلیم آسا برو حق را طلب کن (شبستری)
- .۲۱۹ گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست (عمان سامانی)
- .۱۷۹ لطف الهی بکند کار خویش (حافظ)
- .۳۰۳ مرا پیر حقیقت جز علی نیست (میرزا حبیب خراسانی)
- .۱۷۸، ۱۷۵* من که امروزم بهشت وصل حاصل می شود (حافظ)
- .۱۷۴ من که دیدار توأم امروز حاصل می شود (حافظ)

ولى تو تال معشوق و جام مې خواهى (حافظ)

.١٦٩

اشعار عربى

.٣٣٦

أَكْثَرَ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْمَشَاهِدِ (سيد بحر العلوم)

.٣١٦

أَمْرٌ عَلَى جِدَارِ دِيَارِ لَيْلَى (قيس بن مَلُوح عامرى)

.٢٩٣

أَيَا مَوْلَايَ ذِكْرَكَ فِي قُعُودِي (ابن رزّيك)

.٣٣٦

بِرَشِيَّةٍ مِنْ دَمِهِ مُطَهَّرَةً (سيد بحر العلوم)

.٢٩٤

عَسَىٰ أَسْقَىٰ بِكَأْسِكَ يَوْمَ حَشْرِي (ابن رزّيك)

.٣٣٦

فَأَذِّ فِي جَمِيعِهَا الْمُفْتَرِضَا (سيد بحر العلوم)

.٣٣٦

فَالسَّعَىٰ لِلصَّلَاةِ عِنْدَهَا نُذِبِ (سيد بحر العلوم)

.٢٩٣

فَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ تُقْبَلِ صَلَاتِي (ابن رزّيك)

.٢٣٥

فَمَنْ لَمْ يَمُتْ فِي حُبِّهِ لَمْ يَعِشْ بِهِ (ابن فارض)

.٢٩٣

كَأَنِّي إِذَا جَعَلْتُ إِلَيْكَ قَصْدِي (ابن رزّيك)

.٣٣٦

لِفَضْلِهَا اخْتِيرْتُ لِمَنْ يَهِنُ حَلَّ (سيد بحر العلوم)

.٣٣٦

وَ الْإِتِّخَاذُ قِبَلَهُ وَ إِنْ مُنِعِ (سيد بحر العلوم)

.٣٣٦

وَ السَّرُّ فِي فَضْلِ صَلَاةِ الْمَسْجِدِ (سيد بحر العلوم)

.٣٣٦

وَ الْفَرْقُ بَيْنَ هَذِهِ الْقُبُورِ (سيد بحر العلوم)

.٣٣٦

وَ النَّهْيُ عَنِ تَقَدُّمِ فِيهَا أَدَبِ (سيد بحر العلوم)

.٢٣٥

وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَحْيَا سَعِيدًا فَمُتْ بِهِ (ابن فارض)

.٢٩٣

وَ أَنْتَ إِذَا انْتَبَهْتَ سَمِيرُ فِكْرِي (ابن رزّيك)

.٢٩٣

وَ حُبُّكَ إِنْ يَكُنْ قَدْ حَلَّ قَلْبِي (ابن رزّيك)

.٢٩٣

وَ حُيِّلَ لِي بِأَنِّي فِي مَقَامِي (ابن رزّيك)

.٣٣٦

وَ رَاعٍ فِيهِنَّ اقْتِرَابَ الرَّمَسِ (سيد بحر العلوم)

.٣٣٦

وَ صَلَّى خَلْفَ الْقَبْرِ فَالصَّحِيحُ (سيد بحر العلوم)

.٣٣٦

وَ غَيْرُهَا مِنْ سَائِرِ الْمَشَاهِدِ (سيد بحر العلوم)

.٣١٦

وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي (قيس بن مَلُوح عامرى)

.٣٣٩، ٣٣٦

وَ مِنْ حَدِيثِ كَرِيلا وَ الْكَعْبَةِ (سيد بحر العلوم)

.٣٣٦

وَ هِيَ بُيُوتٌ أَذِنَ اللَّهُ بِأَنْ (سيد بحر العلوم)

فهرست اصطلاحات مشهوره و ضرب المثل‌ها

.۲۱۳،۵۸	از کیسه‌اش رفته است
.۱۲۶	به پیشیزی نمی‌خرند
.۱۲۴	حَقِيقَةُ الشَّيْءِ بِصُورَتِهِ لَا بِإِدَّتِهِ
.۱۲۷	طَابَقَ النَّعْلُ بِالنَّعْلِ
.۲۴۱	مال بد، بیخ ریش صاحبش است
.۲۳۸	مرگ برای همسایه است
.۲۸۹	نه خامه من بشکند و نه شما از خانه و لانه و دکان آواره شوید
.۲۰۷	همه را یک کاسه می‌کند
.۲۴۷*	از اینجا مانده و از آنجا رانده
.۹۹*	گربه که برای رضای خدا موش نمی‌گیرد
.۲۰۸*	مَشْکِی که پوستی از آن باقی نمانده
.۹۹*	هرکه دارد هوس کرب و بلا بسم‌الله

فهرست اشخاص

الف) اسماء انبيا و اوليا صلوات الله عليهم اجمعين

- حضرت محمد، رسول الله، رسول خدا، رسول
 اكرم، پیغمبر اكرم، پیامبر اکرم صلی الله علیه
 وآله وسلم: اغلب صفحات.
- حضرت امام علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین
 علیه السلام: ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۸*، ۷۱، ۷۲، ۱۲۴،
 ۱۳۳، ۱۶۴*، ۱۷۰، ۱۷۵ - ۱۷۸، ۱۹۶، ۲۰۷،
 ۲۱۱*، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸،
 ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲،
 ۳۲۳*، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲.
- حضرت فاطمة زهرا، صديقة طاهره علیها السلام:
 ۴۱، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸.
- حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام: ۴۹، ۵۰،
 ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۹۷، ۲۲۴.
- حضرت امام حسین بن علی، أباعبدالله
 الحسین، سیدالشهدا علیه السلام: ۳۹، ۴۰، ۶۵،
 ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۷۱،
- ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۰۹، ۳۱۰.
 حضرت امام سجاد، زین العابدین علیه السلام:
 ۴۹، ۵۹، ۶۵، ۱۳۱، ۲۱۱*، ۲۲۵، ۲۲۶*، ۲۳۱،
 ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲.
 حضرت امام محمدباقر، محمد بن علی الباقر،
 أبی جعفر علیه السلام: ۶۵، ۱۱۱*، ۲۱۱، ۲۳۶،
 ۲۳۷*، ۲۵۶*، ۲۷۵، ۲۸۳*، ۲۸۸*، ۲۹۱، ۲۹۲،
 ۲۹۵.
 حضرت امام صادق، حضرت جعفر بن محمد،
 أبی عبدالله علیه السلام: اغلب صفحات.
 حضرت امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام:
 ۴۴، ۴۹، ۶۳، ۷۰*، ۷۸*، ۱۱۰*، ۲۱۲*، ۲۲۵.
 حضرت امام رضا، علی بن موسی الرضا،
 ابوالحسن الرضا علیه السلام: ۴۷، ۱۴۷، ۱۴۸،
 ۲۱۳، ۲۱۷*، ۲۲۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰.
 حضرت امام محمدتقی علیه السلام: ۲۸۷.

- حضرت امام حسن عسكرى عليه السلام: ٦٣،
٦٤، ٦٦*، ٢٢٦*.
- حضرت امام زمان، مهدي عليه السلام: ٦٨،
٦٩، ٧١، ٢٩٩، ٣٠٨.
- حضرات اهل بيت، ائمه، معصومين، امامان،
چهارده معصوم، آل [محمد] عليهم السلام: ٤٢،
٤٨، ٦٦، ٦٨، ٧١، ٧٢، ٩٢، ١٠٣، ١٣٣، ١٤٩،
١٥٥، ١٥٧*، ١٦٠*، ٢١١، ٢١٢*، ٢١٧*، ٢٢٥،
٢٣٢، ٢٣٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٠٨، ٣٠٨، ٣٠٩.
- حضرات ائمة بقيع عليهم السلام: ٢٩١، ٢٦٧، ٥٥.
- * * *
- حضرت آدم عليه السلام: ٣٥*.
- حضرت ابراهيم عليه السلام: ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٥١،
٦٨، ١١٨، ١٤٢، ١٥٥، ٢٠٢، ٢١٠*، ٢١١،
٢٣٤، ٢٥٤، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٣٠٩.
- حضرت اسحاق عليه السلام: ٣٦*.
- حضرت اسماعيل عليه السلام: ٢٣٤، ٢٠٢، ٣٦*.
- حضرت ايوب عليه السلام: ٢٣٤.
- حضرت نوح عليه السلام: ٢٨٤.
- حضرت يعقوب عليه السلام: ٣١٧، ٣٦*.
- حضرت يوسف عليه السلام: ٣١٧، ٢٣٣.
- حضرت يونس عليه السلام: ٢٣٣.
- حضرات انبيا عليهم السلام: ٣٤، ٦٩، ١٥٥،
٢٠٧، ٢٢٤، ٣٠٨.

ب) سایر اشخاص

- ابراهیم بن ادهم: *۲۱۰.
ابن رزیک: ۲۹۳.
ابن فارض: ۲۳۵.
حضرت ابوالفضل: ۶۵، ۳۰۴.
ابوبصیر: ۲۷۶.
ابوبکر: ۳۰۳، ۳۲۸، ۳۳۰.
ابوسعید ابوالخیر: ۲۹۶.
حضرت ابوطالب: ۳۱۸.
احمد بن محمد برقی: ۴۶.
احمد بن محمد بزندی: ۲۸۷.
اراکلی [شیخ محمدعلی]: ۲۹۹، ۳۰۰.
أم سلمه: ۲۸۴، ۲۸۵.
امینی (علامه [سید عبدالحسین]): ۳۰۴.
انصاری همدانی (آیه الله شیخ محمدجواد): ۳۸.
*۱۵۶، ۱۶۳، ۲۱۴، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۲.
بایزید [بسطامی]: ۲۹۶.
بحرالعلوم (سید [مهدی]): ۳۳۶.
بلال [بن رباح]: ۵۸.
بهاری (آیه الله آقاشیخ محمد): ۱۴۳، ۲۲۱.
بیات [محمدحسن]: *۴۵.
پهلوی (محمدرضا شاه): ۲۷۴، ۲۰۶.
جابر بن عبدالله انصاری، جابر: ۲۳۶، ۲۳۷.
جابر بن یزید جعفی: ۶۵.
جبرائیل، جبرائیل: ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۸، *۳۲۹.
- حداد (حاج سید هاشم): ۱۵۴، ۱۵۵، *۱۵۷،
۱۶۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، *۲۶۴،
*۲۶۵، *۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۶، ۲۹۷.
[حسینی طهرانی (علامه آیه الله سید
محمدحسین)]، علامه طهرانی، مرحوم آقا،
مرحوم والد: اغلب صفحات.
[حسینی طهرانی] [آیه الله] سید محمدمحسن):
۷۷، *۱۰۶، ۱۴۲، ۲۵۹.
[حسینی طهرانی] (سید ابوالحسن): ۷۷.
[حسینی طهرانی] (سید علی): ۷۷.
[حسینی طهرانی] (سید محمدصادق): ۷۷،
*۲۶۳.
حضرت حمزه: ۳۱۳.
حضرت حوا: *۳۵.
حضرت خدیجه: ۳۱۸.
خراسانی (میرزا حبیب): ۳۰۳.
[خمینی (آیه الله سید روح الله)]، رهبر کبیر فقید:
*۱۵۶.
دولابی (اسماعیل): ۱۶۳، ۱۶۵.
سجادی (دکتر سید حمید): ۱۴۰، *۱۴۱.
سعدی [شیرازی]: *۲۵۷.
سلطان آبادی (میرزا فتحعلی)، ملافتحعلی:
۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵.
سلمان [فارسی]: ۶۵، ۲۷۲.
سلیمان بن مهران [اعمش]: *۴۸.

- شبستری [شیخ محمود]: ۱۴۳.
- شقیق بلخی: ۲۲۵، ۶۳.
- شیخ صدوق: ۱۴۸، ۴۷، ۳۷.
- [شیخ] کلینی: ۱۴۸، ۴۶، ۴۳.
- شیطان، اہرمن: ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰*، ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۵۹، ۲۶۵*، ۲۶۴*.
- طباطبائی (علامہ [آیة اللہ سید محمد حسین]): ۳۲۳، ۲۲۰، ۳۶*.
- طہرانی (آقا شیخ بزرگ): ۳۰۰.
- عادل (شیخ عمر): ۳۱۶، ۳۱۵.
- عاملی (شیخ بہاء الدین): ۲۱۰*.
- عایشہ: ۲۸۵، ۲۸۶.
- عمر [بن خطاب]: ۳۳۰، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۰۳، ۳۰۲.
- فہری زنجانی (سید احمد): ۱۵۶*.
- قاضی ([آیة اللہ] سید علی آقا): ۱۵۶*، ۱۵۷*، ۱۶۱.
- قریب (سرتیپ): ۳۲۴.
- قنبر [غلام امیر المؤمنین]: ۳۳۲.
- قیس بن ملوّح عامری: ۳۱۶.
- [محمد بن موسیٰ] خوارزمی: ۲۸۴.
- مُحیی (عبدالجلیل): ۲۶۳*.
- معاویہ [بن ابی سفیان]: ۷۲.
- معین شیرازی (سید عبدالحسین)، حاج آقا معین: ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۰۷، ۲۵۰، ۲۶۳* - ۳۰۳، ۲۶۶*.
- مغنیہ (شیخ جواد): ۳۰۲.
- مَلِک فیصل: ۲۰۶.
- مولانا [جلال الدین محمد بلخی]: ۲۶۵*.
- نائینی (میرزا حسین): ۲۳۸.
- نصر (سید حسین): ۲۰۵، ۲۰۶.
- حضرت ہاجر: ۱۵۳، ۱۵۵.
- ہمدانی (آخوند ملاحسینقلی): ۲۲۱.
- یزید [بن معاویہ]: ۷۲.

فهرست كتب

- قرآن كريم، قرآن، كتاب الله: ٤٧، ٤٤، ٤٣، ٣٩، ٤٧، ٥٧، ٦٨، ٨٩، ٩٠، ٩٣، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ١١٥، ١٦٠، ١٨٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٥٢، ٢٨١، ٣١١، ٣١٢، ٣١٥، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٧ - ٣٣١ - ٣٣٥.
- اسرار ملكوت: ٣٥، ٣٨، ٤٩، ٥١، ٦٦، ٧٣، ٨٥، ٨٩، ١٢٤، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٥، ١٤٠، ١٥٠، ١٦٠، ١٦٣، ٢٤٠، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٦٣، ٢٧١.
- الاعتقادات في دين الإمامية (شيخ صدوق): ٣٢٩.
- إقبال الأعمال، الإقبال: ٥٩، ٦١، ٢٠٢.
- الأمالي (شيخ صدوق): ١٣٣، ١٧٥، ٢٣٤، ٢٨٩، ٣٢٢.
- الأمالي (شيخ طوسي): ١٢٥، ١٥٧، ٢٩٥.
- الأمالي (شيخ مفيد): ٣٢١.
- الله شناسی: ٢٠٩، ٣٠٧.
- امام شناسی: ٣٤، ٤٨، ٤٩، ٨١، ٩٦، ١٧٣، ١٨٣، ١٨٧، ٢٤٤، ٢٧٩، ٢٩٣، ٢٩٤، ٣١٠، ٣١٨ - ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٤٠.
- آموزه های معرفت: ٥٤، ٥٥، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢٤٥، ٢٥٦.
- آموزه های ولایت: ٦٦، ٢٢٥، ٢٦٠.
- انجيل: ٣١٩.
- انوار الملکوت: ٥٠، ٧٣، ١٠٢، ٢٣٨.
- نهج البلاغة: ٣٤، ٧١، ١٧٣.
- الصحيفة السجادية: ٢٣٢، ٢٤٢.
- * * *
- أخبار مكة (زرقي): ٣٦.
- إثبات الوصية: ٢٨٩.
- الاختصاص: ٦٥.
- إرشاد الأذهان: ٩٤.
- إرشاد القلوب: ١٣٣.
- الإرشاد: ٤٩، ٧٢، ١٣٣، ٣١٤، ٣٢٢.
- الإستبصار: ١١٢.
- الإستيعاب: ٣٢١، ٣٢٢.
- أسرار التوحيد في مقامات أبي سعيد: ٢٩٦.
- آيين رستگاری: ٢٢٠.

- بحار الأنوار: ١٢٥، ١٢٦، ١٣٣، ١٦١، ١٦٢، ١٦٩، ٢٥٣، ٢٧٥، ٢٩١، ٣٤٠.
- البداية و النّهاية: ١٦٥، ٢٤٧، ٣٠٣.
- بصائر الدرّجات: ٧٠.
- البلد الأمين: ٢٩٦.
- بوستان سعدي: ٢٥٨.
- تاج العروس: ٩٦.
- تاريخ أبي الفداء: ٣٢١.
- تاريخ الطّبري: ٣٦.
- التّاريخ التّويمي لمكّة و بيت الله الكريم: ١٦٥.
- تاريخ اليعقوبي: ٣٦.
- تاريخ بغداد: ٣٢٢.
- تحرير الأحكام: ٩٤.
- تحف العقول: ٢٥٨.
- تذكرة الأولياء: ٢٧١، ٢٩٦.
- تذكرة الخواص: ٦٣، ٢٢٥، ٢٥٦.
- ترجمه إحياء علوم الدّين: ٣١٦.
- تفسير العياشي: ٣٦، ٢١١، ٢٨١، ٣٠٦.
- تفسير القمي: ٣٦، ١١٨، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٥٢، ٢٧٢، ٢٩٧.
- التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري: ٢٢٥.
- تفسير فرات الكوفي: ٢١٢.
- تهذيب الأحكام: ٥٦، ٩٨، ١٠٣، ١٠٤، ١١٢، ١١٦، ١٣٣، ١٣٦، ٢٤٧، ٢٨٨، ٢٩٣.
- تورات: ٣١٩.
- توضيح المسائل مراجع: ٨٢.
- الجامع اللطيف: ٣٦.
- جامع فضل و فضيلت: ٥٠، ٦٢.
- الجامع لأحكام القرآن: ٢٣٤.
- جامع نسخ حافظ: ١٧٤، ١٧٨.
- الجعفريات: ٢٨١، ٣٦.
- جلوه هاى معرفت: ٢١٩، ٢٨٣.
- الجمل و النّصرة: ٣٢٢.
- جمهرة نسب قریش و أخبارها: ٣٢١.
- جواهر الكلام: ٧٩، ٩٤، ٣٢٩.
- الحدائق النّاضرة: ٧٦.
- حقائق الأصول: ٢٣٩.
- الحكمة المتعالية: ١٢٤.
- الخرائج و الجرائح: ٥٠.
- الخصال: ١٨٠، ١٨١، ٢٩٢.
- الدّر الممشور: ٣٦، ٢٨١.
- الدّرة النّجّية: ٣٣٦.
- دعائم الإسلام: ٦٩، ١٢٦، ١٣٣.
- دلائل الإمامة: ٦٣، ٢٢٥.
- دلائل النّبوة: ٣٦.
- ديوان ابن فارض: ٢٣٥.
- ديوان حاج ميرزا حبيب خراسانى: ٣٠٣.
- ديوان حافظ: ١٤٢، ١٤٤، ١٦٩، ١٧٥، ١٧٩.
- ديوان كامل فيض كاشانى: ٢٦٠.
- رجال الكشّى: ٦٥.
- رحلة ابن جبیر: ٣٦.
- رسالة اجتهاد و تقليد: ٥٩، ٨٥.
- رسالة عمرة مفردة: ١٨٩، ٢٨٨.
- رسالة مودّت: ٢٨٥.
- رسالة نكاحيّة: ٢٤٦.

- مجمع الفائدة: ٩٤.
- المحاسن: ٤٦، ٤٧، ٢٥٢.
- محاضرة الأبرار: ٢١٠.
- المحجّة البيضاء: ١٣٣.
- مختصر البصائر: ١٧٥.
- مختلف الشيعة: ٧٩.
- مدارك الأحكام: ٩٤.
- المزار (سيد بن طاووس): ٣٤٠.
- المزار (شهيد اول): ١٧٠.
- المزار (شيخ مفيد): ٢٩٦، ٣٣٥.
- المزار الكبير: ٢٩٧، ٣٤٠.
- مسالك الأفهام: ٧٩.
- مسائل الناصريات: ١٥٧.
- المستدرک (حاكم نيشابورى): ٢٨٩، ٣٠٦، ٣٢٣.
- مستدرک الوسائل: ١٢٥، ١٥٢، ٢٥٨، ٣٠٦.
- مستمسک العروة الوثقى: ٤٢، ٧٩.
- مستند الشيعة: ٧٩، ٩٤.
- مسکن الفؤاد: ٢٣٧.
- مسند أبي يعلى: ٥٦.
- مسند أحمد: ١٣٦، ١٥٧.
- مشكاة الأنوار: ١٣٣، ١٦٢.
- مصباح المتهجّد: ٥٩، ٢٤١.
- مصيبت نامہ (عطّار نيشابورى): ٣١٦.
- مطلع انوار: ٤٠، ٤٥، ٢٣٨، ٢٥٨، ٢٦٣، ٣٠٢، ٣٣١.
- معادشناسى: ٣٦، ١٢٤، ١٦٠، ٢٠٢، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٨٢، ٢٨٣، ٣٠٠، ٣٠٤.
- المعتمد فى شرح المناسك (خويى): ٥٥.
- معجم البلدان: ٣٦.
- المعجم الكبير: ٣٢٢.
- المغازى: ١٥٢.
- مفاتيح الغيب: ٣٢٩.
- مقتل الحسين (خوارزمى): ٧٢، ٣٢٢.
- مقتل الحسين (مقرّم): ٦٥.
- المُتَنِع: ١٥٧.
- مكارم الأخلاق: ١٠٢.
- من لا يحضره الفقيه، الفقيه: ٢٨، ٣٧، ٥٣، ٦٠، ٦٩، ٧٥، ٧٨، ١٠٢، ١١٦، ١٣٣، ١٦٥، ٢٨٨.
- المناقب (ابن مغازلى): ٢٨٩.
- المناقب (خوارزمى): ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٢١، ٣٢٢.
- مناقب آل أبي طالب: ٤٩، ٦٣، ٧٠، ١٣٣، ١٥٣، ١٩٧، ٢٢٥، ٢٧٥، ٢٩٤، ٣٢٢.
- منهاج السنّة النبوية: ٣٢٩.
- مهر تابان: ٣٦، ٢٣٨.
- مهر تابناك: ٨٥.
- موسوعة الشّهد الأول: ٧٦، ٣١٨.
- الموضوعات (ابن جوزى): ٣٢٩.
- الميزان: ٧٠، ٢٣٤.
- نفحات انس: ٢١٧.
- النّهاية (شيخ طوسى): ٧٦.
- النّوادر (اشعري): ٢٨٧.
- نور ملكوت قرآن: ٦٠، ٩٣، ١٨٣.
- نوروز در جاهليّت و اسلام: ٨٥، ١٥١.
- وسائل الشيعة: اغلب صفحات.
- ولايت فقيه در حكومت اسلام: ٤٥.

فهرست اماکن، قبایل و فرق

- اسلام، دین رسول الله، شریعت رسول خدا: ۳۷
 - ۴۱، ۷۲، ۷۹، ۸۳، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۱۷*، ۲۴۷*، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۲۶.
- . مسلمان، المسلم، مسلمون، مسلمین: ۳۹
 ۴۱ - ۴۵*، ۷۲، ۱۰۰، ۱۱۴*، ۲۵۶*، ۲۵۹*، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۹، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۳.
- امریکا: ۲۰۵.
- ایران: ۱۰۸، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۴۸*، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱.
- بغداد: ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۷۱.
- بنی اسرائیل: ۳۶*.
- بنی امیه: ۷۱.
- بنی شیبه: ۱۶۴.
- بنی عباس: ۷۱.
- بنی مروان: ۷۱.
- تسنن: ۳۳۰.
- . سنی، سنی‌ها، اهل تسنن، اهل سنت، عامه:
 ۲۸۹، ۳۰۶*، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹*، ۳۳۱.
- . علمای سنی مذهب: ۳۱۳.
- تشیع: ۳۲۹*، ۳۳۰.
- . شیعه، شیعیان، امامیه، مکتب اهل بیت، شیعه
 جعفری اثنا عشری: ۵۷، ۱۲۶، ۲۱۱، ۲۱۷*، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷ - ۳۳۲.
- . شیعیان عراق: ۲۹۳.
- . فقهای امامیه: ۷۶، ۳۲۹*.
- [تصوف]
- . صوفی، درویش: ۳۷، ۲۲۵.
- جده: ۱۶۷، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۶۵*، ۳۲۳، ۳۲۴.
- . فرودگاه جده: ۲۶۳*.
- [حروریه]
- . حروری: ۲۱۲*.
- حلب: ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷.
- خراسان: ۲۸۶، ۲۱۰*.
- دمشق: ۱۵۶*.
- [زردشتیت]
- . زردشتی‌ها: ۱۵۶.

- [زندقيه]
 . زنديق: *٢١٢.
 سوريه، شام: *١٥٦، ١٩٦، ٢٠٢، ٣١٣، ٣٢٤.
 شريعت حضرت ابراهيم: ٢٨١.
 شيخيّه: ٣٠٦.
 طوس: ٢٨٦.
 طهران: *٩٩، *١٥٦، ٢٥٠، ٢٥٩، ٢٦٢، ٢٧٤، *٣٠٤.
 . مسجد قائم: ٣٠٣.
 . بيمارستان لبافى نژاد: ٦٦.
 . خيابان آذربايجان: ٢٥٩.
 عتبات عاليات: ٢٦١، *٢٦٣.
 عراق: ١٦٣، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٤، ٢٦١، *٢٦٣.
 عربستان: *٩٠، ٢٠٦.
 فاطميون: ٢٩٣.
 فلسطين: ١١٨، ٣٦.
 [قدرية]
 . قدرى: *٢١٢.
 قم: ٢٥٨، ٢٥٩، ٣٠٠.
 كاشان: *٩٩.
 كاظمين: ٢١٥.
 كربلا: ٦٥، *١٥٧، ١٩٦، ١٩٨، ٢١٣، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٣٧، ٣٣٦، ٣٣٩.
 . قبر امام حسين: ٣٣٩.
 . حرم مطهر حضرت ابا عبدالله: ٣٠٠.
 كرمانشاه، باختران: *٤٥، *١٥٦.
 كنعان: ٣١٧.
 كوفه: ٢٣٩، ٢٥٥.
- لبنان: ١٥٢، ٣٠٢.
 مجوسية، مجوسيت: ١٥٩، ١٦٢، ١٦٨، ٣٢٤.
 مدينة منوره، مدينه: ٤٩، ٦٢، ٧٠، ١١٧، ١٤٢، ١٦٤، ١٨٨، ١٩٧، ٢٠٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٥٠، ٢٧٢، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣١٣، ٣٢٤، ٣٢٧، ٣٢٩.
 . قبر بيغمير، قبر رسول خدا، قبر مطهر: ٢٩٢، *٣١٥، ٣١٧.
 . مسجد النبى: ٣٠٢.
 . محراب رسول خدا: ٣٠٢.
 . مسجد شجره: *٢٤٩.
 مُرجئه: *٢١٢.
 مسيحيّ، نصرانيت: ٣٧، ٤١، ٥٢.
 . مسيحي، نصرانى، نصارى: ٣٨ - ٤٢، *١٠٠، ١٧٧، ٣٢٨، ٣٣٠.
 مشهد مقدس، مشهد: *١٥٦، *٢١٧، ٢٩٤، ٢٩٦.
 . قبر حضرت [امام رضا عليه السلام]: ٢٩٧.
 . حرم مطهر: *١٥٦.
 . عتبه [حرم]: ٢٩٦.
 مصر: ٢٩٣، ٣١٧.
 مكة مكرمه، مكة: اغلب صفحات.
 . كعبه، بيت الله الحرام، بيتك الحرام، خانه خدا: اغلب صفحات.
 . باب كعبه: *١٤٧، *١٦٤.
 . حجر الأسود: ١٤٧، ١٤٨، ٢٩٩.
 . مستجار: ١٤٤، ٢٢٠.
 . ركن حجر الأسود، ركن: *٣٥، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥.

- . رکن یمانئ: ۱۴۸ .
- . مقام ابراهیم، المقام: ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۶۴*، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵ .
- . حجج اسماعیل: ۱۴۷، ۳۳۰ .
- . مطاف: ۱۴۵، ۱۵۹ .
- . باب بنی شیبه: ۴۸*، ۱۶۴ .
- . باب السلام: ۱۶۴* .
- . مسجد الحرام: ۳۵*، ۶۱، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۶۴، ۲۰۰، ۲۴۷، ۲۴۸*، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۲ .
- . [چاه] زمزم: ۲۹۳، ۲۹۴ .
- . کوه صفا: ۳۵*، ۷۷، ۱۵۵، ۱۹۲، ۲۴۷، ۲۴۸*، ۲۴۹، ۲۸۴، ۳۱۳ .
- . [کوه] مروه: ۷۷، ۱۵۵، ۱۹۲، ۲۴۷، ۲۴۸*، ۲۴۹ .
- . عرفات: ۴۹، ۶۹، ۷۵، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸*، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۲۴، ۲۴۸*، ۲۶۷، ۳۱۴ .
- . جبل الرّحمة: ۱۴۴ .
- . مأزمین: ۴۸* .
- . مشعر: ۴۹*، ۷۵، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸*، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۲۴، ۲۴۸*، ۲۴۹، ۲۹۲، ۳۱۴ .
- . منا: ۶۹، ۷۵، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۶*، ۱۵۸*، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۲۴، ۲۴۸*، ۲۶۷ .
- . جمرات: ۲۰۴ .
- . جمرة عقبه: ۱۱۴ .
- . مسجد الخيف: ۱۵۶ .
- . مسجد تنعيم: ۱۸۹، ۲۴۹* .
- . [ميقات] جحفه: ۱۶۷ .
- . قبرستان ابوطالب، قبرستان معلی: ۳۱۸ .
- . ثنیه کُدا، کُدا: ۳۱۸ .
- . غار ثور: ۳۰۳، ۳۰۴ .
- . کوه أبوقبیس: ۳۵ .
- . کوه قعیقعان: ۳۵* .
- . ناصبی: ۲۹۲، ۲۹۳ .
- . نجف اشرف، نجف: ۱۵۶*، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۶۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰ .
- . وهابیت، وهابیه: ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۳۳ .
- . وهابی ها: ۳۱۶، ۳۱۷ .
- . همدان: ۴۰، ۴۵* .
- . یهودیت: ۳۷، ۴۱، ۳۲۴، ۳۲۹* .
- . یهود، یهودی: ۳۸ - ۴۲، ۵۲، ۱۰۰*، ۱۱۴*، ۱۷۷ .

فهرست اعمال و مناسک

. تلبیه، لبیک گفتن: ۳۴، ۳۶، ۶۱، ۷۵، ۱۱۵، ۱۲۳،
 ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۷۸، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۵۱.
 استلام [لمس و بوسیدن حجرالاسود]: ۲۹۹،
 ۳۰۹، ۳۱۰.
 [اعمال مسجدالحرام]
 . طواف: اغلب صفحات.
 . نماز طواف، صلوات طواف: ۱۲۸، ۱۳۲،
 ۱۴۴، ۱۵۹، ۲۴۹، ۲۵۱.
 . طواف نساء: ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۵۹، ۲۴۹.
 . نماز طواف نساء: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵*،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰*، ۲۴۹.
 . طواف مستحبی: ۳۱۳.
 . طواف وداع: ۱۶۴.
 . دخول از باب بنی شیبه: ۴۸*، ۱۶۸.
 پیاده حج رفتن: ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳*، ۵۴، ۶۲،
 ۶۳، ۷۰، ۹۱، ۹۶ - ۹۹، ۱۰۷*، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۹۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۸۴.
 بیتوته در منا: ۷۵، ۱۰۴*، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۵۳،
 ۱۵۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۲۴، ۲۴۸*، ۲۴۹،
 ۲۶۷.

حج افراد: ۷۵*، ۲۴۹.
 حج تمتع، حج: اغلب صفحات.
 حج قرآن: ۷۵*.
 حج مستحب: ۵۶، ۱۰۴*، ۱۱۲*.
 حج واجب، حجة الإسلام: ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۶،
 ۵۲*، ۷۵، ۷۸*، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۹۱*،
 ۹۷*، ۱۰۴*، ۱۱۰*، ۱۱۲*، ۱۱۹، ۱۴۰*، ۲۵۵،
 ۲۶۷، ۲۵۸.
 عمره تمتع: ۱۶۸، ۲۴۸*، ۲۶۷، ۳۱۴.
 عمره مفرده: ۶۴، ۷۵، ۱۴۰، ۱۴۱*، ۱۴۲، ۱۸۹،
 ۱۹۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۴*،
 ۲۸۶، ۲۸۸*، ۲۹۰، ۳۲۷، ۳۴۰.
 . عمره رجبیه/ رجب: ۲۸۸*.
 . عمره رمضان: ۲۸۸*.
 . عمره شعبان: ۲۸۸*.
 * * *
 احرام بستن: ۳۴، ۷۵، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱،
 ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۹،
 ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۴۸*، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۹،
 ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۴.

- . زیارت ائمه بقیع علیهم السلام: ۵۵، ۲۲۳، ۲۹۱، ۲۶۷.
- . سعی بین صفا و مروه: ۶۱، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۲۹*، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۴۸*، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۹۸، ۲۶۷.
- . وقوف در عرفات: ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۱۰۴*، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۲۴، ۲۴۸*، ۲۴۹، ۲۶۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۴.
- . وقوف در مشعر: ۷۰، ۷۵، ۱۰۴*، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۲۴، ۲۴۸*، ۲۴۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۴.
- . رمی جمرات، سنگ زدن به شیطان، سنگ زدن به ستون: ۶۹، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۴۹.
- . ذبح در منا، قربانی کردن: ۴۷، ۶۹، ۷۵، ۱۵۴، ۱۵۷، ۲۹۲.
- . سنگ زدن به جمره عقبه: ۱۱۴.
- . حلق: ۱۵۹.
- . تقصیر: ۱۵۷، ۱۵۹.
- . زیارت مدینه: ۱۱۱*، ۲۶۴*، ۲۹۰، ۲۹۱.
- . زیارت رسول خدا، زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم: ۴۲، ۴۳، ۵۹، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۹۱، ۲۹۲.

فهرست منابع و مصادر

- القرآن الكريم: المدينة المنورة (خط عثمان طه).
نهج البلاغة: شريف رضى، محمد بن حسين بن موسى (سيد رضى)، محقق: صبحى صالح، ١ ج، انتشارات هجرت، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، قم - ايران.
نهج البلاغة: شريف رضى، محمد بن حسين بن موسى (سيد رضى)، محقق: محمد عبده، ٤ ج، انتشارات دار كرم، بى تا، دمشق - سوريه.
الصحيفة السجادية: حضرت امام سجاد عليه السلام، ١ ج، انتشارات الهادى، چاپ اول، ١٣٧٦ هـ. ش، قم - ايران.

* * *

- إثبات الوصية للإمام على بن أبى طالب عليهما السلام: مسعودى، على بن حسين، ١ ج، انتشارات انصاريان، چاپ سوم، ١٤٢٦ هـ. ق، قم - ايران.
أخبار مكة: ازرقى، محمد بن عبدالله، محقق: رشدى صالح مجلس، ٢ ج، انتشارات دار الأندلس، چاپ اول، ١٤١٦ هـ. ق، بيروت - لبنان.
أخبار مكة: فاكهى، محمد بن اسحاق، محقق: عبدالملك ابن دهيش، ٦ ج، انتشارات مكتبة الأسدى، چاپ چهارم، ١٤٢٤ هـ. ق، مكة مكرمه - عربستان.
الاختصاص: ابن نعمان بغدادى، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، محققين: على اكبر غفارى، محمود محرّمى زرندى؛ ١ ج، انتشارات كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ايران.
إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان: حلى، حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلى)، محقق: فارس حسون، ٢ ج، انتشارات جامعه مدرّسين حوزه علميه قم - دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق، قم - ايران.

- إرشاد القلوب إلى الصواب: ديلمی، حسن بن محمد، ۲ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، قم - ایران.
- الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ۲ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الإستبصار فيما اختلف من الأخبار: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، محقق: حسن موسوی خراسان، ۴ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف بن عبدالله، محقق: علی محمد بجای، ۴ ج، انتشارات دار الجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- أسرار التوحید فی مقامات أبي سعيد: محمد بن منور، ۱ ج، انتشارات الیاس میرزا بوراغانسکی، چاپ اول، ۱۸۹۹ م، سن پترزبورگ - روسیه.
- اسرار ملکوت: آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوّم، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- الاعتقادات فی دین الإمامیة: ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: عصام عبدالسیّد، ۱ ج، انتشارات دار المفید، چاپ دوّم، ۱۴۱۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- إقبال الأعمال: ابن طاووس، سید علی بن موسی، ۲ ج، انتشارات دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوّم، ۱۴۰۹ هـ. ق، طهران - ایران.
- الإقبال بالأعمال الحسنة فی ما يعمل مرّة فی السنّة: ابن طاووس، سید علی بن موسی، محقق: جواد قیومی اصفهانی، ۳ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ. ق، قم - ایران.
- الله شناسی: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۳ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ چهارم، ۱۴۲۶ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- الأمالی: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱ ج، انتشارات کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ هـ. ق، طهران - ایران.
- الأمالی: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، محققین: حسین استادولی، علی اکبر غفّاری؛ انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- الأمالی: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، تحقیق: مؤسسه البعثة، ۱ ج، انتشارات دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، قم - ایران.
- آموزه های معرفت: آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۴ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۹ هـ. ق، طهران - ایران.

- آموزه‌های ولایت: آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۳ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۴۳ هـ. ق، طهران - ایران.
- آیین رستگاری: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مقدمه و تصحیح: آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ سوم، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- امام شناسی: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱۸ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- انوار الملکوت: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مقدمه و ترجمه: آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- بحار الأنوار: مجلسی، محمدباقر (علامه مجلسی)، محقق: جمعی از محققان، ۱۱۱ ج، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- البدایة و النہایة: ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، ۱۵ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام: صفار، محمد بن حسن، محقق: محسن بن عباس علی کوچه باغی، ۱ ج، انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- البلد الأمين: کفعمی عاملی، ابراهیم بن علی، ۱ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- بوستان سعدی (سعدی نامه): سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله، محقق: غلامحسین یوسفی، ۱ ج، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، چاپ اول، ۱۳۵۹ هـ. ش، طهران - ایران.
- تاج العروس من جواهر القاموس: حسینی زبیدی، محمد مرتضی، محققین: علی هلالی، علی سیری؛ ۲۰ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ أبی الفداء: ابوالفداء حموی، اسماعیل بن علی، محقق: محمود دیوب، ۲ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوک): طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، محقق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ۱۱ ج، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- التاریخ القویم لمکة و بیت الله الکریم: کردی مکی، محمد طاهر، ۶ ج، انتشارات دار خضر، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الیعقوبی: یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، ۲ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، احمد بن علی، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، ۱۳ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- تحریر الأحكام الشرعیة على مذهب الإمامیة: حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، محقق: ابراهیم بهادری، ۶ ج، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ. ق، قم - ایران.
- تحف العقول: ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، محقق: علی اکبر غفاری، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- تذکره الأولیاء: عطار نیشابوری، فریدالدین، محقق: محمد استعلامی، ۱ ج، انتشارات زوار، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۶ هـ. ش، طهران - ایران.
- تذکره الخواص: ابن جوزی، سبط، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ. ش، قم - ایران.
- ترجمه إحياء علوم الدین: غزالی، ابو حامد محمد، مترجم: مؤیدالدین خوارزمی، محقق: حسین خدیو جم، ۴ ج، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۶ هـ. ش، طهران - ایران.
- تفسیر العیاشی: عیاشی، محمد بن مسعود، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- تفسیر القمی: قمی، علی بن ابراهیم، محقق: طیب موسوی جزایری، ۲ ج، انتشارات دار الكتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- التفسیر المنسوب الى الإمام الحسن العسكري علیه السلام: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- تفسیر فرات الکوفی: کوفی، فرات بن ابراهیم، محقق: محمد کاظم، ۱ ج، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، طهران - ایران.
- تهذیب الأحکام: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، محقق: حسن موسوی خراسان، ۱۰ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- توضیح المسائل مراجع: موسوی خمینی، سید روح الله، محقق و مصحح: سید محمد حسین بنی هاشمی خمینی، ۲ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هشتم، ۱۳۸۱ هـ. ش، قم - ایران.
- الجامع اللطیف فی فضل مکة و أهلها و بناء البيت الشریف: ابن ظهیر، محمد بن محمد، محقق: علی محمد عمر، ۱ ج، انتشارات مكتبة الثقافة الدينية، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ. ق، قاهره - مصر.
- جامع فضل و فضیلت (مقالات و مقولاتی درباره کارنامه علمی و عملی آیت الله مرعشی نجفی): گلی زواره، غلامرضا، ۱ ج، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ. ش، قم - ایران.
- الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی): قرطبی انصاری، محمد بن احمد، محقق: احمد عبدالعلیم بردونی، ۲۰ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، بی تا، بیروت - لبنان.

- جامع نسخ حافظ: فرزاد، مسعود، ۱ ج، انتشارات دانشگاه پهلوی - کانون جهانی حافظ‌شناسی، چاپ اول، ۱۳۴۷ ه. ش، شیراز - ایران.
- الجعفریات (الأشعثيات): ابن اشعث، محمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات مكتبة النينوى الحديثة، چاپ اول، بی تا، طهران - ایران.
- جلوه‌های معرفت: آية الله حسينی طهرانی، حاج سيد محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول، ۱۴۴۳ ه. ق، طهران - ایران.
- الجمال والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، محقق: علی میرشریفي، ۱ ج، انتشارات كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق، قم - ایران.
- جمهرة نسب قريش و أخبارها: قرشي اسدي، زبير بن بكار، محقق: محمود محمد شاکر، ۲ ج، انتشارات دار اليمامة، چاپ دوم، ۱۴۱۹ ه. ق، ریاض - عربستان.
- جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر)، محققین: عباس قوچانی، علی آخوندی؛ ۴۳ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربي، چاپ هفتم، بیروت - لبنان.
- الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة: بحرانی آل عصفور، يوسف بن احمد، محقق: سيد عبدالرزاق مقدم، محمدتقی ایروانی؛ ۲۵ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه. ق، قم - ایران.
- حقائق الأصول: حکيم، سيد محسن، ۲ ج، انتشارات کتابفروشی بصیرتی، چاپ پنجم، ۱۴۰۸ ه. ق، قم - ایران.
- الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة: قوام شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهيم (ملاصدرا)، ۹ ج، انتشارات مكتبة المصطفوي، چاپ سوم، ۱۳۶۸ ه. ش، قم - ایران.
- الخرائج و الجرائح: راوندی کاشانی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله (قطب راوندی)، ۳ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق، قم - ایران.
- الخصال: ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شيخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفاری، ۲ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش، قم - ایران.
- الدّر المنثور في التفسیر بالمأثور: سیوطی، جلال‌الدین، ۶ ج، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی چاپ اول، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- الدرة النجفية: بحر العلوم، سيد محمد مهدي بن مرتضى، ۱ ج، انتشارات دار الزهراء، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه. ق، بیروت - لبنان.

دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام: ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد، محقق: آصف فیضی، ۲ ج، انتشارات مؤسسه آل‌البیته علیهم‌السلام لإحياء التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ. ق، قم - ایران.

دلایل الإمامة: طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.

دلایل النبوة: ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، محقق: عبدالبر عبّاس، ۲ ج، انتشارات دار الفوائس، چاپ سوم، ۱۴۱۲ هـ. ق، بیروت - لبنان.

دیوان ابن فارض: ابن فارض، عمر، محقق: مهدی محمد ناصرالدین، ۱ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.

دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی: خراسانی، حبیب‌الله بن محمد هاشم، محقق: علی حبیب، ۱ ج، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۱ هـ. ش، طهران - ایران.

دیوان حافظ: حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد، محققین: محمد قزوینی؛ قاسم غنی؛ ۱ ج، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ هـ. ش، طهران - ایران.

دیوان کامل فیض کاشانی: فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، محقق: سید علی شفیع، ۱ ج، انتشارات چکامه، چاپ سوم، ۱۳۷۳ هـ. ش، طهران - ایران.

رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال): کشی، محمد بن عمر، محققین: محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، حسن مصطفوی؛ ۱ ج، انتشارات مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.

رحلة ابن جبیر: ابن جبیر کنانی اندلسی، محمد بن احمد، ۱ ج، انتشارات دار و مکتبه الهلال، چاپ اول، بی‌تا، بیروت - لبنان.

رساله اجتهاد و تقلید: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مترجم و معلق: آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.

رساله عمره مفرده (بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده): آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.

رساله مودت: علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۳۱ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.

رساله نکاحیه (کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر بیکر مسلمین): علامه آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۲۵ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.

- روح مجرد (یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد): علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هشتم، ۱۴۲۵ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة: عاملی جبّعی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، محقق: سید محمد کلانتر، ۱۰ ج، انتشارات کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة: عاملی جبّعی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، ۲ ج، تحقیق و انتشار: مکتب الإعلام الإسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۱ هـ. ش، قم - ایران.
- الریاض النّدیة علی شرح العقیة الطّحاویة: ابن أبی العز، محققین: عبدالله جبرین، طارق خویطر؛ ۵ ج، انتشارات دار الصّمیعی، چاپ اول، ۱۴۳۱ هـ. ق، ریاض - عربستان.
- سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مقدمه و تعلیقات: آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۳ هـ. ق، طهران - ایران.
- سلسله التّفیسر لمصطفی العدوی: عدوی شلبایه مصری، ابو عبدالله مصطفی، ۱۱۰ ج، بی نا، بی تا، بی جا. سنن أبی داود: سجستانی، سلیمان بن اشعث، محقق: سعید محمد لحام، ۲ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- السنن الکبری: بیهقی، أحمد بن الحسین، ۱۰ ج، انتشارات دار الفکر، بی تا، بیروت - لبنان.
- السیرة الحلبیة: حلبی شافعی، ابوالفرج، محقق: عبدالله محمد خلیلی، ۳ ج، انتشارات دار الکتب العلمیة، چاپ دوّم، ۱۴۲۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- السیرة النبویة: ابن کثیر، أبوالفداء اسماعیل، محقق: مصطفی عبدالواحد، ۴ ج، انتشارات دار المعرفة، ۱۳۹۶ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الشّافی فی الإمامة: شریف مرتضی، علی بن حسین بن موسی (سید مرتضی)، محقق: سید عبدالزهراء حسینی خطیب، ۴ ج، انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوّم، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- شرح أسماء الحسنی: قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، محققین: عبدالرؤف سعید، سعد حسن محمد علی؛ ۱ ج، انتشارات دار الحرم للتراث، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ. ق، قاهره - مصر.
- شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مقدمه و تعلیقه: آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۹ هـ. ق، طهران - ایران.
- صحیح البخاری: بخاری، أبو عبدالله محمد بن اسماعیل، ۸ ج، انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۱ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- صحیح مسلم: قشیری نيسابوری، مسلم بن حجاج بن مسلم، ٨ ج، انتشارات دار الفكر، چاپ اول، بی تا، بیروت - لبنان.
- الطبقات الكبرى: هاشمی بصری، محمد بن سعد، محقق: محمد عبدالقادر عطا، ٨ ج، انتشارات دار الكتب العلمیة، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- عدة الداعی و نجاح الساعی: ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، محقق: احمد موحدی قمی، ١ ج، انتشارات دار الكتب الإسلامية، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ. ق، طهران - ایران.
- العروة الوثقی فی ما تعم به البلوی: یزدی طباطبائی، سید محمد کاظم، ٢ ج، مؤسسه الأعلمی، چاپ دوّم، ١٤٠٩ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشّی): طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، محقق: احمد محسنی سبزواری، ٥ ج، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ١٤١٩ هـ. ق، قم - ایران.
- العقد الفرید: ابن عبد ربّه أندلسی، احمد بن محمد، محقق: مفید محمد قمیحه، ٨ ج، انتشارات دار الكتب العلمیة، چاپ اول، ١٤٠٤ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- علل الدار قطنی: دارقطنی، محقق: محفوظ الرحمن زین الله سلفی، ١١ ج، انتشارات دار طیبیة، چاپ اول، ١٤٠٥ هـ. ق، ریاض - عربستان.
- علل الشرائع: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ٢ ج، انتشارات کتابفروشی داوری، چاپ اول، ١٣٨٥ هـ. ش، قم - ایران.
- عنوان بصری: آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ٨ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ١٤٤٧ هـ. ق، طهران - ایران.
- عوالی اللتالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة: ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، محقق: مجتبی عراقی، ٤ ج، انتشارات دار سید الشهداء، چاپ اول، ١٤٠٥ هـ. ق، قم - ایران.
- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: مهدی لاجوردی، ٢ ج، انتشارات جهان، چاپ اول، ١٣٧٨ هـ. ق، طهران - ایران.
- الغدیر فی الكتاب و السنّة و الأدب: امینی، عبدالحسین (علامه امینی)، ١١ ج، تحقیق و انتشار: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، چاپ اول، ١٤١٦ هـ. ق، قم - ایران.
- الغیبة: ابن أبی زینب نعمانی، محمد بن ابراهیم، محقق: علی اکبر غفاری، ١ ج، انتشارات صدوق، چاپ اول، ١٣٩٧ هـ. ق، طهران - ایران.
- الفتوح: ابن اعثم کوفی، أبو محمد أحمد، محقق: علی شیری، ٩ ج، انتشارات دار الأضواء، چاپ اول، ١٤١١ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- فضائل الأشهر الثلاثة: ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: غلامرضا عرفانیان یزدی، ۱ ج، انتشارات کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۹۶ هـ. ش، قم - ایران.
- فضائل شهر رجب: حسکائی، عبیدالله بن عبدالله، محقق: محمدباقر محمودی، ۱ ج، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، طهران - ایران.
- فقاہت در تشیع: آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۸ هـ. ق، طهران - ایران.
- فلاح السائل و نجاح المسائل: ابن طاووس، سید علی بن موسی، ۱ ج، انتشارات بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق، قم - ایران.
- قرب الإسناد: حمیری، عبدالله بن جعفر، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- القول المفید علی کتاب التوحید: عثيمين، محمد بن صالح، ۲ ج، انتشارات دار ابن الجوزی، ۱۴۲۴ هـ. ق، ریاض - عربستان.
- الکافی: کلینی، محمد بن یعقوب، محققین: علی اکبر غفاری، محمد آخوندی؛ ۸ ج، انتشارات دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- کامل الزیارات: ابن قولویه، جعفر بن محمد، محقق: عبدالحسین امینی، ۱ ج، انتشارات دار المرتضویة، چاپ اول، ۱۳۵۶ هـ. ش، نجف اشرف - عراق.
- کتاب العین: فراهیدی، خلیل بن احمد، محققین: مهدی مخزومی، ابراهیم سامرائی؛ ۸ ج، انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.
- کتاب المزار - مناسک المزار: ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، محقق: محمد باقر ابطحی، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- کشف الغمّة فی معرفة الأئمة عليهم السلام: اربلی، علی بن عیسی، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ. ش، تبریز - ایران.
- کشکول بهائی: عاملی، بهاء الدین محمد بن حسین (شیخ بهائی)، ۳ ج، انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- کمال الدین و تمام النعمة: ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفاری، ۲ ج، انتشارات اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ. ق، طهران - ایران.
- گلشن اسرار (شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة): آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۴۳ هـ. ق، طهران - ایران.

- گلشن راز: شبستری، شیخ محمود، محقق: محمد حمصیان، ۱ ج، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، چاپ اول، ۱۳۸۲ هـ. ش، کرمان - ایران.
- گنجینه الأسرار: عمان سامانی، نورالله بن عبدالله، محقق: محمدعلی مجاهدی، ۱ ج، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳ هـ. ش، طهران - ایران.
- لغت نامه دهخدا: دهخدا، علی اکبر، ۱۶ ج، انتشارات دانشگاه تهران - مؤسسه لغت نامه دهخدا، چاپ دوم، ۱۳۷۷ هـ. ش، طهران - ایران.
- اللمع فی التصوف: سراج طوسی، ابونصر، محقق: رینولد آلین نیکلسون، ۱ ج، انتشارات مطبوعه بریل، ۱۹۱۴ م، لیدن - هلند.
- اللاهوف علی قتلی الطفوف: ابن طاووس، سید علی بن موسی، مترجم: احمد فهري زنجانی، ۱ ج، انتشارات جهان، چاپ اول، ۱۳۴۸ هـ. ش، طهران - ایران.
- مبانی اخلاق در آیات و روایات: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، مقدمه و تصحیح: آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ۲ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۴۱ هـ. ق، طهران - ایران.
- المبسوط فی فقه الإمامیة: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، محقق: سید محمدتقی کشفی، ۸ ج، انتشارات المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- مثنوی معنوی: بلخی رومی، مولانا جلال الدین محمد (مولوی)، محقق: مهدی آذر یزدی، ۶ ج، انتشارات پژوهش، چاپ سوم، ۱۳۷۵ هـ. ش، طهران - ایران.
- مثنوی معنوی: بلخی رومی، مولانا جلال الدین محمد (مولوی)، محقق: سید حسن خوشنویس میرخانی، ۶ ج، ۱۳۷۴ هـ. ق، نسخه خطی.
- المجالس و المسایرات: ابن حیون، نعمان بن محمد، محقق: حبیب فقی، ۱ ج، انتشارات دار المنتظر، چاپ اول، ۱۹۹۶ م، بیروت - لبنان.
- مجمع البحرين: طریحی، فخرالدین بن محمد، محقق: احمد حسینی اشکوری، ۶ ج، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ هـ. ش، طهران - ایران.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن: طبرسی، فضل بن حسن، مقدمه: محمدجواد بلاغی، ۱۰ ج، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ هـ. ش، طهران - ایران.
- مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان: اردبیلی، احمد بن محمد، محققین: مجتبی عراقی، علی پناه اشتهدادی، حسین یزدی اصفهانی؛ ۱۴ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۰۴ هـ. ق، قم - ایران.

- المحاسن: برقي، احمد بن محمد بن خالد، محقق: جلال الدين محدث، ۲ ج، انتشارات دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ. ق، طهران - ایران.
- المحجة البيضاء في تهذيب الإحياء: فيض كاشاني، ملا محمد محسن، محقق: علي اكبر غفاري، ۸ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- مختصر البصائر: حلي، حسن بن سليمان، محقق: مشتاق مظفر، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق، قم - ایران.
- مختلف الشيعة في أحكام الشريعة: حلي، حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلي)، ۹ ج، تحقيق و انتشار: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام: موسوي عاملي، سيد محمد بن علي، ۸ ج، تحقيق و انتشار: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- المزار الكبير: ابن مشهدي، محمد بن جعفر، محقق: جواد قیومی اصفهانی، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ. ق، قم - ایران.
- المزار: مكّي عاملي، محمد بن جمال الدين (شهيد اول)، تحقيق و تصحيح: مدرسه امام مهدي عليه السلام، محمدباقر موحد ابطحي اصفهانی، ۱ ج، انتشار مدرسه امام مهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام: عاملي، زين الدين بن علي (شهيد ثاني)، ۱۵ ج، تحقيق و انتشار: مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- مسائل الناصريات: شريف مرتضى، علي بن حسين بن موسى (سيد مرتضى)، تحقيق: مركز البحوث و الدراسات العلمية، ۱ ج، انتشارات مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، طهران - ایران.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: نوري طبرسي، حسين (محدث نوري)، ۲۸ ج، تحقيق و انتشار: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، قم - ایران.
- المستدرک على الصحيحين: حاكم نيشابوري، أبو عبدالله، محقق: يوسف عبدالرحمن مرعشلي، ۴ ج، انتشارات دار المعرفة، چاپ اول، بی تا، بيروت - لبنان.
- مستمک العروة الوثقى: حکيم طباطبایي، سيد محسن، ۱۴ ج، انتشارات مؤسسه دار التفسير، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ. ق، قم - ایران.
- مستند الشيعة في أحكام الشريعة: نراقي، مولا احمد بن محمد مهدي، ۱۹ ج، تحقيق و انتشار: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق، قم - ایران.

- مسكن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد: عاملی جبعی، زين الدين بن علي (شهيد ثاني)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١ ج، انتشارات بصيرتي، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ. ق، قم - ايران .
- مسند أبي يعلى: موصلى، ابويعلی، محقق: حسين سليم اسد، ١٣ ج، انتشارات دار المأمون للتراث، چاپ اول، بی تا، بيروت - لبنان .
- مسند أحمد: ابن حنبل، أحمد، ٦ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اول، بی تا، بيروت - لبنان .
- مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: طبرسی، علی بن حسن، ١ ج، انتشارات مكتبة الحيدريه، چاپ دوّم، ١٣٨٥ هـ. ق، نجف اشرف - عراق .
- مصباح المتهجد و سلاح المتعبد: طوسی، محمد بن حسن (شيخ طوسی)، ١ ج، انتشارات مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ١٤١١ هـ. ق، بيروت - لبنان .
- مصیبت نامه: عطّار نیشابوری، فریدالدین، محقق: محمدرضا شفیعی کدکنی، ١ ج، انتشارات زواری، چاپ هفتم، ١٣٨٥ هـ. ش، طهران - ايران .
- مطلع انوار: علامه آية الله حسينی طهرانی، حاج سيّد محمد حسين، مقدمه و تعليقات: آية الله حاج سيّد محمد محسن حسينی طهرانی، ١٣ ج، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول، ١٤٣٦ هـ. ق، طهران - ايران .
- معاد شناسی: علامه آية الله حسينی طهرانی، حاج سيّد محمد حسين، ١٠ ج، انتشارات نور ملكوت قرآن، چاپ یازدهم، ١٤٢٧ هـ. ق، مشهد مقدّس - ايران .
- المعتمد في شرح المناسك (تقريرات درس سيّد خوبی): خلخالی، رضا، ٥ ج، انتشارات لطفی، قم - ايران .
- معجم البلدان: حموی بغدادی، یاقوت بن عبدالله، ٧ ج، انتشارات دار صادر، چاپ دوّم، ١٩٩٥ م، بيروت - لبنان .
- المعجم الكبير: طبرانی، سليمان بن أحمد، محقق: حمدي عبدالمجيد سلفی، ٢٥ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربي، چاپ دوّم، ١٤٠٥ هـ. ق، بيروت - لبنان .
- المغازی: واقدی، محمد بن عمر، محقق: مارسدن جونس، ٣ ج، انتشارات مؤسسة الأعلمی، چاپ سوّم، ١٤٠٩ هـ. ق، بيروت - لبنان .
- مفاتيح الغيب: فخر رازی، محمد بن عمر، ٣٢ ج، تحقيق و انتشار: دار إحياء التراث العربي، چاپ سوّم، ١٤٢٠ هـ. ق، بيروت - لبنان .
- مقتل الحسين عليه السلام: خوارزمی، موفق بن أحمد، محقق: محمد سماوی، ٢ ج، انتشارات أنوار الهدی، چاپ دوّم، ١٤٢٣ هـ. ق، قم - ايران .
- مقتل الحسين عليه السلام: مفرّم، عبدالرزاق، ١ ج، انتشارات مؤسسة الخرسان، چاپ اول، ١٤٢٦ هـ. ق، بيروت - لبنان .

- المقنع:** ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱ ج، انتشارات مؤسسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق، قم - ایران.
- المقنعة:** ابن نعمان بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، ۱ ج، انتشارات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- مکارم الأخلاق:** طبرسی، حسن بن فضل، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ هـ. ق، قم - ایران.
- من لا یحضره الفقیه:** ابن بابويه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق)، محقق: علی اکبر غفاری، ۴ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- مناقب آل أبی طالب علیهم السلام:** ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۴ ج، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ. ق، قم - ایران.
- المناقب:** ابن مغزلی شافعی، علی بن محمد، ۱ ج، انتشارات دار الأضواء، چاپ سوم، ۱۴۲۴ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- المناقب:** خوارزمی، موفق بن احمد، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ هـ. ق، قم - ایران.
- منهاج السنة النبویة:** ابن تیمیة حرانی، احمد بن عبدالحلیم، محقق: محمد رشاد سالم، ۸ ج، انتشارات جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ. ق، ریاض - عربستان.
- مهر تابان:** علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ۱۴۲۳ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- مهر تابناک:** علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، مقدمه و تعلیقه: آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ هـ. ق، طهران - ایران.
- موسوعة الشَّهید الأوَّل:** مکی عاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، محقق: رضا مختاری، ۱۹ ج، انتشارات مکتب الإعلام الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۳۰ هـ. ق، قم - ایران.
- الموضوعات:** ابن جوزی، محقق: عبدالرحمن محمد عثمان، ۳ ج، انتشارات المكتبة السلفية، چاپ اول، ۱۳۸۶ هـ. ق، مدینه منوره - عربستان.
- المیزان فی تفسیر القرآن:** طباطبائی، سید محمدحسین (علامه طباطبائی)، ۲۰ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ایران.
- نفحات انس:** آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۳ هـ. ق، طهران - ایران.

النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى: طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ۱ ج، انتشارات دار الکتب العربی، چاپ دوّم، ۱۴۰۰ هـ. ق، لبنان.

النّوادر: اشعری قمی، محمد بن احمد، ۱ ج، تحقیق و انتشار: مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اوّل، ۱۴۰۸ هـ. ق، قم - ایران.

نور ملکوت قرآن: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمدحسین، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوّم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.

نوروز در جاهلیّت و اسلام: آیه الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمدمحسن، ۱ ج، انتشارات مکتب وحی، چاپ اوّل، ۱۴۳۵ هـ. ق، طهران - ایران.

وسائل الشّیعة: حرّ عاملی، محمد بن حسن (شیخ حرّ عاملی)، ۳۰ ج، تحقیق و انتشار: مؤسّسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ هـ. ق، قم - ایران.

ولایت فقیه در حکومت اسلام: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سیّد محمدحسین، محقّق: محسن سعیدیان، ۴ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوّم، ۱۴۲۱ هـ. ق، مشهد مقدّس - ایران.

* * *

سایت مکتب وحی: نشر آثار علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی و آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی، رضوان الله علیهما www.maktabevahy.org